



# تفسیر معجزات قرآن

دکتر عزیز الله جوینی



جمهوری اسلامی ایران

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تفسیر معجزات قرآن

کتابخانه ملی و اسناد

بمنازبت آغاز پانچونھن منبر  
ہجرت پیامبر (ص) و حبی  
سالکوں پر روزانہ نقد  
رسد مریلی

بنیاد فرهنگ ایران  
وابسته به  
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

## به نام خدا

با همه کوششانی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تبیع آثار گرانمای ادبیات هزارساله فارسی انجام گرفته و صد ها کتاب در رساله پر ارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کارناکردن بسیار است. درباره نکات و وقایع زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون و نقیصت ادبیات ایران نیز اگر چه مکرر صورت طبع یافته و باید با دقت بیشتری تصحیح و تصحیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران تحقیق و تبیع و کوشش در فراهم نمودن زمینه مساعد برای این گونه تحقیقات می باشد.

در سلسله «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر شده کهن با دقتی که در خواست طبع می شود و حال مطالعه و تحقیق درباره نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران بصورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون تهاوی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها بعنوان مأخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

بنیاد فرهنگ ایران افتخار دارد که در دوران پر شکوه انقلاب اسلامی ایران این کتاب را قلمرو می کند باشد که اینگونه خدمات محققان و مبتغان را در راه ساخت هر چه بیشتر فرهنگ اسلامی ایران مفید و مورد توجه واقع شود.

بنیاد فرهنگ ایران



زبان و ادبیات فارسی  
« ۵۵ »

# تفسیر مفردات قرآن

نسخه ای کهن

از

کتابخانه آستان قدس رضوی

بصحیح

دکتر عزیز الله جوینی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

« ۳۰۴ »

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۵۹ دومین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران

در چاپخانه داور پناه چاپ شد

فهرست مطالب

نه - بیست و هفت

مقدمه

متن کتاب ۱ - ۱۶۱

۱	سورة البقره - ۲
۱۲	سورة آل عمران - ۳
۲۳	سورة النساء - ۴
۳۳	سورة المائدة - ۵
۳۹	سورة الانعام - ۶
۴۵	سورة الاعراف - ۷
۵۲	سورة الانفال - ۸
۵۴	سورة التوبة - ۹
۵۸	سورة يونس عليه السلام - ۱۰
۶۰	سورة هود عليه السلام - ۱۱
۶۳	سورة يوسف عليه السلام - ۱۲
۶۷	سورة الرعد - ۱۳
۶۹	سورة ابراهيم عليه السلام - ۱۴
۷۱	سورة الحجر - ۱۵



٧٣	سورة النحل - ١٦
٧٦	سورة بنى اسرائيل - ١٧
٨٥	سورة الكهف - ١٨
٨٥	سورة مريم عليها السلام - ١٩
٨٨	سورة طه - ٢٥
٩١	سورة الانبياء - ٢١
٩٣	سورة الحج - ٢٢
٩٦	سورة المؤمنين - ٢٣
٩٨	سورة النور - ٢٤
١٥٥	سورة الفرقان - ٢٥
١٥١	سورة الشعرا - ٢٦
١٥٣	سورة النمل - ٢٧
١٥٥	سورة القصص - ٢٨
١٥٧	سورة العنكبوت - ٢٩
١٥٨	سورة الروم - ٣٥
١٥٩	سورة لقمان - ٣١
١١٥	سورة السجده - ٣٢
١١١	سورة الاخراب - ٣٣
١١٣	سورة سبأ - ٣٤
١١٤	سورة الملائكة - ٣٥
١١٥	سورة يس - ٣٦
١١٦	سورة الصافات - ٣٧
١١٨	سورة ص - ٣٨
١٢٥	سورة الزمر - ٣٩
١٢١	سورة المؤمن - ٤٥
١٢٢	سورة السجدة - ٤١

هفت	فهرست مطالب
۱۲۳	سورة عسق - ۴۲
۱۲۴	سورة الزخرف - ۴۳
۱۲۵	سورة الدخان - ۴۴
۱۲۶	سورة الجاثية - ۴۵
۱۲۷	سورة الاحقاف - ۴۶
۱۲۸	سورة محمد صلى الله عليه و سلم - ۴۷
۱۲۹	سورة الفتح - ۴۸
۱۳۰	سورة الحجرات - ۴۹
۱۳۱	سورة ق - ۵۰
۱۳۲	سورة الذاريات - ۵۱
۱۳۳	سورة الطور - ۵۲
۱۳۴	سورة النجم - ۵۳
۱۳۵	سورة القمر - ۵۴
۱۳۶	سورة الرحمن - ۵۵
۱۳۸	سورة الواقعة - ۵۶
۱۳۹	سورة الحديد - ۵۷
۱۴۰	سورة المجادلة - ۵۸
۱۴۱	سورة الحشر - ۵۹
۱۴۲	سورة الممتحنة - ۶۰
۱۴۳	سورة الصف - ۶۱
۱۴۴	سورة الجمعة - ۶۲
۱۴۵	سورة المنافقون - ۶۳
۱۴۶	سورة التغابن - ۶۴
۱۴۷	سورة الطلاق - ۶۵
۱۴۸	سورة التحريم - ۶۶
۱۴۹	سورة الملك - ۶۷

١٥٠	سورة القلم - ٦٨
١٥١	سورة الحاقة - ٦٩
١٥٢	سورة المعارج - ٧٠
١٥٣	سورة نوح عليه السلام - ٧١
١٥٤	سورة الجن - ٧٢
١٥٥	سورة المزمل - ٧٣
١٥٦	سورة المدثر - ٧٤
١٥٧	سورة القيامة - ٧٥
١٥٨	سورة الانسان - ٧٦
١٥٩	سورة المرسلات - ٧٧
١٦٠	سورة النبأ - ٧٨
١٦١	سورة النازعات (١) - ٧٩

## مقدمه

به نام خداوند جان آفرین

خراسان این زمین مردآور، این خاک تاریخ ساز، این ثغر بزرگ، این بقعه  
پر برکت جایی که کران تا کران، سخنش از دل و کلامش از جان برخاسته است  
و همه نعره ها و فریاد هایش از اعماق دل میهن پرستان مبارز بلند گشته .

رزمندگانش با شمشیر زبان و بیان، با بانگ مردانه در میدان نبرد، هم‌آورد  
طلبیدند و با زوبین خشم سینه ستمگران جابر را چاک چاک کردند .

این مردان مرد که پشت خلفای بغداد را در بغداد و دل‌های امرای بنی امیه  
را در کوفه و بصره تکان دادند، سخن شان از عدل و شعارشان از توحید بود .  
آن روز که آتش وحدت و همبستگی در نوک بلندترین قلعه ها زبانه کشید،  
زمین و آسمان روشن و سیاهی‌ها در ظلمت‌کده‌ها نابود شد، آن روز دل خراسانیان  
از کینه و انتقام ملامال بود .

آن شراره ها از آتش عشق و گرمی توحید و تابش خشم و شعله پیکار مدد  
می‌گرفت . آن مردم اوج تفکرشان خدا، و سند بقاءشان قرآن و نیروی لایزالشان  
ایمان بود . با همین سلاح بود که با بیدینان به ظاهر مسلمان جنگیدند و آثار  
ستم شان را از روی زمین پاک کردند .

عمال بنی امیه آنان را مجوس و آتش پرست، ملحد و زندیق، و کافر و  
بیدین خواندند ولی آنان راه خود را روشن و دل خویش را آگاه و در مبارزات  
خود پایدار بودند .

اینان ابومسلم ها بودند، یعقوب ها و مازیار ها و بابک ها که می‌گفتند با

این خلفای مسلمان نما که خود را حامی قرآن می دانند ولی خود احکام الهی را نادیده می انگارند، باید جنگید و سرزمین ایران را از عتال ناپاک آنها پاک کرد. این بود کلید رمز و پاسخ درست برای من که بارها و بارها با خود می گفتم شگفتا از این همه اثر و دفتر و کتاب و این همه ترجمه و تفسیر از بهین کلام آسمانی .

خلق خراسان آن چنان با کتاب خدا خوی گرفته بودند که برای فهمیدن و فهمانیدن آن صد ها دفتر و رساله و کتاب از خود به یادگار گذاشتند . امروز این همه آثار گرانبها که از دستبرد زمانه به جا مانده است و در کتابخانه ها و موزه ها خاصه در جوار قبر امام همام علی بن موسی الرضا، علیه السلام حفظ و حراست می شود، بهترین گواه است بر صافی و صداقت آن مردم . اکنون مائیم که می باید از این همه ذخائر ملی و دینی حراست و پاسداری کنیم و در حفظ وحدت و تقویت قومی خود از آنها بهره بگیریم . زیرا تنها راهی که می توان با گذشتگان و پیشینیان رابطه حاصل کرد همین آثار باقی مانده است . و با همین وسیله است که می شود فهمید پدران ما چه گونه سخن می گفتند و می نوشتند ، و چه می کردند و می اندیشیدند .

#### معرفی نسخه :

نسخه ای که ملاحظه می کنید ، یکی از گنجینه های کم یابی است از گذشته بس دور و میراثی از پدران و یادگاری از مردم پاک دین و نیک اعتقاد خراسان است . گرچه نشانه ای - به واسطه سقط اول و آخر نسخه - از نویسنده و کاتب آن بر جای نمانده است ، اما ضبط حرکات حروف و کلمات ، نشان دهنده گویش مشرق ایران است و می توان حدس زد که مؤلف اهل خراسان بوده است . سال ها پیش که در جوار علی بن موسی الرضا می زیستم ، چه آن گاه که طلبه مدرسه میرزا جعفر در داخل صحن کهنه بودم و چه بعد که به شغل معلّمی

پرداختم، هرگاه فراغتی حاصل می‌شد *كَأَلَسْمَكِ فِي الْمَاءِ* به کتابخانه آستان قدس که دریائی بود، می‌شتافتم، و از آن بحر بی‌کران بهره‌ها می‌بردم. کمتر نسخه خطی در علوم اسلامی یا تفسیر فارسی بود که من غبار تنهائی را از چهره آن نزدوده و دمی با آن به سر نبرده باشم.

غالب کتب خطی آن کتابخانه را که در تفسیر و تجوید و علوم اسلامی است مطالعه کرده‌ام و از آنها یاد داشت‌هایی دارم.

چند جلد تفسیر و لغت و چندین مقاله که در علوم قرآنی منتشر کرده‌ام مدیون فرصتهایی است که در این زمان حاصل بوده است. یاد باد آن روزگاران یاد باد.

در آن موقع، از جمله نسخه‌های خطی که به دستم آمد و مطالعه کردم، همین تفسیر است که در کنج قفسه‌های کتابخانه آرام و خاموش آرمیده بود و غبار زمان بر چهره اش نشسته، کهنگی و فرسودگی اوراق آن، از روزگاری بسیار دور حکایت می‌کرد، *رسم الخط* کتاب و تحریر آن خصوصیات دارد که کتابت نسخه را در قرن پنجم تأیید می‌کند.

ما برای مزید اطلاع نمونه‌هایی از چند صفحه نسخه را، چاپ می‌کنیم تا دانشمندان و فضلا بتوانند از آن نمونه‌پی به چگونگی نسخه ببرند.

هنگامی که این نسخه به دستم رسید، ابتدا به معرفی آن پرداختم و مقاله‌ای در شناخت آن تهیه و در مجله آستان قدس رضوی - دوره هشتم - چاپ کردم. پس از معرفی نسخه استاد شادروان دکتر علی اکبر فیاض، اسلام شناس و مصحح تاریخ بیهقی، مرا به تصحیح و انتشار آن تشویق کرد.

اکنون که تقریباً ده پانزده سال از آن زمان می‌گذرد، امروز توفیق اتمام و نشر این کتاب حاصل گشت.

امید است که فضلا و اهل دانش پس از مطالعه و بررسی مرا به مواردی که نفهمیده‌ام و یا اشکال مطبوعه‌ای بوده و یا جز آن، مرا آگاه کنند.

نام کتاب :

در این نسخه چنانکه گفته شد به واسطه کهنگی و سقط و فرسودگی آن هیچ گونه اثری از نام مؤلف و کتاب باقی نمانده، فقط فهرست نویسان قدیم آستان قدس رضوی آن را به "ترجمه مفردات قرآن" نام گذاری کرده‌اند. ما برای اینکه این نام را حفظ کنیم و نیز نامی انتخاب کنیم که بامتن کتاب مناسبت داشته باشد، لذا آن را به "تفسیر مفردات قرآن" تغییر دادیم. چون در ضمن کار و مطالعه دریافتیم که مؤلف این نسخه در عین ایجاز و اختصار معانی، کوشیدهاست نظریه‌های برگزینده که جمهور مفسران بر آن عقیده‌اند و آن را بر دیگر معانی ترجیح داده، مانند :

وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ؛ و کند لعنت و عقوبت، ص ۳۷. در تفسیر میبیدی، الْغَضَبُ  
وَالسُّخْطُ، ج ۴ ص ۳۴۱.

فَتَنُّوا الْمُؤْمِنِينَ؛ بسوختند مؤمنان را، ص ۳۵. در تفسیر کمبریج؛ آن  
کس‌ها که مؤمنان را از مردان و زنان عذاب کردند و بسوختند، ج ۲ ص  
۵۷۶، و میبیدی ج ۱۰ ص ۴۴۳.

سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ؛ پشیمان شدند، ص ۴۹. و نیز تفسیر میبیدی، ج ۳ ص  
۷۳۶.

ضَحِكْتُ؛ حایض شد آن زن، ص ۶۱. و تفسیر میبیدی، ج ۴ ص ۴۱۵.  
الْوَرَاءُ؛ فرزند، ص ۶۱. در تفسیر میبیدی؛ قال ابن عباس والسَّعْبِي وَجَمَاعَةٌ  
مِنَ الْمُفَسِّرِينَ وَاهِلَ اللَّغَةِ؛ الورا، ولد الولد، ج ۴ ص ۴۱۵.

گاهی مؤلف، در بعضی موارد کلمه "ای" و "یعنی" آورده است، گوئی مقصودش بیان قول مفسران و ذکر نظریه آنان بوده است، مثل :

سَرًّا؛ یعنی جماع، ص ۵.

حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ؛ یعنی تا بگذرد عدت، ص ۵.

بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ؛ به سخنی از خدای تعالی؛ یعنی عیسی علیه السلام، ص ۱۴.

- لِيَقْطَعَ طَرَفًا : تا ببرد کناره‌ای؛ یعنی هلاک کند گروهی را، ص ۱۸.
- قِيَامًا : یعنی قوام زندگانی، ص ۲۳.
- إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ : ای چون بپوسیم و نیست گردیم در زمین، ص ۲۷.
- حِذْرُكُمْ : یعنی سلاح شما، ۲۸.
- وَالْقَوَا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ : یعنی طلب صلح کردند از شما، ص ۲۹.
- قِيَامًا لِلنَّاسِ : ای صلاحاً، ۳۷.
- وَأَنْ نَعْدِلَ كُلَّ عَدْلٍ : أَي تَفْدِكُلَّ فِدَاءً : اگر خویشتن بازخورد به همه چیزی، ۴۱.
- مَعَ الْخَالِفِينَ : یعنی زنان و کودکان، ص ۵۶.
- حَاشَ لِلَّهِ : أَي مَعَاذَ اللَّهِ، ۶۴.
- أَنْتُمْ سَرٌّ مَكَانًا : أَي صَنِيعًا : شمائید بتر کردار. ص ۶۵.
- جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ : یعنی ایمان آوردند به بعضی و کافر شدند به بعضی، ۷۲.
- فَاتَى اللَّهُ بَنِيَاءَهُمْ : ای بیفکند خدای بناها، ایشان، ص ۷۳.
- أَهْلَ الذِّكْرِ : یعنی اهل علم، ۷۴.
- وَالْأَرْضِ : یعنی نبات، ۱۰۳.
- الرَّا : أَي أَنَا اللَّهُ أَرَى : منم خدای، می بینم، ۵۸.

روش مؤلف در ترجمه و تفسیر:

با اینکه مؤلف کوشیده است کلمات قرآن را به اختصار ترجمه و تفسیر کند، ولی می بینیم که گاهی نسبت به بعضی موارد شرح و تفصیل بیشتری داده است، مثل:

الف - تَابُوتُ : بنی اسرائیل را صندوقی بوده است در او صورت پیغامبران، کی حق تعالی به آدم فرستاده بود، ۶.

التَّحْوِيرُ : سپید کردن، و یاران عیسی را حواریون گفتندی که گازی کردند،



وگویند از بهر آنک ایشان را از گناه پاک گردانیدند ، ۱۵ .  
 أَلْبَحِيرَةُ : آن ناقه که گوشش بشکافتندی در جاهلیت ، پس از آن که پنج  
 بچه گرفته بودندی ، و بر زنان حرام داشتندی گوشت و شیر وی ، ۳۷ .  
 ← السَّائِبَةُ وَالْوَصِيلَةُ وَالْحَامِي .

الطَّوْفَانُ : هلاکت عام ؛ یا به آب یا به شمشیر و سیل مُغْرَق و باران که همه  
 جای برسد ، ۴۸ .

الْخَوَالِفُ : زنانی که شوهران ایشان به غزو شده باشند ، ۵۶ .  
 التَّرْقِيمُ : تخته‌ای بود کی نام أَصْحَابُ الْكَهْفِ بروی نوشته بود ، و گویند  
 نام دیهی است ، ۸۰ .

أَصْحَابُ الْكَهْفِ : هفت جوان مرد بودند و سگی ، و سیصد و نه سال درغار  
 خفته بودند ، ۸۰ .

التَّفَثُ : آنچه در مناسک به جای آورند ؛ چون کشتن اشتر و ستردن موی و  
 جزآن ، ۹۴ .

ب - کلمات مرادف را در یک جا جمع کرده ، و گاهی کلماتی که در قرآن نیست  
 برآن افزوده است :

الْجَمَاعَةُ وَالْجَمْعُ وَالطَّائِفَةُ وَالْمَعَشَرُ وَالْحِزْبُ وَالزُّمَرَةُ وَالْفِئَامُ وَالْفَوْجُ  
 وَالثُّلَّةُ وَالْعِزَّةُ : گروه ؛ ص ۱۵ .

رسم الخط کلمات قرآن در نسخه :

۱ - وَلَا تَلَوْنِ ، ۲۰ در مصاحف با یک واواست . ← نثرالمرجان ، ج ۱ ص

۴۹۹ .

۲ - جلو فعل مضارع مفرد واوی ، الـفی نوشته شده است :

يَرْجُوا ، يَبْدُوا ، يَغْرُوا و ...

۳ - أَقْلَمُ يَبِئْسَ ، ۶۸ که در قرآن ها أَقْلَمُ يَأْتِسُ ، نوشته‌اند . ← نثرالمرجان

ج ۳ ص ۳۱۵.

۴- بَصَلَوْتِكُمْ، در رسم الخطّ مصاحف، بِصَلَاتِكُمْ می باشد و نیز ← نثرالمرجان

ج ۴ ص ۹۷.

۵- الْمُسَيِّرُونَ (= السَّيِّرَةُ، ۱۳۳)، در قرآن سوره طور، ۵۲ به صورت الْمُصَيِّرُونَ ضبط اُهِت که با "سین" هم قرائتی است. ← نثرالمرجان

ج ۷ ص ۷۲.

۶- اللَّاتُ وَالْعُزَّىٰ وَالْمَنَاةُ، در خطّ مصاحف مَنُوَّة است.

۷- هرگاه دوهمزه در اوّل کلمه بوده و دومی نیز مفتوح آن را "آ" با مدّ نوشته

است، مثل: آفَرَرْتُمْ، ص ۱۶، که با مدّ نیز قرائت می شده است.

## احکام صرف و نحو و تجوید :

- ۱- ادغام : وَيَأْتُوكُمْ مِّن قَوْرِهِمْ ، ۱۸ ، الْقَمَص ، ۴۵ .
- ۲- اعراب غیر منصرف : مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ ، ۱۹ .
- ۳- ماء زائده : فِيمَارْحَمَةٍ ، ۲۰ ، مَا هُنَالِكَ ، ۱۱۸ .
- ۴- اغراء : عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ . . . این را نَضَبٌ عَلَى الْأَغْرَاءِ گویند (۳۷-۳۸) .
- ۵- وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ، نَضَبٌ عَلَى التَّمْيِيزِ ، ۲۸ .
- ۶- متعدّی به "عن" و به "علی" : الْجَوْرُ، بگشتن از راه؛ و يُعَدِّي بَعْنِ و ستم- کردن؛ و يُعَدِّي بَعْلَى ، ۷۳ .
- ۷- واو قسم : وَرَبِّكَ ، به حق خداوند تو ، ۲۷ .
- ۸- اضافه تخصیص : رَأْمٌ سَوْءٌ وَأَمْرَأَةٌ سَوْءٌ ، ۸۶ . "در تفسیر میبیدی آمده- است که : تقول رجل سوء ، ای طالح و ضده رجل صدق ، ای صالح و هذه اضافه تخصیص ، ج ۶ ص ۳۴ ."
- ۹- صرف فعل امر حاضر : قِه قِيَا قُوا قِي قِيَا قِين ، ۱ .  
دِه دِيَا دُوا دِي دِيَا دِين ، ۲۹ .

۱۰- صرف صیغه اول از ماضی و مضارع و مصدر و گاهی همراه با اسم فاعل و

صفت مشبه :

ضَاقُ يَضِيقُ ضَيْقًا ، ۵۴ .

خَفَّ يَخْفُ خِفَّةً ، ۴۵ .

نَكَسَ يَنْكُسُ نَكْسًا ، ۹۲ .

وَدَى يَدِي وَدِيًّا وَدِيَّةً فَهُوَ وَادٍ ، ۲۹ .

رَحِبٌ يَرْحُبُ رَحْبًا فَهُوَ رَحْبٌ ، ۵۴ .

بَرِيٌّ يَبْرَأُ بَرَاءَةً فَهُوَ بَرِيٌّ ، ۴۱ .

۱۱- صرف ضمیر متصل مخاطب :  
أَرَأَيْتَكَ ، ای دیدی تو مرد ، أَرَأَيْتَكُمَا . . . أَرَأَيْتَكُنَّ ، ۷۷ .

رسم الخط نسخه :

۱- قاعدهء دال و ذال رعایت شده است .

۲- آنچه ، آنکه ، چنانکه : به صورت : آنج ، آنک ، چنانک ، نوشته شده است .

۳- چ ، با یک نقطه است مگر در دو مورد :

الف : الْعَرْشُ ، چفته کردن ، و بنا کردن از چوب ، ۴۳ .

ب : الْكَفُّ ، پنجه ، ۸۲ .

۴- ک ، گ ، با یک سرکش .

۵- الحاق الف آخر کلمه از بالا به پائین است .

۶- دو نقطه در دائرهء "ی" و گاهی زیر "ی" ، قرار دارد .

۷- جمع همزه و واو "و" :

- داؤد، ص ۱۱ سطر ۲ (نسخه).
- سوءم سه، ص ۳۶ سطر ۱۶ (نسخه).
- دوئم دو تن، ص ۵۳ سطر ۱ (نسخه).
- ۸- جمع همزه و "ی":
- پایگاه، ص ۴ سطر ۶ (نسخه).
- ترسایان، ص ۳۷ سطر ۲ (نسخه).
- خدائی را بسزا، ص ۴۱ سطر ۶ (نسخه).
- بیستاندن، ص ۵۱ سطر ۶ (نسخه).
- شمائیید، ص ۶۱ سطر ۱۴ (نسخه).
- ۹- کلماتی که در آخر آنها الف یا "ه" غیر ملفوظ قرار گرفته است، درحالت اضافه همزه‌های بر آن افزوده می‌شود، مانند:
- خانهء بر بالا، ص ۱۳ سطر ۲ (نسخه).
- ملت هاء باطل، ص ۱۴ سطر ۱۰ (نسخه).
- زبانهاء خویش، ص ۱۴ سطر ۱۵ (نسخه).
- دهن هاء ایشان، ص ۱۶ سطر ۵ (نسخه).
- ۱۰- "ء = ای":
- کنارهء؛
- تا ببترد کنارهء، یعنی تا هلاک کند گروهی را، ص ۱۷ سطر ۶ (نسخه).
- ۱۱- گاهی علامت نفی را جدا از فعل نوشته است:
- بنه آزمایند، ص ۳۵ سطر ۱۶ (نسخه).
- ساق نه دارد، ص ۱۰۸ سطر ۶ (نسخه).
- نه خواستیم ما، ص ۲۶ سطر ۱۰ (نسخه).
- ۱۲- کی به جای "که" به استثناء چند مورد:
- بارانی که پیایی بارد (= اَلْوَدْقُ)، ص ۹۰ سطر ۱۵ (نسخه)، روزی که باد سخت جهد، ص ۹۴ سطر ۳ (نسخه).
- ۱۳- حذف "ه" غیر ملفوظ در وقت اتصال "ها" = جمع:

- سینها (= سینہ ها) ، ص ۱۶ سطر ۱۰ (نسخه) .  
 خزانهها (= خزانه ها) ، ص ۳۹ سطر ۱۴ (نسخه) .  
 ۱۴ - نوشتن الفی جلو کلمه " نیکو " ، ص ۴۹ سطر ۱۵ ، و ترازو ، ۴۴ سطر ۴ (نسخه) .

## ضبط کلمات فارسی :

کاتب این نسخه سعی کرده است که بیشتر کلمات فارسی را با حرکت بنویسد ، و گویش معمول آن دوره یا مکان را مشخص گرداند و ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم :

- شُوهر : اَلْبُعْلُ ، ص ۴ (نسخه) .  
 زَه دان : اَلرَّجِمُ ، ص ۴ (نسخه) .  
 شیرخوردن : اَلرَّضَاعَةُ ، ص ۵ (نسخه) .  
 بیوشانید مردی : کَسَى ، ص ۸ (نسخه) .  
 پَسِر عم ، ۱۰ (نسخه) .  
 و پایندان او گردانید : وَكَفَّلَهَا زَكْرِيَّا ، ص ۱۳ (نسخه) .  
 و بنا خُوشی : وَكَرِهًا ، ص ۱۵ (نسخه) .  
 از یکدیگر خُواستن : اَلتَّسَاوُلُ ، ۲۱ (نسخه) .  
 خُوار کردن : اَلْاِخْزَاءُ ، ص ۲۱ (نسخه) .  
 خُویشاوندان : اَلْاَرْحَامُ ، ص ۲۱ (نسخه) .  
 خُوش مَنِش شد : طَابَ ، ص ۲۱ (نسخه) .  
 خُوش بوی شد : طَابَ ، ص ۲۱ (نسخه) .  
 سه سه : ثَلَاثَ ، ص ۲۱ (نسخه) .  
 میراث خُواران ... : اَلْاَكْلَانَةُ ، ۲۲ (نسخه) .  
 خُواهر : اَلْاَخْتُ ، ۲۳ ، ۲۴ (نسخه) .  
 خُواسته ، ص ۲۸ سطر ۱۴ (نسخه) .

- وقت پدید کردِ مَرْدِي : وَقْت ، ۲۹ (نسخه) .  
 دَرْدَمَنْدُ شُد : اَلِم ، ۲۹ (نسخه) .  
 تُوَانِكِرَه كِرْدَانِيْد : اَعْنِي ، ۳۰ (نسخه) .  
 آنك از زخم سَرُو يَمْرَدَه باشد : اَلتَّطِيْحَةُ ، ۳۴ (نسخه) .  
 تا بُبَرَد از سُما شگ و بدی : لِيُدْهَب ، ... ، ۳۷ (نسخه) .  
 خُوَانِ اَرسته : اَلْمَائِدَةُ ، آنك فَرُو كُذَا شَتَنْدِي تا جُنَانِكِ خُوَاسْتِي جَرَامِي كَرْدِي ،  
 ص ۳۸ سطر ۱ (نسخه) .  
 سَخْنُ كُفْتَنِ با كسي : اَلْخِطَابُ ، ۵۷ (نسخه) .  
 بَخُوِيَشْتَنِ خُوَانِدَنِ يا بَجِيْزِي : اَلْمُرَاوَدَةُ ، ۵۹ (نسخه) .  
 خُوَارِ بار آوردن : مَبْرَأُ ، ۶۵ (نسخه) .  
 بَبِرُوْرَدَنِ : تَرْبِيَّةٌ ، ۷۰ (نسخه) .  
 گروهی جُوَانِ مَرْدَانِ : اَلْفِتْيَةُ ، ۷۳ (نسخه) .  
 ای در خُوَابِ كَرْدِيْمِ ايشان را : فَضْرَبْنَا ، ... ، ۷۴ (نسخه) .

### جمع بستن کلمات :

۱ - جمع بستن کلمات عربی و فارسی با "ان" .

الف : در جانداران :

پیغامبران ، برستور نشستگان ، خاصگان پیغمبران ، کافران ، چهار پایان ،  
 شتران ، مرغان ، سگان ، کوردلان ، احرام گرفتگان ، میراث خواران ،

ب : در غیر جانداران :

خرما بنان ، هزاران ، سرانگستان ، بتان .

۲ - جمع کلمات با "ها" .

دهن ها ، سینه ها ، کتاب ها ، دست ها ، پوست ها ، بهشت ها ، قحط ها ،  
 سورت ها ، غنیمت ها ، افسانه ها ، افزوتی ها ، تیر ها .

- ۳- جمع با "ون" که خیلی کم به کار رفته است :  
 حواریون .
- ۴- جمع با "ات" :  
 درجات .
- ۵- جمع مکسر :  
 شیاطین .

فعل :

در این تفسیر افعال مرکب بیش از افعال بسیط به کار رفته است .

الف : فعل بسیط :

پنداشتن ، رفتن ، ربودن ، آمیختن ، گشتن ، گریختن ، ساختن ، پوشیدن ،  
 پسندیدن ، بخشودن ، بسودن ، ترسیدن .

ب : فعل مرکب :

وعده کردن ، تفضل کردن ، باطل کردن ، تیمم کردن ، الحاح کردن ، شمار-  
 کردن ، علم خواندن ، نهفت نیازی نمودن ، پیش دستی کردن ، خون بها-  
 دادن ، گردن کشی کردن .

فعل مرکب با پیشوند :

۱- اندر :

اندرافکندن .

۲- باز :

باز نگریستن ، باز بخشیدن ، باز ماندن ، باز پس بردن ، باز داشتن .

مقدمه	بیست و یک
۳- بر :	بردامیدن ، برگماشتن ، برگردانیدن ، برکشیدن ، برکندن ، برنشستن .
۴- در :	درآمدن ، درآوردن ، درآویختن ، درایستادن ، درافکندن .
۵- فا :	فاکسی دادن ، فاستدن ، فاوا شدن ، فاوا گردانیدن ، فاهم آمدن .
۶- فرا :	فرا گذاشتن ، فرا گرفتن ، فراپوشیدن ، فراداشتن ، فرانیهادن ، فرانمودن .
۷- فرو :	فرو آمدن ، فرو آوردن ، فرو افکندن ، فرو بردن ، فرو خوردن .
۸- وا :	وا ایستادن ، وابخشیدن ، وا کاویدن ، وارمانیدن ، وا کوشیدن ، واگشادن .
۹- ور (= بر) :	ورآغالیدن .

فاصله شدن میان پیشوند و فعل :

بازپس بردن ، فرا او سپردن ، فرا آرزو داشتن ، بازپس ایستادن ، فراپیش —  
آمدن ، فرا دل دادن ، فرازیان دادن .

قرار گرفتن پیشوند میان دو جزء فعل :

آسان فرا گرفتن ، چشم فرو گرفتن ، گوش فرا داشتن ، چنگ در زدن ، جدا —  
وا کردن ، اندوه وا بردن ، فرا وانشتن ، خلف باز دادن ، دور در شدن .



- آوردن دو مصدر در ترجمه بعضی از مصادر عربی :
- بلغزیدن خواستن ، در ترجمه **الْإِسْتِزْلَالُ** ، ۲۰ .
- بزرگ داشتن آمدن ، در ترجمه **الْإِكْبَارُ** ، ۶۴ .
- نگاه داشتن خواستن ، در ترجمه **الْإِسْتِحْفَافُ** ، ۳۵ .
- شناختن خواستن ، در ترجمه **الْإِسْتِعْجَالُ** ، ۴۰ .
- آبادان کردن خواستن ، در ترجمه **الْإِسْتِعْمَارُ** ، ۶۱ .

به کار رفتن فعل مفرد به جای جمع :

- تَرْضَوْنَ** ، پسندی شما ، ۱۰ .
- أَرَأَيْتُمْ كَمَا** ، ای دیدی شما دو مرد ، ۷۷ .

جزء اول فعل مرکب صفت مفعولی است :

- الْعَرَقُ** ، غرقه شدن ، ۵۹ .
- الزَّرْعُ** ، کشته کردن ، ۴۳ .

فعل مجهول عربی را به فعل معلوم ترجمه کرده است :

- زُتِنَ** ، بیاراسته‌اند ، ۲ .
- وَزُلُّوا** ، و بجنبانیدند ایشان را به انواع بلا ، ۲ .
- يُنَوَّقُونَ** ، جان بستانند ایشان را ، ۵ .
- فَلَنْ تُكْفَرُوا** ، پوشیده نگردانند آن ، ۱۷ .
- وَلَا يُلْقِيهَا** ، و تلقین نکنند آن ، ۱۰۶ .

يُغْشَى عَلَيْهِ، بیهوش می‌شود، ۱۱۱.

### عبارات فعلی :

با کسی آمیختن، از کسی بپریدن، در کاری اوگندن، بچه از شیر بازگرفتن، برجای برداشتن، دست در چیزی زدن، از حرام بازایستادن، از بیی فراشدن، به زور چیزی در آمدن.

### فعل ذو وجهین :

بسوختن؛ اَلتَّحْرِيقُ، نیک بسوختن، ۹۰.

### انواع "ی" :

- ۱ - نکره: وسوسه کرد دیو، و اندر هم افکند قومی را، ۵۰. سفری آسان، ۵۵.
- ۲ - مصدری: مسلمانی، فراخ دستی، درویشی، ناسپاسی کردن، پرهیزکاری.
- ۳ - لیاقت: اوگندنی، جامه پوشیدنی.
- ۴ - استمرار: تا چنانک خواستی چرا می‌کردی، ۳۷، نکشتندی، حرام داشتنندی، ۳۵.
- ۵ - موصول: آن گوسفندی که هفت شکم بزادی، ۳۷.
- ۶ - علامت کسره: خون بها دهید شما گروهی مردان، ۲۹.

### انواع الف "در معانی مختلف" :

- ۱ - دعا: فراخی باد، ۱۱۹.
- ۲ - نهی: مشنویا، ۲۷. اندوهگین مکناد ترا، ۲۱، در ترجمه: وَلَا يَحْزَنَنَّ،

سوره آل عمران ، آیه ۱۷۰ .

۳ - امر : بر شما باد نگه داشتن تنها شما ، ۳۷ .

۴ - کثرت : چندانکه هلاک کردیم ما ، ۹۱ .

۵ - نفرین : لعنت کناد ۵۵ .

انواع پسوندهائی که در این متن آمده است زیاد است که به بعضی از آنها اشاره می شود :

بان : نگاه بان .

گاه : نمازگاه .

نا : فراخنا .

ناک : لوشناک .

وان : سایه وان .

ه : سپیده ، چوب خوره .

ین : پیشینیان .

ینه : پسرینه ، دخترینه .

ابدال :

"ب" به "و" : ورگفتن ، ۱۵ .

ور آغالیدن ، ۳۴ .

دست ور دست زدن ، ۵۲ .

وازن ظهار کردن ، ۵۴ .

نیاوی ، ۹۰ .

زور ، ۱۲۰ .

"خ" به "ش" : مس گذاشته ، ۷۰ .

"د" به "ت" : بگذرت ، ۵ .

"ف" به "و" : اوگندن ، ۳ .

- خوه شده، ۰۳۳.  
 بیوراشتن، ۰۶۹.  
 "ه" به "ا" : استهء خرما، ۰۲۷، ۰۴۲.

## تخفیف و ادغام :

- راستر، ۰۱۰.  
 یکدیگرا، ۰۲۳، ۰۱۱۶، ۰۱۲۱، ۰۱۴۰.  
 نگوسار، ۰۹۲، ۰۱۰۱، ۰۱۱۵.  
 بتر، ۰۱۲۲.

## قلب

- بیاموزدیم، ۰۸۹.

## مفعول لأجله :

- حلال مدارید شتران خون آلود بکرده برای نحر را، ۰۳۳.  
 آن گوسفند که هفت شکم بزادی دو دو ماده، و هشتم نری بزادی، و نر آن  
 ماده را نکشتندی از بهر آن ماده را، ۰۳۷.

## مفعول مطلق :

- أَخَذًا وَبَيْلًا، گرفتنی سخت، ۰۳۷.  
 مُدْخَلٌ صَدِيقٌ، در آوردنی نیکو، ۰۷۸.  
 أَخَذَهُ رَابِيَةً، گرفتنی روز افزون، ۰۱۵۱.

مفعول بی واسطه "غالباً با راء" :

عَهْدَ الْيُنَا ، فرمود ما را ، ۲۱ .

بُهْتَانًا ، دروغی که مردم را سرگشته کند ، ۲۵ .

الْتَعْقِيبُ ، حکم کسی را فسخ کردن ، ۶۸ .

مفعول بی واسطه "گاهی بدون راء" :

أَسْلَمَ وَجْهَهُ ، ویژه کرد دین خویش ، ۳۱ .

الْتَكْلِيفُ ، در خواستن چیزی که او را از آن رنجی باشد ، ۵ .

نمونه‌ای از کلمات و ترکیبات نسخه .

آزماییدن = آزمودن .	بی‌هنر (بادی -) ؛ ریحٌ عَقِيمٌ .
آفراخ = فراخ .	پایندانی کردن ، كَفَالَةٌ .
آیز ؛ الشَّرْرُ .	پرهیزیدن = پرهیز کردن .
استه خرما ؛ الْعَجْمُ .	پسندی = پسندید .
اوگندن = افکندن .	پشت مازه ؛ الصُّلْبُ .
بازداشتن ؛ الأَثْبَاتُ .	پیکارکش ؛ الخِصْمُ .
بتسبانیدن ؛ الأَحْمَاءُ .	چفته کردن ؛ العَرْشُ .
بچسبیدن از حق ، الإِلْحَادُ .	چوب خوره ؛ دَابَّةُ الأَرْضِ .
بزاد بر آمدن ؛ الكِبَرُ .	دامیدن ؛ الذَّرُّ .
بژول ؛ الكَعْبُ .	دده خورده ؛ الأَكِيلَةُ .
بسودن ؛ المَسْحُ .	دردشخواری افکندن = در دشواری ...
بگشته ؛ جائِرٌ .	دنه گرفته ؛ البَطْرُ .
بگماریدن ، التَّبَسُّمُ .	دوم = دوم .
بیوسیدن ؛ الأَمَلُ .	دوسنده شدن ؛ لزوباً .

دوله باد؛ الْأَعْصَارُ .	گریه چشمان؛ زُرْقًا .
دیده ور گردانیدن؛ الْأُطْلَاعُ .	گوراب؛ السَّرَابُ .
دیو ستنیه؛ الْمَارِدُ .	لژن گل سیاه؛ الْحَمَاءُ .
خاشه؛ الْغَنَاءُ .	لوشناک؛ حِمْتُهُ .
خوه شده = خفه شده .	فاوا گردانیدن؛ الدَّبْدَبَةُ .
ریهیده شدن؛ الْأَنْهِيَارُ .	فرا گذشتن، التَّعَدَى .
زبان آور = عیبجو .	فرو بردن از کسی؛ الْأِحْتِمَالُ .
سوءم = سوم .	نافرجام؛ اللَّغْوُ .
سال زده = پیر .	نزه آب؛ الْمَوْجُ .
سایه وان = سایه بان .	نَسُو = هموار؛ الصَّفْوَانُ .
سرو = شاخ .	نهفت نیازی نمودن؛ التَّعَفُّفُ .
سزاوار گردانیدن؛ التَّوْفِيقُ .	وارن، المَرْفَقُ .
سم = سمج .	وا مبالغت = با مبالغت .
شخیوه کردن؛ الصَّفِيرُ .	ور آغالیدن؛ الْأَعْرَاءُ .
گداشته (مس-)؛ الْقَطْرُ .	یخنی نهادن؛ الْأُدْحَارُ .

دکتر عزیز الله جوینی

۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۹



کتابخانه آستان قدس

\* اسم کتاب: ترجمہ مندرجات قرآن - فارسی

مصنف: علامہ زین

خطی: نسخ مکتوف الطر  
چاپی:

عدد اوراق ۵۸

سال چاپ یا تحریر

جزء کتب: ۱۱ لغت شماره

شماره عمومی ۱۴۵۸ شماره قبض

واقف: فقیر معلوم تاریخ وقف -

طول ۱۷ عرض ۱۳ ساٹھ گنجه -



قوه نگاه دار تو مرز قیام نگاه دارید شما دو سرده قواد کا دارید  
 شما مردان قیام نگاه دار تو زن قیام نگاه دارید شما دوزخ قیام  
 نگاه دارید شما زنا نال نصیب و الخط و الکفل بهره سنج  
 الحسار نود شمار الحسار و الحسبان شمار کردن الحسب  
 شمار کن تو مرده لا تحسب شمار مکن تو مرده فمن تعجل هر که  
 بشتابند التعل بشتافتند و من تأخر و هر که باز سر ایستند  
 التأخر باز سر ایستادن الحشر برا یکبخت و کرد کردن  
 الحشرون برا یکبخت شمارا و جمع کنند الاعجاب خوش آمد  
 من یحبک کس هست که خوش آید ترا الا شهدا کواه کردن  
 و حاضر کردن یشهد الله کواهی کند خدا براه الد الخصام  
 سخت خصومت قوم لد قومی سخت خصومت السعی کار کردن  
 الاهلک هلاک کردن النسل زده و زاده الفساد تباه شدن  
 العز حیت جاهلیت حشبه بسند است اورا جهنم  
 وسفر و نظرهاویة و الخطمة دوزخ المعتاد باز کشتن  
 جای العود باز کشتن و لیس المقاد و بد قرار کاهی المقاد  
 و الفرائض بستره المرضاة خوشنودی فی التسلیم از مسلمانان  
 خافه همه فان للذکر اکریلا زید شماه التلیل بلغریه

هَلْ هِيَ هِ الْفُلُكُ سَايَهْ وَانْهَاجَمُ طَلَّةْ هِ سَلْ بِيْرَسَهْ كَلْجِنْدَهْ  
 التَّرِيْمِيْنُ بِيَا رَاسْتَهْ رِيْنِيْنُ بِيَا رَاسْتَهْ اَنْدَهْ وَبِيَسْخَرُوْنُ وَ  
 اَفْسُوْسِ مِي كِنْدَهْ السَّخْرُوْ وَ السَّخْرِيَّةُ اَفْسُوْسِيْنُ نَفْ حَسِبْ  
 بِنْدَاشْتِ مِرْدِيْ تَحْسِبْ بِنْدَلَزْدَهْ حَسِبَانَا وَ مَحْسَبَةٌ  
 بِنْدَاشْتِيْ التَّرْلَزْلَهْ بِنْدَهْ وَرَزْلَزْلُوْ وَجِنْبَانِيْنْدِ  
 اِيْشَانِرَا بِانْوَاعِ بِلَاهْ مَتِيْ كِيْتِ كُرَهْ دَشْوَارِسْتَهْ عَسِيْ شَايْدِيُو  
 كُرَهْ دَشْوَارِدَاشْتِهْ يَكُرَهْ كَرَاهِيَّةْ شَرَهْ الْكَبِيْرُ  
 بَزْكَوَارُوْ بَزَاذِيْرَا مَدَهْ الْكَبُرُ بَزْكَوَارَهْ الصَّدْبُ بَكْرَدِ اِيْنَزَهْ وَ لَا  
 يَزَالُوْ وَ هِمِيْشْتَهْ اِيْشَانَهْ الْاِسْتِطَاعَةُ تُو اَسْتَهْ الْاَرْتِدَالُ  
 بِرَكْسْتَهْ اَز مَسْلِمَانِيْ وَ جَزَانَهْ وَ مَن يَزْتِيْدُ وَ هَرَكَهْ بِر كَرْدَهْ  
 حَبِيْطَتْ بَا طَلْ شُدَهْ تَحْبُطُ حَبُوْ طَاهْ هَا جَرُوْ اَز مَكَهْ بِمَدِيْنَهْ  
 اَمْدَنْدِ بَرَايِ دِيْنَهْ الْمُهَاجِرَةُ اَز كَسِيْ سِرِيْنْدَهْ جَاهِدُوْ اَكَا رَزَارِ  
 كَرْدِنَهْ الْمُهَاجِرَةُ وَ الْجِهَادُ بِالْكِسِيْ كَارَزَارِ كَرْدِنَهْ رَجَا اَمِيْدَاشْتِ  
 مَرْدِيْ وَ شَرِيْبِكِ بَزْجُوْ اَرَجَا هُ الْخَيْرُ مِي الْخَيْرِ وَ الْمَيْسِرُ  
 قَلْبَهْ الْمُنْفَعَةُ سُوْزَهْ الْمُنْفَعُ وَ هِ الْعَفْوُ وَ يَادِيْ مَالِيْ  
 تَتَفَكَّرُوْنَ دَرِ اَسْبِيْبِهَا

۳  
 ۴

تَتَفَكَّرُوْنَ دَرِ اَسْبِيْبِهَا

و تشریح و بر روی فطرین سخت ... نضرت نازکی و نیکوئی از مهرین  
 سر با سخت آینه منور جامع انار الاسترا فیدز و اسون کرب  
**سوره المرسلات** و المرسلات عرفا حق ایند  
 بیانی چون سراسر کوبید بالمعروف بنیکوئی العصفه  
 ۸ سخن جستن باذ فالملقیات ذکر اختر اندکان و حی و عذرا  
 انما ان الاغذ ان عذ در دست آوردن فرج بشکافت بیفرج  
 فرج اقتتله بجهه لوقته ها و می بوم القیامة ما بهین  
 استست که کفانا و هم از نواشحات کوهها بلند الشفة  
 شاخ و الشعب حاتم الشی این جمالات صفر شترانی سیاه  
**سوره النبی** اعراضه العاش و العیش زینت و هم  
 بدو خشیدت بیج و مجازاته انعطراف ابرهان ز دیک سینه بیارید  
 الفا ما هم در شده احقا با هشتاد سالان تحف البرد خواب  
 الموافقة و الوفاق موافقت کردن کاع و دختر بار بستن  
 الکوا عب حتمه دهان ب روی کوبید بیانی الذناب التکید حیاء  
 ای شکر کن و یقاله کافیا و صوا کفنا را است **سوره الانعام**

۸

۱۸۱

سورة البقرة - ۲

التَّأَخَّرُ: باز پس ایستادن .	.....
الحشر: برانگیختن و برگرد کردن .	قَهْ ۱: نگاه دار تو مرد .
تحشرون: برانگیزند شما را و جمع کنند .	قِيَا: نگاه دارید شما دو مرد .
الاعجاب: خوش آمدن .	قُوا: نگاه دارید شما مردان .
مَنْ يَعْجِبْكَ: کس هست که خوش آید ترا .	قِي: نگاه دار تو زن .
الاشهاد: گواه کردن و حاضر کردن .	قِيَا: نگاه دارید شما دو زن .
بشهاد الله: گواه می کند خدای را .	قَيْن: نگاه دارید شما زنان .
الدَّخِصَام: سخت خصومت .	النَّصِيبِ وَالْحِظُّ وَالْكَفْلُ ۲: بهره .
قوم لُد: قومی سخت خصومت .	سَرِيعُ الْحِسَابِ: زود شمار .
السَّعْيُ: کارکردن .	الْحِسَابِ وَالْحُسْبَانُ: شمار کردن .
الاهلاك: هلاک کردن .	احسب: شمار کن تو مرد .
النسل: زه و زاد .	لا تحسب: شمار مکن تو مرد .
الفساد: تباه شدن .	فمن تعجل: هر که بشتابد .
العزة: حمیت جاهلیت .	التعجل: بشتافتن .
	وَمَنْ تَأَخَّرَ: و هر که باز پس ایستد .

۱ - "ه" در قه، هاء سکت و مأخوذ از وقتنا عذاب النار است، آیه ۱۹۸. قبل از آن به واسطه فرسودگی نسخه، دو سه ورق ساقط شده است.

۲ - الحظ و الكفل از سوره های دیگر قرآن است.

حَسِبَهُ: بسنده است او را .	السُّخْرُ وَالسُّخْرِيَّةُ: افسوس کردن .
جَهَنَّمَ وَسُقْرٍ وَلُظَىٰ وَالْهَائِيَّةُ وَالْحَطْمَةُ:	حَسِبَ: پنداشت مردی؛ يَحْسِبُ: پندارد .
دوزخ ۱:	حَسَابًا وَمَحْسَبَةً: پنداشتنی .
المعاد: بازگشتن جای .	الزَّلْزَلَةُ: بجنابیدن؛
العود: بازگشتن .	وَزُلْزُلًا: و بجنابیدند ایشان را به انواع
وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ: و بد قرارگاهی .	بلا .
الْمِهَادُ وَالْفِرَاشُ: بستر .	مَتَى: کی .
الْمِرْصَاةُ: خشنودی .	كُرْهُ: دشوار است .
فِي السَّلْمِ: در مسلمانی .	عَسَى: شاید بود .
كَافَّةً: همه .	كُرْهُ: دشوار داشت؛ يَكْرَهُ، كَرَاهِيَةً .
فَإِنْ زَلَلْتُمْ: اگر بلغزید شما؛ الزَّلِيلُ:	شَرٌّ: بتر .
بلغزیدن .	الْكَبِيرُ: بزرگوار، و به زاد برآمده .
هَلْ: هست .	أَكْبَرُ: بزرگ تر .
الظَّلِلُ: سایه وانها؛ جَمْعُ ظِلَّةٍ .	الضُّدُّ: بگردانیدن .
سَلٌّ: بیوس .	وَلَايَازُونَ: و همیشه ایشان .
كَمْ: چند .	الْإِسْطَاعَةُ: توانستن .
التَّزْيِينُ: بیاراستن .	الْإِرْتِدَادُ: برگشتن از مسلمانی و جز آن .
زَيْنٌ: بیاراسته‌اند .	وَمَنْ يَرْتَدِدْ: و هر که برگردد .
وَيَسْخَرُونَ: و افسوس می‌کنند؛	حَبِطَتْ: باطل شد؛ يَحْبِطُ حَبِوْطًا .

۱ - سقر: در چند سوره قرآن آمده است، لظی: در المعارج ۷۵، آیه ۱۵. الهاویة: در الفارعة ۱۰۱، آیه ۷ قرار دارد.

هَاجِرُوا: از مکه به مدینه آمدند برای دین .	التَّكْحُ وَالنِّكَاحُ: زن کردن و شوی کردن ،
المهاجرة: از کسی ببردن .	و مجامعت کردن .
جاهدوا: کارزار کردند .	الامة: پرستار .
المجاهدة و الجهاد: با کسی کارزار کردن .	ولاتنكحوا: و زن مدهید .
رجا: امید داشت مردی و بترسید، يرجوا	الانكاح: مرد را زن دادن ، و زن را به
رجاء .	شوهر دادن .
الخمر: می؛ الخمر، جمع .	التذكر: پند گرفتن ، و با یاد آوردن .
الميسر: قمار .	المحيض و الحيض: ناپاکی که افتد زنان
المنفعة: سود؛ المنافع، جمع .	را .
العفو: زیادتی مال .	الاعتزال: به یک سوی شدن .
تتفكرون: در انشیدید .	الطهارة: پاک شدن .
التفكر: در اندیشیدن .	حتى يطهرن: تا پاک شوند آن زنان از
المخالطة: با کسی آمیختن؛ و ان	حيض .
تخالطوهم: و اگر بیامیزید شما	التطهر: سر و تن شستن .
بازیشان .	حرت لكم: کشتزارها اند شما را؛ فاتوا
الاعنات: درکاری اوگندن که از آن بیرون	حرتكم: بیایید به کشتزارها، خویش .
نتوان آمدن .	اني سئتم: چنانک خواهید .
لاعنتم: در دشواری افکند شما را .	عرضة: بهانه‌ای و مانعی .
ولاتنكحوا: بزنی مکنید .	الایمان: سوگندها، جمع یمین .

۱ - در اصل، جلو فعل مضارع که ناقص واوی است الیغی نوشته شده و این قاعده تا آخر رعایت شده است .

أَحَقُّ : سزاوارتر .	الْمَوْأَخَذَةُ : بگرفتن کسی را به گناهی .
الدَّرَجَةُ : پایگاه به بالا بر؛ الدَّرَجَاتُ ، جمع .	اللَّغْوُ : سوگندی که بر زبان برود بی قصد .
مَرَّةً : یک بار؛ مَرَّتَانِ : دو بار؛ مَرَارٌ وَمَرَاتٌ : بارها .	الْإِيْلَاءُ وَالْإِيْتِلَاءُ : سوگند خوردن .
الْإِمْسَاكُ : نگاه داشتن .	التَّرْبِصُ : چشم داشتن .
التَّسْرِیحُ : رها کردن ، و موی به شانه کردن .	أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ : چهار ماه .
الْإِفْتِدَاءُ : خویشتن باز خریدن .	الْفِئُ : بازگشتن .
وَلَا تَعْتَدُوهَا ۱ : و در مگذرید از آن .	فَأَنْ فَاؤًا : اگر باز گردند .
التَّعَدِّي وَالْإِعْتِدَاءُ : فرا گذشتن * .	العَزْمُ : دل برکاری نهادن .
التَّرَاجُعُ : بهم بازگشتن .	الطَّلَاقُ : رها شدن زن از عقد نکاح .
بَلَغَ : بر رسید مردی؛ یبلغ بلوغاً .	التَّطْلِيقُ : طلاق دادن .
الأَجَلُ : زمان .	المطلقات : زنان طلاق داده .
الصَّرَارُ وَالْمُضَارَّةُ : گزند رسانیدن یکدیگر را .	ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ : سه پاکی .
وَعَطَّ : پند داد مردی؛ یعِطُّ وَعَطًا وَعِظَةً .	الْقُرُوءُ : پاکی زن؛ القُرُوءُ ، جمع .
یُوعِطُّ : پند دهند مردی را .	الحَلِیمُ : بردبار .
عَضَلَّ : از شوی کردن باز داشت مردی .	وَلَا یَحِلُّ : و حلال نشود .
یعضل عضلاً .	الحلالُ : حلال شدن ، و بیرون آمدن از احرام ، و بیرون آمدن زن از عدّه ، و واجب شدن عقوبت .
فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ : از شوی کردن باز مدارید زنان را .	الرَّحِمُ : زه دان؛ الأَرْحَامُ ، جمع .
	الْبَعْلُ : شوهر؛ البعول و البعولة ، جمع .

التَّشاورُ : با یک دیگر مشاورت کردن .

الْإِسْتِرْضَاعُ : شیر دهنده جستن .

سَلَّمَ : فرا سپرد ؛ يَسْلَمُ تَسْلِيمًا .

التَّوَقَّى : جان برداشتن و تمام فراستدن ؛

يَتَوَقَّونَ : جان بستانند ایشان را ؛

يَتَوَقَّأَكُمُ : جان بردارد شما را .

يَدْرُ : دست بدارد .

الْخَبِيرُ : آگاه از همه چیزها .

التَّعْرِضُ : سخن سربسته گفتن .

الْخِطْبَةُ : زن خواستن .

الْأَكْنَانُ : پنهان داشتن .

سَتَذَكُرُونَهُنَّ : زود بود که یاد کنید آن

زنان را .

السِّرُّ : راز .

لَا تَوَاعِدُوهُنَّ : وعده مکنید آن زنان را .

سِرًّا : یعنی جماع .

عُقْدَةَ النِّكَاحِ : بستن نکاح .

حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ : یعنی تا بگذردت

عَدَّتْ .

الْفَرَضُ : پدید کردن .

أَزْوَاجَهُنَّ : شوهران ایشان ؛ جَمْعُ زَوْجٍ .

التَّرَاضَى : خشنود شدن از یکدیگر .

أَطْهَرُ وَأَزْكَى : پاک تر .

الْوَالِدَةُ: مادر ؛ الْوَالِدَاتُ ، جمع .

الْأَرْضَاعُ : شیر دادن .

الْأَوْلَادُ : فرزندان ؛ جمع ولدٍ .

الْحَوْلُ وَالسَّنَةُ وَالْعَامُ وَالْحِجَّةُ وَالْحَقْبَةُ

سال .

الرِّضَاعُ وَالرُّضْعُ وَالرِّضَاعَةُ شیر خوردن .

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ : و بر پدر .

وَلَدٌ : بزراد ؛ يَلِدُ وِلَادَةً ، فَهُوَ وَالِدٌ وَذَاكَ

مَوْلُودٌ .

الْكِسْوَةُ : جامه .

التَّكْلِيفُ : درخواستن چیزی که او را از

آن رنجی باشد .

الْوَسْعُ : طاقت

لَا تُضَارُّ ۳ : باید که گزند نرساند زنی .

وَرِثٌ : میراث یافت ؛ يَرِثُ وِرَاثَةً ، فَهُوَ

وَارِثٌ .

الْفِصَالُ : بچه از شیر باز گرفتن .

۱ - الحجة به صورت " حجج" در سورة القصص، ۲۸ آیه ۲۷، آمده است و الحقیة، در سورة - الكهف ۱۸ آیه ۶۵ و نیز در سورة التباء آیه ۲۳، به صورت حقب و احقاب است .

۲ - در تفسیر میبدی، ج ۱ ص ۶۳۲ : لاتضارّ، به فتح راء و ضمّ آن خوانده شده است ،

و در اصل نسخهء ما ولاتضار می باشد که اصلاح شد .



أَصْفَاً : افزونی ها ؛ جَمْعُ ضَعْفٍ .	فَمَتَّعُوهُنَّ ۱ : متعه دهید آن زنان را .
الْقَبْضُ : تنگ کردن .	الْمَوْسِعُ : توانگر .
بَسَطَ : روزی فراخ کرد و بگسترانید ؛ يَبْسُطُ بَسْطًا .	الْمَقْتِرُ : درویش .
الْمَلَأُ وَالطَّرِيقَةَ ۲ : گروهی بزرگواران .	الْقَدَرُ : اندازه .
طَأْلُوتُ : نام ملکی است از بنی اسرائیل .	النِّصْفُ : نیمه .
السَّعَةُ : فراخ فرا رسیدن ، و فراخ شدن .	يَعْفُونَ : دست بدارند آن زنان .
وَسِعَ : فراخ شد ؛ يَبْسَعُ سَعَةً : توانگری .	وَلَاتَتَسَوُوا ۲ : و بمگذارید .
بَسْطَةً : زیادتی .	الْفَضْلُ : تفضل کردن .
الجِسْمُ وَالْبَدَنُ : تن .	المُحَافَظَةُ : نگاه بان بودن بر چیزی .
تَأْبُوتُ : بنی اسرائیل را صندوقی بوده است در او صورت پیامبران ، کی حق تعالی به آدم فرستاده بود .	الْوَسْطَى : میانگین .
السَّكِينَةُ : آرام دل .	رِجَالًا : پیادگان ؛ جَمْعُ رَاجِلٍ .
بَقِيَّةٌ : باز مانده‌ای .	رُكْبَانًا : بر ستور نشستگان ؛ جَمْعُ رَاكِبٍ .
الْحَمْلُ : برداشتن .	الْمَ تَرٌ : ای ننگرستی .
الفُصُولُ : از جای برفتن .	إِلَى الَّذِينَ : به آن کسانی .
الجند و الجیش ۴ : لشکر ؛ الجنود جمع .	الْوَفُ : هزاران ؛ جَمْعُ أَلْفٍ .
النَّهْرُ : جوی ؛ الأَنْهَارُ جمع .	مَنْ ذَا الَّذِي : کیست آن کسی .
	الأقراضُ : وام دادن .
	القرضُ : وام .
	المضاعفةُ : افزون کردن .

۱ - در قرآن : و مَتَّعُوهُنَّ ، آیه ۲۳۸ .

۲ - در اصل : و لاتتسوا .

۳ - الطَّرِيقَةُ ، به این معنی در قرآن نیامده است ← دستور الأخوان .

۴ - جیش در قرآن نیامده است .

طَعِمَ : بخورد؛ يَطْعَمُ، طَعْمًا .	التَّوَمُّ : خفتن و کهنه شدن جامه .
الأَعْتِرَافُ : به کف آب برداشتن، و خوردنی	الْكَرْسِيُّ : کرسی، و گویند: كُرْسِيَهُ، عِلْمُهُ .
به کفجلیر .	علم وی . و گویند پادشاهی و سلطنت
غَرَفَةٌ : یک کف آب .	وی .
المُجَاوِزَةُ : بگذشتن از چیزی .	آد: به رنج آورد، و گران بار کرد؛ يَوُودُ
جَالُوتُ : نام ملکی است کافر .	أَوْدًا وَإِيَادَةً .
الفَيْتَةُ وَالشَّرِذِمَةُ : گروه .	حَفِظَ : نگاه داشت مردی؛ يَحْفَظُ حِفْظًا .
غَلَبَ : غلبه کرد؛ يَغْلِبُ غَلَبَةً .	العَلِيِّ وَالْعَالِي وَالْمُتَعَالِي : بزرگوار .
بَرَزَ : بیرون آمد؛ يَبْرُزُ بَرُوزًا .	الْأَكْرَاهُ : به ستم بر کاری داشتن .
الأَفْرَاحُ : ریختن .	الْغَوَايَةُ وَالنَّيُّ : بی راه شدن .
التَّشْبِيتُ : بر جای بداشتن .	غَوَى : بی راه شد .
الْقَدَمُ : پیش پای، الأَقْدَامُ : جمع .	الْكَفْرَانُ : ناسپاسی کردن .
الْهَزْمُ : لشکر شکستن .	الْحَبِيبُ وَالطَّاغُوتُ : هرج آن را پرستند
الدَّفْعُ : باز داشتن و فرا دادن .	بجز خدای تعالی .
الأَفْتِتَالُ : با یکدیگر کارزار کردن .	الْإِسْتِمْسَاكُ : دست در چیزی زدن .
الْبَيْعُ : خریدن و فروختن .	بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى : به اصل استوارتر .
الْخَلَّةُ : دوستی .	الْإِنْفِصَامُ : شکسته شدن بی جدائی .
الْحَيُّ : زنده .	النُّورُ : روشن کننده، و روشنائی .
الْقِيَوْمُ وَالْقِيَامُ وَالْقِيَمُ : پاینده .	السَّمْسُ : خورشید؛ السَّمُوسُ، جمع .
السِّنَةُ : خواب سبک .	بُهْتًا : سرگشته شد مردی؛ يَبْهَتُ بَهْتًا .

۱ - غَرَفَةٌ، در قرآن بضمّ غین است، و فتح آن نیز قرائتی است. - نشرالمرجان ج ۱ ص ۳۳۶ .  
 ۲ - الشَّرِذِمَةُ، در سورة الشعراء، ۲۶ آیه ۵۵ قرار دارد .

مَرَّ : بگذشت ؛ يَمْرٌ مَرُورًا .

خَاوِيَةٌ<sup>۱</sup> : افتاده .

الْعَرْشُ : سقف خانه ؛ الْعُرُوشُ ، جمع .

أَنْتَى يُحْيِي : چه گونه زنده کند .

مِائَةٌ عَامٍ : صد سال .

لَبِثَ : درنگ کرد ؛ يَلْبِثُ لَبْثًا .

الطَّعَامُ : خورش .

الشَّرَابُ : هرچه بیاشامند .

الْتَسَنَةُ : سال زده شدن .

الْحِمَارُ : خر ؛ الْحَمَرُ ، جمع .

الْعَظْمُ : استخوان ؛ الْعِظَامُ ، جمع .

الْإِنْتِشَارُ<sup>۲</sup> : از جای برداشتن چیزی را .

الْإِنشَارُ<sup>۱۰۹</sup> : زنده کردن .

كَسَى : بپوشانید مردی ؛ يَكْسُو كِسْوَةً .

الْإِطْمِينَانُ : بیمارامیدن .

الطَّائِرُ : مرغ پرنده ؛ الطَّيْرُ ، جمع .

الصَّوْرُ : بچسبانیدن ، و پاره پاره کردن ،

و روی فرا گردانیدن .\*

جَزَاءً : پاره‌ای .

حَبَّةٌ : دانه‌ای .

سَنْبَلَةٌ خُوشَهَائِي .

الْمَالُ : خواسته ؛ الْأَمْوَالُ ، جمع .

الْإِتْبَاعُ : در رسانیدن ، و در رسیدن ، و

واپس کردن .

مَنْ : مَنّت برنهاد . و عطا داد . و ببرید ؛

يَمْنٌ مَنًّا .

الْغَنِيُّ : توانگر ؛ الْأَغْنِيَاءُ ، جمع .

الْإِبْطَالُ : باطل کردن .

الْمَرَأَةُ وَالرَّيَاءُ : برای دیدار کسی کاری

کردن .

الصَّوْفَانُ : سنگ سخت و نَسْو .

الْأْتْرَابُ : خاک .

الْوَابِلُ : باران بزرگ قطره .

الصَّلْدُ : سنگ سخت و درخشان .

الْقَدْرَةُ : توانستن ؛ وَيَعْدَى بِعَلَى .

و تَثْبِيْتًا : یعنی درست اعتقادی .

الرَّبْوَةُ : بالا .

الْأَكْلُ وَالْأَكْلُ وَالْقِطْفُ : بار درخت .

ضِعْفَيْنِ : یک دو .

الطَّلُ : باران نرم .

۱ - خاویة ، در قرآن ، آیه ۲۶۲ مرفوع است .

۲ - در کیف نشرها ، نشرها نیز خوانده شده است . ← نشرالمرجان ، ج ۱ ص ۳۵۱ ، آیه ۲۶۲ .

التَّكْفِيرُ : فرا گذاشتن جرم از گناه کار ، و کفاره کردن سوگند .	النَّخِيلُ : درخت خرما . العِنَبُ : انگور .
التَّوْفِيقُ : تمام بدادن . التَّعَفُّو : نهفت نیازی نمودن ، و از حرام باز ایستادن .	الكِبْرُ : بزاز برآمدن ؛ كِبْرَتْ : به زاد برآمدم . ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءُ : فرزندان ضعیف . الْإِعْصَارُ : دوله باد .
السِّيمَاءُ : نشان فروتنی و خیر . الْإِلْحَافُ : الحاح کردن . اللَّيْلُ : شب ؛ اللَّيَالِي ، جمع .	الْأَحْتِرَاقُ : سوخته شدن . التَّيْمُمُ : قصد کردن ، و تیمم کردن به خاک . الْخَبِيثُ : بد و پلید و حرام .
النَّهَارُ : روز . سِرًّا : پنهان . عَلَانِيَةً : آشکارا . الرِّيَا : افزونی .	الْإِعْمَاضُ : آسان فرا گرفتن در معامله . و چشم فرو گرفتن . الْحَمِيدُ : ستوده .
التَّخَبُّطُ : تباه کردن ، و ناقص عقل کردن . سَلَفٌ : بگذشت مردی ؛ يَسْلَفُ سَلُوفًا : مَحَقٌ : بکاست و نیست کرد ؛ يَمَحِقُ مَحَقًا .	يَعِدُّكُمْ : وعده می کند شما را ؛ الْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ : وعده کردن . الْفَقْرُ : درویشی .
كَفَّارًا : بسیار کفر . الْإِرْبَاءُ : بیفزودن . الْأَثِيمُ : بزه کار .	نَذَرٌ : بر خویشتن واجب کرد چیزی ؛ يَنْذُرُ نَذْرًا . فَنِعْمَاهِيَ : نیک چیز است آن .
بَقِيٌّ : باقی ماند ؛ يَبْقَى بَقَاءً . فَأَذْنُوا : آگاه باشید .	الْإِخْفَاءُ : پنهان کردن ، و آشکارا کردن . الْفَقِيرُ : درویش ؛ الْفُقَرَاءُ : جمع .

- أَذِنَ : بدانست و گوش فرا داشت ؛ يَأْذِنُ  
أَذْنًا .
- الرَّحْبُ وَ الْبَاسُ وَ الْهَيْجَاءُ وَ الْلِقَاءُ ۱ :
- کارزار .
- رُؤْسُ أَمْوَالِكُمْ : سرمایه شما را .
- رَأْسُ الْمَالِ : سرمایه .
- ذُوعَسْرَةٍ : خداوند تنگ دستی .
- فَنظَرَةٌ : زمان دادنی .
- الْيَسَارُ وَ الْمَيْسِرَةُ : فراخ دستی .
- التَّصَدَّقُ : صدقه دادن .
- التَّدَائِينُ : به یکدیگر فروختن به وام .
- الَّذِينَ : وام و مهلت دادن .
- التَّسْمِيَةُ : نام بردن .
- المسمى : نام برده .
- العدل : داد .
- الْإِمْلَالُ وَ الْأَمْلَاءُ : املا کردن .
- بَخْسٌ : بکاست مردی ؛ يَبْخَسُ بَخْسًا .
- وَلِيَّهُ : قیم او .
- الْإِسْتِشْهَادُ : گواه کردن . و گواهی خواستن .
- المرأة : زن .
- أَحَدِي : یکی .
- تَرْضَوْنَ : پسندی شما ۲ .
- أَنْ تَصَلَ : کی فراموش کند زنی .
- التذكيرُ : با یاد دادن ، و پند دادن .
- سَمِيمٌ : سیر برآمد .
- الصغيرُ : خرد .
- اقسطوا قومًا : راستر .
- الدنوُ : نزدیک شدن .
- الارتبابُ : به شک شدن .
- الإدارةُ : گردانیدن .
- التبایعُ : با یکدیگر بیع کردن .
- الرهنُ : گرو کردن ؛ الرَّهَانُ ؛ جمع .
- مقبوضَةٌ : فرا گرفته .
- التأديَةُ : بگزاردن .
- الأيتمانُ : امین داشتن .
- الأمانةُ وَ الْوَدِيعَةُ : زینهاری .

۱ - الهیجاء ، در قرآن نیامده و اللقاء ، از سوره های دیگر است .

۲ - در تفسیر سورا آبادی نسخهء عکسی شمارهء ۶ : بیسندید .

- أَثِمَ : بز [ه] مند شد 'يَأْتُمُ أَثْمًا فَهُوَ أَثِمٌ' .  
 الْمُحَاسِبَةُ : شمار کردن .  
 التَّعْذِيبُ : عذاب کردن .  
 الإِطَاعَةُ وَالطَّاعَةُ : فرمان بردن .  
 غُفْرَانِكَ : آمرزش از تو می خواهیم .
- الْاِكْتِسَابُ : کسب کردن .  
 الْاِخْطَاءُ : خطا کردن .  
 الْحَمْلُ وَالتَّحْمِيلُ : بار بر نهادن .  
 الْأَصْرُ : تنگی .  
 الْمَوْلَى : خداوند و پسر عم و یار و آزاد  
 کننده و آزاد کرده و هم عهد .

سورة آل عمران - ۳

الرُّسُوحُ : استوار شدن .	التَّورِيَّةُ : كتاب موسى عليه السَّلَام .
الزَّرَاعَةُ : بگردانیدن .	الْإِنْجِيلُ : كتاب عيسى عليه السَّلَام .
الْوَهْبُ وَالْهَبَةُ : دادن ؛ هَبْنَا : بده ما را .	الزَّبُورُ : كتاب داود عليه السَّلَام .
الْوَهَابُ : بخشنده .	الْإِنْتِقَامُ : كينه كشیدن .
الْجَمْعُ : گرد کردن .	خَفِيَ : پوشیده شد ؛ يَخْفَى خَفَاءً .
الْإِخْلَافُ : وعده خلاف کردن .	التَّصْوِيرُ : صورت کردن .
الْمِيعَادُ : وعده گاه .	الْإِحْكَامُ : استوار کردن ، و باز داشتن از کاری .
الْإِعْنَاءُ : باز داشتن کسی را از کسی ، و بی نیاز کردن .	المَحْكَمَاتُ : آنک یک معنی را محتمل باشد و بس .
الدَّابُّ : خوی و عادت .	أُمُّ الْكِتَابِ : اصل کتاب .
لَدُنْ : نزدیک .	الْمُتَشَابِهَاتُ : آنک معنی بسیار را محتمل باشد .
الْإِلْتِقَاءُ : فراهم رسیدن .	الزَّيْغُ وَالزَّيْغُوعَةُ : از حق بچسبیدن .
رَأَى الْعَيْنِ : در چشم دیدار .	التَّأْوِيلُ : تفسیر کردن و آنج معنی با وی گردد .
عَبْرَةٌ : پند گرفتنی .	الرَّاسِخُونَ : استوار شدگان در علم .
الْإِعْتِبَارُ : عبرت گرفتن ، و به اندیشه از بی چیزی فرا شدن .	

- أَلْوَا الْأَبْصَارِ : خداوندان بینائی ها .  
 الشَّهْوَةُ : آرزو ؛ الشَّهَوَاتُ ، جمع .  
 الْبَنِينَ : پسران ؛ جَمْعُ ابْنٍ .  
 الْقِنَاطِيرُ : مالها [ی] بسیار ؛ جَمْعُ قِنَاطِيرٍ .  
 الْمُقَنْطَرَةُ : جمع کرده .  
 الْقَنْطَرَةُ : استوار کردن .  
 الذَّهَبُ : زر .  
 الْفِصَّةُ : سیم .  
 الْخَيْلُ : اسبان ، و سواران ؛ الْخَيْوَلُ ، جمع .  
 التَّسْوِيمُ : به چرا گذاشتن ستور ، و داغ کردن ایشان .  
 الْأَنْعَامُ : چهار پایان ؛ جَمْعُ نَعَمٍ ، شتر و گاو و گوسفند .  
 الْأَوْبُ وَالْأَيَابُ : بازگشتن .  
 الْمَابُ : جای بازگشتن جای .  
 التَّنْبِيَةُ وَالتَّنْبِيِيُّ : بیاگاهنیدن ؛ أَنْبِئْكُمْ : بیاگاهانم شما را .  
 الرِّضْوَانُ : خشنود شدن .  
 بِالْأَسْحَارِ : سحر گاهان .  
 شَهِدَ اللَّهُ ، اى بَيِّنَ وَ أَظْهَرَ : پیدا کرد .  
 الْقِسْطُ : داد .  
 أَسَلَّمْتُ وَجْهِي : اى اَخْلَصْتُ عَمَلِي .  
 الْأَخْلَاصُ : ویژه کردن .  
 الْمُخْلِصُ : یک روی .  
 الْبَلَاغُ وَالتَّبْلِيغُ : رسانیدن .  
 الْغُرُورُ : فریفتن .  
 الْأَفْتِرَاءُ : فرا بافتن دروغ .  
 اللَّهُمَّ : اى بار خدای .  
 نَزَعُ : بکشید ؛ يَنْزَعُ ، نَزَعًا ؛ النَّزُوعُ : کشیده شدن ، و باز ایستادن ، و آرزومند گشتن .  
 الْأَعْزَازُ : قوی کردن ، و عزیز کردن .  
 الْأَذْذَالُ : خوار کردن .  
 الْأَيْلَاجُ : در آوردن .  
 التَّقَاةُ : پرهیز کاری .  
 التَّحْذِيرُ : ترسانیدن .  
 الصَّدرُ : سینه ؛ الصُّدُورُ ، جمع .  
 الْأَحْضَارُ : حاضر کردن .  
 الْأُمْدُ : غایت .  
 وَآلِ إِبْرَاهِيمَ : یعنی اسماعیل و اسحق .  
 وَآلِ عِمْرَانَ : یعنی موسی و هرون .  
 امْرَأَةَ عِمْرَانَ : یعنی حَنَّةَ ، مادر مریم .



- التَّحْرِيرُ : آزاد کردن .  
 وَضَعْتُهَا : بزد او زن .  
 الْوَضْعُ : زادن و بنهادن .  
 الذِّكْرُ : نرینه .  
 التَّبَاتُ : رسته .  
 الإِعَاذَةُ : پناه خواستن و پناه دادن .  
 التَّكْفِيلُ : کسی را پایندان چیزی گردانیدن .  
 وَكَفَلَهَا زَكْرِيَّا<sup>۱</sup> : و پایندان او گردانید زکریا را .  
 كَفَلَ : پایندانی کرد ؛ يَكْفُلُ كَفَالَةً .  
 الْمِحْرَابُ : خانه بر بالا ، و جای امام در مسجد .  
 هُنَالِكَ : آنجا .  
 التَّصْلِيَةُ : نماز کردن ، و درود دادن ، و در آتش آوردن .  
 بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ : به سخنی از خدای تعالی ؛ یعنی عیسی علیه السلام .  
 السَّيِّدُ : مهتر .  
 الْحَصُورُ : آنک او را به زنان حاجت نباشد .
- الْغَلَامُ : کودک پسرینه ؛ الْغِلْمَانُ ، جمع .  
 الْعَقِيمُ<sup>۲</sup> وَالْعَاقِرُ : نازاینده .  
 الرَّمْزُ : اشاره کردن .  
 الْإِبْكَارُ وَالْبُكْرَةُ : بامداد کردن .  
 الْعَشِيُّ : شبانگاه از نماز شام تا نمازخفتن .  
 قَنَتَ : فرمان برداری کرد ، و دعا کرد ، و دیر بیستاد در نماز ؛ يَقْنَتُ قُنُوتًا .  
 النَّبَأُ : خبر ؛ الْأَنْبَاءُ ، جمع .  
 أَوْحَى : وحی کرد ، و الهام کرد ؛ يُوحِي إِيحَاءً .  
 الْقَلَمُ : تیر بی پر ؛ الْأَقْلَامُ ، جمع .  
 آتَى : کدام ؛ آيَهُمْ : کدام از ایشان .  
 الْإِخْتِصَامُ : با یک دیگر خصومت کردن .  
 الْمَسِيحُ : عیسی علیه السلام .  
 الْوَجِيهُ : روی شناس .  
 الْمُقَرَّبُونَ : نزدیکان به خدای از فریشتگان و آدمیان .  
 الْمَهْدُ : گاهوار .  
 الْكَهْلُ : سی و سه ساله .

۱ - زکریا : با مَد و همزه ، قرائت اهل حجاز است . ← نشر المرجان ، ج ۱ ص ۴۱۶ .

۲ - العقیم : از سوره های دیگر است .

خَلَقَ : بیافرید ، و تقدیر کرد ، و دروغ

گفت ؛ يَخْلُقُ خَلْقًا .

الْبَشَرُ : آدمی ؛ یکی را گویند و جماعتی را گویند .

الطَّيْنُ : گل .

الْهَيْئَةُ وَالصُّورَةُ وَالشَّارَةُ وَالْخِلْقَةُ ۱ :

صورت ؛ الصُّورُ وَالْهَيَاتُ ، جمع .

نَفَخَ : در دمید ؛ يَنْفَخُ نَفْحًا .

الْأَبْرَأُ : درست گردانیدن از بیماری .

الْأَكْمَةُ : نابینا [ی] مادر زاد .

الْأَبْرَصُ : پیس .

الْإِدْتِخَارُ : یخنی نهادن .

الْإِحْسَاسُ : دیدن و یافتن .

الْأَنْصَارُ : یاران ؛ جَمْعُ نَاصِرٍ .

الْحَوَارِيُّونَ : خاصگان پیغمبران .

التَّحْوِيرُ : سپید کردن ؛ و یاران عیسی را

حواریون گفتندی که گازی کردند .

و گویند از بهر آنک ایشان را از گناه

پاک گردانیدند .

الْحَوَارِيُّ : یار .

مَكَرًا : بد سگالید ؛ يَمْكُرُ مَكْرًا .

الذِّكْرُ الْحَكِيمُ : یعنی قرآن محکم ، و گویند

وَأُحْكِمَتْ ۲ .

الْقِصَصُ وَالْحَدِيثُ : سخن ؛ وَالْقِصَصُ : ور-

گفتن حدیث ، و از بی فرا شدن .

تَعَالَوْا : بیائید شما گروه مردان .

أَرْبَابًا : خداوندان .

الْإِبْتِهَالُ : به زاری دعا کردن .

هَآأَنْتُمْ [هُوَ لِأَنَّ] : اینکنید شما گروهی

مردان .

حَنِيفًا : بگشته از ملت هاء باطل .

أَوْلَى النَّاسِ : سزاورترین مردمان .

الْجَمَاعَةُ وَالْجَمْعُ وَالطَّائِفَةُ وَالْمَعْشَرُ وَ

الْحِزْبُ وَالزُّمْرَةُ وَالْفِئَامُ وَالْفَوْجُ وَ

الثَّلَاةُ وَالْعِزَّةُ : گروه ۳ .

۱ - الشَّارَةُ : در قرآن نیامده و الخلقه نیز به این شکل در قرآن به کار نرفته است .

۲ - در اصل : اعراب " و احکمت " چنین است . شاید بوده : و احکمت آیاته ، و یا ممکن است " و احکمت = با حکمت " باشد همانطور که در لسان التزیل آمده است .

۳ - الجماعة و الفئام و العزة : در قرآن نیست ، بجز الجمع و الطائفة ، بقیه از سوره های دیگر است .

الطَّوْعُ : فرمان برداری کردن .	وَجْهَ النَّهَارِ : اول روز .
طَوْعاً : به خوش منشی ؛ وَكَرْهاً : و به ناخوشی .	مَادَامَ : همیشه ؛ مَادُمْتَ : همیشه تو .
الْأَزْدِيَّادُ : بیفزودن .	لَوِيٌّ : بگردانید زبان دردهن ، و بیجانید سر ، و بتافت رسن ؛ يَلْوِي لَيًّا ؛ يَلْوَنَ السِّنْتَهُمْ : می گردانند زبان هاء خویش .
مَلَأُ الْأَرْضَ : پری زمین .	حَلَالٌ : حلال .
بَكَةٌ وَبَطْنٌ مَكَّةَ : اندرون مکه .	اللِّسَانُ : زبان .
مُبَارَكًا : فرخنده .	الْحُكْمُ : حکم کردن .
الضُّدُودُ : بگشتن .	وَالْحُكْمُ : حکمت .
عَوَجًا : کژی .	النُّبُوَّةُ : پیغمبری .
الْإِعْتِصَامُ : چنگ در زدن .	رَبَّانِيَّيْنِ : خدای شناسان .
حَقَّ تَقَاتِهِ : سزای پرهیزیدن از او .	الرَّبَّانِيُّ : مرد خدای شناس .
الْحَبْلُ : پیمان و رسن ؛ بِحَبْلِ اللَّهِ ۳ : به دین خدای .	دَرَسَ : علم خواند مردی ؛ يَدْرُسُ دَرَسًا وَدِرَاسَةً .
التَّفَرُّقُ : پراکنده شدن .	الْأَقْرَارُ : اقرار کردن ، و اقرار دادن ؛
التَّلَافِيْفُ : واهم آوردن .	أَقْرَأَ اللَّهُ عَيْنَهُ : روشن گرداناد خدای چشم او را .
أَصْبَحَ : بگشت ؛ الْأَصْبَاحُ : بگشتن ، و در وقت بامداد شدن .	أَقْرَرْتُمْ ۴ ای ۳ پذیرفتید شما .
الشِّفَا : کناره .	إِصْرِي : عهد من .
الْحَفْرَةُ : گور .	الْبَيْئَةُ وَالْبَغَاءُ : جستن .

۱ - وجه النهار ، در قرآن منصوب است ، آیه ۶۶ .

۲ - تفسیر سورا بادی ، نسخه عکسی شماره ۴ و ۶ .

۳ - در اصل : حَبْلِ اللَّهِ ، که با توجّه به معنی آن ، املاء قرآن را اختیار کردیم .

- الْإِنْقَادُ : برهانیدن .  
الْخَبَالُ : تناهی ؛ لایاً لُونُكُمْ خَبَالاً : تقصیر نکنند در تناهی کردن کار شما .
- الْنَهْيُ : وازدن .  
يَنْهَوْنَ : و می زنند .
- الْمُنْكَرُ : ناشایست .  
الْأَبْيَضُ : سپید شدن ؛ أبيضَ بِيضُ
- أَبْيَضاً ، فَهُوَ مَبِيضٌ ، مَا أبيضَ وَلَمْ بِيضٌ ، لايبيضُ وَلَنْ يبيضُ ، لَيبيضُ لايبيضُ ، أبيضَ لَا تبيضُ .
- الْأَسْوَدُ : سیاه شدن .  
ذاقُ : بچشید ؛ يذوقُ ذَوْقاً .
- يُولُوكُمْ : بر شما گردانند .  
الدُّبُرُ : پس ؛ الأَدْبَارُ ، جمع .
- أَنَاءَ اللَّيْلِ : ساعت‌های شب .  
المُسَارَعَةُ : شتافتن .
- الْخَيْرَاتُ : نیکی ها .  
فَلَنْ تُكْفَرُوهُ ۱ : پوشیده نگردانند آن .
- الرِّيحُ : باد ؛ الرِّيحُ وَالْأَرْوَاحُ ، جمع .  
الصِّرُ : سرما ؛ سخت .
- البِطَانَةُ : دوست و یژه .  
الْإِتِلَاءُ وَالْأَلْوُ : تقصیر کردن ، برتوانستن .
- الْخَبَالُ : تناهی ؛ لایاً لُونُكُمْ خَبَالاً : تقصیر نکنند در تناهی کردن کار شما .
- عَنْتَ : بزه مند شد ، و در کاری افتاد که از آن بیرون آمدن دشوار بود ، و رنجور شد ؛ يَعْنَتُ عَنَّا .
- وَدَوَّأَ مَا عِنْتُمْ : آرزوشان کرد کی در بزه افتید شما .
- بَدَا : پدید آمد ؛ يبدؤُا بَدْوًا .
- الْبَغْضَاءُ : دشمنی .
- مِنْ أَقْوَاهِمُ : از دهن های ایشان .
- الْفَمُ : دهن ؛ الأَفْوَاهُ ، جمع .
- العَضُّ : به دندان گرفتن ؛ أَعَضُّ : به دندان گیرم .
- الْبَنَانَةُ وَالْأَنْمَلَةُ سر انگشتان ؛ البَنَانُ ۳
- وَالْأَنَامِلُ ، جمع .
- وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ : بخابند سر انگشتان از خشم .
- عَاطَ : به خشم آورد ؛ يَغِيظُ غَيْظًا .
- بِذَاتِ الصُّدُورِ : به آنج در سینه‌ها است .
- السُّوءُ وَالْمَسَائِيَةُ وَالسَّوَائِيَةُ وَالْمَسَاءَةُ :

۱ - برای اختلاف در قرائت ، — نثر المرجان ، ج ۱ ص ۴۷۲ .

۲ - در اصل : جلو مضارع بیدو الفی نوشته شده است ،

۳ - البنان ، در سوره های دیگر قرآن است .

بَثَلْتَهُ الْاِفِّ : به سه هزار .	غمگین کردن .
الْفُورُ : جوشیدن دیگ و خشم و آب چشمه	سَاءَهُ : غمگین کرد او را ؛ يَسُوهُهُ : غمگین
و آنچه بدان ماند .	کند او را .
و يَاتُوكُمْ مِّنَ الْفُورِهِمْ : و آیند به شما از	فَرِحَ : شاد شد ؛ يَفْرَحُ فَرِحًا .
جوشیدن خشم ایشان .	الْكَيْدُ : بدی سگالیدن ؛ كِدْتُ : بدی
مُسَوِّمِينَ ۲ : نشان کردگان .	سگالیدم .
لَيَقَطَعَنَّ طَرَفًا : تا ببرد کنارهای ؛ یعنی تا	الْعُدُوُّ : بامداد کردن ، و برفتن در آن وقت .
هلاک کند گروهی را .	و اذْ غَدَوْتُ : چون بامداد برفتی .
الْكَبْتُ : خوار کردن ، و هلاک کردن ، و به	التَّبَوُّةُ : کسی را جایی فرو آوردن ؛ تَبَوَّئْتُ
روی افکندن .	اَى تَهَيْتِى : می ساختی .
خَابَ : نومید شد ، و بی بهره ماند ؛ يَخِيبُ	مَقَاعِدَ : جایگاهها [ی] نشستن ، و ایستادن .
خَيْبَةً ، خَائِبِينَ : نومید شوندگان	هَمَّ : قصد کرد ؛ يَهْمُهُمْ هَمًّا .
الْعَرَضُ : پهنا .	فَشَلَ : بد دل شد ؛ يَفْشَلُ فَشَلًا .
السَّرَّاءُ و الْمَسْرَّةُ : شادی ؛ فِي السَّرَّاءِ و	التَّوَكُّلُ : اعتماد کردن .
السَّرَّاءِ : در فراخی و تنگی .	بَدْرٌ : نام چاهی است کی مصطفی آنجا با
كَظَمَ : خشم فرو خورد ؛ يَكْظِمُ كَظْمًا .	کافران مکه حرب کرد .
فَاحِشَةً : نا [شا] یستی و گناهی .	الذَّلِيلُ : خوار ؛ الِذْلَةُ ، جمع .
الْاِضْرَارُ : بایستادن بر معصیت .	الْكَفَايَةُ بسنده کردن .
السُّنَنُ : سَنَتِها ، و گویند اَمْتَانُ ؛ جَمْعُ	الْاِمْدَادُ : مدد کردن .

۱ - علامت ادغام ، از اصل کتابت است .

۲ - درنثر المرجان : قرء ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب و عاصم بكسر الواو و قرء باقون بفتحها ، ج ۱ ص ۴۸۱ .

سَنَّةٌ .	اَلْكِتَابُ : نامه .
نِعْمَ : نیک ؛ نِعَمَ الرَّجُلُ : نیک مردی است .	مُوَجَّلًا : اجل در وی پیدا کرده .
سَارَ : برفت ؛ يَسِيرُو سَيْرًا .	اَلتَّاجِلُ : زمان دادن .
سِيرُوا : بروید شما .	اَلدُّنْيَا : این جهان .
اَلْعَاقِبَةُ : سرانجام .	كَأَيِّنْ وَكَأَيَّ : چند .
اَلْبَيَانُ : هویدا شدن ؛ بَانَ : هویدا شد .	رَبِّيُونَ : گروهان بسیار ؛ جَمْعُ رَبِّي .
يَبِينُ : هویدا می شود .	وَمَا ضَعُفُوا : و سستی نکردند .
وَلَا تَهِنُوا : و سستی نکنید .	اَلضَّعْفُ ا : سست شدن .
اَلْوَهْنُ : سست گردانیدن ، و سست شدن .	اَلْاِسْتِكَانَةُ : فروتنی کردن ، و تن بدادن .
اَلْاَعْلُونَ : غالب شوندگان .	اَلْاِسْرَافُ : گزاف کردن .
اَلْعُلُوُّ : غالب گشتن ، و بر زور چیزی شدن ،	اَلرُّعْبُ : ترس .
و بلند شدن ، و بزرگوار شدن .	اَلسُّلْطَانُ : حجت .
اَلْقَرْحُ : خسته کردن .	اَلْمَاوِي : بازگشتن جای .
اَلْمُدَاوِلَةُ : گردانیدن روزگار .	اَلْمَثْوَى : جایی مقام کردن .
نُدَاوِلُهَا : می گردانیم آن را .	حَسَّ : بکشت ؛ يَحْسُ حَسًّا .
وَلِيُمَحِّصَ اللّهُ : تا بی گناه گرداند .	اَلتَّنَازُعُ : بایکدیگر منازعت کردن ، و یکدیگر
اَلتَّمْحِيصُ : بی گناه گردانیدن ، و آزموده	را قدح شراب دادن و بستدن .
گردانیدن .	صَرَفَ : بگردانید ؛ يَصْرِفُ : بگرداند . صَرَفًا .
مَحَمَّدٌ وَاَحْمَدٌ : به غایت ستوده .	اِذْ تَصْعَدُونَ ۲ : چون دور درشدی در هزیمت .

۱ - روی کلمه نوشته شده " معا " ، یعنی با دو ضبط خوانده شده است .

۲ - بعضی به فتح صاد و تشدید عین قرائت کرده اند . ← نثر المرجان ، ج ۱ ص ۴۹۸ .

بکشتن جای ها؛ جَمَعُ مَضْجَعٍ : جای خفتن .	الْإِصْعَادُ : دور در شدن در رفتن، و به بالا بردن لوی؛ مقيم کرد؛ يَلْوِي لَيًّا .
الْجَمْعُ : لشکر بسیار .	وَلَا تَلْوُونَ أَيْ : و نمی ایستادید .
الْإِسْتِزْلَالُ : بلغزانیدن ، و بلغزیدن خواستن .	فِي آخِرِكُمْ ؛ أَي مِّنْ خَلْفِكُمْ : از پس شما .
غَزَى : غازیان .	الْإِنَابَةُ پاداش دادن .
غَزَا : قصد دشمن کرد؛ يَغْزُو غَزْوًا .	غَمٌّ : غمگین کرد؛ يَغْمُّ غَمًّا .
الْحَسْرَةُ : پشیمانی خوردن .	لِكَيْلَا : تانه .
حَسَرَ : پشیمانی خورد؛ يَحْسِرُ حَسْرَةً .	فَاتَ : درگذشت؛ يَفُوتُ فَوْتًا .
فَبِمَارْحَمَةٍ : ای فیرحمه، ما زایده است .	أَمَنَةً : آمن شدنی .
اللَّيْنُ : نرم شدن؛ لِنْتُ : نرم شدم . أَلَيْنُ : نرم شوم .	الْمَنَامُ وَالْكَرَى وَالنَّعَاسُ : خواب .
الْفِطْرُ : درشت خو .	الغُشْيَانُ : آمدن ، و مجامعت کردن ، و به زور چیزی در آمدن .
الغَلَطُ : ستبر شدن .	الْإِهْمَامُ : غمگین کردن .
غَلِيطَ الْقَلْبِ : ستبر دل .	الْجَاهِلِيَّةُ : پیش از آمدن پیغامبر ، علیه - السلام .
الْإِنْفَاضُ : پراکنده شدن .	ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ : گمان اهل جاهلیت .
شَاوَرُهُمْ : مشورت کن بازیشان .	هُنَالِكَ : آنجا .
خَذَلَ : فرو گذاشت؛ يَخْذُلُ خِذْلَانًا .	هِيَهُنَا : اینجا .
الغُلُولُ : خیانت کردن ، و بدزدیدن	إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ، أَي مَصَارِعِهِمْ لِلْقَتْلِ :

۱ - در رسم الخطّ مصاحف با یک واو است . ← نثر المرجان ، ج ۱ ص ۴۹۹ .

۲ - المنام ، در سوره های دیگر قرآن است - و الکرى ، در قرآن نیامده است .

۳ - در اصل: جلو یغز و الفی نوشته است .

بَخِلٌ : بخیلی کرد؛ يَبْخُلُ بَخْلًا وَبَخْلًا .	چیزی از غنیمت؛ يَغْلُ غُلُولًا .
التَّطَوُّيقُ : طوق در گردن کسی کردن .	أَنْ يَغُلَّ : کی نسبت کنند او را به خیانت .
الْحَرِيقُ : آتش سوزان .	السَّخَطُ : خشم گرفتن .
الظَّلَامُ : ستم کار .	هُمْ دَرَجَاتٌ : ایشان اهل درجات اند .
عَهْدِ الْبَيْنَا : فرمود ما را ، و وصیت کرد .	الْمُنَافِقَةُ وَالتَّنَاقُ : دورویی کردن با کسی
الْقُرْبَانُ : هر چه بدان تقرب کند بنده به	قَعَدَ : بنشست مردی؛ يَقَعُدُ قُعُودًا .
خدای عزوجل .	لَوْ اطَّاعُونَا : اگر فرمان بردندی ما را .
الزُّبُرُ : کتاب ها؛ جَمَعُ زُبُورٍ .	دَرَأٌ : بازداشت؛ يَدْرَأُ دَرَاءً .
الْمُنِيرُ : روشن کننده؛ الْإِنَارَةُ : روشن	فَادْرُؤُوا : باز دارید شما گروهی مردان .
کردن ، و روشن شدن .	فَرِحِينَ : شادمانگان .
الْإِدْخَالُ وَ الْمُدْخَلُ : در آوردن .	الْإِسْتِشَارُ : شاد شدن .
فَازَ : پیروزی یافت ، و ظفر یافت؛ يَنْفُوزُ	لَحِقَ : در رسید؛ يَلْحَقُ لِحُوقًا وَ لِحَاقًا .
فَوْزًا .	حَسْبُنَا : بسنده است ما را .
لَتَبْلُوَنَّ : بیازمایند شما را .	الْوَكِيلُ : کارران و نگاه بان .
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ : از کارها قوی .	التَّخْوِيفُ : ترسانیدن .
وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا <sup>۱</sup> : و نیافتیم ما او را	وَلَا يَحْزَنُكَ : و اندوهگین مکناد ترا .
صبری .	الْإِمْلَاءُ : مهلت دادن ، و املا کردن .
فَأِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ <sup>۲</sup> : چون به جد شود کار .	التَّمْيِيزُ وَ الْمَيِّزُ : جدا وا کردن .
أُولُو الْعَزْمِ <sup>۳</sup> : خداوندان صبر و قوت .	الْإِطْلَاعُ : دیدمور گردانیدن .
المفازة جای رستن .	الْإِحْتِبَاءُ : برگزیدن .

۱ - قسمتی از آیه ۱۱۵ ، سوره طه ، ۲۵ ، است . ۲ - از آیه ۲۳ سوره محمد ، ۴۷ .

۳ - آیه ۳۴ از سوره الأحقاف ، ۴۶ .



قِيَامًا ؛ ای قَائِمِينَ ۱ : ایستادگان .

الْقُعُودُ : نشستگان .

الْجَنبُ : پهلو ؛ الْجَنُوبُ جمع .

فِي جَنبِ اللَّهِ : در کنار خدای .

الْإِخْزَاءُ : خوار کردن ، ورسوا کردن .

الْأَبْرَارُ : نیک مردان ؛ جَمْعُ بَرٍّ .

الْإِيذَاءُ : بیازردن کسی را ؛ أُوذُوا : بیازردند

ایشان را .

النَّزْلُ : روزی و آنج پیش آینده نهند .

صَابِرُوا : شکیبائی کنید در جنگ با دشمنان .

المُصَابِرَةُ : با کسی به صبر نورد کردن .

المُرَابَطَةُ : پیوسته جهاد کردن .

سورة النساء - ۴

<p>الَّتِي تَعُولُوا : کی جور نکنید ؛ الْعَوْلُ :</p> <p>جور کردن ، و میل کردن ، و کسی</p> <p>را در عیال خویش داشتن .</p> <p>الْصَّدَقَةُ وَالْمَهْرُ : کابین ؛ الصَّدَقَاتُ</p> <p>وَالْمَهْرُ ، جمع .</p> <p>النِّحْلَةُ وَالنَّحْلُ : دادن .</p> <p>فَإِنْ طَبَنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا : اگر به</p> <p>خوش منشی شما را دهند چیزی از</p> <p>کابین .</p> <p>هَنِيئًا مَرِيئًا : نوش و گوارنده .</p> <p>هِنِيءُ الطَّعَامِ : گوارنده شد طعام .</p> <p>قِيَامًا : یعنی قوام زندگانی .</p> <p>حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ : تا چون برسند به</p> <p>بلاغت .</p> <p>الْأَيْنَاسُ : دیدن .</p>	<p>التَّسَاؤُلُ : از یکدیگر خواستن ، و یکدیگر</p> <p>را پرسیدن .</p> <p>الْأَرْحَامُ : خویشاوندان ؛ جَمَعَ رَحِمٍ .</p> <p>الرَّقِيبُ وَالْحَافِظُ : نگاه بان .</p> <p>الْحُوبُ : گناه .</p> <p>الْإِقْسَاطُ : داد کردن .</p> <p>مَاطَابَ لَكُمْ : آنچه حلال است شما را .</p> <p>طَابَ : خوش منش شد ، و حلال شد ، و</p> <p>پاک شد ، و خوش بوی شد ؛ يَطِيبُ</p> <p>طِيبًا .</p> <p>مَثْنِيٌّ : دو دو ؛ وَثَلَاتٌ : سه سه ؛ وَرَبَاعٌ :</p> <p>چهار چهار .</p> <p>الَّتِي تَعُدُّلُوا : کی داد نکنید .</p> <p>مَلَكَتْ : خداوند شد .</p> <p>أَيْمَانَكُمْ : دست‌های راست شما ؛ جَمَعَ يَمِينٍ .</p>
--	---

الرَّبِيعُ : چهار یک .	المبادرةُ و البِدَارُ : پیش دستی کردن .
الْثَمَنُ : هشت یک .	أَنْ يَكْبُرُوا : کی بزرگ شوند .
لِأَبَوَيْهِ : پدر و مادر او را .	الْإِسْتِعْفَافُ وَ الْعِفَّةُ : نهفتگی کردن، و دست
السُّدُسُ : شش یک .	از ناشایست بداشتن .
الدِّرَايَةُ : دانستن .	فَلْيَسْتَعْفِفْ : گو دست بدار از مال یتیم .
الْأَثَرُ : میراث گذاشتن .	كَفَى بِاللَّهِ : بسنده است خدای .
كَلَالَةً : مرده‌ای که مادر و پدر و فرزند باز نگذارد .	الْحَسِيبُ : شمار کننده، و بسنده کار .
الْكَلَالَةُ : میراث خواران بیرون از پدر و	قَلَّ : اندک شد؛ يَقَلُّ قَلَّةً، فَهُوَ قَلِيلٌ .
مادر و فرزندان؛ و در اصل مصدر،	كَثُرَ : بسیار شد؛ يَكْتُرُ كَثِيرَةً .
الْكَلَالَةُ : بی پدر و مادر و بی فرزند شدن، بود .	مَفْرُوضًا : پدید کرده .
الْأُخْتُ : خواهر؛ الْأَخَوَاتُ، جمع .	الْقِسْمُ وَ الْقِسْمَةُ : و بخشیدن .
الشَّرِيكُ : همنباز؛ الشُّرَكَاءُ، جمع .	الْقُرْبَى وَ الْقَرَابَةُ وَ الْمُقْرَبَةُ : خویشی .
التَّعَدَّى : فرا گذاشتن، و افزون جستن .	سَدِيدًا : صواب .
اللَّاتِي : آن زنان .	سَيَصْلُونَ سَعِيرًا : زود بود که در شوند در
الْأَعْدَادُ : ساختن و حاضر کردن .	آتش افروخته؛ صَلِيَ : در آتش آمد،
وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ : گزندمرسانید آن زنان را .	يَصْلَى صُلْيَاءً .
لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ : تا ببرید	سَعَرُ : آتش افروخت؛ يَسَعُرُ سَعْرًا .
بعضی از کاوین ایشان .	السَّعِيرُ : آتش افروخته .
المعاشرةُ : زندگانی کردن با کسی ؛	الثَّلَثُ : سیک .

۱ - در اصل: فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ، که در این سوره آیه ۲۴، ولا، و در سورة البقرة آیه ۲۳۳ فلا

وَأَزَادَ زَنَانًا .	وَعَاشِرُوهُنَّ وَزَنَدَكَانِي كَنِيْدَ بَارَزَانَا .
الْأَحْصَانُ : نگاه داشتن، وزن کردن، وشوی کردن .	بُهْتَانًا : باطلی و ظلمی و دروغی کی مردم
فَإِذَا أَحْصَنَ : چون مسلمان شوند آن زنان .	را سرگشته کند .
مَأْوَاءَ ذَلِكُمْ : آنج جز آن است .	الإِفْضَاءُ : فرا رسیدن .
مُحْصِنِينَ : زن کنندگان .	مِيثَاقًا غَلِيظًا : عهدی استوار .
غَيْرِ مُسَافِحِينَ : نه زنا کنندگان .	الْمَقْتُ : دشمن داشتن .
الْمَسَافِحَةُ وَالسِّفَاحُ : زنا کردن .	الْبَنَاتُ : دختران ؛ جَمْعُ بِنْتٍ .
الْإِسْتِمَاعُ : برخورداری گرفتن .	سَاءَ سَبِيلًا : [بد راهی است] ۱
طَوْلًا : قدرتی و توانگری ۲ ؛ طَالَ : فضل	أُمَّهَاتِكُمْ : مادران شما ؛ جَمْعُ أُمَّهَةٍ وَأُمَّةٍ وَ
کرد ؛ يَطْوُلُ طَوْلًا .	أُمًّا .
الْفَتَيَاتُ : کنیزکان و زنان جوان ؛ جَمْعُ	الْعَمَّاتُ : خواهران پدر ؛ جَمْعُ عَمَّةٍ .
فَتَاةٍ .	الْخَالَاتُ : خواهران مادر ؛ جَمْعُ خَالَةٍ .
الْخَدْنُ : دوست ؛ الْأَخْدَانُ ، جمع .	الرَّبَائِبُ : دختر اندران ؛ جَمْعُ رَبِيبَةٍ .
العنتُ : زنا .	فِي حُجُورِكُمْ : در کنارهای شما ؛ ای ضمان
مَالٌ : بچسبید ؛ يَمِيلُ مِيلًا ۳ .	و تربیت شما .
الْإِصْلَافُ : در آتش در آوردن .	الْحَجَرُ : کنار .
يَسِيرٌ : آسان .	الْحَلِيلَةُ : زن ؛ الْحَلَائِلُ ، جمع .
الْإِحْتِنَابُ : پرهیزیدن .	الْصُّلْبُ : پشت مازه ؛ الْأَصْلَابُ ، جمع .
الْكِبَائِرُ : گناهان بزرگ ؛ جَمْعُ كَبِيرَةٍ .	الْمُحْصَنَاتُ : زنان پارسا و زنان شوی دار ،

۱ - اقتباس از لسان التنزیل ، ص ۱۴۲ .

۲ - ظ : و توانگری .

۳ - در تفسیر نسفی ، ج ۱ آیه ۲۷ : گرایستن .

مُدَّ خَلًّا كَرِيمًا: جای بزرگ؛ یعنی بهشت.  
 كَرَمٌ: بزرگواری شد؛ يَكْرُمُ كَرَمًا. الْكَرِيمُ:  
 نیکوکار؛ الْكِرَامُ وَالْكَرْمَاءُ، جمع.

مَوَالِي: میراث خواران، و گویند: عصبه.  
 عَاقَدْتُ<sup>۱</sup>: بسته شد؛ الْمَعَاقِدَةُ: با کسی  
 عهد کردن.

قَوَامُونَ: ایستادگان، و گویند: مَسْلَطٌ  
 گردانیدگان.

فَالصَّالِحَاتُ: پس نیک زنان.  
 النَّشُورُ: ناسازگاری کردن زن با شوی، یا  
 شوی با زن، و برترنشستن، و برتری

جستن؛ وَالْغَابِرِينَ شُرُؤًا.

الْهَجْرُ وَالْهَجْرَانُ: بریدن از کسی؛  
 وَأَهْجُرُوهُنَّ: مهجور کنید زنان را.

الْهَجْرُ: بیهوده گفتن در خواب یا بیماری؛  
 تَهْجُرُوهُنَّ<sup>۳</sup>: بیهوده می‌گویید شما ایشان  
 را.

الْحَكْمُ وَالْحَاكِمُ: داور.

التَّوْفِيقُ: سزاوار گردانیدن. \*  
 الْجَارُ: همسایه؛ الْجِيرَانُ، جمع.  
 الْجَنْبُ: بیگانه، و جنابت رسیده.

وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ: یار در سفر.  
 وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ: یعنی بندگان شما.  
 الْمَخْتَالُ: خرامنده.

الْفَخُورُ: نازنده.

الْقَرِيبُ: همتا.

مِثْقَالِ ذَرَّةٍ: هم سنگ مورچه خرد.

السَّكَرَانُ: مست؛ السَّكَارَى وَالسَّكْرَى، جمع.  
 الْعَبُورُ: بگذشتن.

الْإِغْتِسَالُ: غسل کردن.

الْمَرَضَى: بیماران؛ جَمْعُ مَرِيضٍ.

الْغَائِطُ: زمین نشیب، و حدث.

اللَّمْسُ: مجامعت کردن و بسودن.

الصَّعِيدُ: خاک بر روی زمین.

الْمَسْحُ: بسودن بروی دست.

الْعَفْوُ: پوشنده؛ گناه تائیان.

۱ - در قرآن: عقدت و بنا بر قرائتی، عاقدت، ← نشرالمرجان، ج ۱ ص ۵۸۳ و تفسیر میبیدی

ج ۲، ص ۴۹۱.

۲ - در اصل: روی کلمهٔ «ینشر»، نوشته شده: «معا»؛ یعنی به ضمّ عین الفعل مضارع و کسر آن.

۳ - ظ: قرائتی بوده است.

أَبْدًا : همیشه .	أَنْ تَضِلُّوا [السَّبِيلَ] : کی گم کنید راه ؛
ظِلًّا ظَلِيلًا : سایه خوش و دائم .	لَا يُضِلُّ رَبِّي : ضایع نکند خداوند من .
أُولِيَ الْأَمْرِ : خداوندان فرمان ؛ یعنی علما	أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ <sup>۱</sup> : ضایع کرد کردارهای ایشان .
و امرا .	إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ <sup>۲</sup> : ای چون ببوسیم
التَّائِبِينَ : عاقبت هر چیز .	و نیست گردیم در زمین .
الزَّعَمُ : دعوی کردن ، و باطل گفتن .	الْكَلِمُ : سخن ها ؛ جَمْعُ كَلِمَةٍ .
التَّحَاكُمُ : با یکدیگر به حاکم شدن .	الْمَوَاضِعُ : جایگاه ها ؛ جَمْعُ مَوْضِعٍ .
حَلَفَ : سوگند خورد ؛ يَحْلِفُ حَلْفًا <sup>۴</sup> .	الْأَسْمَاعُ : شنوایان .
إِنْ أَرَدْنَا : نخواستیم ما .	غَيْرُ مَسْمُوعٍ : مشنویا .
قَوْلًا بَلِيغًا : گفتاری تمام و امبالغت .	الطَّعْنُ : عیب کردن .
المُبَالَغَةُ : در چیزی غلو کردن .	الطَّمَسُ : ناپدید کردن ؛ طَمَسَ : ناپدید
وَرَبِّكَ : به حق خداوند تو ؛ واو قسم است .	کرد ، يَطْمِسُ طَمْسًا .
التَّحْكِيمُ : حاکم کردن .	الْفَتِيلُ : آنچ در میان جوی استه خرما بود .
شَجَرًا : خلاف افتاد ؛ يَشْجُرُ شَجْرًا <sup>۵</sup> وَ شَجُورًا .	الْقَطْمِيرُ <sup>۳</sup> : گوشت استه خرما .
الْحَرَجُ : تنگ دل شدن .	صَدَّ : بگشت و بگردانید .
التَّسْلِيمُ : گردن نهادن .	نَضِجَ : سوخته شد ، و بریان شد ، و پخته
الصَّدِيقُ : سخت راستگوی .	شد ؛ يَنْضِجُ نَضْجًا .
الشَّهِيدُ : در راه خدای عزوجل کشته ؛	الْجُلُودُ : پوست ها ؛ جَمْعُ جِلْدٍ .

۱ - از آیه ۲ یا ۹ سوره محمد ، است .

۲ - از آیه ۱۰ سوره سجده ، ۳۲ است .

۳ - در سوره فاطر ، ۳۵ آیه ۱۴ .

۴ - در اصل : جیم مصدر مفتوح است .

۵ - در اصل : به فتح لام است .

فَقَّهَ: دریافت مردی، يَفْقَهُ فِقْهًا، فَهُوَ فَقِيهٌ.	الشُّهَدَاءُ، جمع.
الْحَفِيظُ: نگاه دار.	حَسُنَ: نیکو شد؛ يَحْسُنُ حَسَنًا.
وَيَقُولُونَ طَاعَةً: ای امر ناطاعه، کار ما فرمان بردن است.	وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا: چون نیک یارانند ایشان؛ نَصَبٌ عَلَى التَّمْيِيزِ است.
التَّيْبِيتُ: به شب ساختن کار، و شیخون کردن.	حَذَرَكُمْ: یعنی سلاح شما.
التَّدْبِيرُ: اندیشه کردن در چیزی.	نَفَرًا: بیرون شد؛ يَنْفِرُ نَفْرًا.
الإِدَاعَةُ: آشکارا کردن خیر.	ثَبَاتٍ: گروهان؛ جَمْعُ ثَبَةٍ.
الِاسْتِنْبَاطُ: بیرون آوردن علم و رای و آنچه بدان ماند.	لَمَنْ لِيَبْطِئَنَّ: کس هست که باز می دارد.
التَّحْرِيبُ: برانگیختن.	التَّبَيُّنَةُ: درنگ کردن.
التَّنْكِيلُ: نکال و عبرت گردانیدن کسی را، و آزمایشیدن قومی به عقوبت قومی دیگر.*	الِاسْتِضَاعُ: ضعیف شمردن و ضعیف کردن.
وَإِذَا حُيِّيتُمْ: چون سلام کنند شما را؛	الْوِلْدَانُ: کودکان و بندگان؛ جَمْعُ وَلِيدٍ.
التَّحِيَّةُ: سلام کردن بر کسی، و پادشاه گردانیدن، و زندگانی دادن.	وَلِيًّا: نگاه دارنده.
الْأَرْكَاسُ: واگردانیدن.	الْكَفُّ: باز داشتن، و باز ایستادن.
حَصْرَتٌ صُدُورُهُمْ: تنگ شد دل‌های ایشان؛	كُفُّوا: باز دارید.
	التَّأخِيرُ: باز پس بردن.
	الْأَدْرَاكُ: دریافتن، و دیدن، و فرارسیدن کودک.
	الْبُرْجُ: کوشک؛ الْبُرُوجُ، جمع.
	التَّشْيِيدُ: بلند کردن بنا.

۱ - در اقرب الموارد ینفر، به ضم فاء و کسر آن است. در قرآن انفرؤا به کسر فاء است، آیه ۷۴ از همین سوره.

مُصَدِّقٌ .	الْحَصْرُ : تنگ دل شدن .
شَهْرَيْنِ مُتَابَعَيْنِ : دو ماه پیوسته ، التَّابِعُ :	التَّسْلِيْطُ : برگماشتن .
بیایى شدن .	وَالْقَوَا اَيْكُمْ السَّلْمَ : يعنى طلب صلح
التَّعَمُّدُ : قصد کردن .	کردند از شما ؛ السَّلْمُ وَالْاِسْتِسْلَامُ :
التَّيِّبِ وَالتَّثَبُّتِ ۲ : درنگ کردن ، و به جای	گردن نهادن .
آوردن .	الْخَطَاُ : گناهی که رود بى قصد .
الْعَرَضُ : خواسته ، و هر چه پیش آید از	الدِّيَةِ : خون بها دادن ؛ يُقَالُ : وَدَى يَدَى
متاع دنیا .	وَ دِيًّا وَ دِيَّةً ، فَهُوَ ، وَ اِدٍ . دِهٌ ۱ :
عَرَضًا قَرِيْبًا ۳ : غنیمتى نزدیک .	خون بهاده تو مرد ، دِيًّا : خون بها
الْمَغَانِمُ : غنیمت ها ؛ جَمْعُ مَغْنَمٍ .	دهید شما دو مرد . دُوا : خون بها
لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ : یکسان نیستند	دهید شما گروهی مردان .
نشستگان .	دِي : خون بها ده تو زن .
الْاِسْتِوَاءُ : یکسان شدن ، و به تمامی جوانی	دِيًّا : خون بها دهید شما دو زن .
رسیدن .	دِيْنٍ : خون بها دهید شما گروهی زنان .
اِسْتَوَى عَلَيْهِ : راست بیستاد ، و براو دست	مُسَلَّمَةً : فرا سپرده .
یافت ، و براو اقبال کرد .	سَلَّمَ اِلَيْهِ : فرا او سپرد .
اَوْلَى الصَّرْرِ : خداوندان بیماری ها و	سَلَّمَ عَلَيْهِ : سلام کرد براو .
علت ها .	سَلَّمَ لَهُ : گردن نهاد او را .
الْحِيَلَةُ : چاره .	اِصْدَقَ : بداد صدقه ؛ يَصْدَقُ اِصْدَاقًا ، فَهُوَ

۱ - به قه شود .

۲ - التَّيِّبِ را التَّثَبُّتِ نیز خوانده اند . - تفسیر میبیدی ج ۲ ص ۶۴۴ و - نشرالمرجان ، ص ۶۴۵ .

۳ - از آیه ۴۲ سوره توبه ، ۰۹ .



رَمَى : دشنام داد، و بینداخت؛ یَرْمِي

رَمِيًّا .

الرَّمِيُّ : دشنام دادن، و بینداختن .

الْبَرِيءُ : بی‌گناه .

الْأَحْتِمَالُ : برداشتن، و از کسی فرو بردن،

و از منزل برفتن .

النَّجْوَى : راز .

تَوَلَّى : دوست داشت مردی، و به کار کسی

قیام کرد؛ يَتَوَلَّى تَوَلِيًّا .

نَوَّلَهُ مَا تَوَلَّى : باز گذاریم او را به آنچه

اختیار کرد .

إِلَّا أَنَا : مگر مادگانی، به نام بتان .

الْمَرِيدُ وَالْمَارِدُ وَالْعَفْرِيْتُ : دیو ستنبه .

الْتَّمَنِيَّةُ : فرا آرزو داشتن کسی را .

الْتَّبَتِيكُ : بریدن گوش .

الْأَذُنُ : گوش؛ الْأَذَانُ، جمع .

الْتَّغْيِيرُ : از جای بگردانیدن .

الْمَحِيصُ : جای گریختن .

قِيلًا : گفتار .

إِذَا تَمَنَّى : چون بخواند کتاب .

الْمُرَاغَمُ : جای هجرت کردن .

وَقَعَ : واجب شد؛ الْوُقُوعُ : بیفتادن .

الْقَصْرُ : کم کردن، و باز داشتن .

أَنْ يَفْتِنَكُمْ : کی بکشند شما را .

فَتْنٌ : در فتنه اوگند، و در فتنه شد

يَفْتِنُ فِتْنًا وَفُتُونًا .

اسْلِحَتْكُمْ : سلاح هاء خویش .

الْحَذَرُ : حذر کردن .

الْأَمْتَعَةُ : کالاها؛ جَمْعُ مَتَاعٍ .

الْمَيْلُ : حمله کردن .

الْمَطَرُ وَالْغَيْثُ : باران؛ الْأَمْطَارُ وَالْغَيُوثُ،

جمع .

كُنَابًا : فریضه .

مَوْقُوتًا : وقت پدید کرده .

وَقْتٌ : وقت پدید کرد مردی؛ يَقِيتُ وَقْتًا .

أَلَمَ : دردمند شد؛ يَأْلَمُ أَلَمًا .

الْخَصْمُ وَالْخَصِيمُ : پیکار کش به باطل .

الْإِخْتِيَانُ وَالْخَوْنُ : خیانت کردن .

خَوَانًا : بسیار خیانت کننده .

الْإِسْتِخْفَاءُ : پنهان شدن .

۱ - مأخوذ از آیه ۵۱، سورة الحج، ۲۲ که به مناسبت التَّمَنِيَّةِ (= و يَمْنِيهِمْ) که در

سورة النساء، آیه ۱۲۵ واقع است، آمده .

فِي أَمْنِيَّتِهِ ۱ : در خواندن او .	الْعِزَّةُ وَالْعِزُّ : عزیز گشتن ، و نایافت شدن ،
أَسْلَمَ وَجْهَهُ : ویژه کرد دین خویش .	و سخت آمدن چیزی بر کسی .
الْحَبِيبُ وَالْخَلِيلُ وَالصَّدِيقُ : دوست .	عَزِيزٌ عَلَيْهِ : سخت دشوار است بروی .
الْإِسْتِفْتَاءُ : فتوی خواستن .	الْخَوْصُ : شدن در حدیث .
الْإِفْتَاءُ : فتوی کردن .	الْإِسْتِحْوَاذُ : دست یافتن .
أَنْ يَصَالِحَا ۲ : کی با یکدیگر صلح کنند .	كَسَلَى وَكَسَالَى : کاهلان ؛ الْكَسْلَانُ : کاهل .
السُّحُ : بخیلی کردن ؛ و المستقبل : يَسْحُ .	الدَّبْدَبَةُ : فا وا گردانیدن . *
التَّغْلِيْقُ : در آویختن .	الدَّرَكُ الْأَسْفَلُ : طبقه زیرین از دوزخ .
المعلقة : نه با شوی و نه بی شوی .	سَوْفَ : زود بود .
التَّفَرُّقُ : از یکدیگر جدا شدن .	الجَهْرُ : آواز برداشتن .
أَغْنَى : توانگر گردانید ؛ يُغْنِي اغْنَاءً .	الطَّبَعُ : مهر کردن ؛ وَيَعْدَى بَعْلَى .
الْأَذْهَابُ : ببردن .	صَلَبٌ : بردار کرد ؛ يَصْلُبُ صَلْبًا .
وَيَأْتِ بِأَخْرَيْنَ : و آرد دیگران را .	التَّشْبِيْهُ : مانند کردن .
الْعُدُولُ : بگشتن ؛ أَنْ تَعْدِلُوا : کی بگردید .	الظُّلُومُ : از حد درگذشتن .
وَأَنْ تَلَوْا : اگر روی بدان آرید .	الرُّوحُ : زندگانی ؛ وَرُوحٌ مِنْهُ : و رحمتی
الْوَلِيُّ : نزدیک شدن .	از خدای .
الْوَلَايَةُ : والی شدن ، و ولی شدن .	يُلْقِي الرُّوحَ ۳ : می آرد وحی و گویند ؛ قرآن .

۱ - ← از تمنی ، ص ۳۰ .

۲ - در قرآن به ضم یاء و سکون صاد از باب افعال است و به فتح یاء و صاد مُشَدَّد نیز خوانده شده است . نشر المرجان ، ج ۱ ص ۶۷۵ ، ۳- از سوره مؤمن ، ۴۰ آیه ۱۵ .

الرُّوحُ : جبرئیل علیه السّلام ؛ وَالرُّوحُ :	صف .
فریشته ای است کی او تنها یک	الرُّوحُ وَالْمُهْجَةُ : جان .
صف باشد ، و جمله فریشتگان یک	الْأَسْتِنْكَافُ : ننگ داشتن .

سورة المائدة - ۵

العقود : بیمان ها ؛ جَمْعُ عَقْدٍ .	المنخِفةُ : خوه شده .
الْبَهِيمَةُ چهار پایان .	الموقوذةُ : آنک به چوب زخم بمرده باشد .
حُرْمٌ : احرام گرفتگان ؛ جَمْعُ حَرَامٍ .	المترديةُ : آنک از بالا در افتد و بمیرد .
لَا تُلْجُوا شَعَائِرَ اللَّهِ : حلال مدارید شتران	النَّطِیْحَةُ : آنک از زخم سرو بمرده باشد .
خون آلود بکرده برای نحر را در	الْأَكِیْلَةُ : دده خورده .
حرم .	السَّبْعُ : دده ؛ السَّبَاعُ ، جمع .
الْقِلَادَةُ : گردن بند ؛ الْقِلَائِدُ ، جمع ؛	التَّدْکِیةُ : گلو بریدن .
وَلَا الْقِلَائِدَ : و نه شترانی که پوست	النَّصْبُ : بتان سنگین .
درخت حرم در گردن ایشان کرده	الْإِسْتِقسَامُ : بخشش کردن خواستن .
باشند .	الْأَزْلَامُ : تیرها [قمار] ؛ جَمْعُ زَلْمٍ وَ زَلَمٍ .
أَمٌّ : قصد کرد ؛ یَوْمٌ أَمٌّ .	یئسَ : نومید شد مردی ؛ یِئَاسٌ یَأْسًا .
أَمِّینَ : قصد کنندگان .	رَضِیتُ : پسندیدم .
الْإِصْطِیَادُ : صید کردن .	الْمُخْمَصَةُ : گرسنگی .
وَلَا یَجْرِمَنَّكُمْ : بر ندارد شما را .	التَّجَانُفُ : میل کردن .
الْحَرَمُ : کسب کردن .	الْجَوَارِحُ : مرغان و سگان شکاری .
الشَّئَانُ : دشمن داشتن .	التَّكْلِیبُ : سگ داری کردن .
التَّعَاوُنُ : هم پشت شدن .	المَكْلِیبُ : سگ دار .

عَلَى فِتْرَةٍ : بر انقطاعی ؛ الْفِتْرَةُ :	غَسَلَ : بشست ؛ يَغْسِلُ غَسْلًا .
چندانک میان دو پیغامبر باشد	الْمَرْفُقُ : وارن ؛ الْمَرْافِقُ ، جمع .
در آمدن .	الرَّجْلُ : پای ؛ الْأَرْجُلُ ، جمع .
الْفِتْرُ وَالْفِتْرُ : سست شدن .	الْكَعْبُ : بُزُول ؛ الْكِعَابُ ، جمع .
الْجَبَّارُ : بزرگوار ، و دور از آفت .	إِطَهَّرَ : سر و تن شستن .
قَوْمًا جَبَّارِينَ : مردانی دراز بالا [و] با	حَرَجٌ : تنگنی .
قَوْت .	الْمَوَاقِفُ : با کسی عهد بستن .
مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ۳ : نیستی تو برایشان	الْبَسَطُ : گسترانیدن ؛ أَنْ يَبْسُطُوا : که دراز
گماشته .	کنند .
كُلُّ جَبَّارٍ ۴ : هر گردن کشی .	الْتَّقِيبُ : سالار .
عَنِيدٌ : ستهیده .	الْتَّعْزِيرُ : یاری کردن ، و کم از حدّ بزدن .
وَإِذَا بَطَشْتُمْ ۵ : چون سخت فرا گیرید .	الْخَائِنَةُ : خیانت کننده .
جَبَّارِينَ : گردن کشان به ناحق .	الْإِطْلَاعُ : دیده ور شدن .
تَاهَ : حیران شد ؛ يَتِيهُ تِيهًا .	الْإِغْرَاءُ : وراغالیدن .
الْتَّقْوِيْبُ : نزدیک کردن ، و قربان کردن .	الْعَدَاوَةُ : دشمنی .
الْتَّطْوِيْعُ : فرمان بردن کسی را .	الصُّنْعُ ۱ : کاری کردن ، و احسان کردن .
الْغُرَابُ : کلاغ ؛ الْغُرَبَانُ ، جمع .	سُبُلَ السَّلَامِ : راه ها [ء] اَسْلَام ۲ ، و گویند :
الْمَوَارَاةُ : فرا پوشیدن .	راهها [ء] رستگاری .

۱ - روی کلمه الصنّع ، نوشته است : معا .

۲ - اسلام ، در اصل به فتح اول نوشته شده . که جمع سلم است ، به معنی صلح و آشتی .

۳ - از سوره ق ۵۰ ، آیه ۴۴ .

۴ - از سوره ابراهیم ۱۴ ، آیه ۱۸ .

۵ - از سوره الشعراء ۲۶ ، آیه ۱۳۰ .

السُّحُتُ : حرام .	السَّوَأَةُ : عورت مرد و زن ؛ السَّوَأَاتُ : جمع .
فَتَنَّاكَ ۲ : خالص و ویژه گردانیم ما ترا .	سَوَاءٌ أَخِيهِ : کالبد برادر خویش .
فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ ۳ : بسوختند مومنان را .	يَا وَيَلْتِي : ای وای بر من .
وَهُمْ لَا يَفْتَنُونَ ۴ : و ایشان را به نده آزمایند .	عَجَزَ : عاجز شد ؛ يَعْجِزُ عَجْزًا .
أَنْ يَفْتَنُوكَ : کی بگردانند ترا .	نَدِمَ : پشیمان شد ؛ يَنْدَمُ نَدَمًا .
الْأَحْبَارُ : دانشمندان ؛ جَمْعُ حَبْرٍ .	مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ : از بهر آن .
الْإِسْتِحْفَاطُ : یاد گرفتن ، و نگاه داشتن	الْمُحَادَبَةُ : حرب کردن با کسی .
خواستن .	التَّقْتِيلُ : کشتن .
اسْتَحْفَظُوا ۵ : در خواستند از ایشان	التَّصْلِيْبُ : بردار کردن .
یاد داشتن .	أَوْ تَقَطَّعَ : یا ببرند .
الْعَيْنُ : چشم ؛ الْعَيُونُ : جمع .	النَّفْيُ : راندن و نیست کردن .
الْأَنْفُ : بینی ؛ الْأَنْوْفُ : جمع .	قَدَرَ : توانا شد ؛ يَقْدِرُ قَدْرًا .
السِّنُّ : دندان ؛ الْأَسْنَانُ : جمع .	الْوَسِيلَةُ : نزدیکی .
الْجِرَاحُ وَالْجُرُوحُ : جراحت ها .	عَذَابٌ مُّقِيمٌ ۶ : عذابی دائم .
الْكَفْرُ : فراپوشیدن ؛ كَفَّارَةٌ ۶ : فراپوشنده های ۶ .	التَّنَالُ : عقوبت .
عَلَىٰ آثَارِهِمْ : بر اثر هاء ایشان .	سَرَقَ : دزدی کرد ؛ يَسْرِقُ سَرِقًا ۱ و سَرِقَةً .
الْمُهَيْمِنُ : گواه راست .	السَّمَاعُ : جاسوس .*

۱ - روی کلمه ۶ سرقا نوشته شده است ؛ معا .

۲ - از سوره طه ۲۰ ، آیه ۴۲ .

۳ - از سوره البروج ، آیه ۱۰ . فتنوا المؤمنین ، ای احرق قوهم بالنار ، میدی ، ج ۱۰ ص ۴۴۳ .

۴ - از سوره العنکبوت ۲۹ ، آیه ۲ .

۵ - در قرآن به صورت مجهول است ، کذا نثر المرجان ، ج ۲ ، ص ۵۲ .

۶ - در اصل : فرا پوشیده ، نیز خوانده می شود .

الشَّرْعَةُ : نهاد دین .

الإطْفَاءُ : بنشاندن آتش .

الْمَنْهَاجُ وَالْمِرْصَادُ ۱ : راه فراخ .

جَنَاتِ النَّعِيمِ : بهشت هاء با نعمت .

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ : و هر که دوستی دارد با

أُمَّةٍ مُّقْتَصِدَةٍ ۲ : گروهی [بر] راه راست

ایشان .

(رونده) ۳ .

دَائِرَةٌ : مکروهی از مکاره روزگار .

الْاِقْتِصَادُ : میانجی کردن .

الدَّائِرَةُ : گردش روزگار ، نیک و بد .

عَصَمَ : نگاه داشت ؛ يَعِصُمُ عِصْمَةً .

دَائِرَةُ السُّوءِ ۲ : گردش بد .

عَمِيَ : کور دل شد ؛ يَعْمَى : کور دل شود ،

الْاِقْسَامُ : سوگند خوردن .

عمی .

الْجَهْدُ : غایت کوشش .

أَسَى : اندوهگن شد ؛ يَأْسَى أَسَى .

أَذَلَّتْ : نرم دلان .

صَمُوا : کر شدند .

أَعَزَّتْ : سخت دلان .

ثَالِثُ ثُلُثَةٍ : سوم سه است .

لَوْمَةٌ لِأَيْمٍ : نکوهش نکوهنده‌ای .

أَفَكَ : بگردانید ؛ يَأْفِكُ أَفْكَ .

اللُّعْبُ : بازی کردن .

التَّناهِى : وا ایستادن .

النِّقْمُ وَ النَّقْمَةُ : زشت آمدن کاری از کسی ؛

الْقَسِّ وَ الْقَسِيسُ : دانشمند ترسایان .

الماضی : نَقَمَ وَ نَقِمَ .

الرَّهْبَانُ : ترسایان ؛ جَمَعَ رَاهِبٍ .

الْفَلُّ : دست به گردن بستن ؛ غَلَّتْ أَيْدِيَهُمْ .

الْفَيْضُ : رفتن آب .

بازگردن بسته باد دستها

الدَّمْعُ : اشک ؛ الأدمع و الدموع ، جمع .

عَقَدَ : سوگند خورد ؛ يَعْقِدُ عَقْدًا .

ایشان .

۱- المرصاد : در سورة التَّباة ، آیه ۲۱ و سورة الفجر ، آیه ۱۴ .

۲- از سورة التوبه ، آیه ۹ ، آیه ۱۵۵ و سورة الفتح ، آیه ۴۸ ، آیه ۷ ، و صَمَّةٌ "س" بنا بر قرائتی است .  
نثر المرجان ، ج ۲ ص ۶۱۳ .

۳- میان قَلَاب از تفسیر نسفی است ، ج ۱ ص ۱۶۸ .

الْإِطْعَامُ : طعام دادن .	السَّيَّارَةُ : کاروان .
أَوْسَطُ : میانه ، و بهتر ، و فاضل تر .	الْبُرِّ : بیابان .
الْأَنْصَابُ : بتان سنگین .	قِيَمًا ۶ : راست ؛ قِيَامًا لِلنَّاسِ : ای صلاحاً .
الرَّجَاسَةُ وَالنَّجَاسَةُ : پلید شدن .	الْبَحِيرَةُ : آن ناقه که گوشش بشکافتندی
رَجْسٌ : پلید است و زشت است .	در جاهلیت ، پس از آنکه پنج بچه
لِيُذِيبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ ۱ : تا ببرد از شما	گرفته بودند ، و بر زنان حرام
شک و بدی .	داشتندی گوشت و شیر وی .
فَزَادَ تَهُمُ رِجْسًا ۲ : بیفزود ایشان را کفر .	السَّائِبَةُ : آنک فرو گذاشتندی ، تا چنانک
الرِّجْسُ : کردار بد .	خواستی چرا می کردی به سبب ندزی
وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ ۳ : و کند لعنت و عقوبت .	که کرده بودند .
الْإِيقَاعُ : اوگندن .	الْوَصِيلَةَ : آن گوسفندی که هفت شکم
الرُّمْحُ : نیزه ؛ الرِّمَاحُ : جمع .	بزادی دو دو ماده و هشتم نری
ذَوَا عَدْلٍ : دو مرد راست گوی .	بزادی ، و نر آن ماده را نکشتندی از
يَعْدِلُونَ : برابر می کنند .	بهر آن ماده را .
فَعَدَلَك ۴ : راست کرد ترا .	الْحَامِي : آن گشنی که از آن ده بچه بگرفته
وَبَالَ أَمْرِهِ : عاقبت کار خویش .	بودندی ، نیز وی را کار نفرمودندی .
أَخْذًا وَبَيْلًا ۵ : گرفتنی سخت .	عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ : بر شما باد نگه داشتن

۱ - از سورة الأحزاب ، ۳۳ ، آیه ۳۴ .

۲ - از سورة التَّوْبَةِ ، ۹ ، آیه ۱۲۶ .

۳ - از سورة يونس ، ۱۰ ، آیه ۱۰۱ .

۴ - از سورة الانْفِطَارِ ، ۸۲ ، آیه ۷ . در نثر المرجان ج ۷ ، ص ۶۷۶ فعدلك ، بنا بر قرائتی به تشدید دال خوانده شده است .

۵ - از سورة المَزْمَلِ ، ۷۳ ، آیه ۱۶ .

۶ - از سورة الكهف ، ۱۸ ، آیه ۲ .



حَبَسَ : باز داشت ؛ يَحْبِسُ حَبْسًا .	تنه‌اء شما ، این را نَصَبٌ عَلَى الْأَغْرَاءِ
الْعَثْرُ وَالْعُتُورُ : دیده ور شدن .	گویند ؛ چنانک گویند : عَلَيْكَ بِزَيْدٍ ،
الْأَسْتِحْقَاقُ : سزاوار شدن .	بگیرزید را .
عَلَامُ الْغُيُوبِ : دانندهٔ غیب ها .	مَرْجِعُكُمْ : بازگشتن شما .
الْمَائِدَةُ : خوان آراسته .	إِثْنَانٍ : دو .
	أَخْرَانٍ : دو تن دیگر .

سورة الأنعام - ٦

الْقَرْنُ : اهل يك زمانه؛ الْقُرُونُ، جمع .	أَثْنَكُمُ : ای شما .
التَّمَكِينُ : جای دادن و دست دادن .	بِرِيٍّ : بیزار شد .
شَجَاجٍ ۱ و مِدْرَارٍ : ریزان .	الْإِسْتِمَاعُ : گوش فرا داشتن .
الْإِنشَاءُ : آفریدن ، و ابتدا کردن ، و شعر گفتن از خویشتن .	أَكْتَفَى : پوششها؛ جَمْعُ كِنٍّ .
الْقِرطَاسُ : کاغذ؛ الْقِرطَيسُ، جمع .	الْوَقْرُ : گرانی گوش .
الْحِيقُ : فرو آمدن بلا و مکروه .	الْأَسَاطِيرُ : افسانه ها؛ جَمْعُ اسْطُورَةٍ .
الْفَاطِرُ : نو آفریننده .	النَّأْيُ : دور شدن .
عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ۲ : داننده ناپیدا و پیدا .	الْوَقْفُ : بازداشتن ، و وقف کردن؛ الْوَقُوفُ : بایستادن .
الكِشْفُ : وا بردن اندوه و غم .	السَّاعَةُ : قیامت .
القَهْرُ : شکستن ، و خوار کردن؛ الْقَهَارُ	بَغْتَةً : ناگاه .
و الْقَاهِرُ : شکننده کام ها ، و غلبه کننده	التَّقْرِيطُ : تقصیر کردن ، و ضایع کردن ، و فراموش کردن .
أَيُّ شَيْءٍ : چه چیز .	أَوْزَارَهُمْ : گناه ها؛ ایشان؛ جَمْعُ وَزْرٍ، وَزْرٌ : گناه کسی برداشت؛ يَزِرُ وَزْرًا .

۱ - شجاج ، از سورة النَّبَأِ ۷۸، آیه ۱۵ .  
 ۲ - از آیه ۷۴ است .

الَّهْوُ : بازی کردن .	التَّصْفِيلُ : هویدا کردن ، و جدا کردن ، و
كَبْرٌ : بزرگ آمد ؛ يَكْبُرُ كِبَارَةً .	پاره پاره کردن .
التَّفَقُّقُ : سَمِ اکی منفذ دارد .	الْأَسْتِنَابَةُ : به جای آوردن ، و هویدا شدن .
السُّلَمُ : نردبان ؛ السَّلَالِيمُ ، جمع .	الْمَجْرَمُ : گناه کار ؛ الْمَجْرَمُونَ ، جمع .
الطَّيْرَانُ : پریدن .	الْإِسْتِعْجَالُ : شتافتن خواستن .
الْجِنَاحُ : [بال] مرغ ؛ الْأَجْنَحُ ۲ ، وَالْأَجْنِحَةُ ،	إِنْ الْحُكْمُ : نیست حکم .
جمع .	الْمِفْتَاحُ : کلید ؛ الْمِفَاتِيحُ وَالْمِفَاتِحُ ۵ ،
التَّضَرُّعُ : زاری کردن .	جمع .
الْإِبْلَاسُ : نومید شدن .	السَّقُوطُ : بیفتیدن .
الذَّابِرُ : اصل .	الْوَرَقُ : برگ درخت ؛ الْأَوْرَاقُ جمع ؛ وَرَقَةٌ ۶ :
صَدَفٌ : بگشت ؛ يَصْدِفُ ، صَدَفًا وَ صَدُوفًا .	یک برگ .
أُرْأَيْتُمْ * : خبر دهید مرا .	الرَّطْبُ : تر .
خَزَائِنُ اللَّهِ : خزانه های ۳ خدای .	الْيَابِسُ : خشک .
الطَّرْدُ ۴ : راندن .	الْجَرْحُ : کسب کردن ، و خسته کردن .
الشُّاكَرُ وَ الشُّكُورُ : سپاس دارنده ؛ الشُّكْرُ	الْحَفْظَةُ : نگاه بانان .
و الشُّاكَرُونَ ، جمع .	أَسْرَعُ : زودتر ؛ السَّرْعَةُ : زود بودن .
الفَصْلُ : جدا وا کردن ، و حکم کردن .	الْخَفِيُّ : پنهان ؛ أَخْفَى پوشیده تر .
	الْكَرْبُ ۶ : غمی سخت کی نفس فرو گیرد .

۱ - سَمِحٌ ، دستور الأخوان .

۲ - در اصل : اجنح که از فرهنگ ها اصلاح شد .

۳ - همه جا به جای "ی" همزه گذاشته است ، بجز این مورد .

۴ - روی کلمه الطرد ، نوشته است : معا .

۵ - در اصل : چنین است .

۶ - اصل : به ضم کاف و فتح راء است که از قرآن اصلاح شد .

السَّيِّئَةُ: گروهی هم‌دل؛ الشَّيْعُ وَالْأَشْيَاعُ،

القَمَرُ: ماه.

جمع .

الْأَذَاقَةُ ۱: بچشانیدن .

الْإِبْسَالُ: گرو کردن، و خذلان گذاشتن .

وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ: أَيْ إِنْ تَفْدِكُلْ فِدَاءً:

اگر خویشتن بازخرد به همه چیزی .

الْحَمِيمُ: آب گرم .

الْأَسْتِهْوَاءُ: سرگشته کردن .

الصَّاحِبُ: یار؛ الْأَصْحَابُ، جمع .

الصُّورُ وَالنَّاقُورُ ۲: صور اسرافیل .

الصَّعْمُ: بت؛ الْأَصْنَامُ، جمع .

الْمَلَكُوتُ: پادشاهی .

الْجَنُونَ: در آمدن شب .

التَّجْمُ ۳ وَالْكُوكَبُ: ستاره؛ النُّجُومُ وَ

الْكُوكَبُ، جمع .

الْأَفُولُ: فرو شدن ماه و ستاره .

الْبَزُوعُ: بر آمدن آفتاب و ماه .

بِرِيٍّ: بیزار شد؛ يَبْرَأُ، بَرَاءَةٌ، فَهُوَ بَرِيٌّ.

وَجَهْتُ وَجْهِي: فرا کردم روی خویش .

فَطَرَ: پدید کرد، و ابتدا کرد؛ يَفْطِرُ فِطْرًا.

التَّوَكَّلُ: برگماشتن .

الْإِقْتِدَاءُ: پس روی کردن؛ و يُعَدِّي بِالْبَاءِ .

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ: و شناختند

خدای را به سزای شناختن وی .

أَمَّ الْقُرَى: مکه .

غَمْرَاتٌ: سختیها، جَمْعُ غَمْرَةٍ .

الْهَوْنُ وَالْهَوَانُ ۴: آسان شدن، و خوار

شدن .

فُرَادَى: یک یک؛ جَمْعُ فَرْدٍ وَ فَرِيدٍ .

التَّخْوِيلُ: خداوند چیزی گردانیدن، و

پادشاه گردانیدن .

تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ ۵: بریده شود پیوندها، شما .

۱- در اصل نسخه: الأذاعة، است که با الأذافة، جا به جا شده است؛ زیرا کلمه الأذاعة به معنی آشکارا کردن است. ← سورة النساء .

۲- النَّاقُورُ: در سورة المدثر، آیه ۸ است .

۳- التَّجْمُ، در سوره های دیگر قرآن است .

۴- هان هونا بالصَّم و هوانا: خوار گردید، هونا بالفتح: آسان گشت، منتهی الارب و اقرب الموارد و المصادر روزنی .

۵- رَفِعَ بَيْنَكُمْ «بنابر قرائتی است، نشر المرجان، ج ۲ ص ۲۰۸ .

- ۱ - فَلَاقَ : بشکافت؛ یَفْلِقُ فَلَاقًا؛ فَهُوَ فَالِقٌ .  
 النَّوَى وَالْعَجْمُ ۱: استه خرما .  
 وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا : رفتن خرشید و  
 ماه به حساب است .  
 السَّكَنُ : هر چیزی که بدان آرام گیرند .  
 الخَضْرَاءُ ۲: سبزی .  
 مُسْتَوْدَعٌ : جای امانت؛ یعنی رحم مادر .  
 الْأَسْتِیدَاعُ : چیزی به زنه‌ار فرا دادن .  
 التَّرَاكِبُ : بر هم نشستن .  
 الطَّلَعُ : شکوفه خرما .  
 قِنْوَانٌ : خوشه خرما؛ جَمْعُ قِنْوٍ .  
 الزَّيْتُونُ : درختی است .  
 الرَّمَانُ : انار .  
 الثَّمَرُ : میوه؛ الاثمار و الثمر، جمع .  
 الاثمارُ : میوه دار گردانیدن .  
 الینعُ : میوه‌ها [ء] در رسیده؛ جمع یا نع  
 الْجِنُّ وَالْجِنَّةُ : پری؛ الْجِنِّيُّ : یکی؛  
 الْجَانُّ : پدر پریان .  
 خَرَقَ : دروغ گفت مردی؛ یَخْرِقُ خَرْقًا .  
 الوَصْفُ وَالصِّفَةُ : صفت کردن .  
 الصَّاحِبَةُ : زن .  
 اللطیفُ : نیکوکار .  
 البصائرُ : حجت‌ها؛ جَمْعُ بَصِيرَةٍ .  
 سَبَّ : دشنام داد؛ یَسُبُّ سَبًّا .  
 العَدُوُّ : بیداد کردن .  
 و ما یُشعِرُکُمْ : و چه آگاه کرد شما را .  
 التَّقْلِیبُ : برگردانیدن .  
 الاقْدَةُ : دل‌ها؛ جَمْعُ فَوَادٍ .  
 قَبِیلاً ۳: جمله، و گویند؛ پایندان .  
 قَبِیلٌ : گروهان؛ جَمْعُ قَبِیلَةٍ ۴ .  
 قَبَلًا : رویا روی .  
 و من قَبَلَهُ ۵: و هر که سوی وی بود .  
 لِاقْبَلْ لَهُمْ ۶: نیست طاقت ایشان را .  
 الْقِبْلَةُ وَالْوَجْهَةُ : سوی .

۱ - ضبط العجم اصلی است، همین طور است دستور الاخوان و این کلمه در قرآن نیامده است .  
 ۲ - اصل: چنین است، در قرآن به فتح اول و کسر ضاد است .  
 ۳ - از سورة الاسراء ۱۷، آیه ۹۴ .  
 ۴ - در اصل چنین است، لیکن در منتهی الارب گوید: قبیل کامیر جماعت مردم؛ قبل کعنق جمع، منه قوله تعالی و حشرنا علیهم کل شیء قبلا ای قبیلا قبیلا .  
 ۵ - در سورة الحاقه، ۶۹ آیه ۹ به فتح اول و سکون ثانی است و ضبط متن بنا بر قرائتی است .  
 نثر المرجان، ج ۷، ص ۴۷۲ .  
 ۶ - از سورة التمل ۲۷، آیه ۳۷ .

الرَّحُوفُ : نورا و آرایش .	جای خویش .
صَفَى : میل کرد ؛ یَصْفَى ، صَفِيًّا .	الْمَكَاتُ : جای گیر شدن .
الْإِقْتِرَافُ : کسب کردن .	السَّاهِ وَالسَّاهَاةُ : نادان شدن ، و تَنَكُّ
خَرَصَ : دروغ گفت ؛ يَخْرُصُ خَرَصًا .	خَرَدَ شدن .
الظَّاهِرُ : پیدا .	ذُرًّا : بیافرید ؛ يَذُرُّ ذُرًّا .
الْبَاطِنُ : ناپیدا .	الْوَصُولُ : رسیدن .
الْجُرْمُ : گناه کردن .	الْإِرْدَاءُ : هلاک کردن .
الرِّسَالَةُ : [پیغام] ۲ ؛ الرِّسَالَاتُ جمع .	حِجْرًا : حرام ؛ مَحْجُورًا : حرام کرده .
الصَّغَارُ : خوار شدن .	العَرْشُ : چفته کردن ، و بناکردن از چوب .
شَرَحَ : گشاده کرد دل را ؛ يَشْرَحُ شَرْحًا .	الزَّرْعُ : کشته کردن .
الضِّيْقُ : تنگ .	الحَصْدُ وَالْحَصَادُ : درودن ، و به شمشیر
كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ : گویی به بالا بر می شود .	هلاک کردن .
دَارُ السَّلَامِ : بهشت .	الْحَمُولَةُ ۴ : اشتر بارکش .
قَدْ اسْتَكْرَثْتُمْ : بسیار کردید شما .	الْفَرْشُ ۴ : اشتر خرد
الْإِسْتِخْلَافُ : خلیفه کردن .	ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ : هشت جفت .
الْأَعْجَازُ : عاجز کردن ، و از پیش شدن ۳ .	الضَّانُّ : میش .
اعْمَلُوا أَعْلَى مَكَانَتِكُمْ : باشید بر عادت و	المعز : بز .

۱ - در اصل چنین است و ز خرف در فرهنگ های موجود به معنی نور نیامده است ، شاید زیور باشد که زاء آن افتاده است .

۲ - داخل قلاب از لسان التَّنزیل است .

۳ - در قانون الادب ، ج ۲ ص ۷۴۷ و المصادر و تاج المصادر نیز همین طور است ، در منتهی الارب : اعجزه الشیء ، درگذشت آن چیز از وی .

۴ - در تفسیر میدی : حموله ، آنند که به کار و بار رسیده اند و فرش ، آنند که به کار و بار رسیده اند از بچه شتر ...

الْأَشَدُّ: غایت قوت از پانزده سالی تا چهل سالگی؛ جَمْعُ شِدَّةٍ .	اشْتَمَلَ عَلَيْهِ ۱: پوشیده شد بر او .
أَوْفَى: تمام کرد؛ يُوفِي إِيفَاءً .	الْإِبِلُ: شتر؛ الْأَبَالُ، جمع .
الْكَيْلُ وَالْمِكْيَالُ: پیمانه .	السَّفْحُ: خون ریختن؛ مَسْفُوحًا: ریخته .
الْمِيزَانُ: ترازو؛ الْمَوَازِينُ، جمع .	كَلَّ ذِي ظَفَرٍ: هر مرغی با چنگال، و هر ستوری با سنب .
فَاعْدِلُوا: راست گوئید .	الْغَنَمُ: گوسفند؛ نام جنس است .
فَنَفَّرَ بِكُمْ: پراکنده شما را .	السَّحْمُ: پیه؛ السَّحُومُ، جمع .
وَإِنْ كُنَّا: نبودیم ما .	الْحَوَايَا: چوب روده؛ جَمْعُ حَوِيَّةٍ .
لِغَافِلِينَ: مگر غافلان .	الْإِخْتِلَاطُ: آمیخته شدن .
الْإِنْتِظَارُ: چشم داشتن .	بِأَسِهِ: عذاب او .
الْمُفَارَقَةُ وَالْفِرَاقُ: از یکدیگر جدا شدن .	هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمْ: بیارید گواهان خویش را .
نُسْكِي: عبادت من .	الْإِمْلَاقُ: درویش شدن .
مَحْيَايَ: زندگانی من .	الظُّهُورُ: آشکارا شدن، و برجای بلند شدن، و دست یافتن .
مَمَاتِي: مرگ من .	بَطْنٍ: پنهان شد .
خَلَائِفُ: خلیفتان؛ جَمْعُ خَلِيفَةٍ .	

سورة الأعراف - ٧

أَلَصَّ ١: منم خدای می دانم ، و هویدا می کنم .	أَلَصَّ ١: منم خدای می دانم ، و هویدا می کنم .
ذَكَرَى ١: با یاد دادنی .	ذَكَرَى ١: با یاد دادنی .
تَذَكَّرُونَ ٢: پند می پذیرید شما .	تَذَكَّرُونَ ٢: پند می پذیرید شما .
بَيِّنَاتًا ١: شیبخون .	بَيِّنَاتًا ١: شیبخون .
الْقِيلَوَاتُ ١: نیم روز خفتن .	الْقِيلَوَاتُ ١: نیم روز خفتن .
أَخِرَ دَعْوَاهُمْ ٣: آخر دعاء ایشان .	أَخِرَ دَعْوَاهُمْ ٣: آخر دعاء ایشان .
فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ ١: نبود فریاد خواستن ایشان .	فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ ١: نبود فریاد خواستن ایشان .
الْوِزْنُ ١: سختن .	الْوِزْنُ ١: سختن .
ثَقُلَ ١: گران شد ؛ يَثْقُلُ ثِقْلًا ١.	ثَقُلَ ١: گران شد ؛ يَثْقُلُ ثِقْلًا ١.
خَفَّ ١: سبک شد ؛ يَخِفُ خِفَةً ١.	خَفَّ ١: سبک شد ؛ يَخِفُ خِفَةً ١.
مَعَايِشَ ١: اسباب هاء زندگانی ؛ جَمْعُ مَعِيشَةٍ ١.	مَعَايِشَ ١: اسباب هاء زندگانی ؛ جَمْعُ مَعِيشَةٍ ١.
التَّكْبِيرُ ١: گردن کشی کردن ، و بزرگوار شدن .	التَّكْبِيرُ ١: گردن کشی کردن ، و بزرگوار شدن .
أَلصَّ ١: خوار .	أَلصَّ ١: خوار .
الأغواءُ ١: بی راه گردانیدن .	الأغواءُ ١: بی راه گردانیدن .
السَّمَالُ ١: دست چپ ؛ السَّمَائِلُ جمع .	السَّمَالُ ١: دست چپ ؛ السَّمَائِلُ جمع .
الذَّامُ ١: نکوهیدن . الذَّامُ ، أَيْضًا مِثْلُ - الرِّاسِ ، مَذْمُومًا : نکوهیده .	الذَّامُ ١: نکوهیدن . الذَّامُ ، أَيْضًا مِثْلُ - الرِّاسِ ، مَذْمُومًا : نکوهیده .
الدَّحْرُ وَالدُّحُورُ ١: دور کردن .	الدَّحْرُ وَالدُّحُورُ ١: دور کردن .
مَلَأَ ١: پر کرد ؛ يَمْلَأُ مَلَأً ؛ فَهُوَ مَلَانٌ .	مَلَأَ ١: پر کرد ؛ يَمْلَأُ مَلَأً ؛ فَهُوَ مَلَانٌ .
لَأَمَلْتَنَ ١: هر آینه پر کنم .	لَأَمَلْتَنَ ١: هر آینه پر کنم .
الوسوسةُ ١: اندیشه بد در دل افکندن .	الوسوسةُ ١: اندیشه بد در دل افکندن .
المقاسمةُ ١: سوگند خوردن ، و چیزی با کسی قسمت کردن ٤ .	المقاسمةُ ١: سوگند خوردن ، و چیزی با کسی قسمت کردن ٤ .
وَقَاسَمَهُمَا ١: و سوگند خوردن ایشان دوتن را .	وَقَاسَمَهُمَا ١: و سوگند خوردن ایشان دوتن را .
النَّاصِحُ ١: نیک خواه .	النَّاصِحُ ١: نیک خواه .
التَّدْلِيَةُ ١: در کاری افکندن کسی را .	التَّدْلِيَةُ ١: در کاری افکندن کسی را .

١ - در نثر المرجان ، ج ٢ ص ٢٨٢ نیز " م " مشدّد است .

٢ - در قرآن بدون تشدید ذال است .

٣ - از سوره یونس ١٥ ، آیه ١٥ .

٤ - در اصل : سوگند خوردن و سوگند و چیزی ... که تصحیح قیاسی است .



طَفِقَ : در ایستاد ۱؛ يَطْفِقُ طُفُوقًا .	الْجَمَلُ : اشتر؛ الْجَمَالُ وَالْجَمَالَةُ ، جمع ؛
خَصَفَ : بر هم نهاد؛ يَخْصِفُ خَصْفًا .	الْجَمَالَاتُ ، جَمْعُ الْجَمْعِ .
الرَّيِّشُ : جامه نیکو .	السَّمُّ : سوراخ سوزن .
لِبَاسُ التَّقْوَى : شرم .	الْخِيَاطُ : سوزن .
قَبِيلُهُ : گروه و اتباع او .	غَوَّاشٌ : پوششها؛ جَمْعُ غَاشِيَةٍ .
بَدَأَ : ابتدا کرد؛ يَبْدَأُ بَدَأً .	الغُلُّ : کینه و خیانت .
الزَّيْنَةُ : آرایش .	أَذَنٌ : آواز برداد؛ يُؤَذِّنُ تَأْذِينًا .
الْأَسْتِخَارُ : باز پس شدن .	الْحِجَابُ وَالسِّتْرُ : پرده .
الْأَسْتِقْدَامُ : فرا پیش شدن .	الأَعْرَافُ : بالاها است؛ میان بهشت و
أُخْتَهَا : یار خویش را؛ الأَخُّ وَالْأُخْتُ :	دوزخ؛ جَمْعُ عُرْفٍ ۲ .
مانند .	تَلْقَاءُ : برابر .
إِدَارَكُوا : در یک دیگر رسیدند .	الْأَفَاضَةُ : آب ریختن .
أُخْرِيَهُمْ : باز پسین ایشان .	التَّغْشِيَةُ ۳ : در آوردن ، و بر پوشانیدن .
الأُولَى : پیشین .	حَثِيثًا : شتابان .
التَّقْتِيحُ : وا گشادن .	تَبَارَكَ اللهُ : بزرگوار است خدای .
وَلَجَّ : درآمد؛ يَلِجُ وُلُوجًا .	بُشْرًا : بشارت دهندگان؛ جَمْعُ بَشِيرٍ ۴ .

- ۱ - یعنی شروع کرد؛ من در ایستادم و حال حسنگ و رفتن به حج تا آنگاه که از مدینه به وادی القری بازگشت بر راه شام ، (تاریخ بیهقی چاپ دکتر فتیاض ص ۱۸۲) .
- ۲ - در لسان التّنزیل و اقرب الموارد و دستورالاحوان: الاعراف، جمع عرف به سکون راء است
- ۳ - در قرآن: یغشی اللیل و شین را مشدّد خواندن فرائد دیگر است . - نشر المرجان ج ۲ ص ۳۲۹
- ۴ - همین طور است لسان التّنزیل .

التَّشْرُ: باد نرم و خوش؛ نُشْرًا <sup>۱</sup> : روندگان؛	الْوَحْدُ وَالْحِدَّةُ: یگانه شدن.
جَمْعُ نَشُورٍ <sup>۱</sup> .	التَّاقَةُ: ماده شتر.
أَقَلَّتْ: بر داشت؛ تَقَلَّ إِقْلَالًا.	السَّهْلُ: زمین نرم؛ السَّهُولُ، جمع.
ثِقَالًا: گران باران؛ جَمْعُ ثَقِيلٍ.	القَصْرُ وَالْبَيْتُ: کوشک.
السَّوْقُ: راندن.	نَحَتَ: بتراشید؛ يَنْحَتُ نَحْتًا.
لِبَلَدٍ مَيِّتٍ <sup>۲</sup> : زمینی خشک.	عَقَرَ: بکشت، و بی کرد؛ يَعْقِرُ عَقْرًا.
وَالْبِلْدَانُ الطَّيِّبُ: زمینی خوش.	الرَّجْفَةُ: زلزله.
الْبَلَدَةُ: صحرای بی نبات.	الرَّجْفَانُ: لرزیدن.
خَبْتُ: پلید شد؛ يَخْبُثُ خُبْثًا.	الجُثُومُ: به زانو در نشستن، و بر سینه
نَكَدَ: اندک خیر شد. يَنْكُدُ نَكْدًا، فَهُوَ نَكْدٌ.	نشستن مرغ.
نَصَّرَفَ: پیدا می کنیم.	جَائِمِينَ: مردگان.
نَصَحَ لَهُ: نصیحت کرد او را؛ يَنْصَحُ نَصْحًا	يَتَطَهَّرُونَ: پاک می نمایند از حرام.
وَنَصِيحَةً.	غَبْرٌ: باقی ماند؛ يَغْبِرُ غَبْرًا.
عَجِبَ: شگفت داشت؛ يَعْجَبُ عَجَبًا.	الْإِمطارُ: بارانیدن باران.
ذَكَرٌ: پندی.	الْإِعَادُ: بیم کردن.
عَمِينَ: کور دلان.	التَّكْثِيرُ: بسیار کردن مال <sup>۳</sup> .
هُودٌ: پیغمبر قوم عاد است.	الْفَتْحُ: حکم کردن.
الْأَلَاءُ: نعمت ها؛ وَاِحْدُها، أَلَى وَاَلَى.	كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا: گویی که نبودند.

۱ - بُشْرًا، بعضی نشرا قرائت کرده اند، ← نشر المرجان ج ۲ ص ۳۳۲ و نشور در اصل بهضمّ اول بود که ما با مراجعه به فرهنگ ها فتحه گذاشتیم.

۲ - میت، به سکون یاء قرائتی است. ← نشر المرجان، ج ۲ ص ۳۳۳.

۳ - فکثر کم: ای فاکثر عدد کم، و قيل کنتم فقراء فأغناکم، میبیدی، ج ۳ ص ۶۷۷.

- غَنِیٌّ : مقیم شد ، و بزیست ، و بی نیاز  
شد ؛ یَغْنَى غِنًا و غُنِیَّةً .  
عَفَا : بسیار شد ؛ یَعْفُوا عَفْوًا .  
الضُّحَى : چاشتگاه .  
حَقِیقٌ : سزاوار است .  
التَّعْبَانُ : مار بزرگ است که او را ازدها  
گویند .  
الْأَبِیضُ : سپید ؛ الْبِیضَاءُ : زن سپید ؛ الْبِیضُ  
جمع .  
الْأَرْجَاءُ : تأخیر کردن .  
الْمَدِیْنَةُ : شهر بزرگ ؛ الْمَدَائِنُ : جمع .  
الْأُسْتَرْهَابُ : بترسانیدن .  
التَّلَقُّفُ ۱ : فرو بردن .  
الْأَفْکُ : دروغ گفتن ، و فریفتن .  
الْهَتَّکُ ۲ : پرستیدن تو .  
بِالسِّنِّینَ : قحطها ؛ جَمْعُ سَنَةٍ .  
الْأَطْبَارُ ۳ وَ التَّطْبِیرُ : فال بد گفتن و گرفتن ؛
- طَائِرُهُمْ : فال بد ایشان .  
الطُّوفَانُ : هلاکت عام ؛ یا به آب یا به  
شمشیر و سبیل مَغْرِقٍ و باران که همه  
جای برسد .  
الْجَرَادُ : ملخ .  
القَمَلُ : ملخ پیاده .  
الضَّفَادِعُ : بزغ ؛ الضَّفَادِعُ ، [جمع] .  
نَكَتَ : عهد بشکست ؛ یَنْکُتُ نَکْتًا .  
الْیَمُّ : دریا .  
التَّدْمِیرُ وَ التَّتْبِیرُ : هلاک کردن .  
أَخْلَفَنِي : خلیفه کن مرا ؛ الْخَلَافَةُ : ایستادن  
به جای کسی کی پیش از تو بوده  
باشد .  
الْمِیْقَاتُ وَ الْوَقْتُ وَ الْأَوَانُ ۴ : هنگام .  
التَّجَلَّى : هویدا شدن .  
الدَّکُّ : خرد کردن و شکستن .  
خَرَ : بیفتاد ؛ یَخْرُ خُرورًا .

۱ - در قرآن : تَلَقَّفُ و به تشدید قاف قرائتی است ، نثر المرجان ج ۲ ص ۳۷۵ .  
۲ - در قرآن : الْهَتَّکُ ولی معنی متن ، با آن سازگار نیست و بنا بر قرائتی الاهتک ای عبادتک ،  
میبدی ج ۳ ص ۷۰۷ ، و در نسخهء ما نیز آلهتک بود که ما با توجه به معنی آن و قرائت  
میبدی آن را اصلاح کردیم .  
۳ - مصدر طیر در باب تغفل به صورت الأطیر به تشد طاء و یاء است .  
۴ - الْأَوَانُ ، در قرآن نیامده است .

صَقَّ : بیهوش شد و بمرد ؛ یَصَعَقُ صَعَقًا ؛ فَهُوَ صَقِقٌ .	اِنْجَاسٌ : روان شدن آب .
اَلْاَفَاقَةُ : با هوش آمدن .	اَلْحَوْتُ وَ التُّونُ ۲ : ماهی بزرگ ؛ التَّيْنَانُ وَ الْحِيتَانُ ؛ جمع .
اَللَّوْحُ : تخته ؛ اَلْاَلْوَاحُ ؛ جمع .	شَرَعًا : به کنار آب آیندگان ؛ جَمَعُ شَارِعٍ وَ شَارِعَةٍ .
اَلْحُلِيُّ : پیرایه ؛ اَلْحُلَى ؛ جمع .	اَلشُّرُوعُ : در کاری شدن و در آب آمدن .
جَسَدًا : تنی .	مَعْدِرَةٌ ۳ : عذر خواستنی .
اَلخَوَارُ : بانگ کاو .	بئِیْسٍ : سخت .
سَقَطَ فِی اَیْدِیهِمْ ۱ : پشیمان شدند .	اَلعُتُو وَ اَلعِتَى : از حد درگذشتن ، و به غایت پیری رسیدن .
اَلْغَضَبَانُ : خشم گن .	اَلتَّادُنُ : بیاگاهانیدن .
اَلْاَسْفُ : اندوهگن .	اَلْخَلْفُ : فرزند .
عَجَلٌ : به شتاب رفت ؛ یَعَجَلُ عَجَلًا .	اَلتَّمَسُّكُ : چنگ در چیزی زدن .
جَرٌّ : بکشید ؛ یَجُرُّ جَرًّا .	اَلنَّتَقُ : برکندن ۳ ؛ نَتَقَ : برکند . یَنْتَقُ نَتَقًا .
اَلْاَسْمَاتُ : شادمانه کردن .	اَلظَّلَّةُ : سایه وان .
سَكَتٌ : آرام گرفت و خاموش شد ؛ یَسْكُتُ سُكُوتًا .	اَلانْسِلَاحُ : بیرون آمدن از چیزی ، و بگذشتن ماه .
اَلْاِخْتِیَارُ : برگزیدن .	
اَلْاَعْلَالُ : بند ها ؛ جَمَعُ غَلٍّ .	
قَطَعْنَاهُمْ ۱۵ : پراکنده کردیم ایشان را .	

۱ - در میدی ج ۳ ص ۷۳۶ : ولما سقط . . . و چون پشیمان گشتند از پرستیدن گوساله ، و نیز ص ۷۴۳ .

۲ - از سورة الانبیاء ۲۱ ، آیه ۸۷ .

۳ - التَّقُّ . . . در حاشیه نوشته شده است ، و عین الفعل مضارع نیز ، هم با فتحه است و هم با ضمّه .

اتَّبَعَهُ : دریافت او را .

التَّجَلَّى : هویدا کردن .

الأَخْلَادُ : میل کردن .

حَفِي : به استقصا برسید ؛ يَحْفَى حَفَاوَةً ؛  
فَهُوَ حَفِي .

الْكَلْبُ : سگ ؛ الْكِلَابُ ، جمع .

حَمَلَ عَلَيْهِ : حمله کرد بر او ، يَحْمِلُ حَمَلًا .

الْأَسْتِكْنَارُ : جمع کردن ، و بسیار خواستن

اللَّهْتُ وَاللَّهَاتُ : زبان از دهان بیرون

چیزی ، و بسیار آمدن .

کردن سگ از تشنگی یا از ماندگی .

التَّغَشَّى ٢ : به زور چیزی در آمدن .

الْإِنْسُ : مردمان .

حَمَلْتُ : برداشت ؛ حَمَلًا خَفِيًّا :

الْإِلْحَادُ : بچسبیدن از حق .

باری سبک .

الْأَسْتِدْرَاجُ ١ : اندک اندک [نزدیک]

الْأَثْقَالُ : گران شدن آبدستن ، و گران کردن .

گردانیدن خدای بنده [را] به خشم

التَّعَالَى : بلند شدن .

و عقوبت [خود] . فَرَكَرْتَن كَسِي رَا

صَمَتَ : خاموش شد ؛ يَصْمَتُ صَمَاتًا وَ صَمَاتًا .

در غفلت .

خُذِ الْعَفْوَ : فراگیر به آسانی .

الْمَتِينُ : استوار .

الْعَرَفُ : نیکو ٣ .

الْجِنَّةُ : دیوانگی .

نَزَغَ الشَّيْطَانُ : وسوسه کرد دیو ، و اندرهم

الْإِفْتِرَابُ : نزدیک آمدن .

افکند قومی را ؛ يَنْزَغُ نَزْغًا .

الْإِرْسَاءُ وَالْمُرْسِي : بر جای بداشتن ؛ أَيَان

الْإِسْتِعَاذَةُ : باز داشت خواستن .

مُرْسِيهَا : کی است به جای بداشتن

طَائِفٌ وَ طَيْفٌ : وسوسه .

آن .

الْأَقْصَارُ : باز ایستادن .

١ - بعضی از معانی الأستدراج را ، در حاشیه نوشته و چند کلمه به واسطه صحافی از نسخه ساقط شده است ، که ما آن را از المصادر روزنی و لسان التّنزیل تکمیل کردیم .

٢ - التّغشی ، بدین معنی در فرهنگ ها ندیدم .

٣ - الف ، در جلو نیکو و هم در جلو فعل مضارع ناقص واوی ، بر طبق رسم الخط نسخه است .

لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا : چرا فرانیهای آنرا از  
 خویشتن .  
 الْأَصَالُ : شبانگاه ها ؛ جَمْعُ أَصِيلٍ .  
 الْخَيْفَةُ : ترس .  
 الْأَنْصَاتُ : خاموش شدن .

سورة الأنفال - ۸

شوند .

التَّحَرُّفُ : بگردیدن .

التَّحْيِيزُ : از سویی که باشی بسوی دیگر

چسبیدن در جنگ .

الْإِبْلَاءُ : کفایت فرانمودن ، و آشکارا کردن ،

و کهنه گردانیدن .

الْأَيْهَانُ وَالتَّوْهِينُ : سست گردانیدن .

حَالٌ : جدا اوگندن ؛ يَحُولُ حَوْلًا .

التَّخَطُّفُ : ربودن .

الْأَيُّوَاءُ : جای دادن .

الْأَثْبَاتُ : باز داشتن ۴ .

المكء و الصِّفِيرُ ۵ : شخپوه کردن .

التَّصَدِيَةُ : دست ور دست زدن .

رَكْمٌ : بر هم نهاد ؛ يَرْكُمُ رَكْمًا .

الْأَنْفَالُ : غنیمت ها ؛ جَمْعُ نَفْلٍ .

ذَاتُ بَيْنِكُمْ ۱ : یعنی پیوند شما .

وَجَلٌ : بترسید ؛ يُوَجَلُ وَ يَاجَلُ وَ يَبْجَلُ

وَ يَجَلُ ۲ وَ جَلًا .

ذَاتُ الشَّوْكَةِ ۳ : خداوندان سلاح .

الْإِحْقَاقُ : بیان کردن .

الْإِسْتِغَاثَةُ : فریاد خواستن .

الْإِرْدَافُ : از پبی در آمدن ؛ و از پبی در آوردن .

رَجَزُ الشَّيْطَانِ : وسوسه دیو .

رَبَطٌ : ببست ؛ يَرْبِطُ رَبَطًا .

الْأَعْنَاقُ : گردن ها ؛ جَمْعُ عُنُقٍ .

كُلُّ بَنَانٍ : یعنی دست و پای .

الرَّحْفُ : گروهی که به یک بار سوی دشمن

۱ - ذات ، در قرآن منصوب است و مصتف یا کاتب در خیلی از موارد اعراب کلمات قرآن را رعایت نکرده است .

۲ - مضارع و جل ، در کتب صرف به چهارگونه نقل شده است که یکی از آنها بیجل ، بکسر حرف مضارع است و یجل به کار نرفته است — شرح تصریف تفتازانی ص ۱۰۳ از جامع المقدمات .

۳ - در قرآن : ذات ، مجرور است .

۴ - لیشتوک ، تا ترا ببندند و استوار کنند . — میبیدی ج ۴ ص ۲۷ .

۵ - الصِّفِيرُ ، در قرآن نیامده و المكء در نسخه مکرر است .

غَنِمَ : غنیمت یافت ؛ یَغْنَمُ غَنْمًا .

یَوْمَ الْفُرْقَانِ : روز بدر .

الْعُدُوَّةُ : کناره رود . ۱

الدُّنْيَا : نزدیک تر .

الْقُصُویُ : دور تر .

الرَّكْبُ : شتر سواران ؛ جَمْعُ رَاكِبٍ .

أَسْفَلَ : فروتر .

التَّوَاعُدُ : با یکدیگر وعده نهادن .

التَّقْلِيلُ : اندک فرامودن ، و اندک کردن .

ثَبَتَ : بایستاد ؛ یَثْبُتُ ثَبَاتًا .

و تَذَهَبَ رِیْحُهُمْ : و برود دولت شما .

الْبَطْرُ : دانه گرفته .

الْمَجِیْرُ وَالْجَارُ : زنهار دهنده .

التَّرَائِبِ : یکدیگر را دیدن ، و در برابر

یکدیگر افتادن .

نَكَصَ : برگشت ؛ یَنْكُصُ نَكْوَصًا .

التَّشْرِیدُ : و ا رمانیدن .

مِنْ قُوَّةٍ : یعنی سلاح .

رِبَاطِ الْخَیْلِ : بستن اسبان .

الْأَرْهَابُ : ترسانیدن .

جَنَحَ : میل کرد ؛ یَجْنَحُ جُنُوحًا .

السَّلْمُ ۲ : صلح .

حَسْبَكَ : بسنده است ترا .

الْإِثْحَانُ : بسیار کشتن .

الْإِمْكَانُ ۳ : دست دادن ، و ممکن گشتن .

مِنْ وِلَايَتِهِمْ ۴ : از میراث ایشان ۴ .

الْإِسْتِنْصَارُ : یاری کردن خواستن .

۱ - در اصل : العدوَّة ، روز بدر . و العدوَّة ، کناره رود که اصلاح کردیم ، لسان التنزیل و میبیدی ج ۴ ص ۵۳

۲ - السَّلْم ، در قرآن به فتح سین است ، و به کسر آن قرائتی دیگر است . نثر المرجان ج ۲ ص ۵۰۷

۳ - فامکن منهم ؛ ای فامکنک منهم و نصرک علیهم ، میبیدی ج ۴ ص ۸۲

۴ - یعنی من میراث و غنیمة ، میبیدی ج ۴ ص ۸۲



سورة التوبة - ۹

الْأَلُّ : خویشاوندی .	سَاحٌ : برفت در زمین ؛ یَسِیحُ سِیَاحَةً .
الذِّمَّةُ : زنهار .	الْإِذَانُ : آگاه کردن .
الْأَرْضَاءُ : خشنود کردن .	یَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ۱ : روز عرفه .
الْوَلِیجَةُ : دوست .	المُظَاهَرَةُ ۲ : با کسی هم پشت بودن ؛ و
عَمَرَ : آبادان کرد ، و آبادان شد ؛ یَعْمُرُ	وازنظهار کردن .
عَمَارَةٌ .	الأشهر الحرم ۳ : ماهها [ ۴ ] حرام .
العِشْرَةُ وَالرُّكْنُ ۳ : دودمان .	الحَصْرُ : باز داشتن .
الْكَسَادُ : ناروا شدن .	المرصد ۴ : راه .
الْمَوَاطِنُ : جایگاه ؛ الْمَوَاطِنُ ، جمع .	التَّخْلِیَةُ : رها کردن .
ضَاقَ : تنگ شد ؛ یَضِیقُ ضِیقًا .	الْإِسْتِجَارَةُ ۲ : زنهار خواستن .
رَحِبٌ : فراخ شد ؛ یَرْحُبُ رَحْبًا ، فَهُوَ رَحِبٌ .	الْإِجَارَةُ : زنهار دادن .
لِتَحْمِلَهُمْ ۴ : تا بر ستور نشانی ایشان را .	الْإِبْلَغُ : برسانیدن .
الْأَدْبَارُ : پشت بدادن .	الْمَأْمَنُ : جای ایمن شدن .
التَّجَسُّسُ : پلید .	رَقَبٌ : نگاه داشت ؛ یَرْقُبُ رُقُوبًا .

۱ - یوم ، در قرآن منصوب است .  
 ۲ - در اصل : الاستیجار ، که با توجه به معنی آن و هم آنچه که در قرآن آمده است ، ما تصحیح قیاسی کردیم .  
 ۳ - الرکن ، به این معنی در سوره ۶ هود ۱۱ آیه ۸۵ و ← تفسیر نسفی ، ج ۱ ص ۳۱۷ .  
 ۴ - در آیه ۹۳ ، از همین سوره .

لِيُؤْطُوا : تا راست آرند .	الْعِيْلَةُ : درویش شدن .
يَحْرِمُونَ : حرام می‌کنند ؛ مَا حَرَّمَ اللَّهُ :	وَأَلَا يَدْرِينُونَ : و طاعت ندارند .
آنچ حرام کرد خدای .	دِينَ الْحَقِّ : طاعت داشتن اهل حق .
الْإِثْقَالُ وَالتَّنَاقُلُ : گرانی کردن .	الإِعْطَاءُ : دادن .
ثَانِي أَثْنَيْنِ : دوّم دو تن .	الْجَزِيَّةُ : گزیت .
الْغَارَةُ وَ الْمَغَارَةُ وَ الْكَهْفُ ۲ : سوراخ در	الْمُضَاهَاةُ : مانندگی کردن به کسی یا به چیزی
کوه ؛ الْمَغَارَاتُ ، جمع .	فَاتْلَهُمُ اللَّهُ : لعنت کناد خدای برایشان .
السَّقْلَى : فروتر .	الْإِظْهَارُ : غالب گردانیدن ، و آشکارا
الْعَلِيَا : برتر .	گردانیدن ، و مطلع گردانیدن .
سَفْرًا قَاصِدًا : سفری آسان .	كَنْزٌ : گنج نهاد ؛ يَكْنِزُ كَنْزًا .
السُّقَّةُ : سفر دراز .	الْأَحْمَاءُ : بتسبانیدن . ۱
الْأَسْتِيزَانُ : دستوری خواستن .	كَوِيٌّ : داغ نهاد ؛ يَكْوِي كِيًّا .
التَّرَدُّدُ : گردیدن .	الْجِبْهَةُ : پیشانی ؛ الْجِبَاهُ ، جمع .
العِدَّةُ : ساز و آلت .	أَرْبَعَةٌ حَرَمٌ : چهار ماه حرام ؛ رجب و
الْأَنْبِعَاتُ : انگیخته شدن .	ذوالقعدة و ذوالحجة و المحرم .
التَّشْبِيْطُ : درنگی کردن .	الدِّينِ الْقِيَمِ : شماری راست .
الْإِيضَاعُ : شتابانیدن و شتافتن .	النَّسْيُ : تأخیر کردن .
سَقَطَ : بیفتاد ؛ يَسْقُطُ سَقُوطًا .	المَوَاطَاةُ وَ الوِطَاءُ : موافقت کردن .
الْخَلَالُ : میان .	

۱ - تسبیدن، تسبانیدن - قلب در سین و باء - شکل دیگری است از تسبیدن و تسبانیدن ، به معنی گرم شدن و گرم کردن باشد .

۲ - الکهف ، در چند آیه از سورة الکهف قرار دارد .

زَهَقَ : هلاک شد ؛ يَزْهَقُ زُهُوقًا .

بَكَى : بگریست ؛ يَبْكِي بُكَاءً .

فَرَقَ : بترسید ؛ يَفْرُقُ فَرَقًا .

الْخَلْفُ : وعده به خلاف کردن .

الْمَلْجَأُ : پناه گاه .

مَعَ الْخَالِفِينَ : یعنی زنان و کودکان .

الْمُدْخَلُ : سولاخ اندر زمین .

الْقَبْرُ : گور ؛ الْقُبُورُ ، جمع .

جَمَحَ : بشتافت ، و سر باز زد از چیزی ؛

يَجْمَحُ جُمُوحًا .

شده باشند .

يَجْمَحُ جُمُوحًا .

لَمَزَ : عیب کرد ؛ يَلْمِزُ لَمَزًا .

التَّعْذِيرُ : تقصیر کردن .

الْفَارِمُ وَالْمَعْرَمُ ۱ : وام برآمده .

الْأَعْرَابُ ۲ : اهل بادیه ؛ الْوَاحِدُ ، أَعْرَابِيٌّ

الْمُحَادَّةُ ۳ : با کسی حرب کردن ، یا خلاف

أَجْدَرُ : سزاوارتر .

کردن .

الْغَرْمُ وَالْمَعْرَمُ : تاوان .

الْإِعْتِدَارُ : عذر خواستن .

صَلَوَاتُ الرَّسُولِ : دعاء رسول ، صَلَّى اللَّهُ

الْمَوءُ تَفِكَاتُ : شهرها ، قوم لوط .

عليه و سلم .

الْأَعْقَابُ : پاداش دادن .

مَرَدٌ : فرسوده شد بر چیزی ، و ستنبه شد ؛

الْمَطْوَعُ ۴ : آنک به رغبت خویش خیری کند .

يَمْرُدُ مَرُودًا .

التَّخْلِيفُ : باز پس گذاشتن .

الإِعْتِرَافُ : اقرار دادن .

بِمَقْعَدِهِمْ : بنشستن ایشان .

الْخَلْطُ : آمیختن .

الْحَرُّ : گرما .

الْأَرْضَادُ ۳ : ساختن .

صَحِكَ : بخندید ؛ يَضْحَكُ ضَحْكًا .

التَّاسِيسُ : بنیاد نهادن .

۱ - در اصل : المعرم به فتح میم اول است که ما از اقرب الموارد اصلاح کردیم و معرم به فتح اول در آیه ۹۹ این سوره آمده است که به معنی تاوان است . — میبیدی ج ۴ ص ۱۹۵ .

۲ - در اصل : اعرابی ، که از لسان التنزیل اصلاح شد .

۳ - در تفسیر نسفی ج ۱ ص ۲۷۹ : آمادگی کردن از بهر کسی ، در میبیدی ج ۴ ، ص ۲۰۲ : چشم داشتن ، در تاج المصادر نسخه آستانه : ساختن کار است .

الْأَوَاهُ: آنک آوه بسیارکند از ترس خدای،	الْجُرُفُ: برین ۱.
عَزَّوَجَلَّ.	هَارٍ ۲: ریهیده.
الظَّمَاءُ: تشنه شدن.	الْإِنهَارُ: ریهیده شدن.
الْوَطَأُ: به پای سپردن؛ مَوْطِئًا: جایگاهی.	فَانهَارِيه: فرو افکند او را.
الْوَادِي: رود.	الْبُنْيَانُ: بنای کرده.
التَّفَقُّهُ: فقه آموختن.	الرِّيْبَةُ: تهمت و شک.
غُلْظَةً: درشتی.	السَّائِحُونَ: روزه داران.

۱ - برین، به معنی قطع و برش است. در قانون الأدب، ج ۳ ص ۱۱۶۸: زمین رود کند. تفسیر نسفی ج ۱ ص ۲۸۵: آب بریده.

۲ - هار: ای هائر یعنی فرورفته و فروریخته. لسان التنزیل، ص ۱۷۱. اما در میدی ج ۴ ص ۲۱۳ گوید: معنی هار، ای هایر و هذا من المقلوب.

الرَّاءِ : أَيَّ أَنَا اللَّهُ أَرَى : منم خدای ،

می بینم .

قَدَمَ صِدْقٍ : منزلی بزرگوار .

الضِّيَاءُ : روشنی .

التَّقْدِيرُ : اندازه کردن .

الْمَنْزِلُ : فرو آمدن جای .

التَّعَجِيلُ : شتابانیدن .

مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي : از قبل خویشتن .

الْأُرْدَاءُ ۱ : هلاک کردن .

الْأُدْرَاءُ ۲ : [آگاه کردن] .

العمر ۳ : زندگانی .

التَّيْسِيرُ : راندن .

العاصِفُ : باد سخت .

الموج ۴ : نرّه آب .

أَزَيَّنْتُ : آراسته شد .

حَصِيداً : دروده .

كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ : گویی نبود دی .

دَهَقَ : در رسید ؛ يَزْهَقُ رَهَقًا .

الْقَتَرُ : گرد سیاه .

الْإِعْشَاءُ : بر پوشانیدن .

مَكَانِكُمْ : بباشید بر جای خود .

التَّزْيِيلُ : جدا وا کردن .

الْإِسْلَافُ : ازپیش فرستادن ، و سلف دادن .

التَّعَارُفُ : یکدیگر را شناختن .

رَأَى : آری .

وَرَبِّي : به حق خداوند من .

الشَّانُ : کار .

الإِفَاضَةُ : خوض کردن در حدیث .

۱ - الأرداء ، در سوره های دیگر قرار دارد . - معجم المفهرس .

۲ - الأدرء رادر حاشیه بدون معنی نوشته بود ، که ما معنی آن را از المصادر زوزنی برگزیدیم ، و چنین به نظر می رسد که کاتب الأرداء را با الادراء اشتباه کرده بعد در حاشیه آن را افزوده است .

۳ - در قرآن به ضم میم است و سکون آن هم قرائتی دیگر است . - نشرالمرجان ، ج ۳ ص ۱۹ .

عَزَبَ : دور شد ، و غایب شد ، یَعْزُبُ عَزُوبًا .	الطَّمَسُ : محو کردن ، رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِيهِمْ
الْعِزَّةُ : چیرگی .	بارخدا یا سنگ گردان مالها [۱] ایشان
الْإِجْمَاعُ : اتفاق کردن .	الْفِرْقُ : غرقه شدن .
عَمَّةٌ : پوشیده .	التَّنَجِيَةُ : بر بالا افکندن .
لَفَتَ : بگردانید ، يَلْفِتُ لَفَاتًا .	نُنَجِّيكَ بِيَدِنَا : بر بالا افکنیم ما ترا با
الْكِبْرِيَاءُ : بزرگواری و پادشاهی .	زِد [ه] تَوًّا .
التَّنَوُّؤُ : جای گرفتن .	لِجَنَّتِهِ : آيَ عَلَيَّ جَنَّتِهِ : بر پهلوی او .
فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً ۱ : نبود هیچ دیهی .	تَبَوُّؤًا : بسازید شما دو تن .
	مَبُوءًا صِدْقٍ : فرو آمدن جای نیک .

۱ - در نشرالمرجان ، ج ۳ ص ۸۶ : لولا ، کلمهء تحضیض است به معنی هلا ، و نیز ← میبیدی ج ۴ ص ۳۳۹ ، اما لسان التنزیل مانند این نسخه است ، ص ۱۶۵ .  
 ۲ - در اصل نسخه : باز تو ، که روی " راء " ضمّه‌ای دیده می‌شود ، احتمال می‌رود که تلفظی باشد از " زره " .

الَّذِينَ : دو تا کردن ، و وا گردانیدن ، و	الَّذِينَ : حقیق داشتن .
دوّم شدن .	الْإِنْتِثَاسُ : اندوهگن شدن .
الْإِسْتِغْشَاءُ : جامه در سر گرفتن .	بِأَعْيُنِنَا : به نگه داشت ما .
إِلَى أُمَّةٍ : تا مدّتی .	المَخَطَاطِبَةُ وَالْخِطَابُ : سخن گفتن با
لِيُؤَسَّسَ : نومید .	کسی .
كُفُورًا : ناسپاس .	التَّنَوُّرُ ۲ : تنور و گویند روی زمین .
التَّلَوُّ : از بی فرا شدن .	الْإِجْرَاءُ وَالْمَجْرَى ۳ : راندن .
لِاجْرَمَ : حقا .	الترْكُوبُ : بر نشستن .
الْإِخْبَاتُ : فروتنی کردن .	فِي مَعَزٍ : در یک جانب .
الْأَرَادِلُ : فرومایگان ؛ جَمْعُ الْأَرْدَلِ .	أَوَى : مأوی گرفت ؛ يَأْوِي أَيًّا ۴ و أُوْتِيَ وَأَوَاءً .
بَادِيَ الرَّأْيِ : سست رای .	بَلَعَ : فرو برد ؛ يَبْلَعُ بَلْعًا .
فَعَمِيَتْ ۱ : پوشیده شد .	الْأَفْلَاحُ : باز ایستادن .
الْإِلْزَامُ : لازم کردن .	الْغَيْضُ : کم کردن آب ، و کم شدن ۵ آن .

۱ - در قرآن فعمیت ، به تشدید میم است و بدون تشدید نیز قرائت دیگر است . — نثرالمرجان ج ۳ ص ۱۱۷ .

۲ - التَّنَوُّرُ : در اصل ، نون بدون تشدید است ، ما از قرآن اصلاح کردیم .

۳ - در قرآن ، مجریها ؛ به فتح میم است و به ضم آن نیز خوانده اند — نثرالمرجان ج ۳ ص ۱۲۷ .

۴ - در فرهنگ ها ایتا نیامده است .

۵ - در اصل نسخه : کم شد ، با یک سرکش نوشته شده است و ضمّه‌ای بر روی " ک " .

الْجُودِيُّ : نام کوهی است .	الشَّيْخُ : پیر مرد .
بُعْدٌ : دور شد ؛ يَبْعُدُ بُعْدًا .	الْمَجِيدُ وَالْمَاجِدُ : بزرگوار .
وَسُحْقًا ۱ : دوری باد و هلاکت .	الرَّوْعُ : ترس .
الْإِعْتِرَاءُ : به کسی فرو آمدن .	الْإِنَابَةُ : باز گردیدن با خدای تعالی .
النَّاصِيَةُ : موی پیشانی ؛ النَّوَاصِيُ جمع .	ضَاقَ بِهِمْ دَرَعًا : درماند در کار ایشان .
الْإِسْتِعْمَارُ : زندگانی دراز دادن ، و آبادان کردن خواستن .	يَوْمَ عَصِيبٍ : روزی سخت .
الْأُرَابَةُ : به گمان افکندن .	يَهْرَعُونَ : می شتافتند ؛ الْإِهْرَاعُ : شتافتن ، و ترسانیدن ، و لرزانیدن .
التَّخْسِيرُ : زیان کردن ، و هلاکت کردن .	الضَّيْفُ : مهمان .
صَاحٌ : بانگ کرد ؛ يَصِيحُ صِيحًا .	الرَّشِيدُ : ره نماینده .
الصَّيْحَةُ : بانگ .	السَّرِيُّ وَالْإِسْرَاءُ : به شب رفتن .
الْحَنِيدُ : در زمین بریان کرده .	الْقِطْعُ وَالْحِجْحُ وَالزَّلْفَةُ وَالطَّائِفَةُ ۵ :
نَكَرٌ : نشناخت ؛ يَنْكُرُ نَكَرًا ۲ .	پارهای از شب ؛ الزَّلفُ ، جمع .
الْإِيحَاسُ : بیم در دل گذاشتن .	الْإِلْتِفَاتُ : باز نگریستن .
ضَحِكَّتْ ۳ : حایض شد آن زن .	عَالِيهَا : زور آن .
الْوَرَاءُ : فرزند ۴ .	سَافِلَهَا : زیر آن .
العَجُوزُ : پیر زن .	السَّجِيلُ : سنگ و کِل .

۱ - در قرآن : فسحقا ، سورة الملك ۶۷ ، آیه ۱۲ .

۲ - ضبط ماضی و مضارع «نَكَرَ» با ضبط فرهنگ ها تفاوت دارد .

۳ - ضحكت ، ای حاضت ، ← میبدی ، ج ۴ ص ۴۱۵ .

۴ - الوراء : ولدا لولد ، ← میبدی ، ج ۴ ص ۴۱۵ .

۵ - الحجح ، در قرآن نیامده است . الزلفه ، در سوره هود ، آیه ۱۱۷ . الطائفة ، در سایر سوره های قرآن است و به این معنی نیست .



نَضَدَ : بر هم نهاد ؛ يَنْضُدُ نَضْدًا ۱	الْتَتَيْبُ : هلاک کردن .
الْوَدُودُ : دوست دار مطیعان .	الْتَكَلُّمُ : سخن گفتن .
الرَّهْطُ : گروهی کم از ده .	شَقِيَ : بدبخت شد ؛ يَشْقَى شَقَاوَةً وَ شَقَاءً .
رَجَمَ : سنگ سار کرد ، و به پنداشت گفت ،	سَعِدَ : نیک بخت شد ؛ يَسْعَدُ سَعَادَةً .
و نفرین کرد ؛ يَرْجِمُ رَجْمًا .	الرَّفِيرُ : نالیدن ، و ابتدای بانگ کردن خر .
الظَّهْرِيُّ : آنچه فراموش کنند ، و پشت بدن	الشَّهْبِقُ : آخر بانگ خر .
آرند .	الْجَذُّ : بریدن .
الْإِرْتِقَابُ : چشم داشتن .	رَكَنَ : [گرایست] ۴ ؛ يَرْكُنُ رُكُونًا .
بَعَدَ : هلاک شد ؛ يَبْعَدُ بَعْدًا .	الطَّرْفُ : کناره .
قَدَمَ : در پیش رفت ؛ يَقْدُمُ قَدَمًا ۲ .	أُولُوأَبْقِيَّةٍ : خداوندان تمییز و دین .
الْإِيرَادُ : در آب آوردن .	الْأَتْرَافُ : در نعمت دانه گرفته گردانیدن ،
الْوَرُودُ ۳ : در آب آمدن .	و دانه گرفتن .
الْوَرْدُ : آبشخور .	أَعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ : باشید بر عادت و
الرَّفْدُ : عطا دادن ؛ الرِّفْدُ : عطا .	حال خویش .

۱ - در فرهنگ ها این فعل را از باب ضرب یضرب آورده اند .  
 ۲ - قدما ، در اصل به فتح دال است که از فرهنگها اصلاح شد .  
 ۳ - روی کلمه الورود ، نوشته است ، معا ، یعنی به فتح واو و ضم آن .  
 ۴ - گرایست از لسان التنزیل اضافه شد .

فَأَدْلَى دَلْوَهُ : برکشید دلو خویش .	يَا أَبَتِ : ای پدر من .
الْبِضَاعَةُ : پارهای از مالِ بازرگانی که به جانی فرستند .	الرُّؤْيَا : خواب دیدن .
زَهْدٌ : بی‌رغبت شد در چیزی ؛ يَزْهَدُ زَهَادَةً .	الْعُصْبَةُ : گروهی از ده تا چهل .
الْأَكْرَامُ : گرامی کردن .	طَرَحَ : بیفکند ؛ يَطْرَحُ طَرَحًا .
الْمُرَاوَدَةُ : به خویشتن خواندن ، یا به چیزی ؛ وَ يُعَدِّي بَعْنَ . و کسی را بر کاری داشتن ، وَ يُعَدِّي بَعْلَى .	الْجَبُّ : چاه .
التَّغْلِيْقُ وَالْإِغْلَاقُ : دَر ، دربستن .	الْغِيَابَةُ ۱ : بن چاه .
هَيْتَ لَكَ : فراتر آئی .	الْأَلْتِقَاطُ : برجیدن .
مَعَاذَ اللَّهِ : پناه گیرم به خدای .	الْفَدَا : فردا .
قَدَّ : بدرید ؛ يَقْدُ قَدًّا .	بَعْدَ عَدِّ ۲ : پس فردا .
سَيِّدَهَا : شوهر آن زن .	رَنَعَ : چرا کرد ؛ يَرْتَعُ رَتُوعًا .
سَجَنَ : در زندان کرد ؛ يَسْجُنُ سَجْنًا ۳	الذِّئْبُ : گرگ .
	الْعِشَاءُ : شبانگاه .
	الْقَمِيصُ : پیراهن .
	التَّسْوِيلُ : بیاراستن .
	جَمَلٌ : خوب شد ؛ يَجْمَلُ جَمَالًا ؛ فَهُوَ جَمِيلٌ .

۱ - در قرآن و نثر المرجان ، ج ۳ ص ۱۹۷ : الغیابة ، با تاء کشیده است .  
 ۲ - در قرآن : غدا ، آیه ۱۲ .  
 ۳ - در اصل : سجننا به کسر سین است که ما از فرهنگ ها اصلاح کردیم .

- الْفَتَى: مرد جوان؛ الْفَتِيَّةُ وَالْفَتِيَانُ، جمع.
- شَفَّهَا حُبًّا: به میان دل او رسید دوستی؛
- يَشْفُ شَفًّا.
- مَتَكًّا: مجلسی؛ گویند، طعامی.
- السَّكِينُ: کارد؛ السَّكَاكِينُ، جمع.
- الْأَكْبَارُ: بزرگ داشتن آمدن<sup>۱</sup>.
- حَاشَ لِلَّهِ: اَیْ مَعَاذَ اللَّهِ.
- اللُّومُ: نکوهیدن.
- الْإِسْتِعْصَامُ: خویشتن نگه داشتن، و چنگ در زدن.
- صَبَاً: به دل به کسی میل کردن؛ يَصْبُو<sup>۲</sup> صَبْوًا.
- عَصَرَ: شیره کرد، و برخورداری گرفت؛
- يَعْصِرُ عَصْرًا.
- النَّجَاةُ: برستن.
- بَضْعَ سِنِينَ: هفت سال<sup>۳</sup>.
- سَمِنَ: فربه شد؛ يَسْمِنُ سِمْنًا؛ فَهُوَ سَمِينٌ<sup>۴</sup>؛
- وَالْجَمْعُ، سِمَانٌ.
- عَجَافٌ: لاغران؛ جَمْعُ أَعْجَفَ.
- الْأَخْضَرُ وَالْأَخْضَاءُ: سبزه؛ الْأَخْضَرُ، جمع.
- عَبْرٌ: خواب گزارد؛ يَعْبُرُ عِبَارَةً.
- أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ: خواب ها [ء] شوریده.
- الضَّغْتُ: دسته گیاه.
- حَلَمٌ<sup>۴</sup>: خواب دید؛ يَحْلُمُ حَلْمًا.
- الْإِدِّكَارُ: با یاد آوردن.
- بَعْدَ أُمَّةٍ<sup>۵</sup>: پس از یک چندی.
- الْأُمَّةُ<sup>۵</sup>: فراموش کردن.
- زَرَعٌ: کشت کرد، و برویانیدن؛ يَزْرَعُ زَرْعًا.
- دَابًّا: پیایی؛ دَابٌّ: پیوسته کاری کرد؛
- يَدَابُّ دَابًّا وَ دَوْبًا.
- غَيْثٌ: بارانیده شد؛ يُغَاثُ غَيْثًا.
- الْبَالُ: حال.
- مَأْخِطُبِكُنَّ: چیست کار و قصه شما.
- الْحَصْحَمَةُ: هویدا شدن حق.

۱- در میبیدی ج ۵ ص ۴۸: اکبرنه، بزرگ آمد ایشان را جمال او. المصادر: الأكبار، بزرگ داشتن و بزرگ آمدن.

۲- در اصل جلو فعل مضارع معتل اللام واوی الف دارد.

۳- میبیدی ج ۵، ص ۷۰.

۴- در اصل: حلم، به ضم لام است، که ما ضبط اقرب الموارد را برگزیدیم.

۵- امة و یا امه، دو قرائت است با دو معنی مختلف، — نشر المرحان، ج ۳ ص ۲۳۲.

الْتَّبَرُّةُ : بیزار کردن .

فَقَدَ : گم یافت ؛ يَفْقِدُ فَقَدًا .

الْإِسْتِخْلَاصُ : خالص کردن برای خویش .

حَمْلٌ بَعِيرٌ : شتر باری .

مَكِينٌ : با مكانت و مرتبت .

الرَّعِيمُ وَالْقَبِيلُ وَالْكَفِيلُ ۴ : پابندان .

التَّجْهِيزُ : ساز کردن ؛ الْجِهَازُ : ساز مسافر

تَا لِلَّهِ : به خدای .

و عروس و مرده .

سُرَاوِدٌ عَنْهُ أَبَاهُ : زود بود کی درخواهیم

الْوَعَاءُ وَالظَّرْفُ ۵ : باردان ؛ الْأَوْعِيَةُ وَ

الظُّرُوفُ ، جمع .

او را از پدر او .

الْإِسْتِخْرَاجُ : بیرون آوردن .

الرَّحْلُ : باردان ؛ الرَّحَالُ ، جمع .

أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا ؛ اَي صَنِيعًا : شمائید بتر

کردار .

الْأَكْتِيَالُ : پیموده شدن . ۱

الْأَسْتِيَاسُ : نومید شدن .

مَارَ : خوار بار آورد ؛ يَمِيرُ مِيرًا .

خَلَصُوا نَجِيًّا : به یک سو شدند رازگویان .

الموثقُ : عهد .

السِّقَايَةُ وَالصُّوَاعُ وَالصُّوَاعُ ۲ وَالْمِكْيَالُ ۳ :

بِرَحَ : از جای فراتر شد ؛ يَبْرَحُ بَرَحًا . ۶

يَا أَسْفَى : ای اندھا .

پیمانہ ، و گویند : مشربہ کہ از او آب

الْكَطِيمُ : خشم فرو خورنده .

خورند .

تَفْتَوُ ۷ ؛ اَي لَا تَفْتَوُ : همیشه تو .

العيرُ : کاروان .

۱ - در اصل : شدن ، که ما از لسان التنزیل ، قانون الأدب ، المصادر و تاج المصادر درست کردیم ؛

۲ - صاع و صواع ، دو قرائت است ، ← نشر المرجان ، ج ۳ ص ۲۵۲ .

۳ - المکیال ، در سوره هود ۱۱ ، آیه ۸۶ و ۸۷ است .

۴ - القبیل ، در میبیدی ، ج ۵ ص ۶۱۸ به معنی ضمین و کفیل و نیز ← التنزیل ص ۱۴۴ .  
والکفیل ، در سوره النحل ۱۶ آیه ۹۳ .

۵ - الظرف ، در قرآن نیامده است .

۶ - در اصل : برحاً ، به سکون دوّم بود که ما ضبط فرهنگها را اختیار کردیم .

۷ - در قرآن : جلو تفتو ، الفی قرار دارد که بنا بر عقیده بعضی قراء بدون الف نیز آمده است ، ← نشر المرجان ، ج ۳ ص ۲۶۳ .

الْحَرَضُ: آنک اندوه یا عشق، او را گداخته

باشد.

شَكَا: بنالید و گله کرد؛ يَشْكُوْا شِكَايَةً .

الْبَيْتُ: سخت بر اندوهی .

التَّجَسُّسُ وَالتَّحَسُّسُ: خبر جُستَن .

مِنْ رُوحِ اللّٰهِ: از رحمت خدای .

مُزَجَّاهٌ: اندک .

الْإِزْجَاءُ: راندن .

الْإِيْتَارُ: برگزیدن .

التَّثْرِبُ: سرزنش کردن .

لَا تَتْرِبْ: سرزنش نیست .

عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ: بر شما امروز .

يَأْتِ بِصِيرًا: گردد دانا .

رِيحِ يُوْسُفَ: بوی یوسف .

التَّفْنِيدُ: به خرفی و عجز منسوب کردن .

الْقَدِيمُ: دیرینه و همیشه .

وَأَرْتَدَّ بِصِيرًا: گشت بینا .

الْعَرْشُ: تخت .

الْبَدْوُ: بادیه .

۱ - در اصل: جلویشکو، الفی قرار داشت که شرح آن قبلا گذشت .

۲ - در اصل: البدو، همزه‌ای روی واو گذاشته شده است که ما از قرآن و نثر المرجان، ج ۳ ص ۲۷۴ اصلاح کردیم .

الْعَمَدُ : ستونها ؛ جَمْعُ عِمَادٍ .	الْغَدَاةُ وَالْغُدُوَّةُ : بامداد .
الْعِمَادُ : بناهائ بلند .	الْأَصِيلُ : نزدیکی فروشدن آفتاب ؛ الْأَصَالُ ، جمع .
الْتَّرَاسِي : کوهها [ء] بیخ آور .	الْمَتَاعُ : قماش خانه .
الْتَّجَاوُرُ : همسایگی داشتن .	الزَّيْدُ : کف .
قَطَعَ مُتَجَاوِرَاتٌ : رده ها [ء] به یکدیگر نزدیک .	رَابِيًا : بر سر آینده ؛ التَّيْبُ : افزون شدن و بالا گرفتن .
الصَّنَوَانُ : خرما بنان ازیک اصل ؛ جَمْعُ صِنْوٍ .	الْفَتَاءُ : خاشه بر سر آب .
جَدٌّ : نوشد ؛ يَجِدُ جَدَّةً ؛ فَهُوَ جَدِيدٌ .	الْجِفَاءُ : آن خاشه کی رود باکناره اوگند .
الْمَثَلَاتُ : عقوبت ها ؛ جَمْعُ مَثَلَةٍ .	مَكَتَ : درنگ کرد ؛ يَمْكُتُ مَكْتًا .
الْإِسْقَاءُ : آب دادن برای زمین .	العُقْبَى : سرانجام .
الْمِقْدَارُ : اندازه .	صَلَحَ : نیک شد ؛ يَصْلَحُ صَلَاحًا .
السَّرُوبُ : بیرون شدن .	طُوبَى لَهُمْ : خنک ایشان را .
الْمَعْقِبَاتُ : نگاه بانان .	الْمَأْبُ : بازگشتن جای .
الْوَالِيَّ وَالْوَالِي : قیام کننده به کار کسی .	قَرَعَ بِكَوْفٍ ؛ يَقْرَعُ قَرَعًا ؛ قَارِعَةٌ ؛ دَاهِيَةٌ .
الْمَاحِلَةُ وَالْمِحَالُ : با کسی کید و مکر کردن .	الْحُلُولُ : فرود آمدن .

بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ؛ أَيْ بِبَاطِلٍ مِّنَ الْقَوْلِ.	أَشَقُّ : سخت تر.
أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا؛ أَيْ بِنَدَانَسْتَد	الْإِثْبَاتُ : ثابت کردن ، و نبشتن .
مؤمنان .	التَّعْقِيبُ : واگردیدن ، و حکم کسی را فسخ
مَحَا : بسترد؛ يَمْحُو مَحْوًا.	کردن ، و از پی در داشتن .

۱- در قرآن : رسم الخط یایس است ، ← نثر المرجان ، ج ۳ ص ۳۱۴ .  
 ۲- در اصل : القی در آخر یمحو قرار داشت .

أَلْبَوَارُ : هلاک شدن .	بِأَيِّمِ اللَّهِ ۱ : به عقوبت های خدای پیشینیان را .
الْخِلَالُ وَالْمَخَالَةُ : باکسی دوستی داشتن .	الْإِسْكَانُ : ساکن گردانیدن .
الْإِحْصَاءُ : شمردن ، و دانستن ، و توانستن .	الْوَعِيدُ : بیم .
جَنَبَ : دور شد ؛ يَجْنَبُ جُنُوبًا .	الصَّيْدُ : زرد آب .
هَوَى : آرزومند گشت ؛ يَهْوِي هَوًى ۲ .	التَّجَرُّعُ : فرو خوردن چیزی مکروه .
هَوَى : فرو آمد و فرو افتاد ؛ يَهْوِي هَوِيًّا .	يَوْمٌ عَاصِفٌ : روزی که باد سخت جهد .
شَخَصَ : پهن بازماند ، و از جایی به جایی شد ؛ يَشَخَصُ شَخْصًا .	جَزَعٌ : ناشکیبائی کرد ؛ يَجْزَعُ جَزَعًا .
الْإِهْطَاعُ : شتافتن .	خَافَ مَقَامِي : بترسد از ایستادن پیش من .
الْأَقْنَعُ : بیوراشتن سر ، و در نگریستن به چیزی .	الْأَصْرَاحُ : فریاد رسیدن
الطَّرْفُ : چشم .	ثَبَتَ : استوار شد ؛ يَثْبُتُ ثَبَاتًا .
وَأَفْتَدِ رَوْهَهُ هَوَاءٌ : دل هاء ایشان خالی از خورد .	الْأَصْلُ : بیخ درخت ؛ الْأُصُولُ ، جمع .
الزَّوَالُ : بگشتن .	الْفَرْعُ : شاخ ؛ الْفُرُوعُ ، جمع .
	الْإِجْتِنَاتُ : از بن بر کردن یا بریدن .
	أَحَلُّوا : فرود آوردند .

۱ - هَدَا وَعَيْدٌ ، وَ أَيِّمِ اللَّهِ : عُقُوبَاتُهُ . ← میبیدی ج ۵ ص ۲۲۶ .  
 ۲ - در کتاب نثر المرجان ، ج ۳ ص ۳۶۶ : تهوی ، هم از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ و هم رَضِيَ يَرْضَى  
 آمده است .



الْقَطْرَانُ : قطران و آن روغنی باشد کی در شتر گرگین مالند .	التَّقْرِينُ : قرین کردن ؛ مَقْرَنَيْنِ : گردن واهم بستگان .
الْقَطْرُ : مس گداخته ، آن به غایت گرمی رسیده .	الأَصْفَادُ : بند ها ؛ جَمْعُ صَفْدٍ . السَّرْبَالُ : پیراهن ؛ السَّرَابِيلُ ، جمع .

۱ - در لسان التّنزِيل : القطر ، مس گداخته ، ص ۹۹ و ۱۴۰ که در سورة الكهف ۱۸ آیه ۹۶ و سورة سبا ۳۴ ، آیه ۱۱ می باشد .

رَبَّ وَرَبَّمَا : چندا . ۱	بُرُوجًا : منازل شمس و قمر .
الْأَلْهَاءُ : مشغول کردن .	الْإِسْتِرَاقُ : دزدیده گوش فرا داشتن .
الْأَمَلُ : بیوسیدن .	شَهَابٌ : پاره آتش .
الْمَجْنُونُ : دیوانه ؛ الْمَجَانِينُ ، جمع .	الْلَوَاقِحُ : باد ها کی میغ گرد کند ، و درختان را بار دار کند ؛ جَمْعُ لَاقِحٍ .
لَوْمًا : چرانه .	الْخَازِنُ : نگهبان .
السَّلْكُ ۲ : در آوردن چیزی در چیزی .	الصَّلْصَالُ : بگل خشک .
سَتَّةُ الْأَوَّلِينَ : نهاد پیشینیان .	الْحَمَاءُ : لَزْنِ كَلِّ سِيَاهِ بَوِي بگردیده .
ظَلٌّ : روز گذاشت ؛ يَظَلُّ ظُلُولًا ۳ .	الْحَرُورُ ۵ وَ السَّمُومُ : باد گرم .
عَرَجَ : بر بالا شد و بر آسمان شد ؛ يَعْرُجُ عُرُوجًا .	السَّرِيرُ : تخت ؛ السَّرْرُ ، جمع .
التَّسْكِيرُ : بیستن چشم .	التَّقَابِلُ : برابر یکدیگر نشستن .
التَّنْزِيلُ ۴ : فرو آمدن .	نَصَبَ : رنجور شد ؛ يَنْصُبُ نَصْبًا .
	بِمَ : به چه .

- ۱ - در اصل : حَبْدًا ، که از لسان التَّنْزِيلِ ص ۱۴۸ و دستور الأخوان اصلاح شد .
- ۲ - در نسخه : سَلَكَ ، به کسر سین است که از فرهنگ ها اصلاح شد .
- ۳ - در میدی ج ۵ ، ص ۲۹۵ : فَظَلَّ الْمَلَائِكَةُ فِيهِ يَعْرَجُونَ ، ای یذهبون و یجیئون ودر پاورقی المصادر زوزنی ج ۱ ص ۳۸۰ : همه روز کاری کردن .
- ۴ - این شکل در سورة الحجر نیامده است .
- ۵ - الحرور : در سورة الفاطر ۳۵ ، آیه ۲۱ ، است .

- قَنْطَ : نومید شد ؛ يَقْنَطُ قَنْوَطًا .
- الْإِنْكَارُ : ناشناختن و جحود کردن .
- مَضَى : بگذشت ؛ يَمْضِي مَضِيًّا وَمَضَاءً .
- فَضَحَ : رسوا کرد ؛ يَفْضَحُ فَضِيحَةً .
- لَعَمْرُكَ : به زندگانی تو .
- سَكِرَ : مست شد ؛ يَسْكُرُ سَكْرًا ؛ لَفِيَ سَكْرَتِهِمْ :  
در مستی و جهالت ایشان .
- الْأَشْرَاقُ : در روشنی روز شدن .
- التَّوَسُّمُ : به جای آوردن نشان .
- الْأَيْكَةُ : بیشه .
- لِبِأَمَامٍ مُّبِينٍ : در راهی روشن .
- الْحَجَرُ : دیار نمود .
- أَمَّ الْقُرْآنَ وَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَالسَّبْعَ الْمَثَانِي  
وَالصَّلَاةَ : سُورَةُ الْحَمْدِ .
- الْمَثَانِي : سورت هاء قرآن دراز و کوتاه .
- أَزْوَاجًا : گونه ها .
- وَ أَخْفَضَ جَنَاحَكَ : تواضع کن .
- الْخَفْضُ : فرو داشتن ، و فرو نهادن ، و  
خوش بزیستن .
- الْإِقْتِسَامُ : قسمت کردن .
- عِصِينَ : پاره ها ؛ جَمَعُ عِصَةٍ .
- [جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ] : یعنی ایمان آوردند  
به بعضی و کافر شدند به بعضی .
- فَأُصِدَّعَ بِمَا تَوَّءَمَّرُ : به جای آور آنچ  
می فرمایند .
- الْصَّدَعُ : بجای آوردن فرمان ؛ وَ يَعْدَى بِالْبِأَاءِ ،  
و شکافتن .
- الْيَقِينُ : مرگ .

وَيُعَدِّي بَعْنَ، و ستم کردن؛ و يُعَدِّي

بِعَلِي .

الْأَسَامَةُ : چرانیدن .

مُخْتَلِفًا : گوناگون .

طَرِيًّا : تازه .

لَبِسَ : در پوشید؛ يَلْبَسُ لِبْسًا .

مَوَآخِرَ : شکافندگان؛ جَمْعُ مَآخِرَةٍ .

الْمَخْرُ : شکافتن کشتی آب را، و آب زمین

را .

الْمِيدُ : برگردیدن زمین .

الْعَلَامَةُ : نشان؛ الْعَلَامَاتُ، جمع .

فَأَتَى اللَّهَ بِنِيَانِهِمْ : ای بیفکند خدای

بناها [ء] ایشان .

السَّقْفِ وَالسَّمَكِ ۴ : سقف خانه .

بِالرُّوحِ : به وحی .

النُّطْفَةَ وَالْمَنِي ۱ : آن آب کی بچه از او

بود .

الدِّفْ ۲ : بچه و شیر و پشم چهار پایان .

الْأَرَاخَةَ ۳ : چهار پایان را شبانگاه با مأوی

بردن، و برآسودن و برآسایانیدن .

الْيَسْرَحُ : به چرا گذاشتن ستور و چرا کردن

آن؛ السُّرُوحُ : به چرا شدن .

الثَّقَلُ : بنه؛ الْأَثْقَالُ، جمع .

السِّقِّ وَالْمَشَقَّةِ ۴ : دشخوارآمدن، و دشخواری

نهادن بر کسی .

البَغْلُ ۵ : استر؛ الْبِغَالُ، جمع .

قَصْدُ السَّبِيلِ : پیدا کردن راه .

جَائِرٌ ۶ : بگشته ۳؛ الْحَوْرُ : بگشتن از راه؛

۱ - الْمَنِي : از سورة القيامة ۷۵، آیه ۳۷ .

۲ - در قانون الأدب، ج ۱ ص ۱۳۹؛ الدِّفْ، هم به معنی گرما و هم به معنی منافی که از شتر بود، آورده است .

۳ - کز و ناراست و ناصواب . ← مییدی، ج ۵ ص ۳۵۸ .

۴ - السَّمَكِ از سورة التَّازِعَاتِ ۷۹، آیه ۲۸

دَسَّ : پنهان کرد، و پنهان فرستاد؛ يَدُسُّ	أَيْنَ : کجا .
دَسًّا .	فَأَلْقُوا السُّلَمَ : گردن نهادند .
عَذَابًا نُّكْرًا ۳ : عذابی هول منکر .	الْعَدَنُ : مقیم شدن به جایی .
الْأَفْرَاطُ : فراموش کردن، ۴ و شتابانیدن .	الْحَقُّ : درست شدن .
الْفَرْثُ : سرگین شکم؛ الْفُرُوثُ، جمع .	الْجَهْدُ : کوشیدن و رنجانیدن .
اللَّسَنُ : شیر؛ الْأَلْبَانُ، جمع .	أَهْلَ الذِّكْرِ : یعنی اهل علم .
سَائِغًا : گوارنده .	خَسَفَ : به زمین فرو برد او را؛ يَخْسِفُ
السَّوْغُ : به گلو فرو بردن .	خَسْفًا .
السَّكْرُ : نبیذ خرما .	التَّخَوُّفُ : کم کردن و ترسیدن .
التَّحَلُّ : زنبور انگبین .	التَّنْفِيؤُ : فاوا شدن سایه . *
ذُلًّا : رام کرده؛ جَمْعُ ذُلُولٍ .	الْدَّاخِرُ وَالْمُهَيَّنُ ۱ : خوار؛ دَخَرَ : خوار
رَذَلَّ : ناقص شد، و فرومایه شد؛ يَرْدُلُ	شد؛ يَدْخُرُ دُخُورًا .
رَذَالَةً .	وَصَبَّ : دایم شد؛ يَصِيبُ وُصُوبًا .
الْأَرْدَلُ : فرومایه‌تر؛ الْأَرَادِلُ، جمع .	قَرَّبَ ۲ : تکبیر کرد؛ يُقَرِّبُ تَقْرِيْبًا .
أَرْدَلِ الْعُمُرِ : فرومایه تر عمری؛ یعنی پیری	جَارَ : زاری کرد؛ يَجَارُ جَوْوَرًا .
وَحَرْفِي .	الْأَشْتِهَاءُ : آرزو کردن .
الْحَافِدُ : نواده؛ پسرینه؛ الْحَفْدَةُ، جمع	ظَلَّ : گشت .
الْحَافِدَةُ : دخترینه .	التَّوَارِي : پنهان شدن .

۱ - المهين : در سوره های السجدة ، الزخرف ، القلم و المرسلات قرار دارد .

۲ - در سورة التحل ، به این صیغه نیامده است . در المصادر : التقریب ، تکبیر و قربانی کردن .

۳ - در سورة الكهف ۱۸ ، آیه ۸۷ و سورة الطلاق ۶۵ آیه ۸ . النکر ، هم به سکون کاف و هم به ضم آن قرائت شده است . - نشر المرجان ، ج ۴ ص ۱۷۱ .

۴ - در تفسیر میبدی ، ج ۵ ص ۴۰۲ . اتهم مفرطون ؛ ای متروکون فی النار منسیون .

المملوكُ : درم خريده .

القوا اليهم القول<sup>۲</sup> : اي جواب داد [ند] ايشان را .

كلُ : وبالي .

تبياناً : بياني .

التوجيهُ : فرستادن به كاري گرفتن \*

اللمحُ : درخشیدن برق ، و نگرستن .

التوكيدُ : استوار كردن .

الهواءُ<sup>۱</sup> و الجوّ : ميان آسمان و زمين .

الغزلُ : ريسمان .

الاستخفافُ : سبک داشتن و سبک گردانيدن .

النكتُ : ريسمان تاب باز داده ؛ الأنكاثُ ،

الظنُّ : از جايي به جايي شدن .

جمع .

الوبر و الصوفُ : پشم ؛ الأوبار والأصوافُ ،

القوةُ : نيرومند شدن ؛ قوی : نيرومند شد ؛

جمع .

يقوى قوةً .

الشعرُ : موی ؛ الأشعارُ والشعورُ ، جمع .

دخلاً : اي غشاً و خيانةً .

الأثاثُ : قماش خانه ، و جامهء پوشيدنی و

نفدُ : برسيد ؛ ينفد نفاداً .

اوگندنی .

الأعجم و الأعجميُ : بسته زبان .

أكناناً : غارهای كوه ؛ جمع كِنٍ .

عربيُّ : تازی زبان .

الاستعتابُ : آشتی خواستن و خوشنود

كان أمةً : بود پيش رو در دين .

كردن خواستن .

فان<sup>۳</sup> عاقبتم<sup>۴</sup> : اگر غنيمت يابيد .

۱ - الهواء ، در سورة ابراهيم ۱۴ ، آيه ۴۲ ، به معنی خالی است ، بنا بر این مرادف با " الجوّ " در قرآن نیامده است .

۲ - در قرآن : ميم اليهم مضموم است . در نثر المرجان ، ج ۳ ص ۴۷۸ گوید : و اختلف في الهاء و ميم كسراً و ضمّاً .

۳ - در قرآن و نثر المرجان ج ۳ ص ۵۰۹ : و إن ، می باشد .

۴ - در تاج المصادر : و معنی عاقبتم ، اصبتموهم في القتال حتى غنمتم .

اَلتَّشْرُ: زنده کردن ، و باز کردن نامه و جامه ، و آشکارا کردن خبر؛ اَلتَّشْوَرُ: زنده شدن .	اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى: به مسجد بیت المقدس .
اَمْرًا: و اَمْرًا: بسیار گردانید .	اَلْمُبَارَكَةُ: برکت کردن ؛ يُقَالُ بَارَكَهُ وَ بَارَكَ فِيهِ وَ بَارَكَ عَلَيْهِ: برکت کرد بر او .
اَلْاُولَى وَ اَلْعَاجِلَةَ: دنیا .	وَ قَضَيْنَا اِلَى بَنِي اِسْرَائِيلَ وَحَى فَرَسْتَادِيمَ: به بنی اسرائیل .
نَمِدُّ: می افزائیم .	اَلْجَوْسُ: گشتن در میان سرای برای غارت .
حَظْرًا: بازداشت و حرام کرد ؛ يَحْظَرُ حَظْرًا: اَقِيَ: کلمه‌ای است کی در وقت دلتنگی گویند .	خِلَالَ الدِّيَارِ: میان سرای ها .
نَهْرًا: بانگ برزد ، و جوی کند ؛ يَنْهَرُ نَهْرًا: رَبِّي: بپرورد مردی ؛ يَرْبِي تَرْبِيَةً .	اَلْكِرَّةُ: دولت .
اَلْاَوَابُ وَ الْمُنِيبُ ۲: آنک به همه چیزها با خدای گردد .	اَلتَّفِيرُ: گروه و لشکر .
اَلتَّائِبُ: تَسْبِيح کردن و همه روز رفتن .	اَلْحَصِيرُ: زندان .
كُلُّ لَهٗ اَوَابٌ ۳: همه و ازو تَسْبِيح کنند هاند .	اَلْاِسَاءَةُ: بدی کردن .
	مُبْصِرًا وَ مَبْصَرَةً: روشن .
	كِتَابًا مَّنشُورًا ۱: نامه باز گشاده .
	اَلْقِرَاءَةُ: خواندن .

۱ - در قرآن : كِتَابًا يَلْقِيهِ مَنشُورًا .  
 ۲ - الْمُنِيبُ : در سوره های دیگر قرآن است .  
 ۳ - قسمتی از آیه ۱۸ ، در سوره ۶ ص ۳۸ است .

التَّبْدِيرُ : مال به اسراف نفقه کردن .	سَيِّئُهُ : بد [ی] او .
مَيْسُورًا : آسان .	الْإِصْفَاءُ : برگزیدن ، و صافی کردن .
الْحَسْرُ : برنجانیدن ، و مانده شدن ، و برهنه کردن اندامی از اندام ها ، و بستن جمله مال کسی را به سؤال ؛	النَّفُورُ وَالنِّفَارُ <sup>۳</sup> : رمیدن ؛ وَالغَابِرِينَفِرًا <sup>۱</sup> .
وَالغَابِرِ يَحْسِرُ <sup>۱</sup> .	سَتْرٌ : بپوشید ؛ يَسْتُرُ سِتْرًا .
مَحْسُورًا : رنجه و تهی دست .	نَجْوَى <sup>۴</sup> : راز گویندگان .
قَدَرٌ : نفقه تنگ کرد و تنگ داشت ؛ يَقْدِرُ قَدْرًا .	مَسْحُورًا : بی عقل .
الْخِطَاءُ <sup>۱</sup> : گناه کردن ؛ خَطِيءٌ : گناه کرد .	الرَّمِيمُ <sup>۵</sup> وَالرَّفَاتُ : استخوان پوسیده .
الْقِسْطُ : ترازو [ی] بزرگ و راست .	الْحَدِيدُ : آهن .
كَلًا وَكَلْتًا : هر دو .	الْخَلْقُ وَالْخَلِيقَةُ وَالْجِبَلَةُ وَالْبَرِيَّةُ وَالْأَنَامُ <sup>۶</sup> : آفریدگان .
الْقَفْوُ وَالْقَفْوُ <sup>۲</sup> : از بی فرا شدن .	الْإِعَادَةُ : واکردانیدن .
المرحُ : شادان شدن .	الْإِنْفَاضُ : جنبانیدن .
وَلَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرَحًا : مرو در زمین به کبریا و عظمت .	التَّحْوِيلُ : بگردانیدن .
الطُّولُ : دراز شدن .	سَطْرٌ : بنوشت ؛ يَسْطُرُ سَطْرًا .
	أَرَأَيْتَكَ : ای دیدی تو مرد .
	أَرَأَيْتَكُمَا : ای دیدی شما دو [مرد] .
	أَرَأَيْتَكُنَّ : و اندر خطاب مذکر و مؤنث [ء]

۱ - روی يَحْسِرُ نوشته شده است "معا" ، و همینطور است الْخِطَاءُ و يَنْفِرُ .  
 ۲ - در منتهی الأرب و اقرب الموارد : قفوته قفوا بالفتح و قفوا بالضم و شد الواو .  
 ۳ - در اصل به فتح نون است که از فرهنگها اصلاح شد .  
 ۴ - در دستور الأخوان : التجوی ، راز و راز گویندگان  
 ۵ - در سوره<sup>۶</sup> یس آیه<sup>۳۶</sup> ۷۸ و الذاریات آیه<sup>۵۱</sup> ۴۳ .  
 ۶ - الخلیقه ، در قرآن نیامده و الجبله ، در سوره الشعراء آیه<sup>۲۶</sup> ۱۸۴ و البریه در سوره البینه است و الانام ، در سوره الرحمن .



سوی .

بنصب باشد و کاف در وی خطاب

الْحَاصِبُ : بادی کی سنگ آرد .

راست .

حَاصِبًا : سنگ باران .

التَّكْرِيمُ : گرامی کردن .

تَارَةً أُخْرَى : یک بار دیگر .

الْإِحْتِنَاكُ : از بن و بیخ بکندن ؛ ولویشه

الْقَاصِفُ : بادِ درخت شکننده .

بردهن اسب نهادن ، و نیست کردن

التَّبِيعُ : جوینده ، حق و پس رو .

ملخ نبات را ، و مجرب کردن روزگار

ضَعَفَ الْحَيَاةَ : أَي ضَعَفَ عَذَابِ الدُّنْيَا .

مردم را .

الْمَمَاتِ وَالْحَتْفِ ۴ وَالْمَنُونِ : مرگ .

الْوَفْرِ : تمام کردن ؛ الوفور : تمام شدن و

الدُّلُوكُ : بگشتن آفتاب در وقت زوال .

بسیار شدن .

الْغَسَقُ : اول تاریکی ؛ غَسَقَ : تاریک شد ؛

الْإِسْتِفْزَارُ : حریص گردانیدن بر ناصواب ،

يَغْسِقُ غَسَقًا .

و سبک گردانیدن .

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ : یعنی نماز بامداد .

الْوَسْوَسُ وَالنَّعْمَةُ ۱ : آواز .

التَّهَجُّدُ : بیدار بودن و به شب بختن .

الْإِجْلَابُ : فراهم آمدن و بانگ بر زدن ؛

نَافِلَةٌ : زیادی ؛ التَّفَلُّ وَالتَّافِلَةُ وَالفَضِيلَةُ

وَاجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ : گردکن بر

وَالتَّطَوُّعُ ۵ : طاعتی کی نه فریضه

ایشان سواران خویش ؛ وَرَجَلِكَ : و

بود و نه سَنَّت .

بپادگان خویش .

مُدْخَلَ صِدْقٍ : در آوردنی نیکو .

المُشَارَكَةُ : انبازی کردن با کسی .

زَهْوًا : باطل شونده .

الْجَانِبُ وَالجَنبُ ۲ وَالنَّحْوُ وَالتَّاحِيَةُ ۳ :

۱ - النعمة ، در قرآن نیامده است .

۲ - الجنب ، در سوره های دیگر قرآن است .

۳ - النحو والتاحية ، در قرآن نیست .

۴ - الحنف ، بیرون از لعات قرآن می باشد .

۵ - الفضيلة ، به این هیئت در قرآن نیامده است و التطوع ، در سورة البقرة آیه ۱۵۴ و ۱۸۱ است .

- مَهْمَا تَأْتَانِيهِ ۱: هر گاه کی به ما آری آن .
- لَقِيَ ۲: کارزار کرد؛ يَلْقَى لِقَاءً ۲.
- الْقَوَى ۳: نیرومند .
- الشِّعَاءُ ۴: شفا دادن .
- الحَرْفُ ۳ و الْجَانِبُ ۳: کناره .
- نَأَى بِجَانِبِهِ ۴: دور افکند خویشتن را .
- الشَّاكِلَةُ ۴: خوی و طریقه؛ الشَّكْلُ وَ التَّظْيِيرُ وَ الشَّيْبَةُ ۴: مانند .
- الظَّهِيرُ وَ الْعَوْنُ ۴ وَ الرِّدْءُ ۵: یار .
- الْكَفُورُ ۴: انکار کردن .
- التَّفَجِيرُ ۴: راندن آب .
- الْعَيْنُ وَ الْيَبُوعُ ۴: چشمه .
- الْإِسْقَاطُ ۴: بیوگندن .
- الْكَسْفُ ۴: پاره‌آ میغ بزرگ؛ جَمْعُ كِسْفٍ .
- رَقِيَ ۴: به بالا برشد؛ يَرْقَى رَقِيًّا .
- الْخَبْوُ ۴: فرو مردن آتش .
- الْمَنْعُ وَ الْقَتُورُ ۴: بخیلی کی دادن نبیند .
- الْثَّبْرُ ۴: هلاک کردن .
- فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفْرَهُمُ ۴: خواستگی بیرون کند ایشان را .
- وَعْدُ الْأَخِرَةِ ۴: یعنی قیامت .
- لَفِيْفًا ۴: همه .
- عَلَى مَكِّثٍ ۴: بر آهستگی .
- الدَّقْنُ ۴: زنج؛ الْأَذْقَانُ، جمع .
- يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ ۴: یعنی سجده می‌کنند .
- الْخُضُوعُ ۴ وَ الْخُشُوعُ ۴: فروتنی کردن .
- الْحُسْنَى ۴: نیکوتر .
- وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَوَتِكَ ۷: ای بقرائتک .
- الْمُخَافَتَةُ ۴: نرم خواندن و یعدی بِالْبَاءِ .

۱ - قسمتی از آیه ۱۳۵ در سورة الأعراف ۷ .  
 ۲ - لِقَاءٌ، به این معنی در سوره بنی اسرائیل نیامده است .  
 ۳ - الْقَوَى، از سوره های دیگر قرآن است، و "حرف" در سورة الحج ۲۲، آیه ۱۱ قرار دارد .  
 ۴ - نظیر و شبه و عون، در قرآن، به این هیئت نیامده است .  
 ۵ - الرِّدْءُ، در سورة القصص ۲۸ آیه ۳۵ میباشد .  
 ۶ - الخُضُوعُ، در سوره های دیگر، به صورت تخضعن و خاضعین آمده است .  
 ۷ - رَسْمُ الْخَطِّ الْقُرْآنِ، بصلاحتک در آیه ۱۱۰ همین سوره .

مَرْفَقًا : چیزی که بدان رفق گیرند ؛ یعنی	بَخَعَ : هلاک کرد ؛ يَبِخَعُ بَخْعًا .
طعام .	الْجُرُزُ : زمین بی نبات .
مُرْتَفَقًا ۱ : منزلتی .	الرَّقِيمُ : تختمای بود کی نام اصحاب الكهف
الْأَزَاوُرُ : بگردیدن .	بروی نوشته بود ، و گویند نام دیهی
ذَاتُ الْيَمِينِ : سوی راست .	است .
ذَاتُ الشِّمَالِ ۲ : سوی چپ .	الْفِتْيَةُ : گروهی جوان مردان .
غَرَبَ : فرو شد ؛ يَغْرُبُ غُرُوبًا .	اصحاب الكهف : هفت جوان مرد بودند
قَرَضَ : بگردید از چیزی ؛ يَقْرِضُ قَرْضًا .	و سگی ، و سیصد و نه سال در غار
الْفَجْوَةُ : فراخنای .	خفته بودند .
الْإِرْشَادُ : راه نمودن به حق .	التَّهَيُّنَةُ : بساختن .
أَيْقَاطًا : بیداران ؛ أَلْيَقْطَانُ وَالْيَقْطُ : بیدار .	فَصَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ : ای در خواب کردیم
رَقَدَ : بخفت ؛ يَرْقُدُ رُقُودًا ؛ فَهُوَ رَاقِدٌ .	ایشان را .
رُقُودٌ : خفتگان .	وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ : ای ببستیم بر دل‌ها
الدَّرَاعُ : ارش .	ایشان صبر و یقین .
الْوَصِيدُ : پیش‌آستانه ؛ در .	شَطَطًا : گفتاری دور از حق .

۱ - در مرتفقا، ترتیب آیات رعایت نشده، و در چند مورد دیگر نیز این شیوه به کار رفته است.  
 ۲ - ذات، در قرآن منصوب است، ولیکن در این جا و چند جای دیگر نسخه، بعضی از کلمات را کاتب و یا مصنف به صورت مرفوع به کار برده است.

لَوْلَيْتَ : هر آینه پشت بدادی تو .	الْأَغْفَالُ : غافل گردانیدن .
الْفِرَارُ : گریختن .	فُرْطًا : پشیمانی .
الْوَرَقُ : درم .	السَّرَادِقُ : سرای پرده .
التَّلَطُّفُ : لطف کردن .	الْإِغَائِثُ : فریاد رسیدن .
الْإِشْعَارُ : آگاه کردن .	الْمَهْلُ وَالْقِطْرُ ۳ : مس گذاخته .
الْإِعْتَارُ : دیده ور گردانیدن .	شَوَى : بریان کرد ؛ يَشْوِي شِوَاءً ۴ .
رَجْمًا بِالْغَيْبِ : گمان بردن به غیب .	السِّوَارُ : دست افرنجن ؛ الْأَسْوَرَةُ وَالْأَسَاوِرَةُ
الْمَمَارَةُ وَالْمِرَاءُ : بستیهیدن با کسی .	وَالْأَسَاوِرُ : جمع .
أَبْصَرِيهِ : چون بیناست او ، وَاسْمِعْ بِهِ ۱ .	السُّنْدُسُ : دیبای تنک .
چون شنواست او .	الْأَسْتَبْرُقُ : دیبای سطر .
مُلْتَحَدًا : پناه گاهی .	الْإِتِّكَاءُ : تکیه کردن .
الْإِلْتِحَادُ : بچسبیدن .	الْأَرَائِكُ : تخت ها ؛ آراسته ؛ جَمْعُ أَرِيكَةٍ .
صَبْرًا : باز داشت ؛ يَصْبِرُ صَبْرًا .	حَقٌّ : گرد در آورد ؛ ۵ يَحْفُ حَقًّا وَحُفُوفًا .
وَاصْبِرْ نَفْسَكَ : باز دار تن آ خویش را .	وَلَمْ تَظْلِمْ : و کم نکرد .
الْعُدُوُّ : دویدن ، و فروگذشتن از چیزی .	المُحَاوَرَةُ وَالْحِوَارُ : جواب دادن کسی را .
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ : باید تا فرو نگذرد دو	التَّفَرُّ : گروهی از سه تا ده .
چشم تو .	بَادٌ : هلاک شد ؛ يَبِيدُ بَيْدُودَةً .

۱ - در قرآن : واسمع ، بدون "به" و در نثر المرجان ج ۴ ص ۱۲۴ گوید : حَذِفَ بِهِ اِكْتِفَاءً بِمَا قَبْلِهِ .

۲ - ← تفسیر نسفی ، فهرست لغات .

۳ - قِطْرُ ، در آیه ۹۶ همین سوره است .

۴ - در فرهنگ های المصادر و اقرب و منتهی الارب : مصدر شَوَى ، "شَى" به تشدید یا ء است ولی مرحوم دهخدا "شواء" را نیز به عنوان مصدر آورده است .

۵ - دستورالاحوان : الحَقُّ ، گرد برگرد گرفتن ، و در المصادر : گرد چیزی در آوردن . در تفسیر نسفی ج ۱ ص ۴۱۵ : و گرد اندر گرفتیم ، در ترجمه و حففتنا .

لُكِنَّا: أَي لَكِن أَنَا .	الْمَوْبِقُ: حَاجِزٌ مِیَانِ دُو چِیزِ .
حُسْبَانًا: عَذَابِی .	مُؤَقَّتُوهُا: دَرِ آئِنْدِگَانِ دَرِ آنجَا .
صَعِيدًا زَلَقًا: زَمِیْنِی نَسُو .	الْجَدَلُ: وَاكَاوِیْدِنِ دَرِ حَجَّتِ .
مَاءٌ غَوْرٌ: آبی بَه زَمِیْنِ فَرُو شُدِه .	الْأَدْحَاضُ: بَاطِلِ كَرْدِنِ حَجَّتِ .
الْكُفَّ: پَنجِه .	الْمَوْتَلُ: پَنَاهِ گَا ه .
الْإِنْتِصَارُ: دَادِ بَسْتَدِنِ ، وَ خَوِیْشْتِنِ نِگَاه- داشْتِنِ اَز قَصْدِ شَمْنِ بَه یَارِی یَكْدِیْگَرِ .	لِمُهْلِكِهِمْ <sup>۴</sup> : هَلَاكِ كَرْدِنِ اِیْشَانِ رَا .
العقب <sup>۱</sup> : عَاقِبَتِ .	لَا أَبْرَحُ: هَمِیْشِه مِی رُومِ .
الْهَشِيمُ وَالْحَطَامُ <sup>۲</sup> : گِیَاهِ خَشَكِ وَ رِیْزِیْدِه .	الْمَجْمَعُ: جَایْگَاهِ فَرَاهِمِ آمْدِنِ .
الدَّرءُ: دَامِیْدِنِ: تَذْرُوه <sup>۳</sup> : پَرَاكَنْدِه مِی كَنْدِ اُورَا .	حُقُبًا: رُوزْگَارِیِ دَرَازِ .
البَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ: اِی تَسْبِیْحِ وَ ذِكْرِ كِرْدَارِهَا [ع] نِیكِ .	السَّرَبُ: سُمِ .
الصَّغِيرَةُ: گِناهِ خَرْدِ .	آتِنَا: بِیَارِ بَه مَا .
الْكَبِيرَةُ: گِناهِ بِزْرِی .	آتُونِي: بِیَارِیْدِ بَه مَن .
العَضُدُ: بَازُو وَ یَارِ .	الْغَدَاءُ: چَاشْتِ .
	الْجَلْمَدُ <sup>۵</sup> وَالصَّخْرَةُ: سَنگِ بِزْرِی .
	التَّحْلِيَةُ: زِیُورِ بَرِ كَرْدِنِ <sup>۳</sup> .

۱- در قرآن آیه ۴۳ عقیبا، به سکون قاف است و بنا بر قرائتی به ضم آن نیز صحیح می باشد ،  
← نشر المرجان ج ۴ ص ۱۴۲ .

۲- الحطام ، در سوره های دیگر قرآن است .

۳- ابن عباس ، به ضم تاء و کسر راء قرائت کرده است ، از اذراء ← نشر المرجان ج ۴ ص ۱۴۳  
و ۱۴۴ .

۴- در اصل : به ضم میم است ، که بعضی از قراء به فتح میم و بعضی به ضم آن قرائت کرده اند ،  
← نشر المرجان ج ۴ ص ۱۶۰ .

۵- الجلمد ، در قرآن نیامده است .

۶- در تاج المصادر خطی آستانه : التحلیة ، پیرایه بر کردن .

زَكْوَةً : اَى صَلَاحًا .	الْخُبْرُ ۱ : دانستن .
الْكَنْزُ : گنج .	الْإِحْدَاثُ : نو کردن .
الْقَرْنُ : سرو .	الْإِنِّطْلَاقُ : بشدن .
السَّبَبُ : راه علم و هر چیزی و دلو و رسن .	أَمْرٌ وَأَدُّ ۲ وَفِرْيٌ ۳ وَنُكْرٌ : کاری منکر .
أَسْبَابُ السَّمَاوَاتِ ۵ : درها [۴] آسمان ، و	وَلَا تُرْهَقْنِي : مَنه بر من .
گویند راه ها .	الْأَرْهَاقُ : در رسانیدن .
حَمِيَّةٌ : لوش ناک . ۶	نَفْسًا زَكِيَّةً : تنی پاک از گناه .
حَامِيَّةٌ : گرم . ۶	الْمُصَاحِبَةُ : با کسی صحبت کردن .
الرِّدْمُ وَالسَّدُّ : بند بسته .	الْإِسْتِطْعَامُ : طعام خواستن .
الْخَرْجُ : خراج و مزد مزدور .	التَّضْيِيفُ : مهمانی کردن کسی را .
الْإِعَانَةُ : یاری دادن .	الْجِدَارُ وَالْحَائِطُ : دیوار ؛ الْجُدْرَانُ وَ
الرِّبْرَةُ ۷ : پاره آهن ؛ الرِّبْرُ ، جمع .	الْحَيْطَانُ ۴ ، جمع .
المُساوَاةُ : برابر کردن .	الْإِنْقِضَاؤُ : فروافتادن بنا ، و برفتن ستاره .
الْصَدْفُ : کوه بلند .	عَابَ : عیب کرد ، و معیوب کرد .
التَّقَبُّ : سواخ .	وَرَاءَهُمْ : پیش ایشان .
الدَّكُّ ۷ : خرد مرد کردن ، و بشکستن .	الْغَضَبُ : به ستم بستدن .

۱ - الخبر ، در اصل به فتح خاء است که ما ضبط قرآن را اختیار کردیم .

۲ - اِدُّ ، در سورهٔ مریم ۱۹ آیه ۹۲ .

۳ - اعراب اصلی است ، شاید فریّ به تشدید یاء باشد که در سورهٔ مریم ۱۹ آیه ۲۸ قرار دارد .

۴ - الحيطان ، و الحائط در قرآن نیامده است .

۵ - از آیه ۳۹ ، سورة المومن (= العافر) ۴۰ .

۶ - حامية ، قرائت ابو جعفر و ابن عامر و ابوبکر و حمزه و کسائی و خلف است ، و حمئة ، قرائت دیگران ، ← نشر المرجان ج ۴ ص ۱۸۲ ، و رسم الخط اصلی : حامية است .

۷ - الدك و الدكاء ، دو قرائت است ، ← میبیدی ج ۵ ص ۷۴۶ .

- مَاجٌ : به هم در شد؛ يَمُوجُ مَوْجًا .  
 عَرَضٌ : آشکارا کرد، و عرضه کرد، و فرا  
 پیش آمد؛ يَعْرِضُ عَرَضًا .  
 الْغِطَاءُ : پوشش .  
 ضَلَّ سَعِيَهُمْ : باطل شد کردارها [ء] ایشان .  
 جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ : بستانها بسیار درخت .  
 الْحَوْلُ وَالتَّحْوِيلُ : از جایی به جایی شدن .  
 الْمَدَدُ : زیادتی .  
 الْمِدَادُ : سیاهی .

خَلْفٌ : گروهی بد .	كَافٍ لِحَلْقِهِ .
مَكَانًا سَوِيًّا ٤ : جای یکسان .	هَا : هادِ لِعِبَادِهِ .
سَوَاءًا لِللسَّائِلِينَ ٥ : ای تماماً .	يَا : يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ .
أَوْحَى إِلَيْهِمْ : اشارت کرد به ایشان .	عَيْنٍ : عَالِمٌ بِبَرِّيَّتِهِ .
أَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ : دادیم ما او را پیغمبری .	صَادٍ : صَادِقٌ فِي وَعْدِهِ .
الضَّيِّ : کودک .	خَفِيًّا : [پوشیده] ١ .
الْحَنَانُ : بخشودن .	الْإِسْتِعَالَ : هويدا شدن سپیدی در موی ،
التَّقِيُّ : پرهیزگار .	و افروخته شدن .
العَصِيُّ : نافرمان .	رَضِيًّا : پسندیده .
الْإِنْتِبَادُ : به یک سو شدن .	السَّمِيُّ : هم نام .
شَرَقِيًّا : آنک سوی مشرق بود .	هَانَ : آسان شد ؛ يَهُونُ هَوْنًا ، فَهَوَّهَيْنِ ٦ .
مِنْ دُونِهِمْ : در پیش ایشان .	سَوِيًّا : تمام خلق و تن درست .
الْتَّمَلُّ : مانند چیزی شدن .	صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ٢ : راهی راست .
الْبَغِيُّ : بی سامان کار .	فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ٣ : در میان دوزخ .

۱ - داخل قلاب از تفسیرهای دیگر است .  
 ۲ - در این سوره ، آیه ۳۸ : صراط مستقیم مرفوع است .  
 ۳ - در سورة الصافات آیه ۳۷ آیه ۵۳ آمده است .  
 ۴ - در سوره مريم آیه ۱۱ لیل سویتا . و در آیه ۱۷ بشراسویتا و در آیه ۴۴ صراطاسویتا میباشد .  
 ۵ - از آیه ۱۰ سوره فصلت ۴۱ است .



قَصَى : دور شد ؛ يَقْصِي قَصَى ؛ فَهُوَ قَصِيٌّ .	مَلِيًّا : یک چندی .
الْإِجَاءَةُ : بیاوردن .	الْحَفِيُّ : دانا و مهربان .
الْمَخَاضُ وَالطَّلُقُ ۱ : درد زه .	لِسَانَ صِدْقٍ : شای نیکو .
الْجِدْعُ : تنه خرمابن .	جَانِبَ الْأَيْمَنِ ۵ : سوی راست .
النِّسِيُّ ۲ : رکوی حیض ، و هر چیز بی قیمت که آن را بیندازند .	بُكْيًا : گریندگان ؛ جَمْعُ بَاكِ .
السَّرِيُّ : مهتر و جوی خرد .	غِيًّا : وادیی است در دوزخ .
هَزًا : بجنابانید ؛ يَهْزُ هَزًّا .	مَاتِيًّا : آینده ۶ .
التَّسَاقُطُ : بیفتادن ؛ تَسَاقَطٌ ، ۳ ای تَتَسَاقَطُ .	اللَّغْوُ : سخن نافرجام * .
الرُّطْبُ : خرما [ء] تر	نَسِيًّا : فراموش کار .
جَنِيٌّ : میوه از درخت باز کرد ؛ يَجْنِيُّ ؛	الْأَصْطَبَارُ : شکیبایی کردن .
الْجَنِيُّ : میوه از درخت باز کردن .	الْتَدِيُّ وَالْتَادِي : انجمن .
قَرَّ ۴ : روشن چشم شد از شادی ؛ يَفِرُّ قَرَّةً	الرَّيُّ : منظر ؛ الْمَنْظَرُ وَالْمَرَاةُ : آنج چشم
وَقُرُورًا ، فَهُوَ قَرِيرٌ .	بروی افتد از روی .
الْإِنْسِيُّ : مردم .	خَيْرٌ مَرَدًا : بهتر در آخرت .
أَمْرٌ سَوٌّ : مردی بد ، وَأَمْرَاءٌ سَوٌّ : زنی بد	كَلًّا : حقانه .
المشهدُ : جایگاه حاضر آمدن .	كَلًّا : نه چنان است .
	مَدًّا : بیفزود ؛ يُمَدُّ مَدًّا .

۱ - طلق ، به این معنی در قرآن نیامده است .

۲ - النسی ، هم به فتح نون و هم به کسر آن قرائت شده است ، ← نثر المرجان ج ۴ ص ۲۱۶ .

۳ - تساقط ، را در قرآن به نُه وجه قرائت کرده اند که بعضی مشهور و بعضی غیر مشهور است ← نثر المرجان ج ۴ ص ۲۱۸ .

۴ - بر روی مضارع قَرَّ ، نوشته شده است ، معا .

۵ - در قرآن : جانب الطور الایمن است ، هم در این سوره و هم در طه ۲۵ آیه ۸۲ .

۶ - در فقه اللغه ثعالبی ص ۲۱۵ : ماتیا ای آتیا .

الْإِنْفِطَارُ وَالْإِنْشِقَاقُ : شکافته شدن .	الْضُّدُّ : ناهمتا ؛ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ؛ أَي أَعْدَاءً .
الْهَدُّ : شکستن .	الْأَزُّ : از جای ببردن ، و بر کفر و معصیت
مَا يَنْبَغِي : نسزد .	داشتن .
التَّيْسِيرُ : آسان کردن .	الْوَفْدُ : گروهی گرامی .
الرَّكْزُ : آواز پوشیده .	وَرْدًا : تشنگان .

۱ - در قرآن : يَتَفَطَّرْنَ است ، و در نشرالمرجان بينفطرن از باب انفعال نیز خوانده اند . ← ج ۴ ص ۲۶۰ .

طه : ای مرد .	صَمَ : با هم آورد ؛ يَضُمُّ صَمًّا .
لِتَشْقَى : تا رنجه شوی .	إِلَى جَنَاحِكَ : با زیر بازوی خویش .
تَذَكَّرَةٌ : پند دادنی .	[مَنْ غَيْرِ سُوءٍ] : نه از پیسی . <sup>۱</sup>
الْعُلَى : بلندترینان ؛ جَمْعُ الْعُلِيَا .	حَلَلٌ : واگشاد ؛ يَحُلُّ حَلًّا . <sup>۲</sup>
الْثَرَى : خاک نمکن .	الْعُقَدَةُ : گره ، و بستگی زبان .
الْقَبَسُ : پاره آتش .	وَزِيرًا : یاری .
خَلَعَ : بکشید جامه یا نعلین .	الْأَزْرُ : پشت .
طَوَّى : نام وادی مقدّس است .	أَشْرَكُهُ : انباز گردان او را .
رَدِيَ : هلاک شد ؛ يَرْدِي رَدًّا .	السُّؤْلُ : مراد و حاجت .
التَّوَكُّؤُ : تکیه کردن به چیزی .	قَذَفَ : بینداخت ، و دشنام داد ؛ يَقْذِفُ قَذْفًا .
هَشٌّ : برگ از درخت فرو کرد برای چهارپایان ؛ يَهْشُ هَشًّا .	السَّاحِلُ : کناره دریا .
مَأْرَبٌ : حاجت ها ؛ جَمْعُ مَأْرَبَةٍ .	وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي : تا بپرورند ترا در چشم دیدار و نگاهداشت من .
الْحَيَّةُ : مار .	دَلٌّ : راه نمود ؛ يَدُلُّ دَلًّا .
السِّرِيَّةُ : نهاد .	

۱ - در اصل : من غیر سوء ، از قلم افتاده بود که از لسان التّنزیل اصلاح شد و پیسی نیز به صورت بیشی (= پیشی) است که شاید لهجهای باشد .  
 ۲ - اصل : حلالا ، که از فرهنگ ها اصلاح شد .

كَمْ : تا .

فَتَنَّاكَ : بیا موزدیم <sup>۱</sup> ما ترا .

الْأَصْطِنَاعُ : برگزیدن ، و با کسی نیکوئی

کردن .

وَنِي : [سست شد] ؛ <sup>۲</sup> يَنِي وَنِيَا .

اللَّيِّنُ : نرم .

قَرَطَ : بشتابید بر کسی ؛ يَفْرَطُ قَرَطًا <sup>۳</sup> .

شَتَى : پراکنده .

رَعَى : بچرانید و بچرید ، و نگاه داشت ؛

يُوعَى رَعِيًّا .

الْتِهِيَةُ : خِرَد ؛ النَّهْيُ ، جمع .

يَوْمُ الزَّيْنَةِ : روز عید .

سَحَتَ <sup>۴</sup> : نیست کرد ؛ يَسْحَتُ سَحْتًا .

الْمَثَلِيُّ : فاضل ترین ؛ تَأْنِيثُ الْأَمْثَلِ .

ثُمَّ ائْتَوْاصَفًا : بیایید به نمازگاه .

الْإِسْتِعْلَاءُ : غالب شدن .

الْعِصِيُّ : عصاها .

التَّخْيِيلُ : کسی را به خیالی و گمانی او گندن .

فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ ؛ أَي فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ ؛

بکن آنچه کننده‌ای .

التَّزَكَّى : پاک شدن ، و زکوة مال بدادن .

يَبَسًا : خشک .

دَرَكًا : یافتنی .

هَوَى : هلاک شد .

الْأَعْجَالُ : شتابانیدن .

أَوْلَاءُ : این گروهی مردان .

سَامِرِيُّ : نام مردی است .

أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ : دراز گشت بر شما

مدت مفارقت من .

يَمْلِكُنَا <sup>۵</sup> : به اختیار ما .

أَوْزَارًا : پیرایه ها .

لَنْ أَبْرَحَ ؛ همیشه من ؛ لَنْ نَبْرَحَ ؛ همیشه ما .

اللَّحِيَّةُ : ریش ؛ اللَّحَى ، جمع .

۱- بیا موزدیم (= بیا موزدیم) ، ممکن است این قلب مربوط به گویش محلی باشد .

۲- داخل قَلَاب از المصادر روزنی است .

۳- در المصادر : الفرط ، به فتح فاء و الفروط به ضم آن .

۴- سَحَتٌ ، در قرآن ، به صورت ثلاثی مزید از باب افعال به کار رفته است ، اما در لغت اهل

حجاز ثلاثی مجرد آن نیز صحیح است . ← نشر المرجان ج ۴ ص ۲۹۷ .

۵- در قرآن . به فتح میم است و ضم و کسر آن هم قرائت شده است ، ← نشر المرجان ج ۴

ص ۳۲۲ .

خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ : بیارامید آوازاها .	أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً : [۱] ز بزرگ ترین ایشان .
الْهَمْسُ : آواز نرم .	الزَّهْرَةُ : شکوفه .
الْعَنَوُ : فروتنی کردن ، واسیر شدن .	وَلَا تَضْحَى : و گرمی نیاوی .
الْهَضْمُ : کم کردن چیزی از حق .	بَصْرٌ : بینا شد ؛ يَبْصُرُ بَصَارَةً .
عَرِيَ : برهنه شد ؛ يَعْرِى عَرِيًّا .	الْقَبْضُ : فرا گرفتن به سرانگشتان .
ضَحَى : خوی گرفت ۲ ؛ يَضْحَى ضَحِيًّا .	الْمَمَاسَةُ وَالْمِمَاسُ : بسودن ، و مباحثت کردن .
الْخُلْدُ : جاویدی .	التَّحْرِيقُ : نیک بسوختن .
بَلِيَ : کهنه شد ؛ يَبْلَى بَلِيًّا ۳ وَبَلَاءٌ .	نَسَفَ : برد امید ، و برکند ؛ يَنْسِفُ نَسْفًا .
مَعِيشَةً ضَنْكًا : زندگانی تنگ .	زُرْقًا : گریه چشمان ؛ جَمْعُ أَرْقٍ .
الْمُلَازِمَةُ وَاللِّزَامُ : لازم گرفتن کسی را یا چیزی .	التَّخَافُتُ : یکدیگر را نرم آواز دادن .
زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا : نیکوئی و آرایش دنیا .	القَاعُ وَالصَّفْصَفُ : زمین هامون ، و نرم ؛
الصَّحِيفَةُ : نامه ؛ الصَّحْفُ ، جمع .	الْقَيْعَةُ وَالْقِيَعَانُ ، جمع .
	الْأَمْتُ : بالا و پشته .

۱ - امثال القوم ، کنایة عن خيارهم ، ← مفردات القرآن راغب .

۲ - خوی کرد و عرق آورد ، ← منتہی الأرب و المصادر .

۳ - در اقرب الموارد : بلی ، به کسر باء و حرکت لام .

لَهِيَ : غافل شد؛ يَلْهَى لَهَا؛ لَاهِيَةً :	فَتَقَّ : بگشاد، و دوخته باز کرد؛ يَفْتُقُ
غافل شونده .	فَتَقًّا .
القَصْمُ : شکستن و کوفتن؛ وَكَمْ قَصَمْنَا :	الْفَجِّ وَالصَّحَّةِ وَالْجَادَّةِ : راه روشن ؛
و چندانکی هلاک کردیم ما .	الْفَجَّاجُ، جمع .
رَكُضٌ : بدوید، و ستور بدوانید و به پای	يَسِيحُونَ ۲ : می روند؛ السَّيْحُ : همه روز
بزد؛ يِرْكُضُ رَكْضًا .	فاوا شدن در کاری و مشغله آن * .
خَمِدٌ : بمرد و فرونشست آتش؛ يَخْمِدُ خَمُودًا .	السَّبَّاحَةُ : شنا و کردن .
أَبْنٌ نَتَخَذُ لَهُوًّا : که فرا گیریم زنی یا	مِنْ عَجَلٍ ۳ : از گل .
فرزندی .	بَهْتٌ : حیران شد؛ يَبْهَتُ بَهْتًا .
دَمَعٌ : باطل کرد؛ يَدْمَعُ : باطل می کند،	كَلًّا : نگاه داشت؛ يَكْلُو كِلَاءَةً وَكُلُوا .
دَمْعًا .	يُصْحَبُونَ ۴ : نگاه دارند ایشان را .
نَفَذٌ بِالْحَقِّ : آریم ما حق .	صَحَبَكَ اللَّهُ : نگاه دارد ترا خدای .
الْأَسْتِحْسَارُ : مانده شدن .	نَفْحَةٌ ۵ : اندکی .
الْإِرْتِضَاءُ : پسندیدن .	الْخَرْدَلُ : سپندان خرد و خوش .
رَتَقًا : بسته .	الْتِمَالُ : تندیس؛ التَّمَاثِيلُ، جمع .

۱ - المَحَّةُ وَالْحَادَّةُ، در قرآن نیامده است

۲ - در قرآن: يَسِيحُونَ است و هم چنین در نثر المرجان ج ۴ ص ۳۸۳ که ظاهراً مصنف به لُردو قرائت معتقد بوده است. — شرح فرهنگ لغات .

۳ - در لسان التنزیل ص ۱۲۵ : شتاب زدگی و قیل گل .

۴ - اصل : یصحبون، به فتح یاء است که ضبط قرآن را برگزیدیم .

۵ - در لسان التنزیل : نفحة، اندکی و قیل بویی، ص ۱۲۶ .

جُذَانًا : پاره پاره .	بِی شَبَانٍ : یَنفَسُ نَفْسًا .
نَطَقَ : سخن گفت ؛ یَنْطِقُ نَطَقًا وَ مَنْطِقًا .	التَّفْهِیمُ : فهم گردانیدن .
نَكَسَ : نگو سار کرد ؛ یَنْكُسُ نَكْسًا .	الْلَبُوسُ : زره ، و هر چه در پوشند .
بَرْدًا وَ سَلَامًا : سرد و سلامت . <sup>۱</sup>	الْغَوْصُ وَ الْغِيَاصَةُ : به آب فرو شدن ، و
التَّافِلَةُ : فرزند فرزند .	شنا و کردن .
نَفَسَتْ الْغَنَمُ : به شب چرا کرد گوسفند	الزَّبَانِيَةُ <sup>۲</sup> : فریشتگان دوزخ .

۱ - در اصل : سر دوا سلامت .

۲ - الزَّبَانِيَةُ ، در سورة العلق ۹۶ ، آیه ۱۸ .

الذَّهُولُ : غافل شدن .	الإِخْتِنَاقُ ۳ : خوه شدن .
العَلَقَةُ : خون بسته .	المَجُوسُ : گبر ؛ المَجُوسُ ، جمع .
مُضَغَةٌ : پارهء گوشت .	فَصَلَ : جدا وا کرد ، و قطع خصومت کرد
المُخَلَّقَةُ : صورت پدید آمده .	میان قومی ۴ .
الطِّفْلُ : کودک خرر .	صَبَّ : بریخت ؛ يَصُبُّ صَبًّا .
هَامِدَةٌ : خشک و بی نبات .	صَهْرٌ : بگدازانید ؛ يَصْهَرُ صَهْرًا .
الهمودُ : بمردن .	المِمْعَةُ : تازیانه و لخت ؛ المَقَامِعُ ، جمع .
الإِهْتِرَازُ : بجنبیدن .	التَّحْلِيَةُ : زیور بر کردن .
بِهَيْجٍ وَبِهَيٍّ ۱ : زیبا .	اللَّوْلُؤُ : مروارید .
ثَانِي عَطْفِهِ : دوش گردانیده از تکبیر .	الْبَادِي : آنک از جایی آمده باشد .
وَلِبَئْسَ الْعَشِيرُ : و بد یاری و جایی ۲ .	الضَّامِرُ : باریک میان .
السَّمَاءُ : سقف خانه .	فَجَّ عَمِيقٍ : راهی دور .
ثُمَّ لِيَقْطَعُ : آي لِيَخْتَنِقَنَّ .	الْأَيَّامُ الْمَعْلُومَاتُ : ده روز از اول ذی الحجة .
	الْأَيَّامُ الْمَعْدُودَاتُ ۵ : سه روز پس از عید

- 
- ۱ - بهیّ ، در قرآن نیامده است . در این سوره ، اعراب چند کلمه با قرآن مطابقت ندارد .
  - ۲ - در اصل همین طور است ، گویا المصیر از قلم کاتب افتاده است ؛ یعنی ولبئس العشیرو المصیر بوده است که المصیر در آیه ۷۲ همین سوره قرار دارد .
  - ۳ - الإختناق را ، به اعتبار لیختنق آورده است .
  - ۴ - الفصل : جدا وا کردن و منقطع کردن خصومت ← المصادرج ۱ ص ۱۵۴ .
  - ۵ - الأيام المعدودات ، در سوره های دیگر قرار دارد ← المعجم المفهرس .



اضحی و آن را ایام تشریق گویند.

الْبَائِسُ : سخت درویش .

الَّتَفْتُ : آنج درمناسک به جای آورند ؛ چون

کشتن اشتر و ستردن موی و جز آن .

نَذْرُهُمْ : نذرها [ء] ایشان .

الْعَتِيقُ : دیرینه ، و بزرگوار ، و آزاد کرده .

التَّعْظِيمُ : بزرگوار داشتن .

حُرْمَاتِ اللَّهِ : فریضه‌ها و سنت‌ها [ء] خدای

عزوجل .

الْوَشِيُّ : بت ؛ الأوثان ۱ ، جمع .

الزُّورُ : دروغ ، و هرچه پرستند بجز خدای

عزوجل .

سَحِقٌ : دور شد . يَسْحَقُ سَحَقًا ، فهو سَحِيقٌ .

الْبَدْنَةُ وَالتَّسْيِكَةُ وَالدَّبِيحَةُ ۲ : آنج قربان

کنند در مکه ؛ البدن ۳ ، جمع .

صَوَافٍ : اشترانی برسه پای ایستاده و دست

چپ بسته ۴ .

وَجَبَتْ : بیفتاد ؛ يَجِبُ وَجُوبًا .

الْقَانِعُ : خواهنده .

المُعْتَرُ ۵ : آنک نیاز فرا نماید و نخواهد .

الْمُدَافَعَةُ : از کسی باز داشتن ، و چیزی

فا کسی دادن ، و از کسی ذب کردن .

التَّهْدِيمُ : ویران کردن .

الصَّوْمَعَةُ : جایگاه عبادت ، الصَّوْمِعُ ، جمع .

الْبَيْعَةُ : کلیسا ؛ البیع ، جمع .

الصلوة ۶ : کنشت ؛ الصلوات ، جمع .

نَكِيرِي ۵ : انکار من .

الْبَيْرُ : چاه .

التَّعْطِيلُ : فرو گذاشتن .

السَّيْدُ ۶ : افراشتن بنا .

المعاجزة ۷ : پیشی گرفتن بر کسی .

التَّمَنِّي : قرآن خواندن ۷ .

۱ - اصل : الأضنام ، که تصحیح قیاسی است .

۲ - التَّسْيِكَةُ وَالدَّبِيحَةُ : به صورت نسک و ذبح ، در سوره های دیگر قرآن آمده است .

۳ - در قرآن ؛ البدن ، به سکون دال است و ضم آن نیز قرائتی است ، ج ۴ ص ۴۷۸ .

۴ - تفسیر کمبریج ج ۱ ص ۱۵۸ .

۵ - در قرآن ؛ نکیر ، به کسر راء است و ضبط متن نیز قرائتی است ، نثرالمرجان ج ۴ ص ۴۸۸

۶ - در اصل ؛ به کسر شین است ، که از فرهنگ ها اصلاح شد .

۷ - میبیدی ج ۶ ص ۳۷۶ و ۳۸۶ .

- رِيحٌ عَقِيمٌ ۱: بادی بی هنر .  
 الْأَخْضَرَارُ : سبز شدن .  
 نَسَكَ : عبادت کرد ، و قربان کرد برای  
 خدای عزوجل . يَنْسِكُ نَسَكًا ۲ .  
 الْمَنَازِعَةُ وَالنِّزَاعُ : با کسی وا کوشیدن .
- سَطًا : به عنف بگرفت ؛ يَسْطُو سَطْوًا ۳ .  
 الذُّبَابُ : مگس .  
 سَلَبَ : بر بود ؛ يَسْلُبُ سَلْبًا .  
 الْأَسْتِنْقَاذُ : برهانیدن .

۱- در همین سوره آیه ۵۴: عذاب يوم عقيم آمده است ، و ریح عقیم در سورة الدّاریات ۵۱ آیه ۴۱ با الف و لام می باشد . متن نثر المرجان هم مانند قرآن است احتمال می رود که ریح عقیم قرائتی باشد .  
 ۲- نسک : در اقرب الموارد از باب نصر بنصر آمده است نه ضرب یضرب .  
 ۳- در اصل جلو مضارع الفی نوشته شده است که شرح آن گذشت .

السَّلَاةُ: آنج بیرون کشند از چیزی چون

آب و مانند آن .

فِي قَرَارِمَكَيْنِ: در رحم مادر .

الطَّرَائِقُ وَالطَّبَاقُ<sup>۱</sup>: طبقه های آسمان زیر

یکدیگر .

الْفَاكِهَةُ: میوه؛ الْفَوَاكِهُ، جمع .

طُورِ سَيْنَاءَ<sup>۲</sup>: کوهی است معروف .

الدَّهْنُ: روغن؛ الْأَدَهَانُ، جمع .

الصَّبْغُ: نان خورش .

التَّفَضُّلُ: فضل کردن<sup>۳</sup>، و بزرگی جستن .

هِيَاهُتٌ: چون دور است .

بَعْدًا وَسُحْقًا<sup>۴</sup>: دوری باد .

تَتَرَّا<sup>۵</sup>: پیاپی .

الْقَرَارُ: زمین فراخ و هامون .

الْمَعِينُ: آب بر روی زمین .

زُمرًا<sup>۶</sup>: گروهان .

فِي غَمْرَتِهِمْ: در حیرت و ضلالت ایشان .

السَّامِرُ: حدیث کننده به شب .

الْخَرْجُ: دانه گرفته<sup>۷</sup>!

نَكَبٌ: از راه بگردید؛ يَنْكَبُ نَكُوبًا .

لَجَجٌ: بستیهید؛ يَلْجُجُ لَجًا وَلَجًا .

فَأَنِّي تُسْحَرُونَ: چه گونه گردانیده شوید .

مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ: از وسوسه های

دیوان .

۱ - الطَّبَاقُ، در سورة الملك ۶۷ آیه ۳ و سورة نوح ۷۱ آیه ۱۵ قرار دارد .

۲ - در قرآن: سِینَاءَ، به فتح سین است و به کسر آن نیز قرائتی است، — نثر المرجان ج ۴ ص ۵۲۷ .

۳ - در اصل: افضل کردن .

۴ - سُحْقًا، در سورة الملك ۶۷ آیه ۱۱ است .

۵ - تَتَرَّا، از مادَّة (و ت ر) است .

۶ - در این سورة آیه ۵۵: زُمرًا آمده است که به معنی زمر است .

۷ - ظاهراً، دانه (= نعمت و غلّة) گرفته؛ یعنی مزد گرفته شده .

۸ - در اقرب الموارد از باب نصر ينصر نیامده است .

الْبَرْزَخُ: روزگار پس مرگ تا به وقت بعث .  
 فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ: هیچ نسبها نبود میان  
 ایشان .  
 لَفَحَ: بسوخت ؛ يَلْفَحُ لَفْحًا .  
 كَلَحَ: روی ترش کرد ؛ يَكْلَحُ كَلْحًا و كَلُوحًا .  
 الشَّقَا وَالشَّقَاوَةُ وَالشَّقْوَةُ: بدبختی .  
 الْعَبَثُ: بازی کردن .

زَنِيٌّ : پلید کاری کرد مردی؛ يَزْنِي زِنًا : غَضٌّ : چشم فروخوابانید، و آواز فروداشت؛  
فهو زانی . يَغْضُ غَضًّا .

جَلَدٌ : به تازیانه بزد؛ يَجْلِدُ جَلْدًا .

الْخِمَارُ : مقنعه؛ الخمر، جمع .

الرَّافَةُ : مهربانی کردن .

الْجَيْبُ : گریبان؛ الجيوب، جمع .

فِي دِينِ اللَّهِ : در حکم خدای تعالی .

تَوَلَّى كِبْرَهُ : قیام کرد به بیشتر آن .

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ : چون فرا می گرفتید آن را .

هَيْئًا : سهل .

شَاعَ : آشکارا شد؛ يَشِيْعُ شَيْعًا وَ شَيْعَاءَ

و شَيْعَةً .

زَكَاةً : باصلاح آمد؛ يَزْكُو زَكَاةً .

الْإِسْتِئْزَانُ : دستوری خواستن، و انس

گرفتن .

بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا : خانههایی که کس

در او مقیم نبود .

غَيْرِ أَوْلِي الْأَرْبَةِ : نه خداوندان حاجت

به زنان .

لَمْ يَظْهَرُوا : قوی نشدند .

أَنْ يَظْهَرُوا : کی غالب شوند .

الْأَيْمُ وَالْأَرْمَلَةُ : بیوه؛ الْأَرَامِلُ وَالْأَيَامِي،

جمع .

المكاتبه و الكتاب : بنده را به بهای معلوم

با وی فروختن .

الْبِغَاءُ : زنا کردن .

التَّحَصُّنُ : از حرام باز ایستادن .

المشكاة ۳ و الكوة ۳ : روزن .

۱ - غیر، در قرآن به کسر راء می باشد و به نصب هم قرائتی است، — نشرالمرجان ج ۴ ص ۶۲۳ .  
۲ - الأرامل، در قرآن نیامده است .  
۳ - در قرآن با واو است، آیه ۳۵، و الكوة نیز در قرآن نیامده است .

بَلَّغَ الْحُلُمَ : برسند به بلاغت .	السَّرَاجُ ۱ وَ الْمَصْبَاحُ : چراغ ؛ السَّرَجُ وَ الْمَصَابِيحُ جمع .
حَمَلَ : درخواست کاری از کسی ؛ يُحْمَلُ تَحْمِيلاً .	الزُّجَاجُ : آبگینه .
الظَّهِيرَةُ : نیم روز .	الدَّرَارِيُّ : ستاره بزرگ و روشن ؛ الدَّرَارِيُّ جمع .
صَلَوَةُ الْعِشَاءِ : نماز خفتن .	الزَّيْتُ : روغن زیتون و آن باردردختی است .
الْقَوَاعِدُ : پیر زنانی که از شوی نوמיד شده باشند .	السَّرَابُ : گوراب ، و آن به نیمه روز بود .
التَّبَرُّجُ : خویشتن را برآراستن .	فَوْقِيهِ حِسَابُهُ : ای جزاء عَمَلِهِ .
الْأَعْرَجُ : لنگ .	بَحْرٌ لَجِيٌّ : دریا [ء] فراخ و دور فرو .
الْعَمُّ : برادر پدر ؛ الْأَعْمَامُ جمع .	صَفًّا ۲ : رسته کرد ؛ يَصِفُّ صَفًّا ؛ فهو صَافٍ .
الْأَخْوَالُ : برادران مادر .	رُكَّامًا : برهم نشسته .
التَّسَلُّلُ : درپس ها پنهان شدن ، و بیرون آمدن از میان قومی .	الْوَدْقُ : بارانی که پیاپی بارد .
الملاذِةُ وَ اللِّوَاذُ : درپس یکدیگر پنهان شدن ، و بیرون آمدن از میان قومی . <sup>۳</sup>	الْبَرْدُ : تگرگ .
	الْبَسْنَاءُ : روشن .
	الْأَذْعَانُ : گردن نهادن .
	الْحَيْفُ : بیداد کردن .

۱ - السَّرَاجُ ، در سوره های دیگر قرآن است ، — المعجم المفهرس .  
 ۲ - در اقرب الموارد : صَفٌّ ، از باب نصر ینصر است .

۳ - در نسخه عکسی تاج المصادر آستانه : درپس پشت یکدیگر پنهان شدن ، در بیرون آمدن از میان قومی .

سورة الفرقان - ۲۵

مَرَجٌ : به هم در گشاد ؛ يَمْرُجٌ مَرَجًا .	الْإِكْتَابُ : نبشتن .
مَاءٌ عَذْبٌ وَّ فُرَاتٌ ۙ : آبی خوش .	السُّوقُ : بازار ؛ الْأَسْوَاقُ ، جمع .
مِلْحٌ أجاجٌ : شور .	التَّغِيْظُ : خشم گرفتن .
بِرْزَخًا : حاجزی .	التُّبُوْرُ : هلاک شدن .
الصِّهْرُ : داماد و حُسرُو .	البَائِرُ : هلاک شده ؛ البُورُ ، جمع .
خَلْفَةً : از پس یکدیگر آینده .	حَجْرٌ : حرام کرد ؛ يَحْجُرُ حِجْرًا .
شُكْرًا : شکر نعمت کردنی .	قَدِمَ : بیامد ، و پیش فرا شد ؛ يَقْدَمُ قَدْوَمًا .
هُونًا : آهسته .	الْهَبَاءُ : گرد .
عَرَامًا : لازماً .	نَثْرٌ : بپراکند ؛ يَنْثُرُ نَثْرًا .
قَوَامًا : ای قَائِمًا .	مَقِيْلًا : مَوْضِعٌ قَبِيْلَةٌ .
الْأَثَامُ : پاداش گناه .	عَسِرٌ وَّ عَسِيْرٌ : دشخوار .
قَتَرَ : نفقه تنگ داشت بر عیال ؛ يَقْتَرُ قَتْرًا .	خَدُوْلًا : فرو گذارنده .
الْغُرْفَةُ : درجهء بلند در بهشت ، و خانهء	التَّرْتِيْلُ : هویدا خواندن .
بر بالا ؛ الْغُرَفَاتُ ، جمع .	التَّفْسِيْرُ : هویدا کردن .
عَبًّا : باک داشت ؛ يَعْْبَأُ عَبًّا .	الرَّسُّ : چاه .
	السَّبَاتُ : راحت خواب .

۱ - در قرآن سورة الفرقان ۲۵ آیه ۵۵ : هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و در سورة فاطر ۳۵ آیه ۱۳ : هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج .

سورة الشعرا [ع] - ۲۶

طَسْمٌ : به حق طول و سنا و ملک من .	التَّبْرِيزُ : بیرون آوردن .
السَّنَاءُ ۱ : بلندی .	الكِبْكِبَةُ : نگوسار کردن .
الْوَلِيدُ : کودک زاده ، و بنده .	إِذْ نُسَبِّحُكُمْ : چون برابر کردیم شما را .
وَلَا يَنْطَلِقُ : گشاده نشود .	الْحَمِيمُ : خویشاوند .
فَرًّا : بگریخت ؛ یَفِرُّ فِرَارًا .	شَحَنَ : پر کرد ، و براند ؛ يَشْحَنُ شَحْنًا .
التَّعَبِيدُ : به بندگی گرفتن .	الرَّيِّعُ وَالرَّيِّعُ : راه برلا .
الضَّمِيرُ : گزند کردن .	المَصَانِعُ : کوشک ها ؛ جَمْعُ مَصْنَعٍ .
الْإِنْفِرَاقُ ۲ وَالْإِنْفِرَاقُ : شکافته شدن .	المصنعة : حوض بزرگ یا چاهی که برای
كُلِّ فِرْقٍ : هر پاره ای .	آب کشیدن کنند .
الْإِزْلَافُ : نزدیک آوردن ، و جمع کردن .	هَضِيمٌ ۳ : با هم آورده ؛ الْأَهْضَمُ : آنسک
الطَّوْدُ : کوه	سر پهلوش به هم در شده باشد .
الاقدمون : پیشینیان .	فَرَهَ : دنه گرفت ؛ يَفْرَهُ فَرَهًا ؛ فهو فَرَهٌ .
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ : با دلی با سلامت .	فَرَهَ : سخت زیرک شد ؛ يَفْرَهُ ۴ فَرَاهَةً ؛
بُورَّتْ : پیدا کردند .	فهو فارهٌ .

۱ - السَّنَاءُ ، را به مناسبت ترجمه طسم آورده است .

۲ - الانفراق ، در قرآن نیامده است .

۳ - در میدی ج ۷ ص ۱۴۳ : الهضم ، اللاصق بعضه ببعض ، و قال مقاتل : هضم ، ای متراکم حتی هضم بعضه بعضا ، و قيل : رطب لیس فيه نواة .

۴ - ضبط اصلی ، از باب علم يعلم بود که ما از المصادر روزنی و فرهنگهای دیگر اصلاح کردیم .



اَلتَّسْحِيرُ : محتاج گردانیدن به طعام و شراب ، و بسی جادوی کردن .	اَلْاِخْسَارُ : بکاستن .
اَلشَّرْبُ : نصیب از آب .	عَزَلَ : معزول کرد و جدا کرد ؛ يَعْزِلُ عَزْلاً .
قَلِيٌّ : دشمن داشت ؛ يَقْلِي قَلِيًّا ؛ فَهُوَ قَالِيٌّ .	هَامَ : روی به جایی نهاد ، و شیفته شد به عشق ؛ يَهِيْمُ هَيْمًا وَ هَيْمَانًا

وَالْأَرْضِ : یعنی نبات .	التَّلْقِيَّةُ : چیزی پیشی کسی وا بردن .
الْأَتْلُوا عَلَيَّ : کی گردن کشی مکنید .	الْإِصْطِلَاءُ : به آتش گرم شدن .
سَبَأٌ : نام شهری است به یمن .	الْجَانُّ : ماری است نه بس بزرگ تر .
الْخَبَأُ : پنهان کردن .	وَلَمْ يُعَقَّبْ : ای لم یرجع .
التَّنْكِيرُ : از حال بگردانیدن .	الْإِسْتِيقَانُ : بی گمان شدن .
الصَّرْحُ : میان سرای و کوشک .	الْأِيزَاعُ ۱ : فرا دل دادن .
اللَّجَّةُ : آنجا کی بیشتر بود آب از دریا .	الْتَمَلُ : مور .
الْتَمْرِيدُ : نسو کردن .	الْتَمَلَةُ : یکی ؛ الْتِمَالُ ، جمع .
مِنْ قَوَارِيرَ : از آبگینه ؛ القارورةُ : شیشه .	الْحَطْمُ : شکستن و کوفتن .
الْتَقَاسُ : به هم سوگند خوردن ، و به هم	التَّسْمُ : بگماریدن .
باز بخشیدن .	التَّقَدُّ : باز جستن .
الْحَدِيقَةُ : خرماستان ؛ الْحَدَائِقُ ، جمع .	الْهَدُّ هُدٌ : بو بو ۲ .
الْبَهْجَةُ : زیبا شدن ، و شاد شدن .	أَنْ لَا يَسْجُدُوا : آي لَانَ لَا يَسْجُدُوا .
حَجَزَ : باز داشت ؛ يَحْجُزُ حَجَزاً .	يُخْرِجُ الْخَبَأَ فِي السَّمَوَاتِ ؛ یعنی باران ۳ .

۱ - الأيزاع : الألهام ، - لسان التنزيل و - میبدی ج ۷ ص ۱۹۴ .

۲ - شاید ، بوپواست .

۳ - در تفسیر نسفی ج ۲ ص ۵۴۵ : الذی یخرج ... آنک وی بیرون کرد نهانی آسمان ها زمین ، باران از آن و نبات از این .

۴ - برای اختلاف قرائت ، - نشر المرجان ج ۵ ص ۱۲۴ .

التَّدَارِكُ وَالْإِدْرَاكُ<sup>۴</sup> : دریافتن .  
 جَامِدَةٌ : ایستاده؛ الْجَمُودُ : بیفسردن .  
 رَدِفٌ : از پی درآمد . يَرْدِفُ رَدْفًا ؛ فَهُوَ الْإِتْقَانُ : محکم کردن کار .  
 رَادِفٌ .  
 الْكَبُّ : به روی در افکندن .  
 الْوَزْعُ : باز داشتن .

فَرَّغَ: بپرداخت، و تهی شد، و قصد کرد؛	الذَّوْدُ وَالذِّيَادُ: وارانیدن.
يَفْرُغُ فَرَاغًا وَفُرُوعًا.	صَدَرَ: بازگشت؛ يَصْدُرُ ۲ صَدْرًا ۳ وَ صُدُورًا.
عَنْ جُنْبٍ: از دور.	الرِّعَاءُ: شبانان؛ جَمْعُ رَاعٍ.
الْمَرَاعِ: زنانی که بچه به شیر دارند.	الْأَسْتِجَارُ: بمزد فاستدن.
وَالْمَرَاعِ: پستانها؛ جَمْعُ مَرَّعٍ ۱.	أَجْرًا: مزد داد؛ يَأْجُرُ أَجْرَةً.
وَكَزَّ: مشت زد؛ يَكِرُّ وَكَزًّا.	تَأْجُرُنِي: مزدوری کنی مرا.
الْتَرَقَّبُ: چشم داشتن.	جِدْوَةٌ ۴: پاره آتش.
الْإِسْتِصْرَاحُ: فریاد خواستن.	الشَّاطِئُ: کناره رود.
الْغَوِيُّ وَالْغَاوِيُّ: بی راه.	الْبُقْعَةُ: پاره زمین به خلاف زمین ها کی
الْإِيْتِمَارُ: مشورت کردن با یکدیگر، و فرمان	پیرامن آن بود در هیئت.
بردن.	ذَانِكَ ۵: آن دو.
الْتَوَجُّهُ: روی فرا کردن.	أَفْصَحُ: فصیح تر.

- ۱- در لسان التَّنزیل: المرضع، شیردهندگان جمع مرضع به ضم میم یا پستانها جمع مرضع به فتح میم، ص ۱۰۷.
- ۲- در قرآن بصدر به ضم یاء از باب افعال به کار رفته است که فتح آن نیز قرائتی است، - نثر المرجان ج ۵ ص ۱۶۳.
- ۳- در اصل به فتح دال بود که از المصادر اصلاح شد.
- ۴- جدوة: در قرآن، به فتح اول ولیکن به ضم و کسر اول نیز خوانده‌اند. - نثر المرجان ج ۵ ص ۱۷۰.
- ۵- در قرآن: ذانک، بدون تشدید است اما در قرائت ابن کثیر و ابو عمرو و رویس با تشدید است - نثر المرجان ج ۵ ص ۱۷۳.

- قَبَحَ : نفرین کرد ، و از نیکی دور کرد ؛  
 يَقْبَحُ قَبْحًا .
- الْغَرْبِيُّ : آنک از سوی مغرب بود .
- الَّتَطَاوُلُ : کشیده شدن ، و گردن کشی کردن .
- ثَوِيٌّ : مقیم شد ؛ يَثْوِي ثَوَاءً وَ ثَوِيًّا .
- التَّوَصِيلُ : نیک پیوستن .
- الْحَرَمُ : گرد بر گرد مکه .
- جَبِيٌّ : گرد کرد ؛ يَجْبِي جَبَايَةً .
- فِي أُمَّهَا : در معظم و بزرگترین آن .
- الْخَيْرَةُ : الإِخْتِيَارُ .
- سَرْمَدًا : همیشه .
- نَاءً : گرانی کرد و به گرانی برخاست ؛ يَنْوَأُ نَوًّا .
- وَلَا يَلْقِيهَا : و تلقین نکنند آن .
- التَّلْقِينُ : فرا زبان دادن .
- فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ؛ أَي أَنْزَلَ .
- إِلَى مَعَادٍ : با مکه ۲ .
- وَيَ : کلمه‌ای است که در وقت پشیمانی یا تعجب گویند .
- وَيَكُ : عجب از تو ۳ .

۱- التَّلْقِينُ ، در قرآن نیست ، آن را به اعتبار معنی قبل آورده است .

۲- ← میبیدی ج ۷ ص ۳۴۲ .

۳- برای معنی وی و ویک ← میبیدی ج ۷ ص ۳۵۳ .

سورة العنكبوت - ۲۹

أَثْقَالَهُمْ : گناهان ایشان .  
الْخَطُ : نیشتن .  
قَلْبَ : باز گردانید ؛ يَقْلِبُ قَلْبًا .  
لِهِيَ الْحَيَاةُ : آنست زندگانی دائم .  
الْأَسْتَبْصَارُ : بینا دل شدن در کاری .

سورة الروم - ۳۰

الرُّومُ : رومیان .	الْإِنْتِشَارُ : پراکنده شدن .
الرَّوْضَةُ : مرغزار؛ التَّریاضُ، جمع .	الْفِطْرَةُ وَالْخَلْقَةُ : آفرینش .
حَبْرٌ : شادمانه کرد؛ یَحْبِرُ حَبْرًا وَحُبُورًا .	الْأَضَاعُ : افزونی گشتن و افزون کردن .
فَسَبْحَانَ اللَّهِ؛ آئِ صَلَوَاتِ اللَّهِ : نماز کنید	التَّصَدُّعُ وَالْإِصْدَاعُ : پراکنده شدن .
خدای را .	لَا مَرَدَّ لَهُ : باز گردانیدن نیست او را .
الْأَمْسَاءُ : شبانگاه کردن ، و گردیدن .	مَهْدٌ : بگسترانید؛ یَمُهَدُ مَهْدًا .
أَظْهَرَ : در وقت نماز پیشین شد؛ یُظْهِرُ	الْأَصْفَرَارُ : زرد شدن .
إِظْهَارًا .	

سورة لقمان - ۳۱

التَّصَعِيرُ : روی بگردانیدن .	الْحَمْرُ وَالْحَمِيرُ : خران .
الْحَدُّ : رخ ؛ الْخُدُودُ ، جمع .	الْإِسْبَاغُ : تمام کردن .
الْقَصْدُ : آهنگ کردن ، و میانه بودن .	خَتَرَ : غدر کرد ؛ يَخْتَرُ اِخْتَرًا .
أَنْكَرُ : زشت تر .	الْغُرُورُ : دیو فریبنده .

---

۱- در المصادر زوزنی ج ۱ ص ۱۳۰ : مضارع "ختر" راهم به ضمّ عين الفعل وهم به كسر آورده است .



سورة السجدة - ۳۲

التَّذْبِيرُ : تدبیر کردن .

التَّجَافِي : به یک سو شدن .

الْمُهَانَةُ : خوار و حقیر شدن ؛ وَالنَّعْتُ ،

الْجُرُزُ : زمینی که براو باران نیامده باشد .

مَهِينٌ .

بدا: به بیابان شد: <b>يَبْدُو</b> ۳ بدوا: فهو باد.	<b>الْجَوْفُ</b> : اندرون شکم .
<b>اِسْوَةٌ</b> : پی بردنی . ۴	<b>تُظَاهِرُونَ</b> :ظهار می کنید .
<b>النَّحْبُ</b> : نذر کردن .	<b>الدَّعِيُّ</b> : به پسرى گرفته: <b>الْأَدْعِيَاءُ</b> ، جمع .
<b>الصَّيَاصِي</b> : حصارها ، جمع <b>صَيْصِيَةٍ</b> .	<b>الْحَنْجَرَةُ</b> : نای گلو: <b>الْحَنَاجِرُ</b> ، جمع .
<b>وَقَرَّ</b> : در خانه نشست: <b>يَقِرُّ وُقُورًا</b> .	<b>دَارُالْمِهْجَرَةِ</b> و <b>يَثْرِبُ</b> و <b>طَيْبَةَ</b> : مدینه رسول
<b>وَلَا تَبْرَجَنَّ</b> : آراسته پیش مردان بیگانه	<b>صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ و سَلَّمَ</b> .
مشوید .	<b>عَوْرَةٌ</b> : نا استوار .
<b>الْوَطْرُ</b> : حاجت .	<b>الْقَطْرُ</b> : کناره: <b>الْأَقْطَارُ</b> ، جمع .
<b>التَّرْيِيجُ</b> : مرد را زن دادن ، و زن را به	<b>أَشْحَتٌ</b> : بخیلان: <b>جَمْعُ شَحِيحٍ</b> .
شوهر دادن .	<b>الدَّوْرُ و الدَّوْرَانُ</b> : گشتن .
<b>دَعَّ</b> : دست بدار: <b>لَا تَدَعُ</b> : دست مدار .	<b>يُغْشَى عَلَيْهِ</b> : بیهوش می شود .
<b>الْإِعْتِدَادُ</b> : شمردن .	<b>سَلَقَ</b> : زبان آوری کرد: <b>يَسْلُقُ سَلْقًا</b> ۲ .
<b>الْإِفَاءَةُ</b> : واگردانیدن ، و غنیمت گردانیدن .	<b>حِدَادٍ</b> : تیزان: <b>جَمْعُ حَدِيدٍ</b> .

۱ - ۱ - دارالهِجْرَة و طَيْبَة ، در قرآن نیامده است .  
 ۲ - در لسان التنزیل: سَلَقَ ، به زبان آوردن ← ص ۱۰۱ . در المصادر ج ۱ ص ۱۴۹: به زبان آوردن . و نیز میبیدی ج ۸ ص ۱۵ و ۲۶ . مرحوم دهخدا نیز در لغت نامه زبان آور را به این معنی آورده :  
 ز طعن زبان آوران رسته بود (بوستان)  
 چو سعدی که چندی زبان بسته بود  
 ۳ - در اصل جلو بیدو الفی قرار گرفته بود .  
 ۴ - دستور الاخوان : الاسوة به کسر همزه ، پس روی ، ولی در قرآن به ضم آن است .

- الْأَسْتِنَاحُ : بزنی کردن .  
 الْأَنْبِيُّ وَالْإِنَّا : گاه آمدن .  
 الْأِدْنَاءُ : نزدیک کردن .  
 الْجَلْبَابُ : چادر؛ الْجَلَابِيبُ ، جمع .  
 الْأَرْجَافُ : خیر دروغ اوگندن .  
 الْمَجَاوِرَةُ وَالْجَوَارُ : با یکدیگر همسایگی  
 کردن .

سورة سبأ - ۴۴

الْحَمَطُ : نوعی است از اراک کی بار آن نخورند .	التَّمْزِيقُ : پراکنده کردن ، و بدریدن .
الأَثَلُ : شور گز .	الأَلَانَةُ : نرم کردن .
السِّدْرُ : درختی است در بادیه .	السَّابِغَةُ : زره تمام ؛ السَّابِغَاتُ ، جمع .
قُرَى ظَاهِرَةً : دیه ها [ء] به یک دیگر پیوسته .	السَّرْدُ : زره پیوستن .
المُبَاعَدَةُ : دور کردن ، از کسی دور شدن .	الإِسَانَةُ : روان کردن آب ، و آنچ بدان ماند .
الشَّرْكُ وَالشِّرْكََةُ : انبازی .	الجَفَنَةُ : کاسه بزرگ ؛ الْجِفَانُ ، جمع .
التَّنْزِيعُ : اندوه و ا بردن و یُعَدَى بَعْن .	الجَابِيَةُ : حوض آفراخ ؛ الْجَوَابِي ، جمع .
الزَّلْفَةُ وَالزُّوْفَى : نزدیکی .	الْقَدْرُ : دیک ؛ الْقُدُورُ ، جمع .
أَخْلَفَ : خلف باز داد <sup>۱</sup> ؛ يُخْلِفُ إِخْلَافًا .	رَسًا : استوار شد ؛ يِرْسُوا رِسْوًا .
المِعْشَارُ : ده یک .	قُدُورِ رَاسِيَاتٍ : دیک هاء در زمین گرفته .
يَقْدِفُ بِالْحَقِّ : آرد حق .	دَابَّةُ الْأَرْضِ : چوب خوره .
التَّنَاوُشُ <sup>۳</sup> : فرا گرفتن ، و گویند برستن .	الْمِنْسَاءُ : عصا .
	تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ : بدانستند پریان .
	الْعَرْمُ : باران سخت و بندها [ء] آب .

۱ - اصل : در جلو یرسو ، الفی قرار داشت .  
 ۲ - در تفسیر کمبریج ج ۱ ص ۵۹۸ آیه ۴۹ : و ما أنفقتم من شیء و آنچه هزینه کنید شما از چیزی ، پس او بدل آن ثواب دهد در آن جهان .  
 ۳ - در قرآن : التناوش ، بدون همزه است و با همزه نیز قرائتی است . - نشر المرجان ج ۵ ص ۴۹۷ .

سورة الملائكة - ۳۵

- صَعِدَ : به بالا شد؛ يَصْعَدُ صُعُودًا .  
حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ : زن آبستن شد .  
التَّعْمِيرُ : زندگانی دادن .  
الْجِدَدُ : خطها چون راه راه؛ جمعُ جَدَّةٍ .  
الأحمرُ : صرخ ؛ الأحمرُ، جمع .
- غَرَبِيبٌ : سياهی سياه؛ الغَرَابِيبُ، جمع .  
الْإِحْلَالُ : فرو آوردن .  
دارُ الْمَقَامَةِ : بهشت .  
اللُّغُوبُ : مانده شدن .  
الْإِصْطِرَاحُ : بانگ کردن .

الْفَلَکُ : آسمان .	یَسْ : یا سَیِّدُ .
حَمَلْنَا ذُرِّيَّتِهِمْ ۲ : ای آباء هُم .	الْمُقَمَّحُ : سر برداشته باشد [و] چشم در
الصَّرِیخُ : فریاد رس .	پیش اوگنده .
یَنْقُذُونَ : فریاد رسند ایشان را .	أَغْشَى : کور کرد ؛ یُغْشَى اِغْشَاءً .
یَخْتَصِمُونَ ۳ : ای یَخْتَصِمُونَ .	فِی اِمَامٍ مُّبِیْنٍ : در کتابی روشن ؛ یعنی
الْاَجْدَاثُ : گورها ؛ جَمْعُ جَدَثٍ .	لوح محفوظ .
فِکَهٌ : خوش منش شد ؛ یَفِکُه فَکَاهَةٌ ؛ فَهَوَ	التَّعْرِیْزُ : نیرومند کردن .
فَاکَهٌ وَفِکَهٌ	السَّلْحُ : بیرون آوردن ، و پوست باز کردن ؛
الْاِمْتِیَازُ : جدا وا شدن .	وَالْمُسْتَقْبَلُ یَسْلُحُ ۱ .
المَسْخُ : از صورت مردمی بگردانیدن .	اَظْلَمَ : در تاریکی شب شد ؛ یُظْلِمُ اِظْلَامًا .
التَّنْکِیْسُ : نگوسار کردن .	العُرْجُونَ : چوب خوشه خرما .

۱ - روی فعل یسلخ نوشته شده است ، معا .

۲ - در قرآن : ذُرِّیَّتِهِمْ ، و مفرد به کار رفته ، ولیکن در قرائت اهل مدینه و ابن عامر و یعقوب به صورت جمع آمده است . - نشر المرجان ج ۵ ص ۵۲۳ .

۳ - رسم الخط قرآن : به کسر خاء است و فتح نیز قرائتی است . - نشر المرجان ج ۵ ص ۵۷۸ .

سورة الصافات - ۳۷

- الزَّجْرُ: از کاری باز زدن، و تهدید کردن .  
 لَزَبَ : دو سنده شد؛ يَلْزَبُ لَزُوبًا .  
 الْأَسْتِخَارُ: افسوس داشتن .  
 زَجْرَةٌ: بانگ زدنی .  
 التَّنَاصُرُ: یکدیگرا یاری کردن .  
 لَذَّةٌ خَوْشِ مَزِهٍ .  
 الْأَشْتِرَاكُ: با یکدیگر هنبازی کردن .  
 الْكَاسُ: قَدَحٍ بِرِ شَرَابٍ .  
 الْغَوْلُ: هَلَاقِ كَرْدَنِ؛ لَأَفِيهَا غَوْلٌ:  
 نیست در آن بشدن عقل، و گویند  
 نیست دردی ورنجی .  
 الْإِنْزَافُ: بِرِ سَانِيدِنِ آبِ چَاهِ وَ شَرَابِ  
 كَسَى، وَ بِرِ سِيدِنِ آن .  
 قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ: زَنَانِي كِه جِزْ بِه شُوهر  
 خُویش نَنگَرِنْد .
- قَصَرَ: باز داشت، و کم کرد؛ يَقْصُرُ قَصْرًا .  
 الْأَعْيُنُ: فَوَاحِ چِشْمِ؛ الْعَيْنَاءُ زَن  
 [فَوَاحِ چِشْمِ]؛ الْعَيْنُ، جَمْعُ .  
 الْبَيْضُ: خَايَهٗ مَرِغٍ .  
 كَنَّ: دَرِ نَهْفَتِ دَاسْتِ وَ فَرَا پُوَشِيدِ؛ يَكُنُّ  
 كَنًّا .  
 الزَّقُومُ: دَرِخْتِي اسْتِ دَرِ دُوَزَخِ .  
 الشَّوْبُ وَ الْمِزَاجُ ۲: آمِيزِشُ .  
 رَاغٌ: پَنِهَانِ بِه سُوِي چِيزِي شَدِ؛ يَرُوغٌ رَوَّعًا .  
 زَفٌّ: بِپُوْتِيدِ؛ يَزِفُّ زَفِيًّا .  
 فَرَاغٌ عَلَيَّهِمْ ضَرْبًا: أَي مَالِ عَلَيَّهِمْ بِضَرْبِهِمْ .  
 الْجَحِيمُ: آتَشِ بَزْرِكِ .  
 تَلٌّ: بِرُوِي اِفْكَنْدِ؛ يَتَلُّ تَلًّا .  
 الْجَبِينُ: يَكِ سُوِي پِيشَانِي .

۱- در اصل نسخه بدون راء ثانی نوشته شده است .

۲- المزاج، در سورة المطففين و سورة الأنسان قرار دارد .

بَاطِلٌ شَدْنٌ حَجَّتْ .	الذَّبِيحُ : میشی کی کشتن را شاید .
الإلتِقَامُ : فرو بردن .	بَعْلٌ : نام بتی است .
الألَامَةُ : سزاوار ملامت شدن .	آلُ يَاسِينَ ١ : خاندان رسول ، و گویند :
الصَّحْرَاءُ ٢ وَالْعَرَاءُ : زمینی بی پوشش .	الیاس و اتباع وی .
الْيُقْطِينُ : درخت کدو .	أَبَقَ : بگریخت ؛ يَأْبِقُ أَبَاقًا .
وَبَيْنَ الْجَنَّةِ : میان فریشتگان .	المساهمة : با کسی قرعه زدن .
السَّاحَةُ : میان سرای .	الإدْحَاضُ : باطل کردن حجّت ؛ الدُّحُوضُ

١ - در قرآن : آل یاسین ، به کسر اول ، ولیکن آل یاسین نیز قرائتی است . ← نشر المرجان ج ٦ ص ٤٧ ، و لام آل ، در اصل نسخه ضمه دارد . ٢ - الصحراء ، در قرآن نیست .



ص : اى صدق الله .

الْفَاجِرُ : نافرمان ، و دروغ زن ؛ الْفَجَارُ وَ الْفَجْرَةُ ، جمع .

ذِي الذِّكْرِ : خداوند شرف .

الصَّافِيَاتُ : اسبانی که برسه دست ايستاده

وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ : و نيست هنگام گريختن .

باشند و برکناره سم چهارم .

عُجَابٌ : سخت عجب .

الْجَوَادُ : اسب نيك رو ؛ الْجِيَادُ ، جمع .

أَنْ أَمْشُوا ؛ أَيْ أَمْشُوا .

أَحْبَبْتُ : برگزیدم .

شَيْءٌ يُرَادُ : چیزی که برای خود خواهند .

حُبَّ الْخَيْرِ : دوستی اسبان .

الْإِخْتِلَاقُ : دروغ فابافتن .

مَسْحًا : بزدنی .

الْإِرْتِفَاءُ : ببالا بر شدن .

بِالسُّوقِ : به ساق ها .

مَا هُنَالِكَ : ما زائده است .

الرَّخَاءُ : باد نرم .

الْأَيْدِ : قوت .

بِنُصْبٍ : به رنج .

فَصَلَ الْخِطَابِ : بيان کردن سخن .

بَارِدًا : سرد .

التَّسْوِيرُ : به ديوار بر شدن .

حَنْتٌ : سوگند دروغ کرد ، و بز ه مند

الْإِسْطَاطُ : بيداد کردن ، و از حد درگذشتن .

شَدَّ ؛ يَحْنَتُ حِنْثًا .

التَّعْجَةُ : ماده ميش ؛ التَّعَاجُ ، جمع .

الْأَخْيَارُ : گزیدگان .

عَزَّ : غلبه کرد ؛ يَعْزُّ عَزًّا .

الْأَنْرَابُ : هم زادان ؛ جَمْعُ تَرَبٍ .

الْخَلِيطُ : هنباز ؛ الْخَلَطَاءُ ، جمع .

الْغَسْلِينَ ۱ وَالْغَسَاقُ ۲: هر چه برود از تن  
 دوزخیان از صدید و زرد آب .  
 الْأُقْتِحَامُ ۳: خویشتن در افکندن به عنف .  
 مَرَحَبًا ۴: فراخی باد .  
 التَّخَاصُمُ ۵: به هم خصومت کردن .  
 التَّكْلُفُ ۶: از خویشتن چیزی نمودن که آن  
 نباشد ، و رنج چیزی بکشیدن .

۱ - در سورة الحاقّة آیه ۳۶ قرار دارد .  
 ۲ - الغساق ، در قرآن به تشدید سین است و به تخفیف نیز قرائتی می باشد . ← نثرالمرجان  
 ج ۶ ص ۱۰۰ .

سورة الزمر - ۳۹

التَّكْوِيرُ : گرد کردن ، و در آوردن چیزی  
به زورِ چیزی ، و بیوگندن ، و عمامه  
در سر بستن .  
هَاجَ : خشک شد گیاه ؛ يَهِيحُ هِياجًا .  
الْأَقْشِرَارُ : بر افراشیدن .

التَّشَاكُصُ : بد خویی کردن با یکدیگر .  
الْإِسْمِثْزَارُ : واهم آمدن ، و برمیدن .  
سَلَمًا وَسَلِمًا : خالص .  
مَقَالِيدُ : کلید ها ؛ جُمْعُ مَقْلَادٍ .

حَمٌّ : تقدیر کردند بودنی ها .	التَّبَابُ وَالتَّبُّ : زیان کار شدن ، و هلاک شدن .
رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ : بردارنده پایگاه ها .	التَّقْوِيصُ : کار با کسی گذاشتن .
التَّلَا [ق] : فراهم رسیدن ، و یکدیگر [را] دیدن .	التَّحَاجُّ : با یکدیگر حاجت آوردن .
أَرَفٌ : نزدیک آمد ؛ يَأْزِفُ أُوْفًا وَّازْفًا ؛ الأُزْفَةُ : قیامت .	تَكَبَّرَ : تکبر کرد .
لُدِيٌّ : نزدیک .	السَّلْسِلَةُ : زنجیر ؛ السَّلَاسِلُ ، جمع .
خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ : خیانت چشم ها .	السَّحْبُ : کشیدن .
التَّنَادُ ۱ : از یکدیگر رمیدن .	سَجَرٌ : به آتش بتافت ، و تهی کرد ، و پیر کرد ۲ ؛ يَسْجُرُ سَجْرًا .

۱ - التَّنَادُ : در قرآن ، دال بدون تشدید است و با تشدید دال هم قرائتی است . - نشر السرجان ج ۶ ص ۲۲۵ .

۲ - همین طور است المصادر زوزنی ، ج ۱ ص ۲۳ .

أَقْوَاتِهَا : روزی هاء ایشان .	التَّقْيِيسُ : تقدیر کردن ، و سبب ساختن .
الدُّخَانُ وَالْيَحْمُومُ وَالنَّحَّاسُ ١ : دود .	لَغِيٍّ : بیهوده گفت ؛ يَلْغِي لَغًا .
الضَّرْصُرُ : باد سرد .	أَسْوَأُ : بتر .
نَحْسٍ : بد اختر شد ؛ يَنْحَسُ نَحْسًا ؛ فَهُوَ نَحْسٌ .	الإِدْعَاءُ : دعوی کردن ، و آرزو خواستن .
الإِنطَاقُ : به سخن آوردن .	خَاشِعَةً : آرامیده .
الإِسْتِتَارُ : در پرده شدن .	الْكَمُّ ٢ : غلاف به شکوفه ؛ الْأَكْثَامُ جمع .
الإِعْتَابُ : خشنود کردن .	عَرِيضٌ : پهن .

١ - الیحموم ، در سورة الواقعة آیه ٤٦ و النحاس ، در سورة الرحمن آیه ٣٥ .  
 ٢ - در مقدمه الأدب هم ، کاف کَم مضموم است .

سورة عسق - ۴۲

رَكَدٌ : بیستاد باد و آب و کشتی ؛ یُرْكَدُ	حَمَّ عَسَقٍ : به حق مجد و سنا و قدرت من .
رُكُودًا ؛ فَهَوُّ رَاكِدٍ .	سَرَعٌ : پدید کرد ، و هویدا کرد ؛ یَشْرَعُ شُرْعًا .
الْإِيْبَاقُ : هلاک کردن .	كَلِمَةُ الْفَصْلِ : قضا سابق .
السُّورَى : مشورت کردن .	الْجَوَارِي : کشتی ها ، روان .
التَّزْوِیجُ : جفت گردانیدن .	الْمُنشَاتُ ۱ : بادبان ها بر کشیده .
	كَالْأَعْلَامِ : چون کوه ها ؛ جَمَعَ عَلَمٍ .

سورة الزخرف - ۴۳

اَلْاِقْتِرَانُ : با یکدیگر قرین شدن .	اَفَنْصِرُبُ عَنْكُمْ : ای بگردانیم .
اَلْاِيسَافُ : به خشم آوردن ، و اندوهگن گردانیدن .	اَلْتَنْشِئَةُ : بیروردن ، و ببالانیدن .
السَّلَفُ : گذشتگان .	وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ : و نام کردند فریشتگان را .
الصَّحْفَةُ : کاسه ، بزرگ ؛ الصِّحَافُ ، جمع .	عَلَى اُمَّةٍ : بر دینی .
الْكُوبُ : کوزه ؛ بی گوشه ؛ الْاَكْوَابُ ، جمع .	بِرَاءٍ : بیزار شده .
اللَّذَاذَةُ وَاللَّذَّةُ : مزه یافتن .	فِي عَقِبِهِ : در فرزندان او .
التَّقْتِيرُ : سست گردانیدن .	السُّخْرِيَّ : آنک او را خدمت فرمایند .
الْاِبْرَامُ : محکم کردن کاری و سخت تافتن ، و بستوه آوردن .	الْمِعْرَاجُ : نردبان و پایه ؛ بَرَلَا ؛ الْمِعْرَاجُ ، جمع ؛ ذِي الْمِعْرَاجِ ۱ : خداوند فضل هاء بزرگوار .
العَبْدُ : ننگ داشتن .	عِشَاعُهُ : اعراض کرد از او ؛ يَعِشُو ۲ عِشْوًا .
يَصِدُّونَ : بانگ می کنند .	بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ : دوری مشرق از مغرب .
الْقَيْلُ : گفتن .	

۱ - ذی المعارج ، در سورة المعارج ۷۵ آیه ۳ است .

۲ - جلو یعیشو ، الفی قرار گرفته بود ، که شرح آن در مقدمه کتاب خواهد آمد .

سورة الدخان - ۴۴

رَهَوًّا : ساکن .  
الْعَتَلُ : به عنف کشیدن ؛ وَالْغَابِرُ يَعْتَلُ . ۲

النَّعْمَةُ : خوش عیش شدن .  
الْأَحْوَرُ : آنک سیاههء چشمش سخت سیاه

بود و سپیده سخت سپید ؛ الْحَوْرُ ،

جمع .

يَوْمُ الْفَصْلِ ۱ : روز قیامت .

غَلَى : بجوشید ؛ يَغْلِي غَلِيَانًا .

---

۱ - يوم الفصل ، در قرآن منصوب است ، گویا مصدّف در بسیاری از موارد به ترکیب و جمله بندی قرآن نظر نداشته است .

۲ - روی کلمهء يعتل نوشته شده است ، معا .



سورة الجاثية - ٤٥

در نشستگان؛ جَمَعُ جَاثٍ .

الْأَسْتِنَاخُ : نسخت گرفتن .

الْإِجْتِرَاحُ : کسب کردن .

الْجُثُوُّ : به زانو در نشستن؛ جُثِيًَّا : به زانو

سورة الأحقاف - ۴۶

الْعَارِضُ : ابری که سایه افکند .

وَلَمْ يَعْ : و در نماند .

التَّجَاوُزُ : فراگذاشتن از گناهان، و بگذشتن

از چیزی .

الأحْقَافُ : منازل قوم عاد .

بَالَهُمْ : حال ایشان .	أَنْفَاءً : اکنون .
الْمَثَلُ : داستان .	الْأَشْرَاطُ : نشانهها [ء] قیامت ؛ جَمْعُ شَرْطٍ .
فَضْرَبَ الرِّقَابِ : بزنید کردن ها .	الْمَغْشَى عَلَيْهِ : بی هوش شده .
النُّوْثَاقُ : بندی که اسیران را بدان ببندند .	الْإِصْمَامُ : کر کردن .
الْوِزْرُ : گناه ، وآلات حرب ؛ الْأَوْزَارُ جمع	الْإِعْمَاءُ : کور کردن .
التَّعْرِيفُ : خوش بوی کردن ، و شناسا	أَقْقَالَ : قفل ها .
گردانیدن .	الْإِسْحَاطُ : به خشم آوردن .
فَتَسَأَلُهُمْ : هلاک شدن باد ایشان را .	أَضْعَانَهُمْ : کینه ها [ء] ایشان .
الْأَسْوُنُ : از حال بگشتن	لَحْنُ الْقَوْلِ ۱ : معنی گفتار .
مُصْفًى : صافی کرده .	وَتَرَ : نقصان کرد ؛ يَتَرُ وَتَرًا .
الْمِعَا : رودگانی ؛ الْأَمْعَاءُ جمع .	الْأَحْقَاءُ : الحاح کردن در سؤال .

سورة الفتح - ۴۸

- التَّوْقِيرُ : شکوه داشتن .  
بَايَعُ : بیعت کرد ؛ يُبَايِعُ مَبَايَعَةً .  
الشَّغْلُ : مشغول کردن .  
الْأَظْفَارُ : ظفر دادن .  
الْعَكْفُ : باز داشتن .  
مَعْرَةٌ : سختی و مکروهی .  
التَّرْزِيلُ : پراکنده شدن .  
التَّحْلِيْقُ : بستردن موی .  
التَّقْصِيْرُ : کم کردن .  
السَّطَأُ : اوّل برگی کی بیرون آید .  
الْإِيْزَارُ : نیرومند کردن .  
الْإِسْتِعْلَاطُ : ستمبر شدن .  
الزَّرَاعُ : برزگران ؛ جَمْعُ زَارِعٍ .

سورة الحجرات - ۴۹

الْتَّنَابِرُ : یکدیگر را به لقب خواندن .	الْإِمْتِحَانُ : بیازمودن .
الْإِعْتِيَابُ : غیبت کردن .	الْحَجَرَاتُ : حجره ها ؛ جَمْعُ حَجْرَةٍ .
الشَّعْبُ : قبیله ؛ بزرگ ؛ الشُّعُوبُ ، جمع .	التَّحْبِيبُ : دوست گردانیدن .
أَلْتَأْتِ : بکاست ؛ يَأْتِ التُّأْتِ .	التَّكْرِيهُ : دشمن گردانیدن .

---

۱ - در نشرالمرجان ج ۶ ص ۶۷۶ : لایلتکم ، هم از أَلْتِ يَأْتِ که لغت غطفان است آمده وهم از لات یلیت که لغت اسد و اهل حجاز و هر دو به معنی ، لاینقصکم می باشد .

سورة ق - ۵۰

عَنِيدٌ : حاضر .	ق : نام کوهی است از زبرجد محیط به دنیا .
سُكْرَةُ الْمَوْتِ : سختی جان کندن ؛ سَكْرَاتُ الْمَوْتِ ، جمع .	كِتَابٌ حَفِيفٌ : یعنی لوح محفوظ .
حَادٌ : بگردید ؛ يَحِيدُ حَيْدًا وَحَيْدُودَةً .	مَرِيحٌ : درهم آمیخته .
الْإِطْفَاءُ : طاغی کردن .	نَضِيدٌ : برهم نهاده .
الْإِمْتِلَاءُ : پر شدن .	تَبَعٌ : ملکی بوده است به یمن .
الْمَزِيدُ : جایگاه زیادت .	عَيٌّ : عاجز شد ؛ يَعْيِي عِيًّا .
التَّنْقِيبُ : در شهرها گردیدن .	حَبْلُ الْوَرِيدِ ۱ : رگ گلو .
الْقَى السَّمْعَ : گوش فرا داشت .	الْمُتَلَقِّانِ : فریشتگان چپ و راست .
سِرَاعًا : شتابندگان ؛ جَمْعُ سَرِيحٍ .	الْقَعِيدُ : هم نشین .
	الْلَفْظُ : گفتن ، و از دهن بیوگندن .

۱ - در قرآن آیه ۱۵ : من حبل الوريد است .

سورة الذاریات - ۵۱

أَلْوَقْرُ : بارگران .	أَلصَّكُّ : زدن بر روی و کوفتن .
أَلتَّفْسِيمُ : وا بخشیدن .	لَمُوسِعُونَ : ای فادِرون .
أَلْحُبُّكُ : راه ها ؛ جَمْعُ حَبِيبٍ .	خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ ۲ : بیافرید جفتی .
قُتِلَ أَلْخَرَاصُونَ : لعنت باد بر دروغ زنان .	أَلتَّوَاصَى : یکدیگر وصیت کردن .
سَهَا : غافل شد ؛ يَسْهُوُ سَهْوًا .	أَلدَّنُوبُ : بهره .
هَجَعَ : بخت ؛ يَهْجَعُ هُجُوعًا .	أَلْإِنْتِمَارُ : خویشان را از دشمن نگاه داشتن
حَرَمٌ : بی‌روزی کرد ؛ يَحْرِمُ حَرْمَانًا .	به یاری یک دیگر .
فِي صَرَفٍ : در بانگ کردنی .	

---

۱ - جلو یسهو ، الفی نوشته شده است .  
۲ - در این سوره آیه ۴۹ ، خلقنا زوجین به کار رفته است .

سورة الطور - ۵۲

- الرَّقُوقُ : پوست کی بروی نویسند .  
الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۱ : خانمای است در آسمان  
چهارم برابر خانه کعبه .  
المُورُ : گردیدن .  
الدَّعُورُ : راندن به عنف .  
التَّائِبُ : به بزه منسوب کردن .
- الْكَاهِنُ : فال گوی .  
رَيْبُ الْمُنُونِ ۲ : حوادث زمانه .  
أَحْلَامُهُمْ : خردها [ء] ایشان .  
التَّقْوُلُ : بر کسی دروغ بافتن .  
السَّيْطَرَةُ ۳ : بر کسی گماشتن .

---

۱ - در قرآن : البيت المعمور ، مجرور است .

۲ - در قرآن : ريب المنون ، منصوب است .

۳ - در آیه ۳۷ : المصيطرون ، با صاد است و با سین هم قرائتی است . - نشرالمرجان ج ۷ ص ۷۲



سورة النجم - ۵۳

ضِيزَى : بجسبیده از حق . ۳ .	النَّجْمِ وَالتَّرْيَا ۱ : پروین .
اللَّمَمُ : گناه خُرد .	ذُو مِرَّةٍ خدایوند قَوْت .
الْجَنِينُ : کودک اندر شکم ؛ الْأَجِنَّةُ ، جمع .	الْأَفُقُ : کناره آسمان و زمین .
الْإِكْدَاءُ : بریده کردن عطا .	التَّدَلَّى : سخت نزدیک شدن .
الْمَنْتَهَى : جایگاه به نهایت رسیدن .	قَابَ قَوْسَيْنِ : مقدار دو کمان و گویند مقدار
الْإِمْنَاءُ : ریختن منی .	دو گز .
التَّشَاءُ : بر بالانیدن .	نَزَلَةٌ أُخْرَى : یک بار دیگر .
الْأَهْوَاءُ : بینداختن و قصد کردن .	سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى : درختی است در آسمان
التَّمَارِی : به شک شدن .	چهارم .
سَمَدٌ : بازی کرد ، و غافل بود ؛ یَسْمَدٌ سَمُوداً .	الْأَلَاتُ وَالْعَزَى وَمَنَاةٌ ۲ : نام بتانی است
	کی هر قومی را بوده است .

۱- التَّریا ، در قرآن نیامده است .

۲- در قرآن آیه ۲۵ منوّه است .

۳- اذا قسمة ضیزی ، اکنون پس بخششی است سخت کز و ستمکارانه . ← میبیدی ج ۹ ص ۳۴۸ .

سورة القمر - ۵۴

أَشْرٌ : دنه گرفته .	الْإِسْتِمْرَارُ : استوار شدن ، و روان شدن .
الْإِحْتِضَارُ : حاضر آمدن .	الزُّجَّارُ : وا زدن ، و باز ایستادن به
التَّعَاطِي : فرا گرفتن .	زجر کسی .
الْإِحْتِظَارُ : حظیره ساختن .	الْإِنْهَامُ : ریزان شدن آب .
راودوهُ : درخواستند از او .	الدُّسْرُ : میخ ها کشتی ؛ جَمْعُ دِسَارٍ .
التَّصْبِيحُ : بامداد به جایی آمدن یا به	المذکر <sup>۱</sup> : پند گیرنده .
نزدیک کسی .	العَجْرُ : کونه ؛ درخت ؛ الأعجازُ ، جمع .
أدهی : سخت تر .	الإنقارُ : برکنده شدن .
أمرٌ : تلخ تر .	سعر <sup>۳</sup> : دیوانگی .
الاستِطَارُ : نوشتن .	القیَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ : آوردند بدو وحی .

---

۱ - در اصل ، کاف مشدّد است ولیکن در قرآن آیه ۱۷ بدون تشدید است و همین طور است نثر المرجان ج ۷ ص ۱۲۰ .  
 ۲ - در میدی ج ۹ ص ۳۸۳ : اعجاز نخل ، بن ها خرمانان .  
 ۳ - بنا بر قرائتی شعر مفرد است ، به معنی جنون . نثر المرجان ج ۷ ص ۱۲۴ .

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ : آي الْقُرْآنَ ، وَقِيلَ التُّطُقُ .	الثَّقَلَانُ : پری و آدمی .
الْبَيْبِيَانُ ۱ وَالْبَيَانَ : پدید کردن .	نَفَذَ : بگذشت ؛ يَنْفِذُ نَفَادًا وَ نُوذًا .
النَّجْمُ : هر نبات که ساق ندارد .	وَرْدَةٌ : گلگون .
الْعَصْفُ : برگ کشت ، و گویند کاه .	الدِّهَانُ : ادیم سرخ ، و گویند روغن ها ؛
الرَّيْحَانُ : روزی ، و ساسپرم .	جَمْعُ دُهْنٍ .
الْفَخَّارُ : گل خشک پخته .	الفنن : شاخ ؛ الْأَفْنَانُ ، جمع .
الْمَارِجُ وَاللَّهْبُ ۲ وَالشَّوْاطُ : زبانه آتش	الْبِطَانَةُ : آستر ؛ الْبِطَائِنُ ، جمع .
بی دود .	الْجَنَى : بار درخت .
لَايَبِغِيَانٍ : به هم در نیامیزند .	الْكَمْثُ : مجامعت کردن ؛ والغابر ، يَطْمِثُ ۳ .
الْمَرْجَانُ : مروارید خرد .	الْأُدْهِمِيَامُ : سیاه نمودن گیاه و غلّه از
فَنِي : نیست شد ؛ يَفْنِي فَنَاءً ؛ فَهُوَ فَانٍ .	سیر آبی .
الْجَلَالُ وَالْجَلَالَةُ : بزرگوار شدن .	النَّضْحُ : بر جوشیدن آب چشمه .
سَنَفَرُكُمْ ۴ : زود بود که قصد حساب شما	الْخِيَامُ : خیمه ها ؛ جَمْعُ خَيْمَةٍ .
کنیم .	مُدَاهِمَاتِنَ : دو بهشت سبز سیر آب .

۱ - التَّبْيَانُ ، در سورة التَّحَلُّ ۱۶ آیه ۹۱ قرار دارد .  
 ۲ - لَهَبٌ ، در المرسلات ۷۷ آیه ۳۱ و در تَبَّتْ ، آمده است .  
 ۳ در اصل ، روی کلمه ۴ یطمث ، نوشته است ، معا .

الْعَبْقَرِيُّ : جامه های گران مایه .

خَيْرَاتٌ : زنانی پرهنر .

الرَّفْرَفُ : شادروان ها ، و گویند مرغزارها .

رَافِعَةٌ : بردارنده .	أَبْكَارًا : دوشیزگان ؛ جَمْعُ بَكْرٍ .
رَجٌّ : بجنابید ؛ يَرْجُ رَجًّا .	عُرْبًا : شوی دوستان ؛ جَمْعُ عُرُوبٍ .
بَسٌّ : خرد و مرد کرد ؛ يَبْسُ بَسًّا .	الْحِنْتُ : بزه .
الْإِنِّثَاتُ : پراکنده شدن .	الْهَيْمُ : شتران تشنه ؛ جَمْعُ أَهِيمٍ .
أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ : کسانی که نامه به دست راست ستانند .	التَّفَكُّهُ : شگفتی نمودن .
أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ : کسانی که نامه به دست چپ ستانند .	مَسْبُوقِينَ ؛ أَىْ عَاجِزِينَ .
وَضَنٌ : به جواهر مرصع کرد ؛ يَضُنُّ وَضْنًا .	الْإِعْرَامُ : ناوان کردن .
التَّخْلِيدُ : جاودانه کردن ، و دست افرنجن در دست کسی کردن .	الْمُزَنُ : ابر سپید .
الْخَضُّ : خار از درخت باز کردن .	الْأَبْرَاءُ : آتش زدن .
الطَّلَعُ ۱ : بشکوفه .	الْإِقْوَاءُ : برسیدن زاد ، و برسیدن بیابان .
مَاءٍ مَّسْكُوبٍ : آبی روان .	مَوَاقِعُ النُّجُومِ ۲ : فروشدن جای ها ، ستارگان .
	الْإِدْهَانُ : مداهنت کردن .
	حِينَئِذٍ : آن هنگام .
	رُوحٌ : برآسودنی .

۱ - طلع ، در سوره ق ۵۵ آیه ۱۰ قرار دارد و در این سوره آیه ۲۸ طلع منصود ، است . ولیکن به قرائت علی بن ابیطالب (ع) در سوره الواقعة نیز طلع منصود خوانده شده است .  
 نثر المرجان ج ۷ ص ۱۷۱ . ۲ - مواقع النجوم ، در قرآن مجرور است .

سورة الحديد - ۵۷

التَّكَاثُرُ: به هم نورد کردن به بسیاری مال

و قوم .

بِرَأً: بیافرید؛ بپیرا بپرا .

الرَّهْبَانِيَّةُ: برزیدن رهبانی .

الْإِبْتِدَاعُ: نو آوردن .

الْإِقْتِبَاسُ: فرا گرفتن آتش و علم .

الْإِلْتِمَاسُ: جستن .

السُّورُ: باره .

هِيَ مَوْلَاكُمْ: ای اولی بکم .

التَّفَاخُرُ: با یکدیگر فخر کردن .

سورة المجادلة - ۵۸

فَسَحَ : فراخ کرد؛ يَفْسَحُ فَسْحًا .	الْإِشْتِكَاءُ : بنالیدن و گله کردن .
الْمُنَاجَاةُ : راز گفتن .	التَّحَاوُرُ : یک دیگر [را] جواب دادن .
الْجَنَّةُ : سپر؛ الْجِنُّ جمع .	التَّمَاسُّ : یکدیگر را بسودن .
المَوَادَّةُ : دوستی داشتن .	التَّنَاجِي : با یکدیگر راز گفتن .
	التَّفْسُحُ : فراخ وانشستن .

سورة الحشر - ۵۹

الْحَصُونُ : حصارها .	الْأَيْجَافُ : پویانیدن ستور .
الْإِحْتِسَابُ : مزد بیوسیدن .	الرِّكَابُ : اشتری که نشست را شاید .
التَّخْرِيبُ : ویران کردن .	الْقُدُّوسُ : پاک .
الْجَلَاءُ : از خان و مان بیرون شدن ، و بیرون کردن .	السَّلَامُ : بی عیب .
اللَّيْنَةُ : درخت خرما .	الْمَوءُ مِنْ : امن کننده .

۱ - در قرآن آیه ۲ : بیخربون ، از باب افعال است و باب تفعیل قرائتی است . - نشر المرجان ج ۷ ص ۲۶۸ .



سورة العمتحنة - ٤٠

رِسْوَةٌ : بی بردنی .

بِعِصْمِ الْكُوفِرِ : به نکاح ها [ء] زنان کافر .

الْمُعَادَاةُ : دشمنی داشتن با کسی .

سورة الصف - ٦١

رَصَّ : استوار برآورد؛ يَرْصُ رَصًّا.

سورة الجمعة - ٦٢

حَمَلُوا التَّوْرَةَ : دادند ايشان را توراة . اَسْفَاراً : كتاب ها ؛ جَمْعُ سَفَرٍ .

سورة المنافقون - ٦٣

حُسْبٌ : چوب ها ؛ جَمْعُ حَسْبٍ .  
التَّلْوِيَةُ : نيك پيچانيدن .  
التَّسْنِيدُ : فرا ديوار گذاشتن .



سورة الطلاق - ۶۵

وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ : زنان آبستن .  
الْوَجْدُ وَالْجِدَّةُ : توانگر شدن .  
الْعِدَّةُ : عدت داشتن .  
عَذَابًا نُّكَرًا ۱ : عذابی منکر و هول .  
الْإِعْظَامُ : بزرگ گردانیدن .

---

۱ - در قرآن آیه ۹: نکرا با کاف ساکن است که قرائت اهل مدینه می باشد، و به ضم کاف قرائت ابوبکر است. - نثر المرجان ج ۷ ص ۳۹۵

سورة التَّحْرِيمِ - ٦٦

التَّحْلِيلُ وَالتَّحِلَّةُ : حلال کردن .  
صَفَى وَصَفَى : بچسبید ؛ يَصْفُو وَ يَصْفَى  
صَفْوًا .  
ثِيَابٍ : زنانی شوی داشته .  
غِلَظٌ : درشتان .  
تَوْبَةً نَّصُوحًا : توبه [ای] که هرگز بنشکنند .  
وَأَغْلُظْ عَلَيْهِمْ : درشتی کن با زیشان .

سورة الملك - ۶۷

فَطُورٌ : شكاف ها .	التَّمِيزُ : از یکدیگر جدا شدن .
خَاسِئًا ؛ أَيُّ صَاعِرًا ذَلِيلًا .	فِي مَنَاقِبِهَا : در راه ها [ء] آن ، و گویند
حَسِيرٌ : کند .	در کنار ها [ء] آن ، و گویند در
صَاقَاتٍ : برها از هم وا گشاده .	کوه ها [ء] آن .
رُجُومًا ۱ : ستارگانی که در شیاطین اندازند؛	نَذِيرِي ؛ أَيُّ اِنْدَارِي .
جَمْعٌ رَجْمٍ .	اَلْاِكْبَابُ : بر روی افتادن

۱ - در مفردات راغب ص ۱۹۰ گوید : قال فی الشَّهب ، رجو مال الشَّیطانین .



کنیم ما اورا بر بینی .	هَمَّازٌ وَهَمْزَةٌ وَلَمْزَةٌ ۱ : بدگوی .
صَرَمَ : بپرید ؛ یَصْرِمُ صَرَمًا .	الْتَمِيمَةُ : سخن چینی کردن .
الْأَسْتِثْنَاءُ : اِنْ شَاءَ اللَّهُ گفتن ، و استثنا	العنل : درشت ، و ناپاک .
کردن .	خَاشِعَةً : ترسنده .
الصَّرِيمُ : شب ۲ .	سَالِمُونَ : تن درستان .
الْحَرْدُ : آهنگ کردن .	لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ : اگر در نیافتی او را .
لَوْلَا تُسَبِّحُونَ : چرا نکویید اِنْ شَاءَ اللَّهُ .	الرَّزِيمُ : معروف به بدی و سندن .
التَّلَاوُمُ : یکدیگر را ملامت کردن .	وَسَمٌ : داغ کرد ؛ يَسِمُ وَسْمًا وَسِمَةً .
عَنْ سَاقٍ : از سخنی ۳ سخت .	سَنَسِمَهُ عَلَى الْخُرطومِ : زود بود کی داغ
الْإِزْلَاقُ : بلغزانیدن .	

۱ - همزة و لمزة ، ازسورة الهمزة است .

۲ - فاصبحت كالصريم ، آن بستان زمینی گشت چون شب سیاه درو نه نبات نه آب . - میبیدی ج ۱۰ ص ۱۸۲ .

۳ - در اصل : از سخنی ، خوانده می شود ، شاید سختی سخت باشد . در نشر المرجان ج ۷ ص ۴۶۱ : عن ساق ، ای عن كرب و شدة ، قيل عن اصل الأمر فيظهر المحق من المبطل .

سورة الحاقة - ۶۹

الْوَهْيُ : دریدن .	الْحَاقَّةُ وَالْقَارِعَةُ وَالْوَاقِعَةُ وَالْأَرْفَةُ وَالطَّامَةُ
عَلَى أَرْجَائِهَا : بر کناره آن ؛ جَمْعُ رَجِي .	وَالصَّاحَّةُ وَالغَاشِيَةُ ۱ : قیامت .
هَؤُومٌ : فرا گیرید .	الطَّاعِيَةُ : طغیان .
الْقُطْفُ : بار درخت ؛ الْقُطُوفُ ، جمع .	حُسُومًا : بیایی .
الْقَاضِيَةُ : مرگ .	الْحَسْمُ : بریدن .
الذَّرْعُ : به ارش پیمودن .	صَرَعِي : او کندگان ؛ جَمْعُ صَرِيحٍ .
الْحَصُّ : بر انگیختن ؛ يَحُصُّ حَصًّا .	الْخَاطِئَةُ : گناه .
الْقَبِيلُ وَالْقَوْلُ وَالْقَالُ : گفتار ؛ الْأَقْوَالُ ،	أَخَذَةُ رَابِيَةً : گرفتنی روز افزون .
جمع . وَالْأَقَاوِيلُ ، جمع الجمع .	الْجَارِيَةُ : کشتی روان .
الْوَتِينُ : رگ دل .	وَعِي : باز داشت ۲ ؛ يَعِي وَعِيًّا .

۱ - بجز الحاقه و القارعه و الواقعه بقیه از سوره های دیگر قرآن است .

۲ - الوعی : نگاه داشتن و یاد داشتن . - لسان التنزیل ، ص ۵۰ . آذن واعیه ، گوشی دریا بنده و نگاه دارنده . - میبدی ج ۱۰ ص ۲۰۴ . - المصادر ج ۱ ص ۱۷۲ .

سورة العنارج - ٧٠

الْهَلُوعُ : بخیل و ترسنده .	الْعِهْنُ : پشم رنگین .
عَزِيْنٌ : گروهان .	الْفَصِيْلَةُ : دوده مان .
التَّصْبُّ : هرچه بر پای کنند چون علم و	لَطِيٌّ : آتش زوانه زننده .
جز آن .	الشَّوْءُ : پوست سر؛ الشَّوْءُ ، جماعة .
الْإِيْفَاضُ : شتافتن .	الْإِيْعَاءُ : در وعا کردن ۱ .

سورة نوح عليه السلام - ۷۱

الْمُجَاهِرَةُ وَالْجِهَارُ : به آواز خواندن .  
وَقَارًا ؛ ای عَظْمَةً .  
أَطْوَارًا : بارگاه ۱ .  
كُبَارًا : سخت بزرگوار .

سَوَاعٌ وَيَعُوثٌ وَيَعُوقُ وَنَسْرٌ : نام بتانی  
است که هر قومی را بوده است .  
دَيَّارًا : سرای داری . ۲  
تَبَارًا ؛ ای خَسَارًا أَوْهَلَاكًا .

---

۱ - در اصل ، از معنی کلمهء "فصيلة" که در سورة المعارج است به بعد را گویی کسی دیگر نوشته است و این خط دَوَمٌ دقیق است ولی نه به دَقَّتْ خط قبل . احتمال می رود که "أَطْوَارُ بارها" باشد همانطور که در لسان التنزیل است ، یا "چند بارها" باشد که میدی ج ۴ ص ۲۳۵ آورده است ، در هر حال معلوم نشد که چیست .  
۲ - دَيَّارًا : خداوند سرای . لسان التنزیل ص ۴۸ .

سورة الجن - ۷۲

جَدُّ رَبِّنَا : جلال و عظمت خداوند ما .	الرَّصَدُ : نگاه بان .
هَرَبٌ : بگریخت ؛ يَهْرَبُ هَرَبًا .	طَرَائِقُ قِدْدَاً : گروهان ناهم دل ؛ جَمْعُ قِدَّةٍ .
الجَدُّ : بزرگوار شدن .	الْقَسْتُ : بیداد کردن .
الشَّطَطُ : دروغ و ظلم .	التَّحَرِّيُّ : جستن صواب .
فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ؛ أَي دُلَّا وَ ضَعْفًا .	مَاءٌ عَدَقٌ : آبی بسیار .
الْحَارِسُ : پاسوان ؛ الْحُرَّاسُ وَ الْحَرَسُ ،	عَذَابًا صَعْدًا : عذابی سخت .
جماعة .	لِبِدَاً : گروهان خویشان زبریکدیگر افکنده ؛
رُودٌ : ستارگانی که به شب بروند چون	جَمْعُ لِبْدَةٍ .
شهاباً ؛ جَمْعُ شِهَابٍ .	

سورة المزمل - ۷۳

ذَاغُصَّةٍ : کلو گیرنده .	الْمَزْمَلِ وَالْمَدَّثِرِ ۱ : جامه به سردر آوردنده ۲ .
رَجَفَ : بلرزید ؛ يَرْجِفُ رَجْفًا .	قَوْلًا ثَقِيلًا : گفتاری گران مایه .
الْكَثِيبُ : توده ریک .	نَاشِئَةَ اللَّيْلِ : ساعت‌ها [۴] شب ، و گویند
مَهِيلاً : ریزان .	نماز شب .
وَبَيْلًا ؛ أَيْ ثَقِيلًا .	التَّبَتُّلُ : خویشتن از دنیا بریده کردن .
السَّيْبُ : سفید سران ؛ جَمْعُ أَشْيَبَ .	التَّبَتُّيلُ : دل از دنیا بریدن .
التَّيْسُرُ : آسان آمدن .	التَّمْهِيلُ : مهلت دادن .
	أَنْكَالًا : بندها ؛ جَمْعُ نِكْلِ .

۱ - از سورة المدثر .  
 ۲ - در اصل همین طور است .

لَوَّاحَةٌ : رنگ بگرداننده .	رِيَابِكَ فَطَهَّرَ ۱ : دل خویش را پاک کن .
البَشَرُ : روی پوست ؛ جَمْعُ بَشَرَةٍ .	الترُّجَزَ فَاهْجَرُ : از شر بگریز .
دَبْرٌ : پشت بداد ؛ يَدْبُرُ دُبُورًا .	وَلَا تَمَنَّهَ تَسْتَكْبِرُ : عطامده تا بیشتر
الْإِسْفَارُ : روشن شدن .	بازستانی .
الْكَبِيرُ : بزرگترینان ؛ جَمْعُ الْكُبْرَا وَهِيَ تَأْنِيثُ الْكَبِيرِ .	نَقَرٌ : در دمید ؛ يَنْقُرُ نَقْرًا .
رَهِيْنَةٌ : گرو کرده .	وَحِيدًا : تنها .
الْإِسْتِغْفَارُ : برمیدن .	مَمْدُودًا : بسیار .
الْقَسْوَرَةُ : شیر و گویند تیر اندازان .	الْتَمَهِيْدُ : نیک بگسترانیدن .
مَنْشَرَةٌ : وا گشاده .	صَعُودًا : کوهی در دوزخ .
هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى : او سزای آن است که	التَّفَكِيْرُ : اندیشه کردن .
بپرهیزند از او ۲ .	قُتِلَ ؛ أَيْ لِعِنَ وَ عُدْبَ .
وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ : و سزای آن است که بیامزد .	عَبَسَ وَ بَسَرَ : روی ترش کرد ؛ يَعْيسُ وَ يَبْسُرُ ،
	عُبُوسًا وَ بُسُورًا .
	أَثَرٌ : روایت کرد ؛ يَأْثُرُ أَثْرًا .

۱ - از سورة المدثر به بعد در چند صفحه ، در اثر پارگی و اصلاح و تعمیر صحافان چند کلمه ساقط شده بود که از روی لسان التنزیل و تفاسیر دیگر افزودیم .

۲ - و نیز - میبدی ج ۱۰ ص ۲۷۹ و ۲۹۲ .

سورة القيامة - ٧٥

لَا اِقْسِمُ : هر آینه سوگند خورم .	قَرَأَهُ : آی قرائته .
الْفَجْوَرُ : بی سامانی کردن و دروغ گفتن .	نَضَرَ : تازه شد ؛ يَنْضَرُ نَضْرًا .
أَمَامَ وَقُدَّامَ ۱ : پیش .	فَاقِرَةٌ : سختی پشت شکننده .
لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ : تا تکذیب کند قیامت را .	التَّرْقُوتُ : چنبر گردن ؛ التَّرَاقِي ، جماعة .
بَرَقَ : خیره شد ؛ يَبْرُقُ بَرْقًا .	رَقِيَ : افسون کرد ؛ يَرْقِي رُقِيَةً ؛ فَهُوَ رَاقٍ .
الْحُسُوفُ : بگرفتن ماه .	الْإِلْتِفَافُ ۳ : درهم پیچیده شدن .
الْوَزْرُ : پناه گاه .	الْتَمَطَّى : خرامیدن .
بَصِيرَةٌ ۴ : دانا و گواه .	أَوْلَى لَكَ : نزدیک آمد هلاکت تو .
المَعَادِيرُ : پرده ها ؛ جَمْعُ مَعْدَارٍ ۲ .	سُد [سِي] : آی مهمل .
التَّحْرِيكُ : جنبانیدن .	الْإِهْمَالُ : فرو گذاشتن .

۱ - قَدَّامَ ، در قرآن نیامده است .  
 ۲ - المَعْدَارُ : السِّتْرُ ، لغة حميرية . - ميبدي ج ۱۵ ص ۳۵۳ و نیز - لسان التنزيل .  
 ۳ - در اصل : الِلتِفاتُ ، تصحيح قياسي شد و نیز - المصادر ج ۲ ص ۴۲۰ .



سورة الأنسان - ۷۶

هَلْ أَتَىٰ : أَي قَدَاتِي .	الْأَسْطَارَةَ : فاش شدن و پراکنده شدن .
الْمَشْحُ وَالْمَشِيحُ : آب مرد با خون زن	عَبُوسٌ : ترش روی .
آمیخته : الْإِمْشَاجُ ، جماعة .	قَمَطِرِيرٌ : سخت .
الْكَافُورُ وَالزَّنَجَبِيلُ : دو چشمه دیگر است	نَضْرَةٌ : تازگی و نیکویی .
در بهشت ؛ و گویند : مِزَاجُ ،	الزَّمْهَرِيرُ : سرمای سخت .
شراب ها [ء] بهشتیان است .	الْأَنْبِيَةُ : خنورها ؛ جَمْعُ إِنَاءٍ .
التَّسْنِيمُ وَالسُّلَيْبِلُ : دو چشمه دیگر	الْأَسْرُ : آفریدن ، و اسیر کردن .
است در بهشت .	

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا : به حق آیندگان بیایی	مِرَاتٍ أَيْ جَمَعَتْ لِقَوْتِهَا وَهِيَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ .
چون پیش اسب ، و گویند بِالْمَعْرُوفِ : به	مَاءٍ مَهِينٍ : آبی سست .
نیکویی .	كَفَاتًا : واهم آرنده .
الْعَصْفُ : سخت جستن باد .	الشَّامِخَاتُ ۲ : کوه ها [ء] بلند .
فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا : به حق آرندگان وحی .	الشَّعْبَةُ : شاخ ؛ الشُّعْبُ ، جماعة .
عُدْرًا ؛ أَيْ اِعْدَارًا . ۱	الشَّرْرُ : آیزو . *
الْاِعْدَارُ : عذر درست آوردن .	جَمَالَاتٌ صَفْرًا : شترانی سیاه .
فَرَجٌ : بشکافت ؛ يَفْرَجُ فَرَجًا .	

۱- و نیز ← میبیدی ج ۱۵ ص ۳۳۶ .

۲- در اصل : تاء الشامخات بدون اعراب بود و ما به حکم سابقه قبلی این نسخه ضمّه گذاشتیم ، در قرآن ، رواسی شامخات است ، آیه ۲۸ .

۳- در قرآن ، جمالت صفر ، است ← نثر المرجان ج ۷ ص ۶۲۲ .

سورة النبأ - ۷۸

عَمَّ : از چه .

المُؤَافَقَةُ وَالْوَفَاقُ : موافقت کردن .

المَعاشُ وَالْعَيشُ : زیستن .

الْكَواِيبُ : دختر نارستان ؛ الْكواِيبُ ،

وَهَجٌ : بدرخشید ؛ يَهجُ وَهَجَانًا .

جماعة .

المُعَصِرَاتُ : ابرها [ء] نزدیک رسیده به

دهاقاً : پر ، ۳ و گویند پیایی .

باریدن .

الْكَذَابُ : التَّكْذِيبُ .

الْفَأْفَأُ : به هم در شده .

حِسَابًا : ای شمار کن ، وَيُقَالُ كَافِيًا .

أَحْقَابًا : هشتاد سالان ۱ ؛ جَمْعُ حُقْبٍ .

صَوَابًا : گفتاری راست .

الْبَرْدُ : خواب . ۲

۱ - لابشین فیها احقبا ، بمانند اندر آن سال های بی شمار . - میدی ج ۱۰ ص ۳۴۸ . در این جا هشتاد سالان ، به معنی مدت هشتاد سال است .

۲ - در لسان التنزیل : البرد ، خنکی ، وقیل خواب ، و نیز - میدی ج ۱۰ ص ۳۴۸ .

۳ - در اصل پروی گویند که تصحیح قیاسی است . در میدی ج ۱ ص ۳۵۷ : اد هقت الحوض ای ملاته .

## سورة التّٰزعات ( ١ ) - ٧٩

---

١ - از این سوره به بعد افتادگی دارد که احتمالا یکی دو صفحه بیش تر نخواهد بود .



### شرح لغات و ترکیبات

ص ۱ : فرا گذاشتن ، در ترجمه **التَّعَدَّى وَ الْأَعْتِدَاءُ** . در المصادر زونی و نسخه تاج المصادر : از حد درگذشتن و بیداد کردن ؛ فا گذاشتن است .

ص ۳۱،۴ : فرا گذاشتن ؛ در ترجمه **التَّعَدَّى وَ الْأَعْتِدَاءُ** . در تاج المصادر عکسی آستانه : **التَّعَدَّى** ، فراگذاشتن و در المصادر زوزنی ؛ فا گذاشتن است .

ص ۸ : روی فراگردانیدن ، یکی از معانی **الضَّوْرُ** ، به معنی روی برگردانیدن است . در منتهی الأرب : **ضَارَ الشَّيْءُ** ، کژکرد و میل داد و — اقرب الموارد .

ص ۲۶ : سزاوار گردانیدن ، در معنی **التَّوْفِيقُ** . در المصادر : سازوار گردانیدن و همین طور است لسان التَّنْزِيلِ . دستور الأخوان : سزاوار گردانیدن .

ص ۲۸ : و آزماییدن قومی به عقوبت قومی دیگر ، که معنی آخر **التَّنْكِيلُ** در نسخه است . که در فرهنگ قانون الأدب ص ۱۴۲۰ : **التَّنْكِيلُ** ، بازمانیدن آمده . در لسان التَّنْزِيلِ ، رمانیدن قومی به شکنجه قومی دیگر . در المصادر و تاج — المصادر عکسی نیز رمانیدن است . ولیکن نسخه ما خیلی روشن "آزماییدن" را با نقطه و مدّ ضبط کرده و خواناست ، احتمال نمی رود که

غلط باشد . فقط ناظم الأَطْبَاء ، آزمائیدن به معنی آزمودن آورده است  
و در فرهنگ های دیگر این شکل را ندیدم .

ص ۳۱ : فاواگردانیدن ، در معنی الدَّبْدَبَةُ . و فاوا شدن سایه ، در معنی التَّفْيُوءُ .  
و همه روز فاوا شدن در کاری و مشغله آن ، در معنی السَّيْحُ ، آمده است .  
فاواشدن و فاواکردن و گردانیدن ، گاهی به صورت فادوئی در متون مختلف  
آمده است از قبیل : تفسیر شنقشی ، تفسیر موزه ، پارس ، تفسیر و ترجمه  
دو جزو قرآن مجید و تاج المصادر و موارد دیگر . درهمه این موارد به  
معنی نابرابر و نا آرام بودن ، پائین و بالا کردن ، این طرف و آن طرف  
رفتن و مضطرب و مشوش گردیدن است .  
در تاج المصادر عکسی ورق ۸۰ : الدَّبْدَبَةُ ، وا گردیدن چیزی و  
جنبانیدن معلق ، آمده است . در برهان قاطع فاوا به معنی شرمنده و  
رسواست ، بعد دریاورقی این بیت عمق بخاری ، شاهد آورده شده است :  
بس که بخشد کف تو درّ و گهر بحر شرمنده گشته و فاوا  
توضیح اینکه فاواگشتن در این بیت هم به معنی مضطرب و متلاطم است  
نه شرمنده و منفعل و همین طور است شاهدی که مرحوم دکتر رجائی در  
ترجمه دو جزو قرآن مجید برای فاوا آورده است نیز به معنی از مکانی  
به مکانی بردن و از جائی به جای دیگر منتقل کردن است نه به معنی  
ناشناخته و نا آگاه ، مثل :

چون یوسف را جمله بدیدند  
یک دیگر را می مژده دادند  
او را پنهان فاوا می بردند  
بضاعت عرش نام کردند

ص "صد و پانزده" مقدمه کتاب .

ص ۳۵ : جاسوس ، در ترجمه سَمَاع ، به کار رفته ، که در سوره مائدة ۵ ، آیه ۴۵  
قرار دارد .

در تفسیر سوره مائده، شماره ۴ ص ۳۸، هم، جاسوس معنی کرده است، همین طور است در میبیدی ج ۳، ص ۱۱۶ و تفسیر شنقشی و نسفی .

ص ۴۰ : **أَرَأَيْتُمْ**، خبر دهید مرا، در میبیدی ج ۳ ص ۳۴۹ آرد: قوله تعالی، **قُلْ أَرَأَيْتُمْ**، کاف زیادت است و تاکید را در افزودند و این کلمه به جای اخبرونی نهاده اند.

ص ۷۵ : **التَّوَجُّهِ**، فرستادن به کاری گرفتن. در اصل همین طور است. در المصادر و تاج المصادر: **التَّوَجُّهِ**، کسی را به نزدیک کسی فرستادن. در نسخه ما احتمال دارد که: فرستاده به کاری گرفتن، باشد.

ص ۸۶ : **الَّلَّغُو**، سخن نافرجام، یعنی سخن بیهوده:  
هیچ دانی که چیست دخل حرام یا کدام است خرج نا فرجام.  
"کلیات سعدی، چاپ جاوید، ص ۸۶۵" و ← **لسان التَّنزیل و لغت** -  
نامه دهخدا.

ص ۱۵۹ : **الَّشَّرُّ**، آیز. که به صورت ایژک، خویدر و خدره، خرفک و . . به کار رفته است. ← تفسیر موزه پارس ص ۳۹۱.





## فرهنگ لغات و ترکیبات

- آبِ گرم، ۰۴۱
- آبِ کینه، ۰۹۹، ۰۱۰۳
- آبِ مرد، ۱۵۸
- آبی خوش، ۰۱۰۰
- آبی سست، ۱۵۹
- آتش، ۰۱۰۵؛ به آتش بتافتن، ۱۲۱ - به
- آتش گرم شدن، ۱۰۳ - در آتش
- آمدن، ۲۴ - در آتش آوردن، ۱۴ -
- در آتش در آوردن، ۰۲۵
- آتشِ افروخته، ۰۲۴
- آتشِ بزرگ، ۰۱۱۶
- آتش زدن، ۰۱۳۸
- آتشِ زوانه زنده، ۰۱۵۲
- آب؛ به آب فرو شدن، ۹۲ - به کف آب
- برداشتن، ۷ - در آب آمدن، ۴۹ -
- در آب آوردن، ۰۶۲
- آبادان کردن، ۰۵۴
- آبادان کردن خواستن، ۰۶۱
- آبِ بسیار، ۰۱۵۴
- آب خوردن، ۰۶۵
- آب دادن، ۰۶۷
- آبِ روان، ۰۱۳۸
- آب ریختن، ۰۴۶
- آبشخور، ۰۶۲
- آب کشیدن، ۰۱۰۱

- آتش سوزان، ۲۱.
- آتُنا - اتُونی، ۸۲.
- آتیناهُ الحُکم، ۸۵.
- أُثم، ۱۱.
- أُخران، ۳۸.
- آخرت، ۸۶.
- أُخِر دَعُوا یَهُم، ۴۵.
- آدم، ۶.
- آدمی، ۱۵، ۱۳۶.
- آدمیان، ۱۴.
- أُذانیهِم، ۸۰.
- آراستن، (ب- ) ۲، ۶۳، ۹۹.
- آراسته شدن، ۵۸، ۱۱۱.
- آرام دل، ۶.
- آرام گرفتن، ۴۲، ۴۹.
- آرامیدن، (ب- ) ۸، ۹۰.
- آرامیده، ۱۲۲.
- آرایش، ۴۳، ۴۶.
- آرایش دنیا، ۹۰.
- آرزو، ۱۳.
- آرزو خواستن، ۱۲۲.
- آرزو داشتن، (فرا - ) ۳۰.
- آرزو کردن، ۷۴.
- آرزومند گشتن، ۱۳، ۶۹.
- آرندگان وحی، ۱۵۹.
- آری، ۵۸.
- آزاد زنان، ۲۵.
- آزاد کردن، ۱۴، ۹۴.
- آزاد کرده، ۱۱.
- آزاد کننده، ۱۱.
- آزردن؛ بیازردن کسی را، ۲۲.
- آزمائیدن، ۲۸.
- آزمودن، ۳۵، ۸۹، (ب- ) ۱۳۰.
- آزموده گردانیدن، ۱۹.
- آسان، ۲۵، ۷۷.
- آسان آمدن، ۱۵۵.
- آسان شدن، ۴۱، ۸۵.
- آسان فرا گرفتن در معامله، ۹.
- آسان کردن، ۸۷.
- آسایانیدن، ۷۳.

- آستانه در، ۰۸۰
- آگاه کردن، ۰۴۲، ۰۵۴، ۰۵۸، ۰۸۱
- آستر، ۰۱۳۶
- أَلْأَلَاءُ، وَاجِدْهَا أَلِيَّ وَ أَلِيٍّ، ۰۴۷
- آسمان، ۰۹۶، ۰۱۱۵
- أَلِ إِبْرَاهِيمَ، ۰۱۳
- آسمان چهارم، ۰۱۳۳، ۰۱۳۴
- آلات حرب، ۰۱۲۸
- آسودن، (بر -) ۰۷۳
- أَلِ عِمْرَانَ، ۰۱۳
- آشتی خواستن، ۰۷۵
- آل یاسین، ۰۱۱۷
- آشکارا، ۰۹
- آمدن، (فرو -) ۰۵۹، ۰۶۹، ۰۷۱
- آشکارا شدن، ۰۴۴، ۰۹۸
- آمدن بلا، (فرو -) ۰۳۹
- آشکارا کردن، ۰۹، ۰۵۲
- آمدن شب، (در -) ۰۴۱
- آشکارا کردن خیر، ۰۲۸، ۰۷۶
- آموزش خواستن، ۰۱۱
- آشکارا گردانیدن، ۰۵۵
- آموزیدن، ۰۱۵۶
- أَلْأَصَالُ، جَمْعُ أَصِيلٍ، ۰۵۱
- آمیختن، ۰۳، ۰۵۶، (به هم -) ۰۱۳۶، ۰۱۵۸
- آمیخته شدن، ۰۴۴
- آفت، (دور از -) ۰۳۴
- آمیزش، ۰۱۱۶
- آفراخ، ۰۱۱۳
- آمن شدن، ۰۲۰
- آفریدن، ۰۱۵۸
- آمن کننده، ۰۱۴۱
- آفرینش، ۰۱۰۸
- أَمْنَةٌ، ۰۲۰
- آفریدگان، ۰۷۷
- أَنَاةَ اللَّيْلِ، ۰۱۷
- آگاه از همه چیزها، ۰۵
- أَنْفًا، ۰۱۲۸
- آگاهانیدن (ب -)، ۰۱۳، ۰۴۹
- آن هنگام، ۰۱۳۸
- آگاه بودن، ۰۹

آیندگان بیایی، ۱۵۹.	الْأُنِيَّةُ، جمعُ اُنَاءٍ، ۱۵۸.
آینده، ۲۲، ۸۶.	آواز، ۷۸، (به آواز خواندن) ۱۵۳.
الف	آواز بردادن، ۴۶.
أَنْتَكُمْ، ۳۹.	آواز برداشتن، ۳۱.
أَب (لَأَبْوَيْهِ)، ۲۴.	آواز پوشیده، ۸۷.
أَبَاقًا، ۱۱۷.	آواز دادن، (نرم -) ۹۰.
الْإِبْتِئَاسُ، ۶۰.	آواز فرو داشتن، ۹۸.
الْإِبْتِدَاعُ، ۱۳۹.	آواز نرم، ۹۰.
ابتدا کردن، ۳۹، ۴۱.	آوردن (باهم -) ۸۸، (به جای -) ۲۹،
الْإِبْتِهَالُ، ۱۵.	(ب -) ۸۶، (در -) ۲۱، ۷۱،
أَبْدًا، ۲۷.	(در آوردنی نیکو) ۷۸، (فرو-) ۱۴۱.
ابر، ۱۲۷.	آوردن وحی، ۳۱.
الْإِبْرَاءُ، ۱۵.	آوه بسیار کردن، ۵۷.
الْأَبْرَارُ، جمعُ بَرٍّ، ۲۲.	آویختن (در -)، ۳۱.
الْإِبْرَامُ، ۱۲۴.	آهستگی، ۷۹.
ابر سپید، ۱۳۸.	آهسته، ۱۰۰.
الْأَبْرَصُ، ۱۵.	آهن، ۷۷.
ابرها نزدیک رسیده به باریدن، ۱۶۰.	آهنگ کردن، ۱۰۹، ۱۵۰.
الْبَرِيءُ، ۳۰.	آیز، ۱۵۹.
الْإِسْأَلُ، ۴۱.	آیندگان، (در -) ۸۲.

- ۰۸، اَلْإِبْطَالُ،  
 ۰۷۵، اَلْإِنَائْتُ،  
 اَبْكَارًا، جمعُ بَكَرٍ، ۰۱۳۸،  
 اَلْإِبْكَارُ وَ اَلْبِكْرَةُ، ۰۱۴،  
 اَلْإِبْلَاءُ، ۰۵۲،  
 اَلْإِبْلَاسُ، ۰۴۰،  
 اَلْإِبْلَاجُ، ۰۵۴،  
 اَلْأَبْيَضُ - اَلْبَيْضَاءُ، اَلْبَيْضُ، جمع، ۰۴۸،  
 اَلْأَبْيَضَاضُ، ۰۱۷،  
 اَتَى (وَيَأْتِي بِأَخْرِبِينَ)، ۰۳۱، ۰۱۸،  
 اَتْبَاعُ، ۰۴۶، ۰۱۱۷،  
 اَلْإِتْبَاعُ، ۰۸،  
 اَتَّبَعَهُ، ۰۵۰،  
 اَتْرَابُ، جمعُ تَرَبٍ، ۰۱۱۸،  
 اَلْإِتْرَافُ، ۰۶۲،  
 اِتِّفَاقُ كَرْدَنَ، ۰۵۹،  
 اَلْإِتِّفَاقُ، ۰۱۰۴،  
 اَلْإِتِّكَاءُ، ۰۸۱،  
 اَلتَّوَكُّلُ، ۰۱۸،  
 اَلْإِتِّتَابُ، ۰۲۰،  
 اَلْإِتِّتَابُ، ۰۲۵،  
 اَثَرٌ (عَلَى أَثَرِهِمْ)، ۰۳۵،  
 اَثْرًا، ۰۱۵۶،  
 اَلْأَثْقَالُ، ۰۵۰،  
 اَثْقَالَهُمْ، ۰۱۰۷،  
 اَلْأَثْلُ، ۰۱۱۳،  
 اَثْمًا، ۰۱۱،  
 اَلْأَثْمَارُ، ۰۴۲،  
 اِثْنَانُ، ۰۳۸،  
 اَلْأَثِيمُ، ۰۹،  
 اَلْإِجَاءَةُ، ۰۸۶،  
 اَلْإِجَارَةُ، ۰۵۴،  
 اَلْإِجْتِبَاءُ، ۰۲۱،  
 اَلْإِجْتِنَاتُ، ۰۶۹،  
 اَلْإِجْتِرَاحُ، ۰۱۲۶،  
 اَلْإِجْتِنَابُ، ۰۲۵،

- الْأَجْدَاثُ، جَمْعُ جَدَثٍ، ۱۱۵.  
 أَجْدَرُ، ۵۶.  
 الْأَجْرَاءُ، ۶۰.  
 أَجْرَةٌ - تَأْجِرُنِي، ۱۰۵.  
 الْأَجَلُ، ۴.  
 اَجَلٍ (مِنْ أَجَلٍ ذَلِكَ)، ۳۵.  
 الْأَجْلَابُ - وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ، ۷۸.  
 الْأَجْمَاعُ، ۵۹.  
 الْأَخْبَارُ، جَمْعُ خَبْرٍ، ۳۵.  
 أَحَبَبْتُ، ۱۱۸.  
 الْأَحْتِرَاقُ، ۹.  
 الْأَحْتِسَابُ، ۱۴۱.  
 الْأَحْتِضَارُ، ۱۳۵.  
 الْأَحْتِظَارُ، ۱۳۵.  
 الْأَحْتِمَالُ، ۳۰.  
 الْأَحْتِثَاكُ، ۷۸.  
 أَحَدِي، ۱۰.  
 الْأَحْدَاثُ، ۸۳.  
 احرام: بیرون آمدن از احرام، ۴.  
 احرام گرفتن، ۳۳.  
 الْأِحْسَاسُ، ۱۵.  
 احسان کردن، ۳۴.  
 الْأِحْصَاءُ، ۶۹.  
 الْأِحْصَانُ - فَأَنَا أَحْصَنُ، ۲۵.  
 الْأِحْضَارُ، ۱۳.  
 الْأَحْقَاءُ، ۱۲۸.  
 أَحَقُّ، ۴.  
 أَحْقَابًا، جَمْعُ حَقْبٍ، ۱۶۰.  
 الْأَحْقَافُ، ۱۲۷.  
 الْأَحْقَاقُ، ۵۲.  
 الْأَحْكَامُ، ۱۲.  
 الْأَحْلَالُ، ۱۱۴.  
 أَحْلَامُهُمْ، ۱۳۳.  
 أَحَلُّوا، ۶۹.  
 الْأَحْمَاءُ، ۵۵.  
 أَحَدٌ، ۱۹. ← مُحَمَّدٌ.  
 الْأَحْمَرُ - الْحَمْرُ، جَمْعٌ، ۱۱۴.  
 الْأَحْوَرُ - الْحَوْرُ، جَمْعٌ، ۱۲۵.  
 الْأَخْبِيَاتُ، ۶۰.  
 الْأَخْتُ - الْأَخَوَاتُ، جَمْعٌ، ۲۴.

- اختر (بد -) ، ۱۲۲ .  
 الْأَخْطَاءُ ، ۱۱ .  
 الْأَخْنِصَامُ ، ۱۴۰ .  
 الْأَخْنِطَلُ ، ۴۴ .  
 الْأَخْنِطَاقُ ، ۱۱۸ .  
 الْأَخْتِيَارُ ، ۱۰۶ ، ۴۹ .  
 اختيار ، ۸۹ .  
 اختيار كردن ، ۳۰ .  
 الْأَخْتِنَاقُ ، ۹۳ .  
 اخْتِئَا ، ۴۶ .  
 الْأَخْتِيَانُ ، ۳۰ .  
 أخذ (أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَ) ، ۹۱ .  
 أَخْذًا وَبَيْلًا ، ۳۷ .  
 أَخْذَةً رَابِعَةً ، ۱۵۱ .  
 أُخْرَى ← نَزْلَةٌ ، ۱۳۴ .  
 أُخْرِيكُمْ ، ۲۰ .  
 أُخْرِيَهُمْ ، ۴۶ .  
 الْأَخْزَاءُ ، ۲۲ .  
 الْأَخْسَارُ ، ۱۰۲ .  
 الْأَخْضَرُ وَالْخَضْرَاءُ - الْخَضْرُ ، جمع ، ۶۴ .  
 الْأَخْضَرَارُ ، ۹۵ .  
 الْأَخْفَاءُ ، ۹ .  
 الْأَخْلَادُ ، ۵۰ .  
 الْأَخْلَاصُ ، ۱۳ .  
 الْأَخْلَافُ ، ۱۲ .  
 اخْلَافًا ، ۱۱۳ .  
 الْأَخْوَالُ ، ۹۹ .  
 الْأَخْيَارُ ، ۱۱۸ .  
 إِذًا ، ۸۳ .  
 إِتَارَكُوا ، ۴۶ .  
 الْأِدَارَةُ ، ۱۰ .  
 الْأِدْبَارُ ، ۵۴ .  
 الْأِدْحَاصُ ، ۸۲ ، ۱۱۷ .  
 الْأِدِّخَارُ ، ۱۵ .  
 الْأِدِّخَالُ ، ۲۱ .  
 الْأِدْرَاءُ ، ۵۸ .  
 الْأِدْرَاكُ ، ۲۸ ، ۱۰۳ .  
 الْأِدِّعَاءُ ، ۱۲۲ .  
 الْأِدِّكَارُ ، ۶۴ .  
 الْأِدِّنَاءُ ، ۱۱۲ .



- أَدْهَى، ١٣٥ .  
 أَلْدَهَانُ، ١٣٨ .  
 الْأُدْهِيَامُ، ١٣٦ .  
 اديم سرخ، ١٣٦ .  
 الْأُدَاعَةُ، ٢٨ .  
 الْأُدَاقَةُ، ٤١ .  
 الْأُدْعَانُ، ٩٩ .  
 الْأُدْذَالُ، ١٣ .  
 أَدَلِقٌ، ٣٦ .  
 إِذْنٌ، ١٥ .  
 الْأُذُنُ - الْأُذَانُ، جمع، ٣٥ .  
 الْأُدْهَابُ، ٣١ .  
 الْأُرَائِكُ، جمع أُرَيْكَةٍ، ١ .  
 الْأُرَابَةُ، ٦١ .  
 الْأُرَاحَةُ، ٧٣ .  
 الْأُرَادِلُ، جمعُ الْأُرْدَلِ، ٦٥ .  
 اراك، (بدرختی است) ١١٣ .  
 الْأُرَبَاءُ، ٩ .  
 أُرَبَابًا، ١٥ .  
 أُرْبَعَةٌ حَرَمٌ، ٥٥ .  
 أُرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ، ٤ .  
 اربة (غَيْرَ أُولَى الْأُرْبَةِ)، ٩٨ .  
 الْأُرْتِدَادُ، ٢ .  
 الْأُرْتِضَاءُ، ٩١ .  
 الْأُرْتِقَاءُ، ١١٨ .  
 الْأُرْتِقَابُ، ٦٢ .  
 الْأُرْتِيَابُ، ١٥ .  
 الْأُرْجَاءُ، ٤٨ .  
 الْأُرْجَافُ، ١١٢ .  
 الْأُرْحَامُ، جمعُ رَحِمٍ، ٢٣ .  
 الْأُرْدَاءُ، ٤٣، ٥٨ .  
 الْأُرْدَافُ، ٥٢ .  
 الْأُرْدَلُ - الْأُرَادِلُ، جمع - أُرْدَلِ الْعَمْرِ،  
 ٧٤ .  
 الْأُرْسَاءُ، ٥٥ .  
 ارش ٨٥، (به ارش بيمودن)، ١٥١ .  
 الْأُرْشَادُ، ٨٥ .  
 الْأُرْصَادُ، ٥٦ .  
 الْأَرْضُ، ١٥٣ .  
 الْأُرْضَاءُ، ٥٤ .

- الْأَرْضَاعُ، ۵.  
 الْأَرْكَاسُ، ۲۸.  
 الْأَرْمَلَةُ - الْأَرَامِلُ، جمع، ۹۸.  
 الْأَرْهَابُ، ۵۳.  
 الْأَرْهَاقُ - وَلَا تُرَهِّقْنِي، ۸۳.  
 الْأَرْفَةُ، ۱۵۱.  
 الْأَرْزُ، ۸۷.  
 الْأَرْزَاعَةُ، ۱۲.  
 الْأَرْزَاوَرُ، ۸۰.  
 از پیش شدن، ۴۳.  
 الْأَرْزَاجُ، ۶۶.  
 از جای برداشتن، ۸ ← برداشتن.  
 از جای برفتن، ۶ ← رفتن.  
 الْأَرْزَادُ جَارُ، ۱۳۵.  
 الْأَرْزَادِرَاءُ، ۶۰.  
 الْأَرْزَادِيَادُ، ۱۶.  
 الْأَرْزَرُ، ۸۸.  
 أَرْكِي، ۵.  
 الْأَرْزَافُ، ۱۰۱.  
 الْأَرْزَاقُ، ۱۵۰.  
 الْأَرْزَامُ، جمعُ زَلَمٍ وَزَلَمٍ، ۳۳.  
 أَرْوَجًا، ۷۲.  
 أَرْوَفًا وَأَرْفًا - الْأَرْفَةُ، ۱۲۱.  
 إِرْزَيْتَتْ، ۵۸.  
 ازدها، ۴۸.  
 الْإِسَاءَةُ، ۷۶.  
 الْأَسَاطِيرُ، جمعُ أُسْطُورَةٍ، ۳۹.  
 الْإِسْأَلَةُ، ۱۱۳.  
 الْإِسْأَمَةُ، ۷۳.  
 الْإِسْبَاعُ، ۱۰۹.  
 اسبان، ۱۱۸، (اسبانی که بر سه دست  
 ایستاده باشند)، ۱۱۸.  
 اسب نیک رو، ۱۱۸.  
 الْإِسْتِبَانَةُ، ۴۰.  
 الْإِسْتِبْرَقُ، ۸۱.  
 الْإِسْتِبْشَارُ، ۲۱.  
 الْإِسْتِبْصَارُ، ۱۰۷.  
 الْإِسْتِنَارُ، ۱۲۲.  
 الْإِسْتِنَاءُ، ۱۵۰.  
 استثنا کردن، ۱۵۰.

١٠٥. الأَسْبَاحُ،  
 ٢٨. الأَسْنَعُافُ،  
 ١٣٥. الأَسْطَارُ،  
 ١٥٨. الأَسْطَارَةُ،  
 ٢. الأَسْطَاعَةُ،  
 ٨٣. الأَسْطَعَامُ،  
 ٥٥. الأَسْتِعَاذَةُ،  
 ٧٥. الأَسْتِعَابُ،  
 ٨٩. الأَسْتِعْلَاءُ،  
 ٦٤. الأَسْتِعْصَامُ،  
 ٢٤. الأَسْتِعْفَافُ،  
 ٤٥. الأَسْتِعْجَالُ،  
 ٦١. الأَسْتِعْمَارُ،  
 ٥٢. الأَسْتِعْثَاةُ،  
 ٦٥. الأَسْتِعْثَاءُ،  
 ١٢٩. الأَسْتِعْظَافُ،  
 ٣١. الأَسْتِفْتَاءُ،  
 استَفَرَّ (فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِرَّهُمْ) ، ٧٩.  
 ٧٨. الأَسْتِفْزَازُ،  
 ٤٦. الأَسْتِقْدَامُ،  
 ٥٤. الأَسْتِجَارَةُ،  
 ٩١. الأَسْتِحْسَارُ،  
 ٣٥. الأَسْتِحْفَافُ - اسْتَحْفَظُوا،  
 ٣٨. الأَسْتِحْقَاقُ،  
 ١٢٨. الأَسْحَاطُ،  
 ٤٣. الأَسْتِخْلَافُ،  
 ٣١. الأَسْتِحْوَادُ،  
 ٦٥. الأَسْتِخْرَاجُ،  
 ٣٥. الأَسْتِخْفَاءُ،  
 ٧٥. الأَسْتِخْفَافُ،  
 ٦٥. الأَسْتِخْلَاصُ،  
 استخوان پوسیده، ٧٧.  
 ٥٥. الأَسْتِدْرَاجُ،  
 ٧١. الأَسْتِرَاقُ،  
 ٥. الأَسْتِرْضَاعُ،  
 ٤٨. الأَسْتِرْهَابُ،  
 ٢٥. الأَسْتِرْزَالُ،  
 ١١٦. الأَسْتِسْخَارُ،  
 ٢٩. الأَسْتِسْلَامُ،  
 ١٥. الأَسْتِشْهَادُ،

- ۰۷۵، ۱۳، ۱۲، استوار کردن، **الْإِسْتِغَامُ**، ۰۳۳.  
 استهء خرما، ۰۴۲، ۲۷، استقصا؛ به استقصا برسیدن، ۰۵۰.  
**الْإِسْتِهْوَاءُ**، ۰۴۱، **الْإِسْتِغَانَةُ**، ۰۱۹.  
**الْإِسْتِثْنَاءُ**، ۰۶۵، **الْإِسْتِثْنَاءُ**، ۰۵۰.  
**الْإِسْتِجَارُ**، ۰۱۰۵، **الْإِسْتِغْمَاعُ**، ۰۳۹.  
**الْإِسْتِجَارُ**، ۰۴۶، **الْإِسْتِغْمَاعُ**، ۰۲۵.  
**الْإِسْتِغْدَاعُ**، ۰۴۲، **الْإِسْتِغْمَارُ**، ۰۱۳۵.  
**الْإِسْتِغْدَانُ**، ۰۵۵، **الْإِسْتِغْمَاكُ**، ۰۰۷.  
**الْإِسْتِغْفَانُ**، ۰۱۰۳، **الْإِسْتِغْنَاخُ**، ۰۱۲۶.  
**الْإِسْتِغْنَاءُ**، ۰۹۸، **الْإِسْتِغْنَاءُ**، ۰۵۳.  
 اسحار (بالأسحار)، ۰۱۳، **الْإِسْتِغْنَاءُ**، ۰۱۵۶.  
 اسحق، ۰۱۳، **الْإِسْتِغْنَادُ**، ۰۹۵.  
**الْأَسْرُ**، ۰۱۵۸، **الْإِسْتِغْنَاكُ**، ۰۱۱۲.  
**الْأَسْرَاءُ**، ۰۶۱، **الْإِسْتِغْنَاكُ**، ۰۳۲.  
 اسراف، ۰۷۷، **الْإِسْتِغْنَاءُ**، ۰۱۵۶.  
**الْأَسْرَافُ**، ۰۱۹، **الْإِسْتِغْنَاءُ**، ۰۲۹.  
 اسرافیل، ۰۴۱، استوار، ۰۵۰، (نا - ) ۰۱۱۱.  
**الْأَسْفُ**، ۰۴۹، (بِأَسْفِي) ۰۶۵، استوار بر آوردن، ۰۱۴۳.  
**الْأَسْفَارُ**، ۰۱۵۶، استوار شدگان در علم، ۰۱۲.  
**أَسْفَارًا**، جمع سَفْرٍ، ۰۱۴۴، استوار شدن، ۰۶۹، ۰۱۱۳، ۰۱۳۵.

اشتر خرد، ۴۳.	أَسْفَلَ، ۵۳.
اشتری که نشست را شاید، ۱۴۱.	الْأَسْفَاءُ، ۶۷.
الْإِشْتِرَاكُ، ۱۱۶.	الْإِسْقَاطُ، ۷۹.
الْإِسْتِعَالُ، ۸۵.	الْإِسْكَانُ، ۶۹.
الْإِسْتِكَاءُ، ۱۴۰.	الْإِسْلَافُ، ۵۸.
أَشَقُّ، ۶۸.	أَسْلَامٌ، ۳۴.
اشتمل علیه، ۴۴.	الْإِسْمَاعُ - عَيْرٌ مُسْمِعٌ، ۲۷.
الْإِسْتِهْأُ، ۷۴.	اسماعیل، ۱۳.
أَشْحَةٌ، جمعٌ سَحِيحٌ، ۱۱۱.	أَسْوَأُ، ۱۲۲.
الْأَشْدُّ، جمعٌ شِدَّةٍ، ۴۴.	الْأَسْوَدَادُ، ۱۷.
أَشْرٌ، ۱۳۵.	الْأَسْوَدُ، ۱۲۸.
الْأَشْرَاطُ، جمعٌ شَرْطٍ، ۱۲۸.	أَسْوَةٌ، ۱۱۱، ۱۴۲.
الْإِشْرَاقُ، ۷۲.	أَسَى، ۳۶.
الْإِسْطَاطُ، ۱۱۸.	اسیر، ۱۲۸.
الْإِشْعَارُ، ۸۱.	اسیر شدن، ۹۰.
الْإِسْمَاطُ، ۴۹.	اسیر کردن، ۱۵۸.
الْإِسْمِيزَارُ، ۱۲۰.	اشارت کردن، ۸۵.
الْإِشْهَادُ، ۱.	اشاره کردن، ۱۴.
الْأَشْهَرُ الْحَرَمُ، ۵۴.	اشتر، ۹۴.
	اشتر بارکش، ۴۳.

۱۶. الْأَصْبَاحُ، ۱۰۴.  
 اصْل، ۶۷، (به اصل استوارتر)، ۷.  
 ۲۹. اَصْدَاقًا،  
 اصْل کتاب، ۱۲.  
 ۱۰۸. الْأَصْدَعُ،  
 الْأَصْلَاءُ، ۲۵.  
 ۱۱. الْأِصْرُ،  
 الْأِصْصَامُ، ۱۲۸.  
 ۶۹. الْأَصْرَاحُ،  
 الْأَصِيلُ - الْأَصَالُ، جمع، ۶۷.  
 ۱۸. الْأَصْرَارُ،  
 اضْحَى، ۹۴. ← عید.  
 ۱۶. اِصْرِي،  
 الْأِضْعَافُ، ۱۰۸.  
 ۸۰. أَصْحَابُ الْكَهْفِ،  
 أَضْعَافًا، جمعُ ضَعْفٍ، ۶.  
 ۱۳۸. أَصْحَابُ الْمَشْنَمَةِ،  
 أَضْعَانَهُمْ، ۱۲۸.  
 ۱۳۸. أَصْحَابُ الْمِمْنِقِ،  
 الْأِطَاعَةُ وَالطَّاعَةُ، ۱۱.  
 ۸۶. الْأِصْطِبَارُ،  
 الْأِطْعَامُ، ۳۷.  
 ۱۱۴. الْأِصْطِرَاحُ،  
 الْأِطْعَاءُ، ۱۳۱.  
 ۱۰۳. الْأِصْطِلَاءُ،  
 الْأِطْفَاءُ، ۳۶.  
 ۸۹. الْأِصْطِنَاعُ،  
 الْأِطْلَاعُ، ۲۱.  
 ۳۳. الْأِصْطِيَادُ،  
 الْأِطْلَاعُ، ۳۴.  
 ۲۰. الْأِصْعَادُ،  
 الْأِطْمِينَانُ، ۸.  
 ۷۷. الْأِصْفَاءُ،  
 أَطَوَارًا، ۱۵۳.  
 ۷۰. الْأَصْفَادُ، جمعُ صَفْدٍ،  
 أَطَهَرَ، ۴.  
 ۱۰۸. الْأِصْفَرَارُ،  
 إِطَهَّرَ، ۳۴.  
 الْأَصْلُ - الْأَصُولُ، جمع، ۶۹.  
 الْأِطْيَارُ، ۴۸.

- الْأَعْمَارُ، ١٢٩.  
 إِظْلَامًا، ١١٥.  
 الْأَطْهَارُ، ١٠٨، ٥٥.  
 الْأَعَادَةُ، ٧٧.  
 الْأَعَادَةُ، ١٤.  
 الْأَعَانَةُ، ٨٣.  
 الْأَعْتَابُ، ١٢٢.  
 الْأِعْتِبَارُ، ١٢.  
 الْأِعْتَارُ، ٨١.  
 الْأِعْتِدَاءُ، ٤.  
 الْأِعْتِدَادُ، ١١١.  
 الْأِعْتِدَارُ، ٥٦.  
 الْأِعْتِرَاءُ، ٦١.  
 الْأِعْتِرَافُ، ٥٦.  
 الْأِعْتِرَالُ، ٣.  
 الْأِعْتِمَامُ، ١٦.  
 اعتماد كردن، ١٨.  
 الْأِعْجَابُ، ١.  
 الْأِعْجَارُ، ٤٣.  
 الْأِعْجَالُ، ٨٩.  
 الْأَعْجَمُ وَالْأَعْجَمِيُّ، ٧٥.  
 الْأَعْدَادُ، ٢٤.  
 الْأَعْدَارُ، ١٥٩.  
 الْأَعْرَابُ: الْوَاحِدُ، أَعْرَابِيٌّ، ٥٦.  
 الْأَعْرَافُ، جَمْعُ عَرَفٍ، ٤٦.  
 الْأَعْرَجُ، ٩٩.  
 الْأِعْزَازُ، ١٣.  
 أَعْرَقَ، ٣٦.  
 الْأِعْصَارُ، ٩.  
 الْأِعْطَاءُ، ٥٥.  
 الْأِعْظَامُ، ١٤٧.  
 الْأِعْقَابُ، ٥٦.  
 الْأَعْلَامُ، جَمْعُ عَلَمٍ، ١٢٣.  
 الْأَعْلُونَ، ١٩.  
 الْأِعْمَاءُ، ١٢٨.  
 الْأِعْنَاتُ، ٣.  
 الْأَعْنَاقُ، جَمْعُ عُنُقٍ، ٥٢.  
 الْأَعْيُنُ، ١١٦.  
 الْأَعْيُنُ، ١٢١. ← خَائِنَةٌ.  
 الْأِعْثَاتُ، ٨١.

۸۶، ۹۴، (از بالا در افتادن) ۳۳،	الْإِعْتِرَافُ، ۷.
(فرو-) ۸۳، ۶۹.	الْإِعْتِسَالُ، ۲۶.
افتاده، ۸.	الْإِعْتِيَابُ، ۱۳۰.
الْإِفْتِدَاءُ، ۴.	الْإِعْرَاءُ، ۳۴، ۳۸.
الْإِفْتِرَاءُ، ۱۳.	الْإِعْرَامُ، ۱۳۸.
افتیدن؛ در بزه افتیدن، ۱۷، (ب-) ۴۰.	الْإِعْشَاءُ، ۵۸، ۱۱۵.
افراشتن، (بر-) ۹۴.	الْإِعْغَالُ، ۸۱.
افراشیدن، (بر-) ۱۲۰.	الْإِعْغَلِقُ، ۶۳.
الْإِقْرَاطُ، ۷۴.	الْإِعْغَالُ، جمعُ غَلٍّ، ۴۹.
الْإِفْرَاقُ، ۷.	الْإِعْغَاضُ، ۹.
افرنجن، ۱۳۸. ← دست.	الْإِعْغَاءُ، ۱۲، ۳۱.
افروخته شدن، ۸۵.	الْإِعْغَوَاءُ، ۴۵.
افزودن، ۷۶، (ب-) ۹، ۱۶، ۸۶.	أَفٍّ، ۷۶.
افزودن کفر (ب-)، ۳۷.	الْإِفْأَةُ، ۱۱۱.
افزون جُستن، ۲۴.	الْإِفْئِدَةُ، جمعُ فُوَادٍ، ۴۲، (وَأَفْئِدَتُهُمْ
افزون شدن، ۶۷.	هُوَءٌ) ۶۹.
افزون کردن، ۶.	الْإِفْأَصَةُ، ۴۶، ۵۸.
افزونی، ۶، ۹.	الْإِفْأَقَةُ، ۴۹.
افزونی کردن، ۱۰۸.	افتادن؛ در برابر یکدیگر افتادن، ۵۳،
افزونی گشتن، ۱۰۸.	(درکاری افتادن) ۱۷، (ب-) ۵۵،



- افسردن، (ب-) ۱۰۴ .  
 افسوس داشتن، ۱۱۶ .  
 افسوس کردن، ۲ .  
 اَفْصَحُ، ۱۰۵ .  
 الْاِفْضَاءُ، ۲۵ .  
 الْاِفْقُ، ۱۳۴ .  
 اِفْكَأَ، ۳۶، ۴۸ .  
 افکندن، (ب-) ۶۳، (بر بالا -) ۵۹،  
 (بر روی -) ۱۱۶، (فرو-) ۵۷ .  
 الْاِفْطُو، ۴۱ .  
 اقبال کردن، ۲۹ .  
 الْاِفْتِیَاسُ، ۱۳۹ .  
 اِفْتَتَّ، ۱۵۹ .  
 الْاِفْتِنَالُ، ۷ .  
 الْاِفْتِحَامُ، ۱۱۹ .  
 الْاِفْتِدَاءُ، ۴۱ .  
 الْاِفْتِرَابُ، ۵۰ .  
 الْاِفْتِرَافُ، ۴۳ .  
 الْاِفْتِرَانُ، ۱۲۴ .  
 الْاِفْتِسَامُ، ۷۲ .  
 الْاِیْتِمَادُ، ۳۶ .  
 الْاِقْدَمُونَ، ۱۰۱ .  
 الْاِقْرَارُ، ۱۶ .  
 اقرار دادن، ۱۶، ۵۶ .  
 اقرار کردن، ۱۶ .  
 الْاِقْرَاضُ، ۶ .  
 الْاِقْرَانُ، ۱۲۴ .  
 الْاِقْسَاطُ، ۲۳ .  
 الْاِقْسَامُ، ۳۶ .  
 اِقْسَطُ، ۱۰ .  
 الْاِقْشَعْرَارُ، ۱۲۰ .  
 الْاِقْصَى، ۷۶ .  
 الْاِقْصَارُ، ۵۰ .  
 اِقْقَالُ، ۱۲۸ .  
 الْاِقْلَاعُ، ۶۰ .  
 اِقْلَالًا، ۴۷ .  
 الْاِقْتِنَاعُ، ۶۹ .  
 الْاِقْوَاءُ، ۱۳۸ .  
 اِقْوَاتَهَا، ۱۲۲ .  
 اِقْوَمُ، ۱۰ .

- الْإِكْبَارُ، ۰۶۴  
 الْإِكْتَابُ، ۰۱۰۰  
 الْإِكْتِسَابُ، ۰۱۱  
 الْإِكْتِيَالُ، ۰۶۵  
 الْإِكْدَاءُ، ۰۱۳۴  
 الْإِكْرَامُ، ۰۶۳  
 الْإِكْرَاهُ، ۰۷  
 الْأَكْلُ وَالْأَكْلُ، ۰۸  
 الْأَكْمَةُ، ۰۱۵  
 الْأَكْنَانُ، ۰۵  
 أَكْنَانًا، جمع كَيْ، ۰۷۵  
 اكنون، ۰۱۲۸  
 أَكْتَنَةً، جمع كَيْ، ۰۳۹  
 الْأَكِيلَةُ، ۰۳۳  
 الْأَلُّ، ۰۵۴  
 الْأَلَامَةُ، ۰۱۱۷  
 الْأَلَانَةُ، ۰۱۱۳  
 الْهَنْكُ، ۰۴۸  
 اللَّهُمَّ، ۰۱۳  
 النَّأُ، ۰۱۳۰  
 الْإِتِّحَادُ، ۰۸۱  
 الْإِتِّفَاتُ، ۰۶۱  
 الْإِتِّفَاءُ، ۰۱۲  
 الْإِتِّقَاطُ، ۰۶۳  
 الْإِتِّقَامُ، ۰۱۱۷  
 الْإِتِّفَافُ، ۰۱۵۷  
 الْإِلْتِمَاسُ، ۰۱۳۹  
 الحاح کردن، ۹، (در سؤال) ۰۱۲۸  
 الْإِلْحَادُ، ۰۵۰  
 الْإِلْحَافُ، ۰۹  
 الْإِلْزَامُ، ۰۶۰  
 الْإِلْفَافُ، ۰۱۶۰  
 الْمَاءُ، ۰۳۰  
 الْمَوَا الْأَبْصَارِ، ۰۱۳  
 الْمَوْفُ، جمع الْفِ، ۰۶  
 الْإِلْهَاءُ، ۰۷۱  
 الهام کردن، ۰۱۴  
 الیاس، ۰۱۱۷  
 أمّ، (فی أمّها)، ۰۱۰۶

- أَمَّا - أَمِينٌ، ٠٣٣
- أَمَامَ، ٠١٥٧
- امام، (فِي أَمَامٍ مُّبِينٍ) ١١٥، (لِبِأَمَامٍ مُّبِينٍ)،
- ٠٧٢
- امام، ٠١٤ ← جاي امام .
- الْأَمَانَةُ، ٠١٥
- الْأَمْتُ، ٠٩٥
- الْإِمْنَانُ، ٠١٣٥
- الْأَمْنَعَةُ، جمع مَنَاعٍ، ٠٣٥
- الْإِمْتِلَاءُ، ٠١٣١
- الْإِمْتِيَارُ، ٠١١٥
- الْأَمْثَلُ، ٨٩ - اَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً، ٠٩٥
- أَمُّ الْقُرَى، ٠٤١
- أَمُّ الْقُرْآنِ، ٠٧٢
- أَمُّ الْكِتَابِ، ٠١٢
- الْأَمْدُ، ٠١٣
- الْإِمْدَادُ، ٠١٨
- أَمْرٌ، ٠١٣٥
- أَمْرٌ، ٠٨٣
- أَمْرٌ، ٠٧٦
- أَمْرٌ سَوِيٌّ، ٠٨٦
- أَمْرَةٌ عِمْرَانُ، ٠١٣
- أَمْرًا، ٠٧٦
- امروز، ٠٦٦
- الْأَمْسُ، ٠٥٨
- الْإِمْسَاءُ، ٠١٥٨
- الْإِمْسَاكُ، ٠٤
- الْإِمْطَارُ، ٠٤٧
- الْإِمْلَاقُ، ٠٤٤
- الْإِمْكَانُ، ٠٥٣
- الْأَمَلُ، ٠٧١
- الْإِمْلَاءُ، ٠٢١
- املا كردن، ٠١٥، ٠٢١
- الْإِمْلَالُ وَالْإِمْلَاءُ، ٠١٥
- الْإِمْنَاءُ، ٠١٣٤
- الْأُمَّةُ، ٣، ٠٦٤
- أُمَّةٌ، (إِلَى أُمَّةٍ) ٦٥، (بَعْدَ أُمَّةٍ) ٦٤،
- (عَلَى أُمَّةٍ) ١٢٤، (كَانَ أُمَّةً) ٧٥.
- أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ، ٠٣٦
- أُمَّهَاتِكُمْ، جمع أُمَّهَاتٍ وَأُمَّةٍ وَأُمَّ، ٠٢٥

الْإِنْتِقَامُ، ۱۲.	امید داشتن، ۳.
انث، (إِلَّا أَنَا) ۱۳.	امیر کردن، ۷۶.
انجمن، ۸۶.	امین داشتن، ۱۰.
الْإِنْجِيلُ، ۱۲.	الْإِنَاءُ، ۱۱۲.
انداختن، (ب-) ۳۰، ۸۶، ۸۸، ۱۳۴.	الْإِنَابَةُ، ۶۱.
اندازه، ۶، ۶۷.	انار، ۴۲.
اندازه کردن، ۵۸.	الْإِنَارَةُ، ۲۱.
اندرون شکم، ۱۱۱.	أَتَى شَيْئًا، ۳.
اندر هم افکندن، ۵۰.	الْأَنَامُ، ۷۷.
اندک، ۶۶.	أَتَى يُجِبِي، ۸.
اندک خیر شدن، ۴۷.	انباز گردانیدن، ۸۸.
اندک شدن، ۲۴.	انبازی، ۱۱۳.
اندک فرا نمودن، ۵۳.	انبازی کردن با کسی، ۷۸.
اندک کردن، ۵۳.	الْإِنْبِثَاتُ، ۱۳۸.
اندوه، ۶۶.	إِنْبِجَاسٌ، ۴۹.
اندوهگن، ۴۹.	الْإِنْبِعَاتُ، ۵۵.
اندوهگن شدن، ۶۰.	الْإِنْتِبَادُ، ۸۵.
اندوهگن گردانیدن، ۱۲۴.	الْإِنْتِشَارُ، ۱۰۸.
اندوهگین کردن، ۲۱.	الْإِنْتِصَارُ، ۸۲، ۱۳۲.
اندوه وا بردن، ۱۱۳.	الْإِنْتِظَارُ، ۴۴.

- انده، ۰۶۵
- انديشهء بد در دل افكندن، ۰۴۵
- انديشه کردن، ۰۲۸، ۰۱۵۶
- انديشیدن، (در-) ۰۳
- الْأَنْفُ، ۰۱۱۶
- الْأَنْسُ، ۰۵۰
- انس گرفتن، ۰۹۸
- الْإِنْسِلَاحُ، ۰۴۹
- الْإِنْسِي، ۰۸۶
- الْإِنْشَاءُ، ۰۳۹
- إِنْ شَاءَ اللَّهُ كَفْتَنُ، ۰۱۵۰
- الْإِنْشَارُ، ۰۸
- الْإِنْشَارُ، ۰۸
- الْإِنْشِقَاقُ، ۰۸۷
- الْأَنْصَابُ، ۰۳۷
- الْإِنْصَاتُ، ۰۵۱
- الْأَنْصَارُ، جمعُ نَاصِرٍ، ۰۱۵
- الْإِنْطَاقُ، ۰۱۲۲
- الْإِنْطِلَاقُ، ۰۸۳
- الْأَنْعَامُ، جمعُ نَعَمٍ، ۰۱۳
- الْإِنْفَاضُ، ۰۷۷
- الْأَنْفُ - الْأَنْفُ، جمع، ۰۳۵
- الْأَنْفَالُ، جمعُ نَفْلٍ، ۰۵۲
- الْإِنْفِرَاقُ، ۰۱۰۱
- الْإِنْفِصَامُ، ۰۷
- الْإِنْفِضَاضُ، ۰۲۰
- الْإِنْفِطَارُ، ۰۸۷
- الْإِنْفِلَاقُ، ۰۱۰۱
- الْإِنْقَاضُ، ۰۱۷
- الْإِنْقِضَاضُ، ۰۸۳
- انقطاع، (بر-) ۰۳۴
- الْإِنْفِعَارُ، ۰۱۳۵
- الْإِنْكَاحُ، ۰۳
- الْإِنْكَارُ، ۰۷۲
- انكار کردن، ۰۷۹
- انكار من، ۰۹۴
- انكالا، جمعُ نِكَلٍ، ۰۱۵۵
- أَنْكَرُ، ۰۱۰۹
- انگبین، ۰۷۴
- انگور، ۰۹

- انگیختن، (بر-) ۰۲۸، ۱  
 انگیخته شدن، ۰۵۵  
 الأَنْمَلَةُ، ۰۱۷ — البَنَانَةُ  
 الْإِنْهَامَارُ، ۰۱۳۵  
 الْإِنْهَارُ — فَانْهَارِهِ، ۰۵۷  
 الْإِنِّي، ۰۱۱۲  
 الْأَوَابُ — كُلُّ لَهُ أَوَابٌ، ۷۶  
 الْأَوَانُ، ۰۴۸  
 الْأَوَاهُ، ۰۵۷  
 الْأَوْبُ وَالْإِيَابُ، ۰۱۳  
 أَوْحَى إِلَيْهِمْ، ۰۸۵  
 أَوْدًا، ۰۷  
 اوراشتن، (ب-) ۰۶۹  
 أَوْزَارًا، ۰۸۹  
 أَوْزَارَهُمْ، جمعُ وِزْرِ، ۰۳۹  
 أَوْسَطُ، ۰۳۷  
 أَوْلَاءٌ، ۰۸۹  
 الْأَوْلَادُ، جمعُ وُلْدٍ، ۰۵  
 أُولَاتُ، ۰۱۴۷ — حمل  
 اول تاریکی، ۰۷۸  
 اول روز، ۰۱۶  
 الْأَوْلَى، ۰۴۶، ۰۷۶  
 أَوْلَى لَكَ، ۰۱۵۷  
 أَوْلَى النَّاسِ، ۰۱۵  
 أُولُوا بَقِيَّةٍ، ۰۶۲  
 أَوْلِيَ الْأَمْرِ، ۰۲۷  
 أَوْلِيَ الصَّرْرِ، ۰۲۹  
 اوگندگان، ۰۱۵۱  
 اوگندن، ۰۳۷، ۰۶۷، ۰۷۵، ۰۸۹  
 اوگندن، (ب-) ۰۱۲۰، ۰۱۳۱، (در فتنه-)  
 ۰۳۰ (در کاری-) ۰۳  
 أَوْتًا، ۰۶۰  
 الْإِهْتِرَازُ، ۰۹۳  
 الْإِهْرَاعُ — يَهْرَعُونَ، ۰۶۱  
 الْإِهْضَمُ، ۰۱۰۱  
 الْإِهْطَاعُ، ۰۶۹  
 الْإِهْلَاكُ، ۰۱  
 اهل بادیه، ۰۵۶  
 أَهْلُ التَّقْوَى، ۰۱۵۶ — وقی  
 اهل جاهلیت، ۰۲۰

أهل درجات ، ٢١ .	أَلِجَافٌ ، ١٤١ .
أهل الذِّكْرِ ، ٧٤ .	أِحْيَاءٌ ، ١٤ .
أهل علم ، ٧٤ .	أَلْيَدٌ ، ١١٨ .
أهل المَغْفِرَةِ ، ١٥٦ .	أَلْيَدَانُ ، ٢٢ .
أهل يك زمان ، ٣٩ .	أَلْيَدَانُ ، ٥٤ .
أَلْهَمَالٌ ، ١٥٧ .	أَلْيَرَاءُ ، ١٣٨ .
أَلْهَامٌ ، ٢٥ .	أَلْيَرَاثُ ، ٢٤ .
أَلْهَوَاءُ ، ١٣٤ .	أَلْيَرَادُ ، ٦٢ .
إي ، ٥٨ .	إي اندها ، ٦٥ .
أَيُّ ، ١٤ .	أَلْيَزَارُ ، ١٢٩ .
إيَادَةٌ ، ٧ .	أَلْيَزَاعُ ، ١٥٣ .
أَيَّامٌ ، (بِأَيَّامِ اللَّهِ) ٦٩ .	أَلْيَعَاءُ ، ١٥٢ .
أَلْيَّامٌ ، ٩٣ . ← معدودة .	أَلْيَعَادُ ، ٤٧ .
أيام تشريق ، ٩٤ .	أَلْيَسَافُ ، ١٢٤ .
أَلْيَبَاقُ ، ١٢٣ .	ايستاندن ، ١٥٤ ، (باز- ) ٥٥ ، ٦٥ ، ٩٨ .
أَلْيَبْتَلَاءُ ، ٤ . (وَالأَلْوُ) ١٧ .	١٣٥ (ب- ) ١٨ ، (دير- ) ١٤ ،
أَلْيَبْتِمَارُ ، ١٥٥ .	(وا- ) ٣٦ .
أَلْيَبْتِمَانُ ، ١٥ .	أَيُّ شَيْءٍ ، ٣٩ .
أَلْيَبْتَارُ ، ٦٦ .	أَلْيَبْضَاعُ ، ٥٥ .
أَلْيَبْجَاسُ ، ٦١ .	إيفاءً ، ٤٤ .

بئس، (وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ) ۹۳.	الْإِيْفَاصُ، ۱۵۲.
بَيْسٌ، ۴۹.	الْإِيْفَاعُ، ۳۷.
الْبَائِرُ - البور، جمع، ۱۰۰.	الْإِيْكَةُ، ۷۲.
الْبَائِسُ، ۹۴.	الْإِيْلَاءُ، ۴.
بازار، ۱۰۰.	الْإِيْلَاجُ، ۱۳.
بازایستادن، ۹، ۱۳، ۵۰، ۶۰، ۹۸، ۱۳۵.	الْإِيْمُ - الْإِيَامِي، جمع، ۹۸.
باد، ۱۱۱.	الْإِيْمَانُ، جمعُ يَمِينٍ، ۳، (أَيْمَانُكُمْ) ۲۳.
باد بان ها برکشیده، ۱۲۳.	ایمان آوردن، ۷۲.
باد بی هنر، ۹۵.	ایمن؛ جای ایمن شدن، ۵۴.
باد درخت شکننده، ۷۸.	الْإِيْمَانُ، ۸۶.
باد سخت، ۵۸، ۶۹.	أَيْنٌ، ۷۴.
باد سرد، ۱۲۲.	الْإِيْنَاْسُ، ۲۳.
باد گرم، ۷۱.	اینکتید شما، ۱۵.
باد نرم، ۱۱۸.	الْإِيْوَاءُ، ۵۲.
باد ها، ۷۱.	الْإِيْهَانُ، ۵۲.
الْبَادِي، ۹۳.	
بَادِي التَّرَائِي، ۶۰.	
بادی که سنگ آرد، ۷۸.	ب
بادیه، ۶۶، ۱۱۳.	الْبِيْرُ، ۹۴.
بار، ۱۱۳.	الْبِاسُ، ۱۰، (بِاسَهُ) ۴۴.



بازی کردن، ۳۶، ۴۰، ۱۳۴.	باران، ۱۰۳.
باز پس ایستادن، ۱.	باران بزرگ قطره، ۸.
باز پس بردن، ۲۸.	باران سخت، ۱۱۳.
باز پس شدن، ۴۶.	باران نرم، ۸.
باز پس گذاشتن، ۵۶.	بارانیدن باران، ۴۷.
باز پسین شدن، ۴۶.	بارانیده شدن، ۶۴.
باز جستن، ۱۰۳.	بار بر نهادن، ۱۱.
باز خریدن، ۴۱.	بار خدای، ۱۳.
باز داشت خواستن، ۵۰.	بارِد، ۱۱۸.
باز داشتن، ۷، ۱۲، (کسی را از کسی)	باردار کردن، ۷۱.
۱۲، ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۵۲.	باردان، ۶۵.
۵۴، ۷۶، ۸۱، (از کسی -) ۹۴.	بار درخت، ۸، ۹۹، ۱۳۶.
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۲۹، (= نگاه	بارگاه، ۱۵۳.
داشتن) ۱۵۱.	بارگران، ۱۳۲.
بازرگانی، ۶۳.	باره، ۱۳۹.
باز کردن؛ خار از درخت باز کردن، ۱۳۸.	باریک میان، ۹۳.
(میوه از درخت -) ۸۶.	باز بخشیدن، ۱۰۳.
باز کردن جامه، ۷۶.	باز ستانیدن، ۱۵۶.
باز کردن نامه، ۷۶.	باز مانده، ۶.
باز گشاده، ۷۶.	باز نگرستن، ۶۱.

- بازگشتن، ۴، ۱۳، ۳۸، ۱۰۵.
- بازگشتن جای، ۲، ۱۹، ۶۷.
- بازگردانیدن، ۱۰۷، ۱۰۸.
- بازگردیدن، ۶۱.
- بازگرفتن، ۵.
- بازو، ۸۲، ۸۸.
- بازی کردن، ۹۷.
- باصلاح آمدن، ۹۸.
- باطل، ۲۵.
- باطل شدن، ۲.
- باطل شدن کردارها، ۸۴.
- باطل شونده، ۷۸.
- باطل کردن، ۸، ۸۲، ۹۱.
- باطل کردن حجّت، ۱۱۷.
- باطل گفتن، ۲۷.
- الْبَاطِنُ، ۴۳.
- بافتن؛ دروغ فا بافتن، ۱۱۸.
- الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ، ۸۲.
- باک داشتن، ۱۰۰.
- با کسی آمیختن، ۳.
- با کسی کارزار کردن، ۳.
- الْبَالُ، ۶۴.
- بالا؛ به بالا بر شدن، ۲۰، ۷۹، ۱۱۸.
- بالا گرفتن، ۶۷.
- بالانیدن (ب- )، ۱۲۴، (بر- )، ۱۳۴.
- بال مرغ، ۴۰.
- بَالَهُمْ، ۱۲۸.
- بامداد، ۶۷.
- بامداد به جائی آمدن، ۱۳۵، (در وقت
- بامداد شدن) ۱۶.
- بامداد کردن، ۱۴، ۱۸.
- بانگ بر زدن، ۷۶.
- بانگ خر، ۶۲.
- بانگ زدن، ۱۱۶.
- بانگ کردن، ۶۱، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۲.
- بانگ گاو، ۴۹.
- با هم آوردن، ۸۸، ۱۰۱.
- با یاد آوردن، ۶۴.
- با یاد دادن، ۴۵.
- ببیریدن، ۳، ۸.

بپراکندن، ۱۰۰.	بخشنده، ۱۲.
بیوئیدن، ۱۱۶.	بخشودن، ۸۵.
بیوشیدن، ۷۷.	بخشیدن (باز-) ۱۰۳، (وا-) ۲۴،
بت، ۴۱، ۹۴، ۱۱۷، ۱۳۴.	۱۳۲.
بتان سنگین، ۳۳، ۳۷.	بَخَعًا، ۸۰.
بتر، ۱۲۲.	بخفتن، ۸۰.
بترسانیدن، ۴۸.	بُخَلًا، ۲۱.
بترسیدن، ۳، ۵۲، ۵۶.	بخندیدن، ۵۶.
بتسیانیدن، ۵۵.	بخیل، ۷۹، ۱۱۱، ۱۵۲.
الْبَيْتِ، ۶۶.	بخیلی کردن، ۲۱.
بجنایانیدن، ۲، ۸۶، ۹۳.	بَدَأَ، ۴۶.
بچرانیدن، ۸۹.	بداختر شدن، ۱۲۲.
بچریدن، ۸۹.	الْبِدَارُ، ۲۴.
بچسبیدن، ۸۱، ۱۴۸.	بدبخت شدن، ۶۲.
بچسبیدن از حق، ۵۰.	بدبختی، ۹۷.
بچشانیدن، ۴۱.	بدر، (= چاه) ۱۸، (روز-) ۵۳.
بَحْرٍ لَّجِيٍّ، ۹۹.	بدگوی، ۱۵۰.
الْبَحِيرَةُ، ۳۷.	الْبَدَنُ، ۶.
بَخْسًا، ۱۰.	الْبَدَنَةُ - البدن، جمع، ۹۴.
بخشش کردن خواستن، ۳۳.	

بر انگیختن، ۱، ۲۸، ۱۵۱.	الْبَدْوُ، ۰۶۶.
بر بالانیدن، ۱۳۴.	رَبْدًا، ۰۱۷.
برتر، ۰۵۵.	بَدْوًا، ۰۱۱۱.
برتر نشستن، ۰۲۶.	بدی کردن، ۰۷۶.
برتری جستن، ۰۲۶.	الْبَرْدُ، ۰۳۷.
بر پوشانیدن، ۴۶، ۵۸.	بَرًا، ۰۱۳۹.
الْبِرْجُ - الْبِرْجُ، جمع، ۰۲۸.	بِرِّي، ۰۳۹.
برج، (وَلَا تَبْرَجَنَّ) ۰۱۱۱.	بر آراستن، ۰۹۹.
بر جای بداشتن، ۰۷.	بر آسایانیدن، ۰۷۳.
بر چیدن، ۰۶۳.	بر آسمان شدن، ۰۷۱.
برج، (لَا أَبْرِحُ) ۸۲، (لَنْ أَبْرِحَ) ۰۸۹.	بر آسودن، ۰۱۳۸، ۷۳.
بِرْحًا، ۰۶۵.	بر آمدن آفتاب و ماه، ۰۴۱.
بر خور داری گرفتن، ۰۶۴، ۲۵.	بِرَاءٌ، ۰۱۲۴.
الْبِرْدُ، ۰۱۶۰.	بِرَاءَةٌ، ۰۴۱.
الْبِرْدُ، ۰۹۹.	برابر کردن، ۰۳۷، ۸۳، ۱۰۱.
بردار کردن، ۰۳۱، ۳۵.	برابر یکدیگر نشستن، ۰۷۱.
بردارنده، ۰۱۳۸.	برادر پدر، ۰۹۹.
بردارنده پایگاه ها، ۰۱۲۱.	برادر مادر، ۰۹۹.
بر داشتن، ۰۶، ۸، ۳۰، ۴۷.	بر افراشتن بنا، ۰۹۴.
بر دامیدن، ۰۹۰.	بر افراشیدن، ۰۱۲۰.

برگردانیدن، ۴۲.	بَرْدًا وَسَلَامًا، ۹۲.
برگزیدن، ۴۹، ۶۶، ۷۷، ۸۹، ۱۱۸.	بردبار، ۴.
برگشتن، (در معنی رَدّ)، ۲، (از مسلمانی)	بردن شک (ب-)، ۳۷.
۰۲	بردن (فرو-)، ۳۰، ۷۴.
برگ کشت، ۱۳۶.	بردن اندوه (وا-)، ۳۹.
برگهاشتن، ۴۱.	الْبُرْخُ، ۹۷، ۱۰۰.
برنجانیدن، ۷۷.	بُرْزَتٌ، ۱۰۱.
برنشتن، ۶۰.	برزیدن رهبانی، ۱۳۹.
برمیدن، ۱۲۰.	برسانیدن، ۵۴، (آب چاه) ۱۱۶.
بُرُوجًا، ۷۱.	برستن، ۶۴.
بُرُوزًا، ۷.	برستور نشستگان، ۶.
برویانیدن، ۶۴.	برسیدن، ۷۵، (بیابان) ۱۳۸، (زاد)
برهم نشستن، ۹۹.	۱۳۸.
برهم نهادن، ۴۶، ۵۲، ۶۲، ۱۳۱.	برشدن، ۴۳، ۱۱۸.
برهنه شدن، ۹۰.	بُرْقًا، ۱۵۷.
برهنه کردن اندامی، ۷۷.	برکت کردن، ۷۶.
بِرِّي، ۴۱.	برکشیدن دلو، ۶۳، ۱۲۳.
بریان شدن، ۲۷.	برکنندن، ۴۹، ۹۰ (از بن-)، ۶۹.
بریان کردن، ۶۱، ۸۱.	برکنده شدن، ۱۳۵.
بریدن، ۶۲، ۱۵۱، (از بن-)، ۶۹.	برگ، ۱۲۹.

بزه کار، ۹.	بریدن از کسی، ۲۶.
بزه مند شدن، ۱۱، ۱۷، ۱۱۸.	بریدن گوش، ۳۰.
الْبَزْوَعُ، ۴۱.	بریده کردن، ۱۵۵، (— عطا) ۱۳۴.
بزیستن، ۷۲.	بُرین، ۵۷.
بِزُول، ۳۴.	الْبِرِيَّةُ، ۷۷.
بَسًّا، ۱۳۸.	بز، ۴۳.
بساختن، ۸۰.	بزدنی، ۱۱۸.
بستان ها، ۸۴.	بزرگ آمدن، ۴۰.
بستدن جملهء مال کسی، ۷۷.	بزرگ تر، ۲، ۱۰۳.
بستر، ۲.	بزرگترین، ۹۰، ۱۰۶.
بستردن، ۶۸.	بزرگترینان، ۱۵۶.
بستگی زبان، ۸۸.	بزرگ داشتن آمدن، ۶۴.
بستن اسبان، ۵۳.	بزرگ گردانیدن، ۱۴۷.
بستن چشم (ب—) ۷۱.	بزرگوار، ۲، ۶۱، ۹۴، ۱۲۴، ۱۵۳.
بستن نکاح، ۵.	بزرگوار شدن، ۱۹، ۲۶، ۴۵، ۱۳۶، ۱۵۴.
بسته، ۹۱.	بزرگوار داشتن، ۹۴.
بسته زبان، ۷۵.	بزرگواری، ۵۹.
بستیهیدن، ۸۱، ۹۶.	بزرگی جستن، ۹۶.
بَسْرٌ، ۱۵۶.	بزغ، ۴۸.
بَسَطًا، ۶، ۳۴.	بزه، ۱۳۳، ۱۳۸.

بشکستن ، ۸۳ .	بَسَطَةٌ ، ۶ .
أَلْبَاطِرُ - جمعُ بَصِيرَةٍ ، ۴۲ .	بسنده ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۵۳ .
بَصَارَةٌ ، ۹۰ .	بسنده بودن ، ۲ .
بصر ، (أَبْصَرِيهِ) ، ۸۱ .	بسنده کار ، ۲۴ .
بصیر ، (وَأَرْتَدَّ بِصِيرًا) ، ۶۶ .	بسنده کردن ، ۱۸ .
بَصِيرَةٌ ، ۱۵۷ .	بسودن ، ۲۶ ، ۹۰ ، ۱۴۰ .
الْبَضَاعَةُ ، ۶۳ .	بسودن به روی دست ، ۲۶ .
بَضَعَ سِنِينَ ، ۶۴ .	بسیار خواستن چیزی ، ۵۰ .
الْبَطَانَةُ (= دوست ویژه) ، ۱۷ ، (= آستر)	بسیار شدن ، ۲۴ ، ۴۸ ، ۷۶ ، ۷۸ .
۱۳۶ ، الْبَطَانُ ، جمع .	بسیار کفر ، ۹ .
الْبَطْرُ ، ۵۳ .	بسیار گردانیدن ، ۷۶ .
بطش ، (وَإِذَا بَطَشْتُمْ) ، ۳۴ .	بشارت دهندگان ، ۴۶ .
بَطْنٌ مَكَّةَ ، ۱۶ .	بشتابیدن ، ۸۹ .
بعث ، ۹۷ .	بشتافتن ، ۱ ، ۵۶ .
بَعْدًا ، ۶۲ .	بشدن ، ۸۳ .
بَعْدًا ، ۶۱ ، ۹۶ .	الْبَشْرُ ، ۱۵ ، (به معنی روی پوست) ۱۵۶
بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ ، ۱۲۴ .	جمعُ ، بَشْرَةٍ .
الْبَعْلُ - الْبَعُولُ وَالْبَعُولَةُ ، جمع ، ۴ ،	بَشْرًا ، جمعُ بَشِيرٍ ، ۴۶ .
(= بت) ، ۱۱۷ .	بشکافتن ، ۴۲ .
الْبَغَاءُ ، ۱۶ .	بشکافتن گوش ، ۳۷ .

بگریختن، ۱۱۷.	الْبِغَاءُ، ۹۸.
بگریستن، ۵۶.	بَغْتَةٌ، ۳۹.
بگستردن، ۶.	الْبِغْلُ - الْبِغَالُ، جمع، ۷۳.
بگشادن، ۹۱.	الْبِغْضَاءُ، ۱۷.
بگشتن، ۴۰، ۶۹، (در ترجمه الْأَصْبَاحِ)	بَنِي، (مَا يَنْبَغِي) ۸۷، (لَا يَبْغِيَانِ) ۱۳۶.
۱۶، (در ترجمه الصُّدُودِ) ۱۶.	الْبِنْيُ، ۸۵.
بگشتن از راه، ۷۳.	الْبِنْيَةُ وَالْبِغَاءُ، ۱۶.
بگشته، ۷۳.	بِقَاءٌ، ۹.
بگماریدن، ۱۰۳.	الْبِقْعَةُ، ۱۰۵.
بلا، (انواع -) ۲.	بِقِيَّةٌ، ۶.
الْبَلَاغُ، ۱۳.	بُكَاءٌ، ۵۶.
بلاغت، ۹۹، (برسید به -) ۲۳.	الْبُكْرَةُ، ۱۴.
بَلْعًا، ۶۰.	بکشیدن جامه، ۸۸.
بَلِغٌ (حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ) ۲۳، (حَتَّى	بُكَّةٌ، ۱۶.
يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ) ۵، (قَوْلًا بَلِيغًا)	بُكْيًا، جمع بُكِيٍّ، ۸۶.
۲۷.	بگدازانیدن، ۹۳.
بَلِغٌ الْحُلْمِ، ۹۹.	بگذشتن، ۷۲.
الْبَلْدَةُ - لِبَلَدِيَّةٍ - وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ، ۴۷.	بگردانیدن، ۲، ۳۰، ۳۶، ۵۹، ۷۷.
بلند ترینان، ۸۸.	بگردیدن، ۵۲، ۸۰.
بلند شدن، ۵۰.	بگرفتن کسی را به گناهی، ۴.



- بلند کردن بنا، ۲۸. بند هاء آب، ۱۱۳.
- بلندی، ۱۰۱. بنشستن، ۵۶.
- بلو، (لَتَبْلُوَنَّ) ۲۱. بن و بیخ، ۷۸.
- بلوغ، ۴. بنوشتن، ۷۷.
- بَلِيًّا وَبَلَاءً، ۹۰. بنه، (در معنی الثَّقَلُ) ۷۳.
- بِمَ، ۷۱. بنیاد نهادن، ۵۶.
- بمردن، ۹۳. بنی اسرائیل، ۶، ۷۶.
- الْبَنَاتُ، جمع بِنْتٍ، ۲۵. الْبَنِيَانُ، ۵۷ - فَاتَى اللّٰهَ بَنِيَانَهُمْ، ۷۳.
- بنا کردن، ۴۳. الْبَنِيْنِ، جمعُ اَبْنٍ، ۱۳.
- بنالیدن، ۶۶. الْبَوَارُ، ۶۹.
- بَنَانٌ، ۵۲. بوبو، ۱۰۳.
- الْبَنَانَةُ وَ الْاَنْمَلَةُ - الْبَنَانُ وَ الْاَنْاْمَلُ، بودن؛ بباشیدن برجای خود، ۵۸.
- جمع، ۱۷. بُودنی ها، ۱۲۱.
- بناهاه بلند، ۶۷. بوی بگردیده، ۷۱.
- بنای کرده، ۵۷. بوی یوسف، ۶۶.
- بن چاه، ۶۳. بهانه و مانع، ۳.
- بند بسته، ۸۳. بهای معلوم، ۹۸.
- بندگی؛ به بندگی گرفتن، ۱۰۱. بَهْتًا، ۷، ۹۱.
- بنده، ۹۸، ۱۰۱. بَهْتَانًا، ۲۵.
- بندها، ۷۰. الْبَهْجَةُ، ۱۰۳.

بهره، ۱، ۱۳۲.	بیت المقدس، ۷۶.
بهشت، ۲۶، ۳۶، ۴۳، ۱۱۴، ۱۵۸.	الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، ۱۳۳.
(میان -) ۴۶.	بیخ، ۷۸.
بهشت سبز سیرآب، ۱۳۶.	بیخ آور، ۶۷.
بهشتیان، ۱۵۸.	بیخ درخت، ۶۹.
به هم در شدن، ۱۰۱، ۱۶۰.	بیداد کردن، ۴۲، ۹۹، ۱۱۸، ۱۵۴.
به هم درگشادن، ۱۰۰.	بیداران، ۸۰.
بِهَيِّ، ۹۳.	بیدار بودن، ۷۸.
بِهَيْجٍ، ۹۳.	بِيدُودَةٌ، ۸۱.
الْبَهِيمَةُ، ۳۳.	بیرون آمدن، ۷، ۹۹، ۱۲۹.
بیابان؛ به بیابان شدن، ۱۱۱.	بیرون آوردن، ۶۵، ۱۰۱، ۱۱۵.
بَيَاتًا، ۴۵.	بیرون آوردن علم، ۲۸.
بیاراستن، ۲، ۶۳.	بیرون شدن، ۶۷.
بیارامیدن آوازاها، ۹۰.	بیرون کردن، ۷۹، ۱۴۱.
بیاگاهانیدن، ۴۹.	بیرون کشیدن، ۹۶.
الْبَيَانُ، ۱۹، ۷۵، ۱۳۶.	بیزار شدن، ۳۹، ۱۲۴.
بیان کردن، ۵۲.	بیزار کردن، ۶۵.
بیان کردن سخن، ۱۱۸.	بیشه، ۷۲.
بیاوردن، ۸۶.	الْبَيْضُ، ۱۱۶.
الْبَيْتُ، ۴۷.	الْبَيْعُ، ۷.

- بیعت کردن، ۱۲۹.
- بیع کردن، (با یکدیگر -) ۱۰.
- بَيْنَ الْجَنَّةِ، ۱۱۷.
- بِيعَةُ - الْبَيْعِ، جمع، ۹۴.
- بینداختن، ۸۶، ۸۸.
- بِیُونًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا، ۹۸.
- بیوراشتن سر، ۶۹.
- بیفتادن، ۵۵، ۸۶، ۹۴.
- بیوسیدن، ۷۱، (مزد -) ۱۴۱.
- بیوگندن، ۷۹، ۱۲۰، ۱۳۱.
- بیفتیدن، ۴۰.
- بیهدده گفتن، ۲۶، ۱۲۲.
- بیفزودن، ۸۶.
- بیهوش شدن، ۴۹، ۱۱۱، ۱۲۸.
- بیفسردن، ۱۰۴.
- بیفکندن، ۶۳.
- پ
- به یک سو شدن، ۳.
- پادشاه گردانیدن، ۲۸، ۴۱.
- بیگانه، ۲۶، ۱۱۱.
- پادشاهی، ۴۱، ۵۹.
- بیم، ۶۹.
- پارسا، ۲۵.
- بیماران، ۲۶.
- پاره آتش، ۷۱، ۸۸، ۱۰۵.
- بیماری ها، ۲۹.
- پاره پاره، ۹۲.
- بیم در دل گذاشتن، ۶۱.
- پاره پاره کردن، ۸، ۴۰.
- بیم کردن، ۴۷.
- پاره زمین، ۱۰۵.
- بین، (تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ) ۱۱۳.
- پاره شب، ۶۱.
- بینا، ۸۱.
- پاره گوشت، ۹۳.
- بینا دل شدن، ۱۰۷.
- پاره ها، ۷۲.
- بینا شدن، ۹۰.

پاره‌ها، میخ، ۰۷۹	پراکنده، ۰۸۹
پاسوان، ۰۱۵۴	پراکنده شدن، ۱۶، ۲۰، ۱۰۸، ۱۲۹،
پاک، ۰۱۴۱	۰۱۵۸، ۰۱۳۸
پاک تر، ۰۵	پراکنده کردن، ۰۴۹، ۰۸۲، ۰۱۱۳
پاک شدن، ۰۳، ۰۸۹	پرداختن (ب-)، ۰۱۰۵
پاک گردانیدن (از گناه -)، ۰۱۵	پرده، ۰۴۶، (در پرده شدن) ۰۱۲۲
پاکی زن، ۰۴	پرستار، ۰۳
پانزده سالگی، ۰۴۴	پرستیدن، ۰۴۸، ۰۹۴
پای؛ به پای سپردن، ۰۵۷، (برپای کردن)	پرسیدن (از یکدیگر -)، ۰۲۳
۰۱۵۲	پر شدن، ۰۱۳۱
پایگاه به بالا، ۰۴	پر کردن، ۰۴۵، ۰۱۰۱، ۰۱۲۱
پایندان، ۰۴۲، ۰۶۵، (کسی را پایندان	پروردن (ب-)، ۰۱۲۴
چیزی گردانیدن) ۰۱۴	پروین، ۰۱۳۴
پایه، ۰۱۲۴	پرها از هم وا گشاده، ۰۱۴۹
پخته شدن، ۰۲۷	پرهنر، ۰۱۳۷
پدر، ۰۶۵، (و مادر) ۰۲۴	پرهیزگاری، ۰۱۳
پدید آمدن، ۰۹۳	پرهیزگار، ۰۸۵
پدید کردن، ۰۵، ۰۲۴، ۰۴۱، ۰۱۲۳، ۰۱۳۶	پرهیزیدن، ۰۱۶، ۰۲۵
پری، ۰۱۶۰	پری، ۰۴۲، ۰۱۳۶
پراکندن، (ب-) ۰۱۰۰	پریان، ۰۱۱۳

پشیمانی ، ۸۱ .	پُتری زمین ، ۱۶ .
پشیمانی خوردن ، ۲۰ .	پس ؛ از پس یکدیگر آینده ، ۱۰۰ .
پلید ، ۹ ، ۵۴ .	پستان ها ، ۱۰۵ .
پلید شدن ، ۳۷ ، ۴۷ .	پسر ؛ به پسری گرفته ، ۱۱۱ .
پلید کاری کردن ، ۹۸ .	پس رو ، ۷۸ .
پناه خواستن ، ۱۴ .	پس روی کردن ، ۴۱ .
پناه دادن ، ۱۴ .	پسر عم ، ۱۱ .
پناه گاه ، ۵۶ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۱۵۷ .	پس فردا ، ۶۳ .
پناه گرفتن ، ۶۳ .	پسندیدن ، ۳۳ ، ۹۱ .
پنجه ، ۸۲ .	پسندیده ، ۸۵ .
پنداشت ؛ به پنداشت گفتن ، ۶۲ .	پش اسب ، ۱۵۹ .
پنداشتن ، ۲ .	پشت ، ۵۴ ، ۸۸ ، (با کسی هم پشت شدن)
پند پذیرفتن ، ۴۵ .	۵۴
پند دادن ، ۱۰ .	پشت بدادن ، ۵۴ ، ۱۵۶ .
پند دادنی ، ۸۸ .	پشت دادن ، ۸۱ .
پند گرفتن ، ۳ ، ۱۳۵ .	پشت مازه ، ۲۵ .
پند گرفتنی ، ۱۲ .	پشته ، ۹۰ .
پنهان به سوی چیزی شدن ، ۱۱۶ .	پشم ، ۷۳ ، ۷۵ .
پنهان داشتن ، ۵ .	پشم رنگین ، ۱۵۲ .
پنهان شدن ، ۳۰ ، ۴۴ ، ۷۴ .	پشیمان شدن ، ۴۹ .

پنهان فرستادن، ۷۴.	پیایی باریدن، ۹۹.
پنهان کردن، ۹، ۱۰۳.	پیایی شدن، ۲۹.
پوئیدن (ب-)، ۱۱۶.	پیادگان، ۷۸.
پوئیدن ستور، ۱۴۱.	پی بردن، ۱۱۱، ۱۴۲.
پوست، ۱۳۳.	پیچانیدن؛ بیچانیدن سر، ۱۶، (نیک -)
پوست باز کردن، ۱۱۵.	۱۴۵.
پوست درخت حرم، ۳۳.	پیدا کردن، ۱۳، ۴۷، ۱۰۱.
پوسیدن، ۲۷.	پیدا کردن راه، ۷۳.
پوشانیدن (ب-)، ۸، (بر-)، ۵۸.	پیرامن، ۱۰۵.
پوشش، ۸۴.	پیراهن، ۶۳.
پوشیدن (ب-)، ۷۷، (در-)، ۷۳، ۹۲،	پیرایه، ۴۹، ۸۹.
(فرا-)، ۳۴، ۳۵.	پیرزن، ۶۱، ۹۹.
پوشیده، ۸۷، ۸۵، ۵۹.	پیر مرد، ۶۱.
پوشیده شد، ۴۴، ۶۰.	پیروزی یافتن، ۲۱.
پوشیده گردانیدن، ۱۷.	پیری، ۷۴، (به غایت پیری رسیدن) ۴۹.
پهلوی، ۱۰۱، ۵۹.	پییس، ۱۵.
پین-، ۱۱۲.	پیسی، ۸۸.
پهن بازمانده، ۶۹.	پیش؛ از پیش فرستادن، ۵۸، (در پیش
پی؛ از پی درآمدن، ۵۲، ۱۰۴.	رفتن) ۶۲.
پیایی، ۹۶، ۱۵۱، ۱۶۰.	پیش فرا شدن، ۱۰۰.

پیش رو، ۰۷۵	التَّاجِلُ، ۰۱۹
پیش دستی کردن، ۰۲۴	التَّأَخَّرُ، ۰۱
پیشانی، ۰۵۵، ۰۱۱۶	التَّأَخِيرُ، ۰۲۸
پیشی گرفتن بر کسی، ۰۹۴	تأخیر کردن، ۰۴۸، ۰۵۵
پیشین، ۰۴۶	التَّأْدِيَةُ، ۰۱۰
پیشینیان، ۰۶۹، ۰۷۱، ۰۱۰۱	التَّأْدِنُ، ۰۴۹
پیغامبر، ۰۲۰	تَأْدِينًا، ۰۴۶
پیغمبر، ۰۴۷	التَّاسِيسُ، ۰۵۶
پیغمبری، ۰۱۶	التَّالِيفُ، ۰۱۶
پیغمبری دادن، ۰۸۵	التَّأْوِيبُ، ۰۷۶
پیکار کش به باطل، ۰۳۰	التَّأْوِيلُ، ۰۱۲، ۰۲۷
پیمانہ، ۰۶۵	تَالِهٍ، ۰۶۵
پیمانہ ها، ۰۳۳	تابوت، ۰۶
پیموده شدن، ۰۶۵	تَارَةً أُخْرَى، ۰۷۸
پیوند، ۰۴۱، ۰۵۲	تاریک شدن، ۰۷۸
پیه، ۰۴۴	تاریکی شب، ۰۱۱۵
	تازگی، ۰۱۵۸
	تازه، ۰۷۳
	تازه شدن، ۰۱۵۷
	تازیانه، ۰۹۳
	التَّائِثِمُ، ۰۱۳۳

ت

- تازیانه زدن، ۰۹۸
- تازی زبان، ۰۷۵
- تافتن، ۱۲۴، (ب-۱۲۱)، (بتافتن رسن)
- تایف، ۰۱۳۱
- تایف، ۰۱۳
- تایف، ۰۵۹
- تایف - موی صدق، ۰۵۹
- تایف، ۰۱۸
- تایف، ۰۷۵، ۰۱۳۶
- تایف، ۰۷۸
- تایف، ۰۲۹
- تایف، ۰۲۸
- تایف - شهرین متابعین، ۰۲۹
- تایف، ۰۶۲
- تایف، ۰۴۸
- تایف، ۰۹۶
- تایف، ۰۸۶
- تایف، ۰۵۵
- تایف، ۰۲۹
- تایف، ۰۷، ۰۸
- تایف، ۰۵۵
- تایف، ۰۱۶
- تاوان، ۰۵۶
- تاوان کردن، ۰۱۳۸
- تایف و التایف، ۰۱۲۱
- تایف، ۰۱۵۳
- تایف الله، ۰۴۶
- تایف شدن، ۰۱
- تایف کردن، ۰۹
- تایف کردن، ۰۱۷
- تایف، ۰۱۰
- تایف، ۰۱۵۵
- تایف، ۰۳۰
- تایف، ۰۱۵۵
- تایف، ۰۷۷
- تایف، ۰۶۵
- تایف، ۰۹۹
- تایف، ۰۱۰۱



التَّحْرِيبُ - لِاتِّرِيبٍ، ٥٦.	التَّحْرِيبُ، ١٥٧.
التَّجَافِي، ١١٥.	التَّحَسُّسُ، ٥٦.
التَّجَانُفُ، ٣٣.	التَّحَصُّنُ، ٩٨.
التَّجَاوُزُ - قَطَعَ مَتَجَاوِرَاتٍ، ٦٧.	التَّحْكِيمُ، ٢٧.
التَّجَاوُزُ، ١٢٧.	التَّحْلِيقُ، ١٢٩.
التَّجَرُّعُ، ٦٩.	التَّحْلِيلُ وَالتَّحْلَةُ، ١٤٨.
التَّجَسُّسُ، ٥٦.	التَّحْلِيَةُ، ٨٢، ٩٣.
التَّجَلَّى، ٤٨.	التَّحْمِيلُ، ١١، ٩٩.
التَّجْلِيَةُ، ٥٥.	التَّحْوِيرُ، ١٥.
التَّجْهِيْزُ، ٦٥.	التَّحْوِيلُ، ٧٧، ٨٤.
التَّجَاجُ، ١٢١.	التَّحْيِزُ، ٥٢.
التَّحَاكُمُ، ٢٧.	التَّحِيَّةُ - وَإِذَا حُيِّنُمْ، ٢٨.
التَّحَاوُرُ، ١٤٥.	التَّحَاصُمُ، ١١٩.
التَّحْبِيبُ، ١٣٥.	التَّحَافُتُ، ٩٥.
التَّحْذِيرُ، ١٣.	التَّحَطُّبُ، ٩.
التَّحَرُّفُ، ٥٢.	تخت، ٦٦، ٧١.
التَّحَرِّيُّ، ١٥٤.	تخته، ٨٥.
التَّحْرِيرُ، ١٤.	تخت هاء آراسته، ٨١.
التَّحْرِيبُ، ٢٨.	التَّحْرِيْبُ، ١٤١.
التَّحْرِيقُ، ٩٥.	التَّحْسِيْرُ، ٦١.

التَّخَطُّفُ، ۰۵۲	التَّذْكِيَةُ، ۰۳۳
التَّخْلِيدُ، ۰۱۳۸	التُّرَابُ، ۰۸
التَّخْلِيفُ، ۰۵۶	التَّرَاجُعُ، ۰۴
التَّخْلِيَةُ، ۰۵۴	ترازوی بزرگ و راست، ۰۷۷
التَّخْوِيفُ، ۰۲۱	التَّرَاكِبُ، ۰۴۲
التَّخَوُّفُ، ۰۷۴	التَّرَاضِي، ۰۵
التَّخْوِيلُ، ۰۴۱	التَّرَائِي، ۰۵۳
التَّخْبِيلُ، ۰۸۹	التَّرْبِصُ، ۰۴
التَّدَارِكُ، ۰۱۰۳	تَرْبِيَّةٌ، ۰۷۶
التَّدَايُنُ، ۰۱۰	التَّرْتِيلُ، ۰۱۰۰
التَّدْبِيرُ، ۰۲۸	التَّرَكُّدُ، ۰۵۵
التَّدْبِيرُ، ۰۱۱۰	ترس، ۰۵۱
تدبیر کردن، ۰۱۱۰	ترسانیدن، ۱۳، ۵۳، ۶۱، (ب-) ۰۴۸
التَّدَلِّي، ۰۱۳۴	ترسایان، ۰۳۶
التَّدْلِيَّةُ، ۰۴۵	ترسنده، ۱۵۰، ۱۵۲
التَّدْمِيرُ، ۰۴۸	ترسیدن، ۷۴، (ب-) ۵۲، ۵۶
التَّدَكُّرُ، ۰۳	ترش، ۰۹۷
تَدَكُّرُونَ، ۰۴۵	ترش روی، ۰۱۵۸
تَدَكُّرَةٌ، ۰۸۸	رضی، (تَرَضُونَ) ۰۱۰
التَّدْكِيرُ، ۰۱۰	التَّرْقِبُ، ۰۱۰۵

التَّسْنِيمُ، ١٥٨.	التَّرْقُوتُ - التَّرَاقِي، جماعة.
التَّسْوِيرُ، ١١٨.	التَّرَكِّي، ٨٩.
التَّسْوِيلُ، ٦٣.	التَّرْوِيجُ، ١١١، ١٢٣.
التَّسْوِيمُ، ١٣.	التَّرْزِيلُ، ١٢٩.
التَّسْيِيرُ، ٨٧.	التَّرْزِيلُ، ٥٨.
التَّشَاكُّسُ، ١٢٥.	التَّرْزِينُ، ٢.
التَّشَاوُرُ، ٥.	التَّشَاوُلُ، ٢٣.
التَّشْبِيهِ، ٣١.	التَّسَاقُطُ، ٨٦.
التَّشْرِيدُ، ٥٣.	تسبايدن (-) ٥٥.
تشگان، ٨٧.	تسبيح، ٨٢.
تشنه شدن، ٥٧.	تسبيح كردن، ٧٦.
التَّشِيدُ، ٢٨.	التَّسْحِيرُ، ١٥٢.
التَّصْبِيحُ، ١٣٥.	التَّسْرِيحُ، ٤.
التَّصَدُّعُ، ١٥٨.	التَّسْكِيرُ، ٧١.
التَّصَدُّقُ، ١٥.	التَّسْلُلُ، ٩٩.
التَّصَدِيقَةُ، ٥٢.	التَّسْلِيطُ، ٢٩.
التَّصْعِيرُ، ١٥٩.	تَسْلِيمًا، ٥، ٢٧.
التَّصْلِبُ، ٣٥.	التَّسْمِيَةُ، ١٥.
التَّصْلِيَةُ، ١٤.	التَّسْنَةُ، ٨.
التَّصْوِيرُ، ١٢.	التَّسْنِيدُ، ١٤٥.

التَّضَارُّ، (لَاتُضَارُّ) ۰۵	التَّعَدَى، ۴، ۰۲۴
التَّضَرُّعُ، ۰۴۰	التَّعْذِيبُ، ۰۱۱
التَّضْيِيفُ، ۰۸۳	التَّعْذِيرُ، ۰۵۶
التَّطَاوُلُ، ۰۱۰۶	التَّعْرِیضُ، ۰۵
التَّطْلِيقُ، ۰۴	التَّعْرِیْفُ، ۰۱۲۸
التَّطَوُّعُ، ۰۷۸	التَّعْزِیرُ، ۰۳۴، ۰۱۱۵
التَّطَوُّیْعُ، ۰۳۴	تعس، (فَتَعَسَّالَهُمْ) ۰۱۲۸
التَّطْوِیْقُ، ۰۲۱	التَّعْطِیلُ، ۰۹۴
التَّطَهَّرُ، ۰۳	التَّعْطِیمُ، ۰۹۴
التَّطَهَّرُ، ۰۴۸	التَّعْفُفُ، ۰۹
التَّعَارُفُ، ۰۵۸	التَّعْقِیبُ، ۰۶۸
التَّعَاسُرُ، ۰۱۴۷	التَّعْلِیقُ - المعلقة، ۰۳۱
التَّعَاطِی، ۰۱۳۵	التَّعَمُّدُ، ۰۲۹
تَعَالَوْا، ۰۱۵	التَّعَابِنُ، ۰۱۴۶
التَّعَالِی، ۰۵۰	التَّغَشَى، ۰۵۰
التَّعَاوُنُ، ۰۳۳	التَّغْشِیةُ، ۰۴۶
التَّعَبِیدُ، ۰۱۰۱	التَّغْطِیْتُ، ۰۱۰۰
تَعَجَّبَ، ۰۱۰۶	التَّغْلِیقُ، ۰۶۳
التَّعَجُّلُ، ۰۱	التَّغْغِیرُ، ۰۳۰
التَّعْجِیلُ، ۰۵۸	التَّفَاخُرُ، ۰۱۳۹

تَفْتَوُّ، ۰۶۵	التَّفْوِیْضُ، ۰۱۲۱
التَّفْتِیْحُ، ۰۴۶	التَّفْهِیْمُ، ۰۹۲
التَّفْتِیْرُ، ۰۱۲۴	التَّفْوِیُّ، ۰۷۴
التَّفْتُ، ۰۹۴	التَّقَابُلُ، ۰۷۱
التَّفْجِیْرُ، ۰۷۹	التَّقَاْسُمُ، ۰۱۰۳
التَّفْرُقُ، ۰۳۱، ۰۱۶	التَّقَاةُ، ۰۱۳
التَّفْرِیْطُ، ۰۳۹	التَّقْنِیْلُ، ۰۳۵
التَّفْرِیْعُ، ۰۱۱۳	التَّقْدِیْرُ، ۰۵۸
التَّفْسُحُ، ۰۱۴۰	تقدیر کردن، ۰۱۲۲، ۰۱۲۱، ۰۱۵
التَّفْسِیْرُ، ۰۱۰۰	تقرّب کردن، ۰۲۱
تفسیر کردن، ۰۱۲	التَّقْرِیْبُ، ۰۷۴، ۰۳۴
التَّفْصِیْلُ، ۰۴۰	التَّقْرِیْنُ - مُقَرَّنِیْنِ، ۰۷۰
التَّفْضُلُ، ۰۹۶	التَّقْسِیْمُ، ۰۱۳۲
تفضل کردن، ۰۶	التَّقْصِیْرُ، ۰۱۲۹
التَّفْعُدُ، ۰۱۰۳	تقصیر کردن، ۰۱۷، ۰۳۹، ۰۵۶
التَّفْعُهْ، ۰۵۷	التَّقْلِیْبُ، ۰۴۲
التَّفْکَرُ، ۰۳	التَّقْلِیْلُ، ۰۵۳
التَّفْکَهْ، ۰۱۳۸	التَّقْوَلُ، ۰۱۳۳
التَّفْکِیْرُ، ۰۱۵۶	التَّقْیُّ، ۰۸۵
التَّفْهِیْدُ، ۰۶۶	التَّقْضِیْضُ، ۰۱۲۲

التَّلَاوُمُ، ۱۵۰.	التَّكَاوُرُ، ۱۳۹.
تلخ تر، ۱۳۵.	التَّكْبُرُ، ۴۵، ۹۳ - تَكَبَّرَ، ۱۲۱.
التَّلَطُّفُ، ۸۱.	تکبر کردن، ۱۲۱.
تَلَقَّاءُ، ۴۶.	تکبیر کردن، ۷۴.
التَّلَقُّفُ، ۴۸.	التَّكْثِيرُ، ۴۷.
تلقین کردن، ۱۰۶.	التَّكْذِيبُ، ۱۶۰.
التَّلَقِيَّةُ، ۱۰۳.	التَّكْرِيمُ، ۷۸.
التَّلَوُّ، ۶۰.	التَّكْرِيهُ، ۱۳۰.
التَّلَوِيَّةُ، ۱۴۵.	التَّكْفِيرُ، ۹.
التَّمَارِي، ۱۳۴.	التَّكْفِيلُ - وَكَفَّلَهَا زَكْرِيَّا، ۱۴.
التَّمَاسُّ، ۱۴۰.	التَّكَلُّفُ، ۱۱۹.
تمام بدادن، ۹.	التَّكَلُّمُ، ۶۲.
تمام خَلْقُ، ۸۵.	التَّكْلِيْبُ - الْمَكْلَبُ، ۳۳.
تمام شدن، ۷۸.	التَّكْلِيْفُ، ۵.
تمام فراستدن، ۵.	التَّكْوِيرُ، ۱۲۰.
تمام کردن، ۱۰۹، ۷۸، ۴۴.	تکيه کردن، ۸۱.
التَّمَثَالُ - التَّمَثِيلُ، جمع، ۹۱.	تکيه کردن به چیزی، ۸۸.
التَّمَثُّلُ، ۸۵.	تگرگ، ۹۹.
التَّمْحِيصُ، ۱۹.	تَلًّا، ۱۱۶.
التَّمْرِيْدُ، ۱۰۳.	التَّلَاقُ، ۱۲۱.

- التَّمْرِيقُ، ۱۱۳.  
 التَّمَسُّكُ، ۴۹.  
 التَّمَطِّي، ۱۵۷.  
 التَّمَكِينُ، ۳۹.  
 التَّمَتِّي، ۹۴.  
 التَّمَنِّيَّةُ، ۳۰.  
 التَّمْهِيدُ، ۱۵۶.  
 التَّمْهِيلُ، ۱۵۵.  
 التَّمَيُّزُ، ۱۴۹.  
 التَّمْيِيزُ، ۲۱.  
 تن، ۸۱.  
 التَّنَابُزُ، ۱۳۰.  
 التَّنَادُ، ۱۲۱.  
 التَّنَازُعُ، ۱۹.  
 التَّنَاجِي، ۱۴۰.  
 التَّنَاصُرُ، ۱۱۶.  
 التَّنَاوُشُ، ۱۱۳.  
 التَّنَاهِي، ۳۶.  
 التَّنْبِئَةُ وَالتَّنْبِيءُ، ۱۳.  
 تن بدادن (در معنی الْأُسْتِكَانَةُ) ۱۹.  
 التَّنَجِيَةُ - نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ، ۵۹.  
 تن درست، ۸۵.  
 تن درستان، ۱۵۰.  
 تندیس، ۹۱.  
 التَّنَزُّلُ، ۷۱.  
 التَّنَشِئَةُ، ۱۲۴.  
 التَّنْفِيبُ، ۱۳۱.  
 تَنُّكٌ، ۸۱.  
 تَنُّكٌ خَرَدٌ شَدَنٌ، ۴۳.  
 التَّنْكِيرُ، ۱۰۳.  
 التَّنْكِيسُ، ۱۱۵.  
 التَّنْكِيلُ، ۲۸.  
 تنگ دستی، ۱۰.  
 تنگ دل شدن، ۲۷.  
 تنگ شدن، ۵۴.  
 تنگ شدن دل، ۲۸، ۲۹.  
 تنگ کردن، ۶.  
 تنگی، ۱۱.  
 التَّنَوُّرُ، ۶۰.  
 تنه خرما بنان، ۸۶.

- تنی پاک از گناه، ۰۸۳      اَلتَّوْفِيقُ، ۰۲۶
- اَلتَّوَارِي، ۰۷۴      اَلتَّوْفِیَّةُ، ۰۹
- اَلتَّوَاصِی، ۰۱۳۲      اَلتَّوْفِیْرُ، ۰۱۲۹
- تواضع کردن، ۰۷۲      اَلتَّوَكُّؤُ، ۰۸۸
- اَلتَّوَاْعُدُ، ۰۵۳      اَلتَّوَكِّیْدُ، ۰۷۵
- توانستن، ۲، ۶۹، (بر -) ۰۱۷      اَلتَّوَكِّیْلُ، ۰۴۱
- توانگر، ۰۸، ۰۶      تَوَلَّى كِبْرَهُ، ۰۹۸
- توانگر شدن، ۰۱۴۷      تَوَلَّى - نَوَلَّى مَا تَوَلَّى، ۰۳۰
- توانگر گردانیدن، ۰۳۱      اَلتَّوَهِّیْنُ، ۰۵۲
- توانگری، ۰۶، ۰۲۵      اَلتَّهَّجْدُ، ۰۷۸
- توبه شکستن، ۰۱۴۸      تهديد کردن، ۰۱۱۶
- توبه نصحاً، ۰۱۴۸      اَلتَّهْدِیْمُ، ۰۹۴
- اَلتَّوَجُّهُ، ۰۱۰۵      تهمت و شک، ۰۵۷
- اَلتَّوَجِّیْهُ، ۰۷۵      تهی دست، ۰۷۷
- توده ریگ، ۰۱۵۵      تهی شدن، ۰۱۰۵
- توراة، ۰۱۴۴      تهی کردن، ۰۱۲۱
- اَلتَّوْرِیَّةُ، ۰۱۲      اَلتَّهِّیَّةُ، ۰۸۰
- اَلتَّوَسُّمُ، ۰۷۲      تیر اندازان، ۰۱۵۶
- اَلتَّوَصِیْلُ، ۰۱۰۶      تیر بی پر، ۰۱۴
- اَلتَّوَفَّى، ۰۵      تیز، ۰۱۱۱



شَقَلًا، جمعٌ ثَقِيلٍ، ۰۴۷	التَّيْسُ، ۰۱۵۵
الثَّقَلُ - الأثقالُ، جمع، ۰۷۳	التَّيْسِيرُ، ۰۵۸
شَقَلًا، ۰۴۵	التَّيْمَمُ، ۰۹
الثَّقَلَانُ، ۰۱۳۶	تيمم کردن به خاک، ۰۹
ثَلَاثٌ، ۲۳، (بِثَلَاثَةِ الأَفِّ) ۰۱۸	تِيهًا، ۰۳۴
الثَّلَاثَةُ، ۰۱۵	
الثَّلَثُ، ۰۲۴	ث
ثَمَّ أَثْتُوا صَقًا، ۰۸۹	
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ، ۰۴۳	ثَابِتٌ كَرْدَن، ۰۶۸
الثَّمَرُ - الأَثْمَارُ وَالثَّمَرُ، جمع، ۰۴۲	ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ، ۰۳۶
الثَّمَنُ، ۰۲۴	ثَانِيٌ أَثْنَيْنِ، ۰۵۵
ثمود، ۰۷۲	ثَانِيٌ عِطْفِهِ، ۰۹۳
ثنای نیکو، ۰۸۶	ثَابِتٌ، جمعُ ثَبَةٍ، ۰۲۸
الثَّنِي، ۰۶۰	ثَابِتًا، ۵۳، ۰۶۹
ثَوَاءً، ۰۱۰۶	الثَّيْبُ، ۰۷۹
ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ، ۰۱۵۶	الثَّبُورُ، ۰۱۰۰
ثِيَابَاتٍ، ۰۱۴۸	ثَجَّاجٌ، ۰۳۹
ج	الثَّرَى، ۰۸۸
جَائِرٌ، ۰۷۳	الثَّرِيَا، ۰۱۳۴
	الثَّعْبَانُ، ۰۴۸

- الْجَابِيَّةُ - الْجَوَابِي، جمع، ۱۱۳. جاودانه کردن، ۱۳۸.  
 الْجَادَّةُ، ۹۱. جاویدی، ۹۰.  
 جادوی کردن، ۱۰۲. جاهلیت، ۱، ۲۰، ۳۷.  
 الْجَارُ - الْجِيرَانُ، جمع، ۲۶، (= زنهار -  
 دهنده) ۵۳. جای؛ از جای ببردن، ۸۷، (از جای به  
 جای شدن) ۸۴، (از جایی به جایی  
 شدن) ۷۵، (به جای آوردن) ۷۲، ۴۰.  
 جاسوس، ۳۵. (بر جای بداشتن) ۵۰.  
 جالوت، ۷. جای امام در مسجد، ۱۴.  
 جامهء اوگندنی، ۷۵. جای امانت، ۴۲.  
 جامه به سر در آوردنده، ۱۵۵. جای دادن، ۳۹، ۵۲.  
 جامهء پوشیدنی، ۷۵. جایگاه، ۸۶.  
 جَامِدَةٌ، ۱۰۴. جایگاه زیارت، ۱۳۱.  
 جامه در سر گرفتن، ۶۰. جایگاه عبادت، ۹۴.  
 جامهء نیکو، ۴۶. جای گرفتن، ۵۹.  
 جامه های گرانبایه، ۱۳۷. جای گریختن، ۳۰.  
 الْجَانُّ، ۴۲، ۱۰۳. جای گیر شدن، ۴۳.  
 جانب، ۶۰، ۷۸، ۷۹. جای مقام کردن، ۱۹.  
 جَانِبَ الْأَيْمَنِ، ۸۶. جای یکسان، ۸۵.  
 جان بر داشتن، ۵. الْجَبُّ، ۶۳.  
 الْجَبَّارُ - قَوْمًا جَبَّارِينَ - مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ  
 جان کندن، ۱۳۱.

جَدُّ رَبِّنَا ، ۱۵۴ .	بِحَبَّارٍ - كُلُّ حَبَّارٍ ، ۳۴ .
الْجَدَلُ ، ۸۲ .	حِبَابَةٌ ، ۱۰۶ .
جَدِيدٌ ، ۶۷ .	الْحَبِيبُ ، ۷ .
الْجَدُّ ، ۶۲ .	جبرئیل ، ۳۲ .
جَدَانًا ، ۹۲ .	الْحَبِيلَةُ ، ۷۷ .
الْجَذَعُ ، ۸۶ .	الْجَهَّةُ - الْجَبَاهُ ، جمع ، ۵۵ .
جَذْوَةٌ ، ۱۰۵ .	الْحَبِيبُ ، ۱۱۶ .
جَرًّا ، ۴۹ .	الْجَنُّ ، ۱۲۶ .
الْجِرَاحُ وَالْجُرُوحُ ، ۳۵ .	الْجَنُومُ - جَانِّينَ ، ۴۷ .
جراحت ، ۳۵ .	جُنَيْبًا ، جمعُ جَانِّ ، ۱۲۶ .
الْجِرَادُ ، ۴۸ .	الْحَحِيمُ ، ۸۵ ، ۱۱۶ .
الْجِرْحُ ، ۴۰ .	جَدًّا : به جدّ شدن کار ، ۲۱ .
الْجُرُزُ ، ۸۰ ، ۱۱۰ .	الْجَدَّةُ ، ۱۵۴ .
الْجُرْفُ ، ۵۷ .	جدا اوگندن ، ۵۲ .
الْحَرَمُ - وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ ، ۳۳ .	الْجِدَارُ - الْجُدْرَانُ ، جمع ، ۸۳ .
الْحَرَمُ ، ۴۳ .	جدا شدن ، ۳۱ ، ۴۴ ، ۱۴۹ .
الْحُرُوحُ ، ۳۵ .	جدا کردن ، ۴۰ ، ۱۰۲ .
جَزْءٌ ، ۸ .	جدا وا کردن ، ۴۰ ، ۵۸ ، ۹۳ ، ۱۱۵ .
جَزَاءٌ عَلَيْهِ ، ۹۹ .	جَدَّةٌ ، ۴۷ .
جَزَعًا ، ۶۹ .	الْجُدُدُ ، جمعُ جُدَّةٍ ، ۱۱۴ .

- الْجَيْشُ، ۰۶  
 الْجَزِيَّةُ، ۰۵۵  
 جُسْتَنُ، ۱۳۹، (باز- ۱۰۳، (برتری -)  
 ۰۲۶  
 جَسْتَنِ بَاد، ۰۱۵۹  
 جستن صواب، ۰۱۵۴  
 جَسَدًا، ۰۴۹  
 الْجِسْمُ، ۰۶  
 جَعَلُ (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ) ۰۱۲۴  
 الْجِفَاءُ، ۰۶۷  
 جفت گردانیدن، ۰۱۲۳  
 الْجَفْنَةُ - الْجِفَانُ، جمع، ۰۱۱۳  
 الْجَلَاءُ، ۰۱۴۱  
 الْجَلَالُ وَالْجَلَالَةُ، ۰۱۳۶  
 جلال خداوند، ۰۱۵۴  
 الْجَلَابُ - الْجَلَابِيْبُ، جمع، ۰۱۱۲  
 جَلْدًا، ۰۹۸  
 الْجَلْمُدُ، ۰۸۲  
 الْجُلُودُ، جمعُ جِلْدٍ، ۰۲۷  
 الْجَمَاعَةُ، ۰۱۵  
 جَمَالًا، ۰۶۳  
 جَمَالَاتٌ صَفْرٌ، ۰۱۵۹  
 الْجَمْعُ، ۱۲، ۱۵، ۰۲۰  
 جمع کردن، ۰۱۳، ۵۰، ۰۱۰۱  
 الْجَمَلُ - الْجِمَالُ وَالْجِمَالَةُ، جمع :  
 الْجِمَالَاتُ، جمعُ الْجَمْعِ، ۰۴۶  
 جَمُوحًا، ۰۵۶  
 الْجَمُودُ، ۰۱۰۴  
 جحود کردن، ۰۷۲  
 جَمِيْلٌ، ۰۶۳  
 الْجِنُّ وَالْجِنَّةُ، ۰۴۲  
 الْجِنُّ (تَنَبَّهْتَ الْجِنُّ) ۰۱۱۳  
 جَنَاتُ الْفِرْدَوْسِ، ۰۸۴  
 جَنَاتُ التَّعِيمِ، ۰۳۶  
 الْجَنَاحُ - الْأَجْنَحُ وَالْأَجْنَحَةُ، ۰۴۰  
 جناح (الی جَنَاحِكَ) ۰۸۸  
 الْجَنْبُ، ۰۲۶، (عَنْ جَنْبٍ) ۰۱۰۵  
 الْجَنْبُ، ۷۸ (= پهلوی: الْجَنْوُبُ، جمع -  
 فِي جَنْبِ اللَّهِ) ۰۲۲، (لِحَنْبِهِ) ۰۵۹  
 جنبانیدن، ۰۲، ۰۷۷، ۰۱۵۷، (-) ۰۱۳۸، ۰۸۶

- جنیدین، ۹۳ .  
 الْجَنَّةُ، ۵۰ .  
 الْجَنَّةُ - الْجَنَنُ، جمع، ۱۴۰ .  
 الْجَنِّحُ، ۶۱ .  
 الْجَنْدُ - الْجَنْدُودُ، جمع، ۶ .  
 جَنْوِبًا، ۶۹ .  
 جَنْوَحًا، ۵۳ .  
 الْجَنُونُ، ۴۱ .  
 الْجَنَى، ۱۳۶ .  
 الْجَنَى، ۸۶ .  
 الْجَنِينُ - الْأَجِنَّةُ، جمع، ۱۳۴ .  
 الْجَوُّ، ۷۵ .  
 جواب دادن، ۷۵، ۸۱، ۱۴۰ .  
 الْجَوَادُ - الْجِيَادُ، جمع، ۱۱۸ .  
 الْجَوَارُ، ۱۱۲ .  
 الْجَوَارِحُ، ۳۳ .  
 الْجَوَارِي، ۱۲۳ .  
 جوان مرد، ۸۰ .  
 جواهر، ۱۳۸ .  
 الْجَوْدِيُّ، ۶۱ .  
 الْجَوْرُ، ۷۳ .  
 جَوْرًا، ۷۴ .  
 جور کردن، ۲۳ .  
 الْجَوْسُ، ۷۶ .  
 جوشیدن، ۱۸، (ب-) ۱۲۵، (بر-) ۱۳۶ .  
 الْجَوْفُ، ۱۱۱ .  
 جوی استه خرما، ۲۷ .  
 جوی خَرْد، ۸۶ .  
 جوی کندن، ۷۶ .  
 جوینده حق، ۷۸ .  
 الْجِهَادُ، ۳ .  
 جهاد کردن، ۲۲ .  
 الْجِهَارُ، ۱۵۳ .  
 الْجِهَازُ، ۶۵ .  
 جهالت، ۷۲ .  
 جهان، ۱۹ .  
 الْجَهْدُ، ۳۶، ۷۴ .  
 الْجَهْرُ، ۳۱، (وَلَا تَجْهَرِ بِمَلُوتِكَ) ۷۹ .  
 جَهَنَّمَ، ۲ .  
 الْجَيْبُ - الْجَيْبُودُ، جمع، ۹۸ .

- دیگر - ۵۲
- ج
- چسبیده از حق (ب-) ۱۳۴
- چشانیدن (ب-) ۴۱
- چشم، ۶۹، ۸۱، ۸۶
- چشم داشتن، ۴، ۴۴، ۶۲، ۱۰۵
- چشم در پیش اوگندن، ۱۱۵
- چشم دیدار، ۸۸ (در-) ۱۲
- چشم فرو خوابانیدن، ۹۸
- چشم فرو گرفتن، ۹
- چشمه، ۷۹، ۱۳۶، ۱۵۸
- چشیدن (ب-) ۱۷
- چفته کردن، ۴۳
- چنان، ۸۶
- چنبر کردن، ۱۵۷
- چند؛ پس از یک چندی، ۶۴، ۸۶
- چندا، ۷۱، ۹۱
- چندی (یک-) ۸۶
- چنگال، ۴۴
- چنگ در زدن، ۱۶، ۴۹، ۶۴
- چوب، ۱۴۵
- چادر، ۱۱۲
- چاره، ۲۹
- چاشت، ۸۲
- چاشتگاه، ۴۸
- چاه، ۶۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱
- چپ و راست، ۱۳۱
- چرا؛ به چرا شدن، ۷۳، (به چرا گذاشتن ستور) ۱۳
- چراغ، ۹۹
- چرا کردن، ۳۷، ۶۳، ۷۳، ۹۲
- چرانه (در ترجمه کوما) ۷۱
- چرانیدن، ۷۳ (ب-) ۸۹
- چرب روده، ۴۴
- چریدن (ب-) ۸۹
- چسبانیدن (ب-) ۸
- چسبیدن؛ از حق بچسبیدن، ۱۲، ۵۰
- (ب-) ۲۵، ۸۱، ۱۴۸، (بسوی

حاضر کردن، ۱، ۱۳، ۲۴.	چوب خوره، ۱۱۳.
الْحَافِدُ - الْحَفْدَةُ، جمع، ۷۴.	چهار پایان، ۳۳، ۷۳، ۸۸.
الْحَافِدَةُ، ۷۴.	چهار چهار، ۲۳.
الْحَافِظُ، ۲۳.	چهار یک، ۲۴.
الْحَاقَّةُ، ۱۵۱.	چهل، ۶۳.
حاکم کردن، ۲۷.	چهل سالگی، ۴۴.
حال، ۱۲۸، (از حال بگردانیدن) ۱۰۳،	چیرگی، ۵۹.
(از حال بگشتن) ۱۲۸.	چیزی پیشی کسی وا بردن، ۱۰۳.
الْحَامِي، ۳۷.	چیدن (بر -) ۶۳.
حَامِيَةٌ، ۸۳.	
حایض شدن، ۶۱.	ح
الْحَايِطُ - الْحَيْطَانُ، جمع، ۸۳.	
حُبًّا، ۶۴.	حاجت، ۸۸، ۱۱۱.
حَبْرًا و حُبُورًا، ۱۰۸.	حاجز، ۸۲، ۱۰۰.
حَبْسًا، ۳۸.	الْحَارِسُ - الْحَرَّاسُ وَالْحَرَسُ، جماعة،
الْحَبْكُ، جمعُ حَبِيكٍ، ۱۳۲.	۱۵۴.
الْحَيْلُ - بِحَيْلِ اللَّهِ، ۱۶.	حَاشَ لِلَّهِ، ۶۴.
حُبُّ الْخَيْرِ، ۱۱۸.	الْحَاصِبُ، ۷۸.
حَبْلُ الْوَرِيدِ، ۱۳۱.	حاضر، ۱۳۱.
حُبُوطًا، ۲.	حاضر آمدن، ۸۶، ۱۳۵.

حَبَّةٌ ، ۰۸	الْحَدِيدُ ، ۰۷۷
الْحَبِيبُ ، ۰۳۱	الْحَدِيقَةُ - الْحَدَائِقُ ، جمع ، ۰۱۰۳
الْحَتْفُ ، ۰۷۸	الْحَذَرُ ، ۰۳۰
حَثِيثًا ، ۰۴۶	حذر کردن ، ۰۳۰
الْحَجَّ ، (يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) ۰۵۴	حِذْرُكُمْ ، ۰۲۸
الْحِجَابُ ، ۰۴۶	الْحَرُّ ، ۰۵۶
حَجَّتْ ، ۰۱۱۷ ، ۰۸۲ ، ۰۱۹	حرام ، ۰۳۵ ، ۰۹ (از حرام باز ایستادن)
الْحِجَّةُ ، ۰۵	۰۹۸
حَجَّتْ آوردن ، ۰۱۲۱	حرام کردن ، ۰۱۰۰ ، ۰۷۶ ، ۰۵۵ ، ۰۴۳
حَجْرًا ، ۰۱۰۰ ، ۰۷۲ ، ۰۴۳	الْحَرْبُ ، ۰۱۰
الْحَجْرُ - فِي حُجُورِكُمْ ، ۰۲۵	حرب کردن ، ۰۵۶ ، ۰۳۵ ، ۰۱۸
الْحَجَرَاتُ ، جمع حُجْرَةٍ ، ۰۱۳۰	حَرْثٌ ، ۰۳
حجره ، ۰۱۳۰	الْحَرَجُ ، ۰۲۷ ، ۰۳۴
حَجْرًا ، ۰۱۰۳	الْحَرْدُ ، ۰۱۵۰
حد ؛ از حد در گذشتن ، ۰۱۱۸ ، ۰۴۹	الْحَرَضُ ، ۰۶۶
حِدَادٌ ، جمع حَدِيدٍ ، ۰۱۱۱	الْحَرْفُ ، ۰۷۹
حَدَثٌ ، ۰۲۶	الْحَرَمُ ، ۰۵۴
حد زدن (کم از-) ۰۳۴	الْحَرَمُ ، ۰۳۳ ، ۰۱۰۶
الْحَدِيثُ ، ۰۱۵	حَرَمٌ ، جمع حَرَامٍ ، ۰۳۳ ، ۰۵۵
حدیث کردن ، ۰۹۶	حَرَمٌ ، (يَحْرَمُونَ - مَا حَرَّمَ اللَّهُ) ، ۰۵۵



- حرماتِ اللَّهِ، ٩٤ .  
 حرمَانًا، ١٣٢ .  
 الحُرُورُ، ٧١ .  
 حريمِ گردانیدن، ٧٨ .  
 الحَرِيقُ، ٢١ .  
 الحِزْبُ، ١٥ .  
 حزن، (وَلَا يَحْزَنُكَ) ٢١ .  
 حَسًّا، ١٩ .  
 حساب، ٤٢، ١٣٦، ١٦٥ .  
 حسب، (أَحْسَبُ - لَا تَحْسَبُ) ١ .  
 حِسَابَانًا، ٤٢، ٨٢ .  
 حِسَابَانًا وَمَحْسَبَةً، ٢ .  
 حَسِبَكَ، ٥٣ .  
 حَسْبُنَا، ٢١ .  
 حَسْبُهُ، ٢ .  
 الحَسْرُ، ٧٧ .  
 الحَسْرَةُ، ٢٥ .  
 الحَسْمُ، ١٥١ .  
 حَسَنًا - وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا، ٢٨ .  
 الحَسَنَى، ٧٩ .  
 حُسُومًا، ١٥١ .  
 حَسِيرٌ، ١٤٩ .  
 الحَسِيبُ، ٢٤ .  
 الحَشْرُ، ١ .  
 حصار، ١١١، ١٤١ .  
 الحَصْحَصَةُ، ٦٤ .  
 الحَصْدُ وَالْحَصَادُ، ٤٣ .  
 الحَصْرُ، ٥٤ .  
 الحَصْرُ، ٢٩ .  
 حَصْرَتْ صُدُورَهُمْ، ٢٨ .  
 الحَصُورُ، ١٤ .  
 الحِصُونُ، ١٤١ .  
 حَصِيدًا، ٥٨ .  
 الحَصِيرُ، ٧٦ .  
 الحِضُّ، ١٥١ .  
 الحِطَامُ، ٨٢ .  
 الحِطْمُ، ١٥٣ .  
 الحِطْمَةُ، ٢ .  
 الحِظُّ، ١ .  
 حِظْرًا، ٧٦ .

حظیره ساختن ، ۱۳۵ .	حَقَّ قَدْرِهِ ، ۴۱ .
حَقًّا وَحُقُوفًا ، ۸۱ .	حَقَّ طَوْلُ ، ۱۰۱ .
حَقَاوَةٌ ، ۵۰ .	حَقِیر ، ۱۱۰ .
الحَفْرَةُ ، ۱۶ .	حَقِیر شمردن ، ۶۰ .
حِفْظًا ، ۷ .	حَقِیقٌ ، ۴۸ .
الحَفِظَةُ ، ۴۰ .	حَلَّ ، ( لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ ) ۳۳ .
الْحَقِیقُ ، ۸۶ .	حَلًّا ، ۱۶ .
الْحَفِیْظُ ، ۲۸ ، ۱۳۱ .	حَلًّا ، ۸۸ .
حَقَّ تَعَالَى ، ۶ .	الْحَلَالُ ، ۴ ، ۱۶ .
الْحَكْمُ ، ۱۶ ، ۴۰ ، ۸۵ .	حلال داشتن ، ۳۳ .
الْحَكْمُ وَالْحَاكِمُ ، ۲۶ .	حلال شدن ، ۴ ، ۲۳ .
حکم کردن ، ۱۶ ، ۴۰ ، ۴۷ .	حلال کردن ، ۱۴۸ .
حکمت ، ۱۶ .	حَلْفًا ، ۲۷ .
حکم فسخ کردن ، ۶۸ .	الْحَلْمُ ، ۹۹ . ← بَلَّغ .
حکم خدای ، ۹۸ .	حَلْمًا ، ۶۴ .
حَقًّا ، ۶۰ ، ۷۴ ، ۹۱ .	الْحُلُولُ ، ۶۷ .
حق آوردن ، ۱۱۳ .	الْحُلِيُّ - الْحُلَى ، جمع ، ۴۹ .
حَقْبًا ، ۸۲ .	الْحَلِيلَةُ - الْحَلَائِلُ ، جمع ، ۲۵ .
الْحَقِیْبَةُ ، ۵ .	الْحَلِیْمُ ، ۴ .
حَقَّ تَقَاتِهِ ، ۱۶ .	الْحَمَا ، ۷۱ .

- حَمِيَّةٌ، ۰۸۳
- حَمِيَّةٌ، ۰۶۱
- الْحَمَارُ - الْحَمَرُ، جمع، ۰۸
- حَنِيفًا، ۰۱۵
- الْحَمْرُ وَالْحَمِيرُ، ۰۱۰۹
- حوادث زمانه، ۰۱۳۳
- الْحَمْلُ، ۰۶، ۱۱، (لِتَحْمِلَهُمْ) ۵۴ (و)
- أُولَاتُ الْأَحْمَالِ ( ۰۱۴۷
- أَلْحَوَارِ، ۰۸۱
- حَمَلًا - حَمَلٌ عَلَيْهِ، ۰۵۰
- أَلْحَوَارِيُّ، ۰۱۵
- حَمَلٌ بَعِيرٌ، ۰۶۵
- أَلْحَوَارِيُّونَ، ۰۱۵
- حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ، ۰۱۱۴
- أَلْحَوَايَا، جمع حَوِيَّةٍ، ۰۴۴
- حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ، ۰۱۱۵
- الْحَوْبُ، ۰۲۳
- حَمَلُوا التَّوْرَةَ، ۰۱۴۴
- أَلْحَوْتُ - أَلْحَيْتَانُ، جمع، ۰۴۹
- حوض، ۰۱۱۳
- حمله کردن، ۰۳۰، ۰۵۰
- حَوْضٌ بَزْرَكٌ، ۰۱۰۱
- الْحَمُولَةُ، ۰۴۳
- حَمِيَّةٌ جَاهِلِيَّةٌ، ۰۱
- الْحَوْلُ، ۰۵
- الْحَمِيدُ، ۰۹
- أَلْحَوْلُ، ۰۸۴
- الْحَمِيمُ (= آب گرم) ۰۴۱، (= خویشاوند)
- حَوْلًا، ۰۵۲
- ۰۱۰۱
- أَلْحَيُّ، ۰۷
- الْحَيَاةُ، ۰۹۰
- الْحَنَانُ، ۰۸۵
- حَيَدًا، ۰۱۳۱
- حَنَّةٌ، ۰۱۳
- حیران شدن، ۰۹۱
- حَبِرت، ۰۹۶
- حَبِرت، ۰۱۳۸، ۰۱۱۸
- أَلْحَبِضُ، ۰۳، ۰۸۶
- الْحَنْجَرَةُ - الْحَنَاجِرُ، جمع، ۰۱۱۱

خوار و حقیر، ۱۱۰.	الْحَيْفُ، ۹۹.
الْخَازِنُ، ۷۱.	الْحَيْقُ، ۳۹.
خَاسِئًا، ۱۴۹.	الْحَيْلَةُ، ۲۹.
خواستن، (از یکدیگر -) ۲۳، (در -)	حَيْنِيذٍ، ۱۳۸.
۵، ۶۵، ۹۹، ۱۳۵.	حیوان، (لِهِیَ الْحَيَّوَانُ) ۱۰۷.
خَاشِعَةً، ۱۵۰، ۱۲۲.	الْحَيَّةُ، ۸۸.
خاشه بر سر آب، ۶۷.	
الْخَاطِئَةُ، ۱۵۱.	خ
خَافَ مَقَامِي، ۶۹.	
خاصگان بیغمبران، ۱۵.	الْخَائِنَةُ، ۳۴.
خاک نمکن، ۸۸.	خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ، ۱۲۱.
الْخَالَاتُ، جمعُ خَالِقٍ، ۲۵.	خائیدن، ۱۷.
خالص، ۱۲۰.	خواب، ۱۶۰، (در خواب کردن) ۸۰.
خالص کردن، ۶۵.	خوابانیدن (فرو -) ۹۸.
خالص گردانیدن، ۳۵.	خواب دیدن، ۶۳، ۶۴.
خاموش شدن، ۴۹، ۵۰، ۵۱.	خواب سبک، ۷.
خوان آراسته، ۳۸.	خواب گزاردن، ۶۴.
خواندن، ۷۶، (به خویش -) ۶۳.	خوار بار آوردن، ۶۵.
خاندان رسول، ۱۱۷.	خوار شدن، ۴۱، ۴۳، ۷۴.
خان و مان، ۱۴۱.	خوار کردن، ۱۳، ۱۸، ۲۲، ۳۹.

- خانه؛ در خانه نشستن، ۱۱۱.
- خانهء بالا، ۱۴.
- خانهء بر بالا، ۱۰۰.
- خانهء کعبه، ۱۳۳.
- خَاوِيَةٌ، ۸.
- خواهنده، ۹۴.
- خایهء مرغ، ۱۱۶.
- الْخَبَاءُ، ۱۰۳.
- خبال، (لَا يَأْتِيَنَّكُمْ خَبَالًا) ۱۷.
- خَبِيثًا، ۴۷.
- الخَبِيرُ، ۸۳.
- خبر، ۷۶.
- خبر جُستن، ۶۶.
- خبر دادن، ۴۰.
- خبر دروغ اوگندن، ۱۱۲.
- الْخَبِيُّ، ۷۹.
- الْخَبِيثُ، ۹.
- الْخَبِيرُ، ۵.
- خَتْرًا، ۱۰۹.
- الْخُدَّ - الْخُدُودُ، جمع، ۱۰۹.
- خدا، ۹۴، ۹۵، ۹۸.
- خداوند، ۱۱، ۵۸، ۱۵۴.
- خداوندان، ۱۵.
- خداوندان بینائی ها، ۱۳.
- خداوندان تمییز و دین، ۶۲.
- خداوندان حاجت به زنان، ۹۸.
- خداوندان سلاح، ۵۲.
- خداوندان شرف، ۱۱۸.
- خداوندان صبر و قوّت، ۲۱.
- خداوندان فرمان، ۲۷.
- خداوندان فضل ها، ۱۲۴.
- خداوندان قوّت، ۱۳۴.
- خداوند چیزی گردانیدن، ۴۱.
- خداوند شدن، ۲۳.
- خدای، ۲۴، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۷۳، ۷۶، ۹۱.
- خدای تعالی، ۷، ۱۴.
- خدای شناس، ۱۶.
- خدای عزّوجلّ، ۲۱، ۲۷.
- خدمت فرمودن، ۱۲۴.

خرما، ۸۶.	الْخِدْنُ - الْأَخْدَانُ، جمع، ۲۵.
خرما بن، ۶۷، ۸۶.	خِذْلَانًا، ۲۰.
خُروراً، ۴۸.	خِذْلان گذاشتن، ۴۱.
خریدن، ۷، (باز-)، ۴، ۴۱.	خُدُولًا، ۱۰۰.
خَزَائِنُ اللّٰهِ، ۴۰.	خراج، ۸۳.
خزانه های خدای، ۴۰.	خرامنده، ۲۶.
خسته کردن، ۱۹، ۴۰.	خرامیدن، ۱۵۷.
خُسْرُو، ۱۰۰.	خران، ۱۰۹.
خَسْفًا، ۷۴.	الْخَرَّاصُونَ، ۱۳۲.
الخُسُوفُ، ۱۵۷.	الْخَرْجُ، ۸۳، ۹۶، (يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ) ۱۰۳.
خَشَبٌ، جمعُ خَشَبٍ، ۱۴۵.	خِرْدٌ، ۸۹.
خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ، ۹۰.	خرد کردن و شکستن، ۴۸.
خشک، ۸۹.	الْخَرْدَلُ، ۹۱.
خشک شدن گیاه، ۱۲۰.	خرد مرد کردن، ۸۳.
خشک و بی نبات، ۹۳.	خرد و مرد کردن، ۱۳۸.
خشم، به خشم آوردن، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۷.	خَرَصًا، ۴۳.
خشم فرو خوردن، ۶۵.	خِرطوم (عَلَى الْخِرْطُومِ) ۱۵۰.
خشم گرفتن، ۲۱، ۱۰۰.	خرفی، ۶۶، ۷۴.
خشمگن، ۴۹.	خَرَقًا، ۴۲.
خشنود شدن، ۴، ۱۳.	

- خشنود کردن، ۱۲۲، ۵۴.
- خَشَوُوهُ، ۷۹.
- خَصَفًا، ۴۶.
- خَصِمَ، (الذَّالِخِصَامِ) ۱، (يَخْصِمُونَ) ۱۱۵.
- الْخَصْمُ وَالْخَصِيمُ، ۳۰.
- خصومت (سخت -) ۱.
- خصومت کردن، ۱۱۹، ۱۴.
- الْخَضُّ، ۱۳۸.
- الْخَضْرُ، ۴۲.
- الْخُضُوعُ، ۷۹.
- الْخَطُّ، ۱۰۷.
- الْخَطُّ، ۷۷.
- الْخَطُّ، ۲۹.
- خطاب، ۷۸.
- الْخِطَابُ، ۱۱۸، ۶۰.
- خطا کردن، ۱۱.
- خطب، (مَا خَطَبُكُنَّ) ۶۴.
- الْخِطْبَةُ، ۵.
- خَفَاءً، ۱۲.
- خَفَّةً، ۴۵.
- خفتن، ۷، (ب-) ۸۰، ۱۳۲.
- خفتگان، ۸۰.
- خفته، ۸۰.
- الْخَفْضُ - وَأَخْفَضَ جَنَاحَكَ، ۷۲.
- الْخَفِيُّ، ۴۰.
- خَفِيًّا، ۸۵.
- خَفِيًّا، ۵۰.
- خلاف افتادن، ۲۷.
- خلاف کردن، ۵۶.
- الْخِلَافَةُ - أُخْلِفَنِي، ۴۸.
- الْخِلَالُ، ۵۵، ۶۹.
- خِلَالُ الدِّيَارِ، ۷۶.
- خِلَائِفُ، جمعُ خَلِيفَةٍ، ۴۴.
- الْخَلَّةُ، ۷.
- الْخَلْدُ، ۹۰.
- خَلَصُوا نَجِيًّا، ۶۵.
- الْخَلَطُ، ۵۶.
- خَلَعٌ، ۸۸.
- الْخَلْفُ - مَعَ الْخَالِفِينَ، ۵۶.
- الْخَلْفُ، ۴۹، ۸۵.

خوش آمدن ، ۱ .	خلف باز دادن ، ۱۱۳ .
خوش بزیستن ، ۷۲ .	خَلْفَةٌ ، ۱۰۰ .
خوش بوی شدن ، ۲۳ .	خَلْفًا ، ۱۵ .
خوش بوی کردن ، ۱۲۸ .	الْخَلْقَةُ ، ۱۵ ، ۱۰۸ .
خوش عیش شدن ، ۱۲۵ .	خَلَقَ الرَّوَجَيْنِ ، ۱۳۲ .
خوش مزه ، ۱۱۶ .	الْخَلِيطُ - الْخَلِطَاءُ ، ۱۱۸ .
خوش منش شدن ، ۲۳ ، ۱۱۵ .	خلیفه کردن ، ۴۳ ، ۴۸ .
خوش منشی ، ۱۶ .	الْخَلِيلُ ، ۳۱ .
خوشنودکردن خواستن (= خشنود .۰۰) ۷۵ .	الْخِمَارُ - الْخَمْرُ ، جمع ، ۹۸ .
خوشهء خرما ، ۴۲ ، ۱۱۵ .	الْخَمْرُ - الْخَمُورُ ، جمع ، ۳ .
الخَوْضُ ، ۳۱ .	الْخَمَطُ ، ۱۱۳ .
خوض کردن در حدیث ، ۵۸ .	خُمُودًا ، ۹۱ .
الْخَوْنُ - خَوَانًا ، ۳۰ .	خندیدن (ب-) ۵۶ .
خون آلود بکرده ، ۳۳ .	خُنْک ، ۶۷ .
خون بسته ، ۹۳ .	خواربار آوردن ، ۶۱ .
خون بها دادن ، ۲۹ .	خوار کردن ، ۲۲ .
خون ریختن ، ۴۴ .	الْخَوَارُ ، ۴۹ .
خون زن ، ۱۵۸ .	الْخَوَالِفُ ، ۵۶ .
خوه شدن ، ۳۳ ، ۹۳ .	خوردن (فرو-) ۶۹ .
خوی؛ بد خوئی کردن ، ۱۲۰ .	خورش ، ۸ .



۰۷۸	خویشاوند، ۱۰۱.
	خویشاوندی، ۵۴.
د	خویشتن، ۴، ۱۵۵.
	خویشی، ۲۴.
الدَّابُّ، ۱۲، ۶۴.	خوی گرفتن، ۹۰.
دوّم، ۵۵.	خوی و عادت، ۱۲.
دوّم شدن، ۶۰.	الْخِیَاطُ، ۴۶.
دَائِرَةٌ - دَائِرَةُ السَّوْءِ، ۳۶.	خیال، ۸۹.
الدَّابِرُ، ۴۰.	الْخِیَامُ، جمعُ خَیْمَةٍ، ۱۳۶.
دَائِتَةُ الْأَرْضِ، ۱۱۳.	خیانت، ۴۶، ۷۵.
الدَّاخِرُ، ۷۴.	خیانت چشم‌ها، ۱۲۱.
داد (= الْقِسْطُ) ۱۳.	خیانت کردن، ۲۰، ۳۰، ۳۴.
داد بستدن، ۸۲.	خَبِیَّةٌ، ۱۸.
داد کردن، ۲۳.	الْخَیْرَاتُ، ۱۷، ۱۳۷.
دادن، ۴۲، ۵۵، (فرا-) ۷.	الْخَیْرَةُ، ۱۰۶.
دَارُ السَّلَامِ، ۴۳.	خیر کردن، ۵۶.
دَارُ الْمَقَامَةِ، ۱۱۴.	خَیْرٌ مَرَدًا، ۸۶.
دَارُ الْهَجْرَةِ، ۱۱۱.	خیره شدن، ۱۵۷.
داستان، ۱۲۸.	الْخِیْفَةُ، ۵۱.
داشتن، ۴۷، (باز-) ۲۸، ۳۰، ۳۹، ۵۲،	الْخَیْلُ - الْخَیُولُ، جمع، ۱۳، (بِخَیْلِكَ)

دخترینه، ۷۴.	۷۶، (بر جای ب-)، ۷، (بر-)، ۳۰.
دخل، (مَدَّ خَلَا كَرِيماً) ۲۶، (مُدَّخَلَ صِدْقٍ)	(فرو-)، ۷۲، ۹۸.
۰۷۸	داغ کردن، ۱۳، ۱۵۰.
دُخُوراً، ۷۴.	داغ نهادن، ۵۵.
دده، ۳۳.	داماد، ۱۰۰.
دده خورده، ۳۳.	دامیدن، ۸۲، (بر-)، ۹۰.
در آمدن، ۴۱، ۴۶.	دانا، ۱۵۷.
در آوردن، ۱۳، ۴۶، ۷۱.	دانستن، ۲۴، ۶۹، ۸۳.
در آوردن چیزی، ۱۲۰.	دانشمند ترسایان، ۳۶.
در آوردنده، ۱۵۵.	داننده غیب، ۳۸.
در آویختن، ۳۱.	داننده ناپیدا و پیدا، ۳۹.
در آیندگان، ۸۲.	داور، ۲۶.
دَرَأَ، ۲۱.	دَاهِيَةٌ، ۶۷.
دراز بالا، ۳۴.	دایم شدن، ۷۴.
دراز شدن، ۷۷.	الدَّيْرُ - الدَّيْرُ، جمع، ۱۷.
دراز کردن (در معنی البسط) ۳۴.	دُبُوراً، ۱۵۶.
دراز گشتن، ۸۹.	الدَّحْرُ وَ الدَّحُورُ، ۴۵.
دِرَاسَةٌ، ۱۶.	الدَّحُورُ، ۱۱۷.
در اندیشیدن، ۳.	الدَّحَانُ، ۱۲۲.
در ایستادن، ۴۶.	دختر نارپستان، ۱۶۰.

- الدَّرَائِيَّةُ ، ۲۴ . در دمیدن ، ۱۵ .  
 در افتادن ، ۳۳ . درد ورنج ، ۱۱۶ .  
 در افکندن ، ۱۱۹ . در رسانیدن ، ۸۳ .  
 در پس‌ها پنهان شدن ، ۹۹ . در رسیدن ، ۴۲ ، ۵۸ .  
 در پوشیدن ، ۷۳ ، ۹۲ . درست اعتقادی ، ۸ .  
 الدَّرَجَةُ - الدَّرَجَاتُ ، جمع ، ۴ ، درست شدن ، ۷۴ .  
 (هُم دَرَجَاتٌ) ، ۲۱ . درست گردانیدن از بیماری ، ۱۵ .  
 درجهء بلند در بهشت ، ۱۰۰ . درشت ، ۱۵۰ .  
 درخت ، ۱۳۴ . درستان ، ۱۴۸ .  
 درخت خرما ، ۹ ، ۱۴۱ . درشت خو ، ۲۰ .  
 درخت دوزخ ، ۱۱۶ . درشتی ، ۵۷ .  
 درخت کدو ، ۱۱۷ . درستی کردن بازیشان ، ۱۴۸ .  
 درخشان ، ۸ . در شدن (به هم -) ، ۸۴ ، ۱۶۰ .  
 درخشیدن (ب-) ، ۱۶۰ . در فتنه اوگندن ، ۳۰ .  
 درخشیدن برق ، ۷۵ . درک (لَوْلَا أَنْ تَدَارِكُهُ) ، ۱۵۰ .  
 درخواستن ، ۶۵ ، ۹۹ ، ۱۳۵ . دَرَكًا ، ۸۹ .  
 در داشتن (از پی -) ، ۶۸ . الدَّرَكُ الْأَسْفَلُ ، ۳۱ .  
 دَر در بستن ، ۶۳ . درگذشتن ، ۲۰ ، ۳۱ ، ۱۱۸ .  
 درد زه ، ۸۶ . درگشادن (به هم -) ، ۱۰۰ .  
 در دشواری افکندن ، ۳ . دَرَمٌ ، ۸۱ .

در ماندن، ۱۲۷.	الدَّرَجِیُّ - الدَّرَارِی، جمع، ۹۹.
در ماندن در کاز، ۶۱.	دریا، ۴۸، ۸۸، ۱۰۳.
درم خریده، ۷۵.	دریاء فراخ و دور فرو، ۹۹.
در نگستن، ۶۹.	دریافتن، ۲۸، ۵۰، ۱۰۳، ۱۵۰.
درنگ کردن، ۸، ۲۸، ۲۹، ۶۷.	دریدن، ۱۵۱، (ب-) ۱۱۳.
درنگی کردن، ۵۵.	دزدیدن، بدزدیدن چیزی از غنیمت، ۲۰.
درود دادن، ۱۴.	دزدیده گوش فرا دادن، ۷۱.
درودن، ۴۳، ۵۸.	دَسَّاً، ۷۴.
در وعا کردن، ۱۵۲.	دست افرنجن، ۸۱.
دروغ، ۹۴، ۱۵۴.	دست افرنجن در دست کسی کردن، ۱۳۸.
دروغ بافتن، ۱۳۳.	دست بداشتن، ۵، ۶، ۲۶.
دروغ زن، ۱۱۸، ۱۳۲.	دست بگردن بستن، ۳۶.
دروغ فا بافتن، ۱۱۸.	دست دادن، ۳۹، ۵۳.
دروغ گفتن، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۱۵۷.	دست داشتن، ۱۱۱.
درویش، ۶، ۹، ۹۴.	دست در چیزی زدن، ۷.
درویش شدن، ۴۴، ۵۵.	دست راست، ۲۳.
درویشی، ۹.	دست و پای، ۵۲.
دره‌اء آسمان، ۸۳.	دست ور دست زدن، ۵۲.
درهم آمیختن، ۱۳۱.	دستوری خواستن، ۵۵، ۹۸.
درهم پیچیده شدن، ۱۵۷.	دسته گیاه، ۶۴.

دست یافتن، ۲۹، ۳۱، ۴۴.	الدَّعِجُ، ۷.
الدَّسْرُ، جمع دَسَارٍ، ۱۳۵.	الدَّكُّ، ۴۸، ۸۳.
دشخوار، ۱۷، ۳۱، ۱۰۰.	دل؛ بد دل شدن، ۱۸، (به میان دل
دشخوار آمدن، ۷۳.	رسیدن) ۶۴.
دشخواری نهادن بر کسی، ۷۳.	دل از دنیا بریدن، ۱۵۵.
دشمن، ۵۲.	دل برکاری نهادن، ۴.
دشمن داشتن، ۲۵، ۳۳، ۱۰۲، ۱۴۲.	دلتنگی، ۷۶.
دشمن گردانیدن، ۱۳۰.	دل را پاک کردن، ۱۵۶.
دشمنی، ۳۴.	دلو، ۸۳.
دشنام دادن، ۳۰، ۴۲، ۸۸.	دلو، (فادلی دلوه) ۶۳.
دشوار داشتن، ۲.	الدَّلُوكُ، ۷۸.
دشوار فرا گرفتن، ۱۴۷.	الدَّمَعُ - الدَّمْعُ وَالدَّمُوعُ، جمع، ۳۶.
الدَّعْجُ، ۱۳۳.	دَمْعًا، ۹۱.
دَعٌ - لِاتَدَعُ، ۱۱۱.	دمیدن، ۱۵، (در-) ۱۵۶.
دعاء رسول، ۵۶.	الدَّنُو، ۱۰.
دعا کردن، ۱۴، (به زاری-) ۱۵.	دنه گرفتن، ۶۲، ۱۰۱، ۱۳۵.
دَعْوِيَهُمْ، ۴۵.	دنه گرفته، ۵۳، ۹۶.
دعوی کردن، ۲۷، ۱۲۲.	دنه گرفته گردانیدن، ۶۲.
الدَّعِيَّةُ - الدَّعِيَاءُ، جمع، ۱۱۱.	الدَّنْيَا، ۱۹، ۵۳، ۷۶، ۹۰، ۱۳۱.
الدَّفْعُ، ۷۳.	دوتا کردن، ۶۰.

- دوخته باز کردن، ۰۹۱
- دوست گردانیدن، ۰۱۳۰
- دود، ۰۱۲۲، ۰۱۳۶
- دوست ویژه، ۰۱۷
- دودمان، ۰۵۴
- دوستی اسبان، ۰۱۱۸
- دو دو، ۰۲۳
- دوستی داشتن، ۰۳۶، ۰۶۹، ۰۱۴۰
- دوده مان، ۰۱۵۲
- دوستی شدن، ۰۱۱۶
- الدَّورُ وَالذَّوْرَانُ، ۰۱۱۱
- دوش گردانیدن از تکبیر، ۰۹۳
- دور، ۰۱۰۵
- دوشیزگان، ۰۱۳۸
- دور افکندن، ۰۷۹
- دولت، ۰۵۳، ۰۷۶
- دور تر، ۰۵۳
- دوله باد، ۰۹
- دور در شدن در رفتن، ۰۲۰
- دون، (مِنْ دُونِهِمْ) ۰۸۵
- دور شدن، ۰۳۹، ۰۵۹، ۰۶۱، ۰۸۶، ۰۱۱۳
- دویدن، ۰۸۱، (ب-) ۰۹۱
- دور فرو، ۰۹۹
- ده، ۰۶۷
- دور کردن، ۰۱۱۳
- دهاَقًا، ۰۱۶۰
- دو رویی کردن با کسی، ۰۲۱
- الدَّهَانُ، جمعُ دُهْنٍ، ۰۱۳۶
- الدَّهْنُ - الدَّهَانُ، جمع، ۰۹۶
- دوری باد، ۰۶۱، ۰۹۶
- دهن: از دهن بیوگندن، ۰۱۳۱
- دوزخ، ۰۳۱، ۰۴۶، ۰۸۵، ۰۸۶، ۰۹۲، ۰۱۱۶
- دهن اسب، ۰۷۸
- ۰۱۵۶
- ده یک، ۰۱۱۳
- دوزخیان، ۰۱۱۹
- دیار نمود، ۰۷۲
- دوست، ۰۵۴
- دیاراً، ۰۱۵۳
- دوست داشتن، ۰۳۰، ۰۶۲

ذ	دیبای تَنگ، ۸۱.
	دیبای سَطبر، ۸۱.
الدَّيْبُ، ۶۳.	الدَّيْبَةُ، ۲۹.
الدَّامُ، ۴۵.	دیدن؛ یکدیگر را دیدن، ۵۳، ۱۲۱.
ذات، (بِذَاتِ الصُّدُورِ) ۱۷.	دیده و ر شدن، ۳۴، ۳۸.
ذاتُ بَيْنِكُمْ، ۵۲.	دیده و ر گردانیدن، ۲۱، ۸۱.
ذاتُ السَّمَالِ، ۸۰.	دیرینه، ۶۶، ۹۴.
ذاتُ الشُّوْكَهٖ، ۵۲.	دیگ هاء در زمین گرفته، ۱۱۳.
ذاتُ الیمینِ، ۸۰.	الدِّینُ، ۱۰، ۶۲، ۷۵، (فِی دینِ اللَّهِ)
ذَاغَصَّةٌ، ۱۵۵.	۹۸.
ذَاتِكْ، ۱۰۵.	دینِ الْحَقِّ - وَلَا یَدِیْنُونَ، ۵۵.
الدَّبَابُ، ۹۵.	دین خدای، ۱۶.
الدِّیحِ، ۱۱۷.	الدِّینِ الْقَیْمُ، ۵۵.
الدَّبْدِبَةُ، ۳۱.	دیو، ۵۰، ۵۲، ۹۶.
ذَبَّ کردن، ۹۴.	دیوار؛ به دیوار بر شدن، ۱۱۸.
الدَّبِیْحَةُ، ۹۴.	دیوانگی، ۵۰، ۱۳۵.
ذُرًّا، ۴۳، ۸۲.	دیو ستنبه، ۳۰.
الدَّرَاعُ، ۸۰.	دیو فریبنده، ۱۰۹.
ذُرْعًا، ۶۱، ۱۵۱.	دیه، ۵۹، ۸۰.
ذُرِّیَاتِهِمْ، ۱۱۵.	دیه هاء به یکدیگر پیوسته، ۱۱۳.

- ذَرِيَّةٌ ضَعْفَاءٌ ، ۹ .  
 الذَّكْرُ ، ۱۴ .  
 ذِكْرٌ ، ۴۷ ، ۸۲ ، ۱۳۵ ، ۱۵۹ ، (سَتَذَكُرُو-  
 نَهُنَّ) ۵ .  
 ذِكْرِي ، ۴۵ .  
 الذِّكْرُ الْحَكِيمُ ، ۱۵ .  
 الذَّقْنُ - الأَذْقَانُ ، جمع - يَخْرُونَ لِلأَذْقَانِ ،  
 ۷۹ .  
 ذَلًّا ، ۱۵۴ .  
 ذُلًّا ، جمعُ ذُلُولٍ ، ۷۴ .  
 الذَّلِيلُ - الأَذْلَةُ ، جمع ، ۱۸ .  
 الذِّمَّةُ ، ۵۴ .  
 الذَّنُوبُ ، ۱۳۲ .  
 ذَوَاعِدِلٍ ، ۳۷ .  
 ذُو الْحِجَّةِ ، ۵۵ .  
 الذُّودُ وَ الذِّيَادُ ، ۱۰۵ .  
 ذُو عَسْرَةٍ ، ۱۰ .  
 ذَوْقًا ، ۱۷ .  
 ذُو الْقَعْدَةِ ، ۵۵ .  
 ذُو مَرَقٍ ، ۱۳۴ .  
 الذَّهَبُ ، ۱۳ .  
 ذهب ، (لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا اتَيْتُمُوهُنَّ) ۲۴ ،  
 (وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ) ۵۳ .  
 الذُّهُولُ ، ۹۳ .  
 ذِي الْحِجَّةِ ، ۹۳ .  
 ذِي الذِّكْرِ ، ۱۱۸ .  
 ذِي الْمَعَارِجِ ، ۱۲۴ .  
 رَءِيسُ الْمَالِ ، ۱۰ .  
 الرَّأْفَةُ ، ۹۸ .  
 رَأَى ، ۷۷ .  
 رأى ، (أَرَأَيْتُمْ) ۴۰ ، (أَلَمْ تَرَ) ۶ .  
 الرِّئَى ، ۸۶ .  
 الرُّؤْيَا ، ۶۳ .  
 رَأَى الْعَيْنِ ، ۱۲ .  
 رَابِيَةً ، ۱۵۱ .  
 راحت خواب ، ۱۰۰ .  
 رَادٍ (إِنْ أَرَدْنَا) ۲۷ .  
 رَادِفٌ ، ۱۰۴ .



- راه فراخ ، ۳۶ . راه ، ۵ .  
 راه نماینده ، ۶۱ . راه گفتن ، ۱۴۰ .  
 راه نمودن ، ۸۸ . راه گویان ، ۶۵ .  
 راه نمودن به حق ، ۸۰ . راه گویندگان ، ۷۷ .  
 راهی دور ، ۹۳ . راست بیستاندن ، ۲۹ .  
 راهی راست ، ۸۵ . راستر ، ۱۰ .  
 راهی روشن ، ۷۲ . الرَّاسِخُونَ ، ۱۲ .  
 رَبِّ وَرَبِّمَا ، ۷۱ . راست گفتن ، ۴۴ .  
 رَبِّ (وَرَبِّكَ) ، ۲۷ ، (وَرَبِّي) ، ۵۸ . رَافِعَةً ، ۱۳۸ .  
 الرَّبَائِبُ ، جَمْعُ رَبِيبَةٍ ، ۲۵ . رَاكِدٌ ، ۱۲۳ .  
 رِبَاطِ الْخَيْلِ ، ۵۳ . رام کردن ، ۷۴ .  
 رَبَاعٌ ، ۲۳ . راندن ، ۴۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۶ .  
 رَبَّانِي - رَبَّانِيَّيْنِ ، ۱۶ . راندن آب ، ۷۹ .  
 الرَّبْعُ ، ۲۴ . رَاوِدُوهُ ، ۱۳۵ .  
 رِبَطٌ (وَرَبَطْنَا عَلَىٰ فُلُوبِهِمْ) ، ۸۰ . راه ، ۵۴ ، (از راه بگردیدن) ، ۹۶ ، (بی راه  
 شدن) ، ۷ ، (بی راه گردانیدن) ، ۴۵ .  
 رَبَطًا ، ۵۲ . راه بر بالا ، ۱۰۱ .  
 الرَّبْوُ - رَابِيًا ، ۶۷ . راه راه ، ۱۱۴ .  
 الرَّبْوَا ، ۹ . راه روشن ، ۹۱ .  
 ربودن ، ۵۲ ، (ب-) ، ۹۵ . راه علم ، ۸۳ .  
 الرَّبْوَةُ ، ۸ .

- رَبِّيُونَ، جمعُ رَبِّي، ۰۱۹
- رَبُّوماً، جمعُ رَبِّمٍ، ۰۱۴۹
- رَبْتَقًا، ۰۹۱
- رَبْتُوعًا، ۰۶۳
- رَبَّجًا، ۰۱۳۸
- رَبَّجِي (عَلَى أَرْجَائِهَا، جمعُ رَبَّجِي) ۰۱۵۱
- رَبَّجَاءً، ۰۳
- الرَّبَّجَاسَةُ، ۰۳۷
- رَبَّجَالًا، جمعُ رَابِجٍ، ۰۶
- رَبَّجِب، ۰۵۵
- رَبَّجَزَ الشَّيْطَانِ، ۰۵۲
- الرَّبَّجَزُ فَاهْجُرْ، ۰۱۵۶
- رَبَّجَسَ - لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ - فزَادَتْهُمْ رَجْسًا - وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ، ۰۳۷
- رَبَّجَعِ، (مَرَجِعُكُمْ) ۰۳۸
- رَبَّجَفًا، ۰۱۵۵
- الرَّبَّجَفَةُ - الرَّجْفَانُ، ۰۴۷
- رَبَّجَلِ، (وَرَجَلِكِ) ۰۷۸
- الرَّبَّجُلُ - الأَرْجُلُ، جمع، ۰۳۴
- رَبَّجَمًا، ۰۶۲
- رَبَّجَمًا بِالْغَيْبِ، ۰۸۱
- رَبَّحِبًا، ۰۵۴
- الرَّبَّحُلُ - الرِّحَالُ، جمع، ۰۶۵
- الرَّبَّحِمُ - الأَرْحَامُ، جمع، ۰۴
- رحمت خدای، ۳۱، ۰۶۶
- رحم مادر، ۰۹۶
- رحمة، (فَبِمَا رَحْمَةٍ) ۰۲۰
- الرَّبَّحَاءُ، ۰۱۱۸
- رَبَّ (لِأَمْرَدِكُمْ) ۱۰۸، (وَمَنْ يَرْتَدِدْ) ۰۲
- الرَّبَّدِيُّ، ۰۷۹
- رَبَّدًا، ۰۸۸
- رَبَّدَفًا، ۰۱۰۴
- الرَّبَّدُمُ، ۰۸۳
- رَبَّذَالَةً، ۰۷۴
- الرَّبَّسُ، ۰۱۰۰
- الرَّبَّسَالَةُ - الرِّسَالَاتُ، جمع، ۰۴۳
- رسانیدن (ب-) ۵۴، (در-) ۸، ۰۸۳
- رسانیدن آب چاه (ب-) ۰۱۱۶
- رُستَن؛ جای رُستن، ۰۲۱
- رُستن (ب-) ۶۴، ۰۱۱۳

رُكَاةً، ۹۹.	رُسْتَهُ، ۱۴.
رُكْبَانًا، جمعُ رَاكِبٍ، ۶.	رُسْتَهُ كَرْدَن، ۹۹.
الرُّكْبُ، جمعُ رَاكِبٍ، ۵۳.	رسل، (وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا) ۱۵۹.
الرُّكُوزُ، ۸۷.	رسن، ۱۶، ۸۳.
رُكُضًا، ۹۱.	رُسُومًا - قُدُورِ رَاسِيَاتٍ، ۱۱۳.
رُكْمًا، ۵۲.	رسوا کردن، ۲۲، ۷۲.
الرُّكْنُ، ۵۴.	رسیدن (ب- ۷۵، ۹۹، (برسیدن مرد)
الرُّكُوبُ، ۶۰.	۴، (در- ۸، ۵۸، (فرا- ۲۵)،
رُكُودًا، ۱۲۳.	(فرارسیدن کودک) ۲۸، (فراهم-)
رُكُونًا، ۶۲.	۱۲، ۱۲۱.
رکوی حیض، ۸۶.	رسیده (در- ۴۲).
رگ دل، ۱۵۱.	الرَّشِيدُ، ۶۱.
رگ گلو، ۱۳۱.	رَصًّا، ۱۴۳.
الرَّمَانُ، ۴۲.	الرَّصَدُ، ۱۵۴.
رمانیدن (وا- ۵۳).	الرَّضَاعَةُ، ۵.
الرَّمْحُ - الرِّمَاحُ، جمع، ۳۷.	الرَّضْعُ، ۵.
الرَّمْزُ، ۱۴.	الرِّضْوَانُ، ۱۳.
الرَّمْيُ، ۳۰.	رضی (رَضِيْتُ) ۳۳.
رمیدن، ۷۷، (از یکدیگر رمیدن) ۱۲۱،	رَضِيًّا، ۸۵.
(ب- ۱۲۰، ۱۵۶).	الرَّطْبُ، ۸۶.

رُقُوداً ، ۸۰ .	الرَّهِيمُ ، ۷۷ .
رَفِيًّا ، ۷۹ .	رنج ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ .
الرَّقِيبُ ، ۲۳ .	رنجانیدن ، ۷۴ ، (ب -) ۷۷ .
الرَّقِيمُ ، ۸۰ .	رنج بکشیدن ، ۱۱۹ .
رَقِيَّةً ، ۱۵۷ .	رنجور شدن ، ۷۱ .
الرِّكَابُ ، ۱۴۱ .	الرَّطْبُ ، ۴۰ .
رنجه شدن ، ۸۸ .	الرِّعَاءُ ، جمع راعٍ ، ۱۰۵ .
رنجه و تهی دست ، ۷۷ .	الرُّعْبُ ، ۱۹ .
رنگ بگرداننده ، ۱۵۶ .	رَعِيًّا ، ۸۹ .
الرَّوَّاسِي ، ۶۷ .	رغبت ؛ بی رغبت شدن ، ۶۳ .
روان شدن ، ۱۳۵ .	الرَّفَاتُ ، ۷۷ .
روان شدن آب ، ۴۹ .	رفتن ؛ از جای برفتن ، ۶ ، (از منزل برفتن)
روان کردن آب ، ۱۱۳ .	۳۰ .
روایت کردن ، ۱۵۶ .	الرَّفْدُ ، ۶۲ .
الرُّوحُ ، ۳۲ ، (وَرُوحٌ مِنْهُ - يُلْقَى السُّورُحَ)	الرَّفْرَفُ ، ۱۳۷ .
۳۱ ، (بِالرُّوحِ) ۷۳ .	رفق گرفتن ، ۸۰ .
رُوحٌ ، ۱۳۸ ، (مِنْ رُوحِ اللّٰهِ) ۶۶ .	رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ، ۱۲۱ .
رود ، ۵۷ ، ۱۰۵ .	رَفِيقًا ، ۲۸ .
رود ، (سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ) ۶۵ .	الرَّقُّ ، ۱۳۳ .
رودگانی ، ۱۲۸ .	رُقُوبًا ، ۵۴ .

روز بدر، ۰۵۳	روشنی، ۵۸، (در روشنی روز شدن) ۰۷۲
روز عرفه، ۰۵۴	الرَّوْضَةُ - الرِّیَاضُ، جمع، ۰۱۰۸
روز عید، ۰۸۹	الرَّوْعُ، ۰۶۱
روز قیامت، ۰۱۲۵	رَوْعًا - فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا، ۰۱۱۶
روزگار، ۰۷۸	روغن، ۰۷۰، ۰۹۶، ۰۱۳۶
روزگار پس مرگ، ۰۹۷	روغن زیتون، ۰۹۹
روزگاری دراز، ۰۸۲	روی؛ بر روی افکندن، ۰۱۱۶، (به روی
روز گذاشتن، ۰۷۱	افکندن) ۰۱۸، (به روی در افکندن)
روزن، ۰۹۸	۰۱۰۴
روزه داران، ۰۵۷	رویانبیدن (به -) ۰۶۴
روزی؛ بی روزی کردن، ۰۱۳۲، (درمعنی	روی به جائی نهادن، ۰۱۰۲
الریحان) ۰۱۳۶	روی بگردانیدن، ۰۱۰۹
روزی فراخ، ۰۶	روی پوست، ۰۱۵۶
روزی ها، ۰۱۲۲	روی ترش کردن، ۰۹۷، ۰۱۵۶
روشن، ۰۷۶	روی زمین، ۰۹۶
روشنائی، ۰۷	روی شناس، ۰۱۴
روشن چشم شدن، ۰۸۶	روی فرا کردن، ۰۱۰۵
روشن شدن، ۰۱۵۶	روی فرا گردانیدن، ۰۸
روشن کردن، ۰۲۱، ۰۷	الرُّومُ، ۰۱۰۸
روشن گردانیدن، ۰۱۶	رومیان، ۰۱۰۸

ریختن منی ، ۱۳۴ .	رها شدن از عقد نکاح ، ۴ .
ریزان ، ۳۹ ، ۱۵۵ .	رها کردن ، ۴ ، ۵۴ .
ریزان شدن آب ، ۱۳۵ .	رهانیدن (ب- ) ۹۵ .
ریزیده ، ۸۲ .	الرَّهْبَانُ ، جمعُ رَاهِبٍ ، ۳۶ .
ریسمان ، ۷۵ .	الرَّهْبَانِيَّةُ ، ۱۳۹ .
الرَّيْشُ ، ۴۶ .	ره سپردن ، ۷۱ .
الرَّيْعُ ، ۱۰۱ .	الرَّهْطُ ، ۶۲ .
ریهیده ، ۵۷ .	رَهْقًا ، ۵۸ .
ریهیده شدن ، ۵۷ .	رهق ، (فَزَادُوهُمْ رَهَقًا) ۱۵۴ .
	الرَّهْنُ - الرِّهَانُ ، جمع ، ۱۰ .
ز	رَهْوًا ، ۱۲۵ .
	رَهِيْنَةٌ ، ۱۵۶ .
زاد ؛ به زاد برآمدن ، ۹ ، (به زاد برآمده)	الرِّهَاءُ ، ۸ .
۲ .	الرِّهِيَّةُ ، ۵۷ .
زاری کردن ، ۴۰ ، ۷۴ .	رَيْبُ الْمُنُونِ ، ۱۳۳ .
زانو ؛ به زانو در نشستن ، ۴۷ ، ۱۲۶ .	الرِّيحُ - الرِّيَاحُ وَ الْأَرْوَاحُ ، جمع ، ۱۷ .
زبان ؛ بگردانیدن زبان در دهن ، ۱۶ .	الرِّيحَانُ ، ۱۳۶ .
زبان آوری کردن ، ۱۱۱ .	رِيحٌ عَقِيمٌ ، ۹۵ .
الرِّبَانِيَّةُ ، ۹۲ .	رِيحُ يُوْسُفَ ، ۶۶ .
زبانۀ آتش بی دود ، ۱۳۶ .	ریختن ، ۷ ، (ب- ) ۹۳ .

- الزَّبِيدُ، ٠٦٧  
 زره پیوستن، ٠١١٣  
 الزَّبِيرُ، جمع زَبُورٍ، ٠٢١  
 زشت آمدن، ٠٣٦  
 الزُّبْرَةُ - الزُّبُرُ، جمع، ٠٨٣  
 زشت تر، ٠١٥٩  
 الزَّبْرَجُدُ، ٠١٣١  
 الزَّبُورُ، ٠١٢  
 الزَّرْعُ، ٠٩٩  
 الزَّرْعِيُّ، ٠١١٦  
 زجره، ٠١١٦  
 الزَّرْقُومُ، ٠١١٦  
 زجره، ٠١١٦  
 زَكَاءٌ، ٠٩٨  
 الزَّحْفُ، ٠٥٢  
 زَكْوَةٌ، ٠٨٣  
 الزُّخْرُفُ، ٠٤٣  
 زخم؛ به چوب زخم بمردن، ٠٣٣  
 زدن (وا -) ٠١٧  
 زَكْرِيَّا، ٠١٤  
 زدن بروی، ٠١٣٢  
 زَكِيَّةٌ، ٠٨٣  
 زرد، ٠١٣  
 الزَّلْزَلَةُ، ٢، ٠٤٧  
 الزَّلْفَةُ - الزَّلْفُ، جمع، ٠٦١، (- وَالزَّلْفِيُّ )  
 زرد آب، ٠٦٩، ٠١١٩  
 الزَّلِيلُ - فَأَنْ زَلَلْتُمْ، ٠٢  
 زرد شدن، ٠١٥٨  
 الزَّمَانُ دَادَن، ٠١٥، ٠١٩  
 الزَّمْرَةُ، ٠١٥  
 الزَّرْعُ، ٠٤٣، ٠٦٤  
 زُرْقًا، جمع أَرْقٍ، ٠٩٥  
 زره، ٠٥٩، ٠٩٢

- زمین، ۱۱۰، ۶۰، (به زمین فروبردن) ۰۷۴. زن دادن، ۰۱۱۱.
- زمین بی پوشش، ۰۱۱۷. زندان، ۰۷۶، (در زندان کردن) ۰۶۳.
- زمین بی نبات، ۰۸۰. زندگانی، ۰۴۴، ۰۵۸، ۰۷۲.
- زمین خشک، ۰۴۷. زندگانی تنگ، ۰۹۰.
- زمین فراخ، ۰۹۶. زندگانی دائم، ۰۱۰۷.
- زمین نرم، ۰۴۷. زندگانی دادن، ۰۲۸، ۰۱۱۴.
- زمین نسو، ۰۸۲. زندگانی دراز دادن، ۰۶۱.
- زمین نشیب، ۰۲۶. زندگانی کردن، ۰۲۴.
- زمین هامون و نرم، ۰۹۰. زنده شدن، ۰۷۶.
- الزَّمْهَرِيرُ، ۰۱۵۸. زنده کردن، ۰۸، ۰۷۶.
- زن؛ به زنی کردن، ۰۱۱۲. زن را به شوهر دادن، ۰۳.
- زَنًّا - زَانِيًا، ۰۹۸. زن سپید، ۰۴۸.
- رن آباستن شدن، ۰۱۱۴. زن کردن، ۰۳، ۰۲۵.
- زنا کردن، ۰۹۸، ۰۲۵. زنهار، ۰۵۴، (چیزی به زنهار فرادادن)
- زنان کافر، ۰۱۴۲. ۰۴۲.
- زنانی شوی داشته، ۰۱۴۸. زنهار خواستن، ۰۵۴.
- زنبور انگین، ۰۷۴. زنهار دادن، ۰۵۴.
- الزَّنَجِيلُ، ۰۱۵۸. زنهار دهنده، ۰۵۳.
- زنجیر، ۰۱۲۱. زنی بد، ۰۸۶.
- زن خواستن، ۰۵. الزَّنِيمُ، ۰۱۵۰.



الزَّوَالُ، ۶۹، ۷۸.	زوانه زننده، ۱۵۲.
الزَّيْتُ، ۹۹.	زَوْجٌ - أَزْوَاجٌ، جمع، ۵.
الزَّيْتُونُ، ۴۲.	الزَّوْجِيْنَ، ۱۳۲.
زید، ۳۸.	الزُّورُ، ۹۴.
زیرک، ۱۰۱.	زُورٌ، ۶۱، ۱۲۰، (به زور چیزی در آمدن)
زیستن، ۱۶۰، (ب- ) ۷۲.	۵۰، ۲۰، (به زور چیزی شدن) ۱۹.
الزَّبِغُ وَالزَّبِغُوعَةُ، ۱۲.	زول، (وَلَا يَزَالُونَ) ۲.
زین، ۲.	زَهَادَةٌ، ۶۳.
الزَّيْنَةُ، ۴۶، ۸۹.	زه دان، ۴.
زیور بر کردن، ۸۲، ۹۳.	الزَّهْرَةُ - زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ۹۰.
زینهاری، ۱۰.	زه و زاد، ۱.
س	زَهُوقًا، ۵۶، ۷۸.
	زیادتی، ۶، ۸۴.
	زیادتی مال، ۳.
	زیادی، ۷۸.
	زیان کار شدن، ۱۲۱.
	زیان کردن، ۶۱.
	زیبا، ۹۳.
	زیبا شدن، ۱۰۳.
سؤال، ۷۷.	
سئل، (سَلَّ) ۲.	
السُّؤْلُ، ۸۸.	
سوءم، ۳۶.	
سِئَمٌ، ۱۰.	
السَّائِبَةُ، ۳۷.	
السَّائِحُونَ، ۵۷.	

- سَاءٌ سَبِيلاً، ۰۲۵  
 السَّابِقَةُ - السَّابِقَاتُ، جمع، ۰۱۱۳  
 السَّاحَةُ، ۰۱۱۷  
 السَّاجِلُ، ۰۸۸  
 ساختن، ۵۶، (ب-) ۰۸۰  
 ساختن کار، ۰۲۸  
 ساز کردن، ۰۶۵  
 ساز مسافر و عروس و مرده، ۰۶۵  
 ساز و آلت، ۰۵۵  
 ساسپرم، ۰۱۳۶  
 السَّاعَةُ، ۰۳۹  
 ساعت هاء شب، ۰۱۵۵  
 سَافِلَهَا، ۰۶۱  
 ساق، (عَنْ سَاقٍ) ۰۱۵۰  
 ساق داشتن، ۰۱۳۶  
 ساق ها، ۰۱۱۸  
 ساکن، ۰۱۲۵  
 ساکن گردانیدن، ۰۶۹  
 سالار، ۰۳۴  
 سال زده شدن، ۰۸  
 السَّامُونُ، ۰۱۵۰  
 سامان؛ بی سامان کردن، ۰۱۵۷  
 سامان کار، ۰۸۵  
 السَّامِرُ، ۰۹۶  
 سَامِرِيُّ، ۰۸۹  
 سَابِقَاتُ، ۰۷۴  
 سایه افکندن، ۰۱۲۷  
 سایه خوش و دائم، ۰۲۷  
 سایه وان، ۰۲، ۰۴۹  
 سَبَاءٌ، ۰۱۰۳  
 سَبَاءٌ، ۰۴۲  
 السُّبَاتُ، ۰۱۰۰  
 السَّبَّاحَةُ، ۰۹۱  
 السَّبَبُ - أَسْبَابُ السَّمَوَاتِ، ۰۸۳  
 سبب ساختن، ۰۱۲۲  
 سبَح، (لَوْلَا تَسْبِيحُونَ) ۰۱۵۰  
 سبحان، (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) ۰۱۰۸  
 سبز شدن، ۰۹۵  
 سبزی، ۰۴۲  
 السَّبْعُ - السَّبَاعُ، جمع، ۰۳۳

سدن؛ تمام فراستدن، ۵، (ب-) ۱۹.	السَّبْعُ الْمَثَانِي، ۷۲.
السِّتْرُ، ۴۶.	سیک داشتن، ۷۵.
سِتْرًا، ۷۷.	سیک شدن، ۴۵.
ستردن (ب-) ۶۸.	سیک گردانیدن، ۷۵، ۷۸.
ستردن موی، ۹۴، (ب-) ۱۲۹.	وَسَبِيلَ السَّلَامِ، ۳۴.
ستم؛ به ستم بستدن، ۸۳.	السَّبِيلُ، ۲۷.
ستم کار، ۲۱.	سَبِيلًا، ۲۵.
ستم کردن، ۷۳.	سَبْرًا، ۱۴۰.
ستنبه، ۳۰.	سپردن، ۵، (فرا-) ۲۹.
ستنبه شدن، ۵۶.	سپندان خرد و خوش، ۹۱.
ستوده، ۹، (به غایت ستوده) ۱۹.	سپید، ۱۲۵.
ستور، ۷۳، ۱۴۱، (برستور نشستن) ۵۴.	سپید شدن، ۱۷.
ستور بدوانیدن، ۹۱.	سپید کردن، ۱۵.
ستون، ۶۷.	سپیده، ۱۲۵.
ستوه؛ بستوه آوردن، ۱۲۴.	ستارگان، ۱۵۴.
ستیهیده، ۳۴.	ستارگانی که در شیاطین اندازند، ۱۴۹.
ستیهیدن (ب-) ۸۱، ۹۶.	ستاره، ۴۱، ۸۳.
سجد (أَنْ لَا يَسْجُدُوا) ۱۰۳.	ستاره بزرگ و روشن، ۹۹.
سجده کردن، ۷۹.	ستبردل، ۲۰.
سَجْرًا، ۱۲۱.	ستبر شدن، ۲۰، ۱۲۹.

- سَخْنًا، ۰۶۳ سخن؛ به سخن آوردن، ۰۱۲۲
- السَّجِيلُ، ۰۶۱ سخن چینی کردن، ۰۱۵۰
- السَّحْبُ، ۰۱۲۱ سخن سر بسته گفتن، ۰۰۵
- السُّحْتُ، ۰۳۵ سخن گفتن، ۰۶۰، ۰۶۲
- سَحْنًا، ۰۸۹ سخن نافرجام، ۰۸۶
- سحر، (فَأَتَى تَسْحِرُونَ) ۰۹۶ السَّدُّ، ۰۸۳
- سُحْقًا، ۰۹۶، ۰۹۴، ۰۶۱ السِّدْرُ، ۰۱۱۳
- سَحِيقٌ، ۰۹۴ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، ۰۱۳۴
- سخت، ۰۱۵۸ السَّدْسُ، ۰۲۴
- سخت آمدن، ۰۳۱ سد سال، ۰۰۸
- سخت بزرگوار، ۰۱۵۳ سُدَى، ۰۱۵۷
- سخت تر، ۰۱۳۵، ۰۶۸ سَدِيدًا، ۰۲۴
- سخت دلان، ۰۳۶ السِّرُّ (= راز) ۰۰۵ (= جماع) ۰۰۵
- سختن، ۰۴۵ سِرًّا (= پنهان) ۰۰۹
- سخت نزدیک شدن، ۰۱۳۴ السَّرَى، ۰۶۱
- سختی پشت شکننده، ۰۱۵۷ السَّرَاءُ، ۰۱۸
- سختی جان کندن، ۰۱۳۱ السَّرَابُ، ۰۹۹
- السُّخْرُ وَالسُّخْرِيَّةُ، ۰۰۲ السَّرَاجُ - السَّرَجُ، جمع، ۰۹۹
- السُّخْرِيُّ، ۰۱۲۴ السَّرَادِقُ، ۰۸۱
- السَّخَطُ، ۰۲۱ سَرَاعًا، جمعٌ سَرِيعٌ، ۰۱۳۱

سَرْمَدًا ، ۱۰۶ .	سرانجام ، ۱۹ ، ۶۷ .
سُرُو ، ۸۳ ، (از زخم سرو بمردن) ۳۳ .	سرانگشتان ، ۱۷ ، ۹۰ .
السَّرْوُ ، ۶۷ .	سرای پرده ، ۸۱ .
سرو تن شستن ، ۳ ، ۳۴ .	سرای دار ، ۱۵۳ .
السَّرِيُّ ، ۸۶ .	السَّرْبُ ، ۸۲ .
السَّرِيرَةُ السَّرُّ ، جمع ، ۷۱ .	سرباز زدن ، ۵۶ .
سَرِيحُ الْحِسَابِ ، ۱ .	السَّرِبَالُ - السَّرَابِيلُ ، جمع ، ۷۰ .
سزاوار ، ۴۸ .	سر برداشتن ، ۱۱۵ .
سزاوارتر ، ۴ ، ۵۶ .	السَّرْحُ - السَّرُوحُ ، ۷۳ .
سزاوارترین مردمان ، ۱۵ .	سرخ ، ۱۳۶ .
سزاوار شدن ، ۳۸ .	السَّرْدُ ، ۱۱۳ .
سزاوار گردانیدن ، ۲۶ .	سرد ، ۱۱۸ .
سزاوار ملامت شدن ، ۱۱۷ .	سرد و سلامت ، ۹۲ .
سست رای ، ۶۰ .	سرزنش کردن ، ۶۶ .
سست شدن ، ۱۹ ، ۳۴ ، ۸۹ .	السَّرْعَةُ ، ۴۰ .
سست گردانیدن ، ۵۲ ، ۱۲۴ .	سَرِقًا ، ۳۵ .
سستی کردن ، ۱۹ .	سرگشته شدن ، ۷ .
سظبر ، ۸۱ .	سرگشته کردن ، ۲۵ ، ۴۱ .
سَطْرًا ، ۷۷ .	سرگین شکم ، ۷۴ .
سَطْوًا ، ۹۵ .	سرماء سخت ، ۱۷ ، ۱۵۸ .

سَادَةٌ، ۰۶۲.

السَّقُوطُ، ۰۴۰، ۰۵۵.

السِّعَةُ، ۰۶.

السَّكْرُ، ۰۷۴.

سَعَةٌ، ۰۶.

سَكْرًا - لَفِي سَكْرَتِهِمْ، ۰۷۲.

سَعْرٌ، ۰۱۳۵.

السَّكْرَانُ - السَّكَارَى وَ السَّكْرَى، جمع، ۰۲۶.

سَعْرًا، ۰۲۴.

سَكْرَةُ الْمَوْتِ - سَكَرَاتُ الْمَوْتِ، جمع، ۰۱۳۱.

السَّعِيُّ، ۰۱.

السَّكْنُ، ۴۲ (غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا) ۰۹۸.

السَّعِيرُ، ۰۲۴.

سَكُونًا، ۰۴۹.

السِّفَاحُ - غَيْرُ مَسَافِحِينَ، ۰۲۵.

السِّكِّينُ - السَّكَاكِينُ، جمع، ۰۶۴.

السَّفَاهُ وَ السَّفَاهَةُ، ۰۴۳.

السَّكِينَةُ، ۰۶.

السَّفْحُ - مَسْفُوحًا، ۰۴۴.

سگ، ۸۰، (زبان از دهان بیرون کردن سگ

سَفْرًا قَاصِدًا، ۰۵۵.

از تشنگی) ۰۵۰.

سفر دراز، ۰۵۵.

سگالیدن (بد -) ۰۱۵، ۰۱۸.

سفری آسان، ۰۵۵.

سگان شکاری، ۰۳۳.

السَّفْلِيُّ، ۰۵۵.

سگ داری کردن، ۰۳۳.

سفید سران، ۰۱۵۵.

سلاح، ۰۲۸، ۰۳۰، ۰۵۳ (أَسْلِحَتِكُمْ) ۰۳۰.

السِّقَايَةُ، ۰۶۵.

السَّلَالَةُ، ۰۹۶.

سَقْرٌ، ۰۲.

سَلَامًا، ۰۹۲، ۰۱۴۱.

السَّقْفُ، ۰۷۳.

سلامت، ۰۹۲، (با -) ۰۱۰۱.

سقف خانه، ۰۹۳.

سلام کردن، ۰۲۸.

سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ، ۰۴۹.

سَلْبًا، ۰۹۵.

السَّخُّ، ١١٥.	السَّمَاءُ، ٩٣.
السَّلْسِيلُ، ١٥٨.	السَّمَاعُ، ٣٥.
السَّلْسَلَةُ - السَّلَاسِلُ، جمع، ١٢١.	السَّمَوَاتُ، ١٠٣.
السُّلْطَانُ، ١٩.	سَمَّ جِهَارَم، ١١٨.
سلطنت، ٧.	السَّمْعُ، ١٣١، (وَأَسْمِعْ بِهِ) ٨١.
السَّلْفُ، ١٢٤.	السَّمَكُ، ٧٣.
سلف دادن، ٥٨.	سَمْنَاً، ٦٤.
سَلْفًا، ١١١.	سُمُودًا، ١٣٤.
السُّلُوكُ - السَّلُوكُ، ٧١.	السَّمُومُ، ٧١.
السَّلْمُ - السَّلَالِيمُ، جمع، ٤٥.	السَّمِيَّ، ٨٥.
السَّلْمُ، ٢، ٥٣.	سَمِينٌ وَالْجَمْعُ سَمَانٌ، ٦٤.
سلم، (أَسَلَمْتُ وَجْهِي) ١٣، (أَسَلَمَ وَجْهَهُ)	السِّنُّ - الْأَسْنَانُ، جمع، ٣٥.
٣١، (سَلَّمَ إِلَيْهِ وَ عَلَيْهِ وَ لَهُ) ٢٩.	السَّنَا (= روشن) ٩٩.
السَّلْمُ - وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ، ٢٩، (فَالْقَوَا)	سَنَا، ١٠١، ١٢٣.
السَّلْمَ (٧٤).	السَّنَاءُ (= بلندی)، ١٠١.
سَلْمًا وَ سَالِمًا، ١٢٥.	سُنْبٌ، ٤٤.
سُلُوفًا، ٩.	سُنْبِلَةٌ، ٨.
سَلِيمٌ، ١٠١.	سَنَّتْ، ٧٨.
سَمٌ، ٤٥، ٨٢.	سَنَّةُ الْأَوَّلِينَ، ٧١.
السَّمُّ، ٤٦.	سَنَّتْهَا، ٩٤.

- سند، ۱۵۰ .  
 سُودُورُ، ۸۱ .  
 سنگ باران، ۷۸ .  
 سنگ بزرگ، ۸۲ .  
 سنگ سار کردن، ۶۲ .  
 سنگ سخت، ۸ .  
 سنگ گردانیدن، ۵۹ .  
 سنگ و گل، ۶۱ .  
 السِّنُّ، جمع سِنَّةٌ، ۱۸ .  
 السِّنَّةُ، ۷ .  
 السِّنَّةُ، ۵، (بِالسِّنِّينِ، جمع سِنَّةٍ) ۴۸ .  
 سو؛ به یک سو شدن، ۸۵، ۱۱۰ .  
 سَوَاءٌ الْجَحِيمِ، ۸۵ .  
 سَوَاءٌ لِلسَّائِلِينَ، ۸۵ .  
 سَوَاءٌ (أَمْرًا سَوَاءً) ۸۶، (= غمگین کردن) ۱۷ .  
 سَوَاءٌ (مِنْ غَيْرِ سَوَاءٍ) ۸۸ .  
 السَّوَاءَةُ - السَّوَاتُ، جمع - سَوَاءَةٌ أَخِيهِ، ۳۵ .  
 السَّوَارُ - السَّوْرَةُ وَالسَّوْرَةُ وَالسَّوْرُ،  
 جمع، ۸۱ .  
 سَوَاعٍ، ۱۵۳ .  
 سوختن (ب-) ۳۵، ۹۷ .  
 سوخته شدن، ۹، ۲۷ .  
 السُّورُ، ۱۳۹ .  
 سوراخ سوزن، ۴۶ .  
 سُورَةُ الْحَمْدِ، ۷۲ .  
 سورت هاء قرآن، ۷۲ .  
 سوزن، ۴۶ .  
 السَّوْعُ، ۷۴ .  
 سَوْفَ، ۳۱ .  
 السَّوْقُ، ۴۷ .  
 السَّوْقُ - الْأَسْوَاقُ، جمع، ۱۰۰، (بِالسَّوْقِ)  
 ۱۱۸ .  
 سولاخ، ۵۶، ۸۳ .  
 سوگند؛ به هم سوگند خوردن، ۱۰۳ .  
 سوگند بر زبان رفتن، ۴ .  
 سوگند خوردن، ۲۷، ۳۶، ۴۵، ۱۵۷ .  
 سوگند دروغ کردن، ۱۱۸ .  
 سوی، ۷۸ .  
 سوی، (إِذْ نَسَوَيْكُمْ) ۱۰۱ .  
 سَوِيًّا، ۸۵ .



- سوی چپ ، ۸۰ .
- سوی راست ، ۸۰ ، ۸۶ .
- سه پاکی ، ۴ .
- سه سه ، ۲۳ .
- السَّهْلُ - السُّهُولُ ، جمع ، ۴۷ ، ۹۸ .
- سَهْوًا ، ۱۳۲ .
- سَيْئَةً ، ۷۷ .
- سِيَّاحَةً ، ۵۴ .
- سیاه ، ۱۲۵ .
- سیاه شدن ، ۱۷ .
- سیاه نمودن گیاه و غله ، ۱۳۶ .
- سیاههء چشم ، ۱۲۵ .
- سیاهی ، ۸۴ .
- السِّيَّارَةُ ، ۳۷ .
- السِّيْحُ - يَسِيْحُونَ ، ۹۱ .
- السَّيِّدُ ، ۱۴ ، ۶۳ .
- سَيْرًا ، ۱۹ .
- سیرآب ، ۱۳۶ .
- السِّيْرَةُ ، ۸۸ .
- سیصد ، ۸۰ .
- السَّيْطَرَةُ ، ۱۳۳ .
- سیک ، ۲۴ .
- سیل مُفْرَقٌ ، ۴۸ .
- سیم (= نقره) ، ۱۳ .
- السَّيْمَا ، ۹ .
- سَيْنَاءُ ، ۹۶ .
- سینه ؛ بر سینه نشستن مرغ ، ۴۷ .
- سینه ها ، ۱۷ .
- سی و سه ساله ، ۱۴ .
- ش
- السَّانُ ، ۵۸ .
- شاخ ، ۱۳۶ ، ۱۵۹ .
- شادان شدن ، ۷۷ .
- شادروان ، ۱۳۷ .
- شاد شدن ، ۲۱ ، ۱۰۳ .
- شادمانگان ، ۲۱ .
- شادمانه کردن ، ۴۹ ، ۱۰۸ .
- شادی ، ۸۶ .

شتاب (ب-)، ۰۴۹	الْشَّارَةُ، ۰۱۵
شتابان، ۰۴۶	الْشَّاطِطُ، ۰۱۰۵
شتابانیدن، ۰۵۵، ۰۵۸، ۰۷۴، ۰۸۹	الشَّاكِرُ وَالشُّكُورُ - الشُّكْرُ وَالشَّاكِرُونَ، جمع
شتابندگان، ۰۱۳۱	۰۴۰
شتابیدن (ب-)، ۰۸۹	الشَّاكِلَةُ، ۰۷۹
شتافتن، ۰۱۷، ۰۵۵، ۰۶۱، ۰۶۹، ۰۱۵۲، (ب-)، ۰۵۶، ۰۱	الشَّامَخَاتُ، ۰۱۵۹
شتافتن خواستن، ۰۴۰	شَاوِرُهُمْ، ۰۲۰
شتر، ۰۱۳	شاید، ۰۲
شتران تشنه، ۰۱۳۸	شایست (نا-)، ۰۱۸
شترانی سیاه، ۰۱۵۹	شایستن، ۰۱۱۷
شتر بار، ۰۶۵	شب، ۰۱۵۰، (به شب خفتن) ۰۷۸، (به شب رفتن) ۰۶۱
شتر سواران، ۰۵۳	شبان، ۰۹۲، ۰۱۰۵
شتر گرگین، ۰۷۰	شبانگاه، ۰۱۴، ۰۶۳، ۰۷۳
شَجْرًا وَشَجُورًا، ۰۲۷	شبانگاه کردن، ۰۱۰۸
الشَّحُّ، ۰۳۱	شبانگاه گردیدن، ۰۱۰۸
الشَّحْمُ - الشُّحُومُ، جمع، ۰۴۴	الشَّيْبَةُ، ۰۷۹
شَحْنًا، ۰۱۰۱	شبیخون، ۰۴۵
شُخُوصًا، ۰۶۹	شبیخون کردن، ۰۲۸
شخیوه کردن، ۰۵۲	شَتَّى، ۰۸۹

- شدن؛ از پی فرا شدن، ۱۵.
- شَدْنٌ (ب-)، ۸۳، (فرا-)، ۱۲، ۷۷.
- شَدْنٌ در حدیث، ۳۱.
- شَدْنٌ عقل (ب-)، ۱۱۶.
- شَرٌّ، ۲، (أَنْتُمْ سَرٌّ مَكَانًا) ۶۵.
- الشَّرَابُ، ۸، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۵۸.
- الشَّرْبُ، ۱۰۲.
- شَرْحًا، ۴۳.
- الشَّرِذْمَةُ، ۷.
- الشَّرُّ، ۱۵۹.
- شُرْعًا، جمعُ شَارِعٍ و شَارِعَةٍ، ۴۹.
- شُرْعًا، ۱۲۳.
- الشَّرْعَةُ، ۳۶.
- شَرَفِيًّا، ۸۵.
- الشِّرْكُ وَالشِّرْكَةُ، ۱۱۳، (أَشْرِكُهُ) ۸۸.
- شرم، ۴۶.
- الشُّرُوعُ، ۴۹.
- الشَّرِيكُ - الشَّرَكَاءُ، جمع، ۲۴.
- شستن؛ سر و تن شستن، ۳۴.
- شش یک، ۲۴.
- الشَّطَّاءُ، ۱۲۹.
- شَطَطًا، ۸۰، ۱۵۴.
- الشَّعْبُ - الشُّعُوبُ، جمع، ۱۳۰.
- الشَّعْبَةُ - الشُّعَبُ، جَمَاعَةٌ، ۱۵۹.
- الشَّعْرُ - الْأَشْعَارُ وَالشُّعُورُ، جمع، ۷۵.
- شعر، (وَمَا يَشْعُرُكُمْ) ۴۲.
- شعر گفتن، ۳۹.
- الشَّغْلُ، ۱۲۹.
- شَغْفًا - شَغْفًا حَبًّا، ۶۴.
- الشِّفَا، ۱۶.
- الشِّفَاءُ، ۷۹.
- شفا دادن، ۷۹.
- الشِّقُّ، ۷۳.
- الشَّقَا وَالشَّقَاوَةُ، ۹۷.
- شِقَاوَةٌ، ۶۲.
- الشَّقَّةُ، ۵۵.
- شقی، (لَتَشْقَى) ۸۸.
- شک؛ به شک شدن، ۱۰، ۱۳۴.
- شکاف، ۱۴۹.
- شکافتن، ۴۲، ۷۲، (ب-)، ۱۵۹.

شکافتن گوش (ب-) ۰۳۷	اَلشَّمْسُ وَ الشَّمْسُ، جمع، ۰۷، ۰۴۲، ۰۷۱
شکافته شدن، ۰۱۰۱	اَلشَّنَانُ، ۰۳۳
شکافنده، ۰۷۳	شناختن، ۰۶۱، (نا -) ۰۷۲، (یکدیگر را
شکایه، ۰۶۶	شناختن) ۰۵۸
شکر نعمت کردن، ۰۱۰۰	شنا ساگردانیدن، ۰۱۲۸
شکستن، ۰۸۷، ۰۹۱، ۰۱۰۳، (ب-) ۰۸۳	شنا و کردن، ۰۹۱، ۰۹۲
شکسته شدن، ۰۷	شناوا، ۰۸۱
اَلشَّكْلُ، ۰۷۹	شناوانیدن، ۰۲۷
شکننده کام ها، ۰۳۹	شوا، ۰۸۱
شکوراً، ۰۱۰۰	اَلشَّوَاءُ - اَلشَّوَى، جَمَاعَةٌ، ۰۱۵۲
شکوفه، ۰۹۰، (ب-) ۰۱۳۸	اَلشَّوَاظُ، ۰۱۳۶
شکوفه خرما، ۰۴۲	اَلشَّوْبُ، ۰۱۱۶
شکوه داشتن، ۰۱۲۹	شور، ۰۱۰۰
شکبیائی کردن، ۰۸۶، ۰۶۹	اَلشَّوْرَى، ۰۱۲۳
شگفت داشتن، ۰۴۷	شورگز، ۰۱۱۳
شگفتی نمودن، ۰۱۳۸	شوریده (خواب های -) ۰۶۴
شمار کردن، ۰۱، ۰۱۱، ۰۱۶۰	اَلشَّوْكَهُ، ۰۵۲
شمار کننده، ۰۲۴	شوهر، ۰۶۳، ۰۱۱۶
اَلشِّمَالُ - اَلشِّمَائِلُ، جمع، ۰۴۵	شوهر دادن، ۰۱۱۱
شمردن، ۰۶۹، ۰۱۱۱	شوی، ۰۹۹

- شوی کردن، ۳، ۴، ۲۵.
- شیر دادن، ۵.
- شیر دهنده جستن، ۵.
- شیره کردن، ۶۴.
- شیشه، ۱۰۳.
- الشَّيْطَانُ، ۵۲.
- الشَّيْعَةُ - الشَّيْعُ وَالْأَشْيَاعُ، جمع، ۴۱.
- شيفته شدن به عشق، ۱۰۲.
- شيوعا و شياعا، ۹۸.
- شهر، ۱۰۳، (در شهرها گردیدن) ۱۳۱.
- شهرهای قوم لوط، ۵۶.
- شهرين، ۲۹.
- الشَّهْوَةُ - الشَّهَوَاتُ، جمع، ۱۳.
- الشَّهِيدُ - الشُّهُدَاءُ، جمع، ۲۷.
- الشَّهِيقُ، ۶۲.
- شَيءٌ يُرَادُ، ۱۱۸.
- شياطين، ۱۴۹.
- الشَّيْبُ، جمع أشيب، ۱۵۵.
- الشَّيْخُ، ۶۱.
- الشَّيْدُ، ۹۴.
- شیر (= الفسورة) ۱۵۶.
- شیر؛ بچه از شیر بازگرفتن، ۵.
- شیر چهار پایان، ۷۳.
- ص
- الصَّاحِبُ - الْأَصْحَابُ، جمع، ۴۱،  
(وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ) ۲۶.
- الصَّاحِبَةُ، ۴۲.
- الصَّاحَّةُ، ۱۵۱.
- صَادِقٌ فِي وَعْدِهِ، ۸۵.
- الصَّاعُ وَالصُّوَاعُ، ۶۵.
- الصَّاعِرُ، ۴۵، ۱۴۹.
- صَاقٍ، ۹۹.
- صَاقَاتٌ، ۱۴۹.

- الصَّافِنَاتُ، ۱۱۸.  
 صافی کردن، ۷۷، ۱۲۸.  
 الصَّالِحَاتُ، ۸۲.  
 صَبَأً، ۹۳.  
 صَبْرًا - وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ، ۸۱.  
 صبر و یقین، ۸۰.  
 الصَّبِغُ، ۹۶.  
 صَبْوًا، ۶۴.  
 الصَّبِيُّ، ۸۵.  
 صحبت کردن، ۸۳.  
 صَحِبَكَ اللَّهُ - يُصْحَبُونَ، ۹۱.  
 الصَّحْرَاءُ، ۱۱۷.  
 صحرای بی نبات، ۴۷.  
 الصَّحْفَةُ - الصَّحَافُ، جمع، ۱۲۴.  
 الصَّحِيفَةُ - الصَّحُفُ، جمع، ۹۰.  
 الصَّخْرَةُ، ۸۲.  
 الصَّدُّ، ۲، (ماضی) ۲۷.  
 الصَّدْرُ - الصُّدُورُ، جمع، ۱۳.  
 الصَّدْعُ - فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ، ۷۲.  
 الصَّدْفُ، ۸۳.  
 صَدْفًا وَ صَدُوفًا، ۴۰.  
 صَدُقُ، ۵۹، ۸۶.  
 صَدَقَ اللَّهُ، ۱۱۸.  
 الصَّدَقَةُ - الصَّدَقَاتُ، جمع، ۲۳.  
 صدقه دادن، ۱۰.  
 الصَّدُودُ، ۱۶.  
 صُدُورًا، ۱۷.  
 صُدُورًا، ۱۰۵.  
 الصَّدِيدُ، ۶۹، ۱۱۹.  
 الصَّدِيقُ، ۲۷، ۳۱.  
 الصَّرُّ، ۱۷.  
 الصَّرْحُ، ۱۰۳.  
 الصَّرَصُ، ۱۲۲.  
 صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا، ۸۵.  
 صَرَعِي، جمع صَرِيع، ۱۵۱.  
 صَرَفًا، ۱۹، (نُصْرَفُ)، ۴۷.  
 صَرَّةٌ، (فِي صَرَّةٍ) ۱۳۲.  
 صَرْمًا، ۱۵۰.  
 الصَّرِيحُ، ۱۱۵.  
 الصَّرِيمُ، ۱۵۰.

- صَعْدًا، ١٥٤ ← عَذَابًا .  
 صعد، (إِذْ تَصْعَدُونَ) ١٩، (كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُونَ) ٤٣
- صَلَاحًا، ٦٧، ٨٣ .  
 الصَّلَوةُ، ٧٢، (الصلواتُ، جمع) ٩٤ .  
 صَلَوةُ العِشَاءِ، ٩٩ .  
 الصَّلْبُ - الأَصْلَابُ، جمع، ٢٥ .  
 صَلْبًا، ٣١ .  
 صَلَح، ٥٣، (أَنْ يَصْلَحَا) ٣١، (فَا لِّصَالِحَاتٍ) ٢٦ .  
 صلح كردن، ٣١ .  
 الصَّلْدُ، ٨ .  
 الصَّلْطَالُ، ٧١ .  
 صَلَوَاتُ الرَّسُولِ، ٥٦ .  
 صُلْبًا - سَيِّطُونَ سَعِيرًا، ٢٤ .  
 صَمْنَاً وَصَمَانًا، ٥٥ .  
 صَوًّا، ٣٦ .  
 صندوق، ٦ .  
 الصَّنْعُ، ٣٤، (وَلِتَصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي) ٨٨ .  
 الصَّنَمُ - الأَصْنَامُ، جمع، ٤١ .  
 الصَّنُونُ، جَمْعُ صَنُو، ٦٧ .  
 صَنِيعًا، ٦٥ .  
 صواب ٢٤، ٧٨ .
- صَعْفًا، ٤٩ .  
 صُعُودًا، ١١٤ .  
 صُعُودًا، ١٥٦ .  
 الصَّعِيدُ، ٢٦، (صَعِيدًا زَلَقًا) ٨٢ .  
 الصَّغَارُ، ٤٣ .  
 صَغَوًّا، ١٤٨ .  
 صَغِيًّا، ٤٣ .  
 الصَّغِيرُ، ١٠ .  
 الصَّغِيرَةُ، ٨٢ .  
 صَفًّا، ٨٩، ٩٩ .  
 صفت كردن، ٤٢ .  
 الصَّفِيفُ، ٩٥ .  
 صفو، (مُصَفًّى)، ١٢٨ .  
 الصَّفْوَانُ، ٨ .  
 الصَّفِيرُ، ٥٢ .  
 الصَّكُّ، ١٣٢ .  
 صلاح؛ باصلاح آمدن، ٩٨ .

	صَوَابًا ، ۱۶۰ .
الصَّانُ ، ۴۳ .	صَوَافٌ ، ۹۴ .
الصَّامِرُ ، ۹۳ .	الصَّوْتُ ، ۷۸ .
ضایع کردن ، ۲۷ ، ۳۹ .	الصَّوْرُ ، ۸ .
الصَّحَى ، ۴۸ .	الصُّورُ ، ۴۱ .
صَحَى ، ۹۰ .	صور اسرافیل ، ۴۱ .
ضَحَكًا ، ۵۶ .	الصُّورَةُ - الصُّورُ ، جمع ، ۱۵ .
ضَحِكَةً ، ۶۱ .	صورت از صورت آدمی بگردانیدن ، ۱۱۵ .
ضحو = ضحی (وَلَا تَضْحَى) ، ۹۰ .	صورت پدید آمده ، ۹۳ .
الضِّدُّ - عَلَيْهِمْ ضِدًّا ، ۸۷ .	صورت پیغمبران ، ۶ .
الضَّرَاءُ ، ۱۸ .	صورت کردن ، ۱۲ .
ضرب ، (أَفْضَرِبُ عَنْكُمْ) ، ۱۲۴ ، (فَضْرَبَ	الصُّوفُ - الْأَصْوَابُ ، جمع ، ۷۵ .
الرِّقَابِ) ، ۱۲۸ ، (فَضْرَبْنَا عَلَيَّ	الصَّوْمَةَ - الصَّوَامِعُ ، جمع ، ۹۴ .
أَذَانِهِمْ) ، ۸۰ .	الصَّهْرُ ، ۱۰۰ .
ضربا ، (فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا) ، ۱۱۶ .	صَهْرًا ، ۹۳ .
الصَّرَارُ ، ۴ .	صِيَاحًا - الصَّيْحَةُ ، ۶۱ .
الصَّرْرُ ، ۲۹ .	الصِّيَامِي ، جمع صِيصَةٍ ، ۱۱۱ .
الصَّعْفُ - وَمَا صَعَفُوا ، ۱۹ .	صید کردن ، ۳۳ .
صَعْفُ الْحَيَاةِ ، ۷۸ .	
صَعْفَيْنِ ، ۸ .	ض



ضعیف شمردن ، ۰۲۸

ط

ضعیف کردن ، ۰۲۸

الْصَّغْتُ - أَصْغَاتُ أَحْلَامٍ ، ۰۶۴

طَائِرُهُمْ ، ۰۴۸

الْصَّفَدَعُ - الصَّفَادِعُ ، جمع ، ۰۴۸

طَائِفٌ وَطَيْفٌ ، ۰۵۰

ضَلَّ ، (أَنْ تَضَلَّ) ۱۰ ، (أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

الطَّائِفَةُ ، ۰۱۵ ، ۰۶۱

- لَا يَضِلُّ رَبِّي - أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ -

طاعت ، ۰۷۸

إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ ، ۰۲۷

طاعة ، (لَوْ اطَّاعُونَا) ۰۲۱

ضاللت ، ۰۹۶

طاعت داشتن ، ۰۵۵

ضَلَّ سَعِيَّهُمْ ، ۰۸۴

الطَّاعُونَ ، ۰۷

ضَمًّا ، ۰۸۸

الطَّاعِيَةُ ، ۰۱۵۱

ضمان ، ۰۲۵

طاغی کردن ، ۰۱۳۱

ضَنًّا ، ۰۹۰

طاقت داشتن ، ۰۱۲۴

الضَّيَاءُ ، ۰۵۸

طَالُوتُ ، ۰۶

الضَّيْرُ ، ۰۱۰۱

الطَّائِمَةُ ، ۰۱۵۱

ضِيزَى ، ۰۱۳۴

الطَّائِرُ - الطَّيْرُ ، جمع ، ۰۸

الضَّيْفُ ، ۰۶۱

الطَّبَاقُ ، ۰۹۶

ضِيقٌ ، (ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا) ۰۶۱

الطَّبَعُ ، ۰۳۱

الضَّيْقُ ، ۰۴۳

طبقه زیرین از دوزخ ، ۰۳۱

ضَيْقًا ، ۰۵۴

طبقه های آسمان ، ۰۹۶

- الطَّرَائِقُ، ۹۶.      الطَّلُقُ، ۸۶، (وَلَا يَنْطَلِقُ) ۱۰۱.
- طَرَائِقُ قِدْدَاءُ، ۱۵۴.      الطَّمْثُ، ۱۳۶.
- طَرَحًا، ۶۳.      الطَّمْسُ، ۲۷، (- رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ )
- الطَّرْدُ، ۴۰.      ۵۹.
- الطَّرْفُ، ۶۹، ۱۱۶.      طَوِيٌّ، ۸۸.
- الطَّرْفُ، ۶۲.      طَوْبِي لَهُمْ، ۶۷.
- طَرِيًّا، ۷۳.      الطَّوْدُ، ۱۰۱.
- الطَّرِيفَةُ، ۶.      طُورِ سَيْنَاءَ، ۹۶.
- الطَّعَامُ، ۸، ۶۴، ۸۰، ۱۰۲.      الطَّوْعُ، ۱۶.
- طعام دادن، ۳۷.      الطَّوْفَانُ، ۴۸.
- طَعْمًا، ۷.      طوق در کردن کسی کردن، ۲۱.
- الطَّعْنُ، ۲۷.      الطَّوْلُ، ۷۷، ( أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ ) ۸۹.
- طغیان، ۱۵۱.      طَوْلًا، ۲۵.
- الطِّفْلُ، ۹۳.      الطَّهَارَةُ، ۳.
- طُفُوقًا، ۴۶.      طهر، ( فَطَهَّرَ ) ۱۵۶، ( يَتَطَهَّرُونَ ) ۴۷.
- طلب صلح کردن، ۲۹.      طيبًا - مَا طَابَ لَكُمْ - فَإِنَّ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا، ۲۳.
- الطَّلُ، ۸.      طيبة، ۱۱۱.
- الطَّلَاقُ، ۴.      الطَّيْرَانُ، ۴۰.
- طلاق دادن، ۴.      الطَّيْنُ، ۱۵.
- الطَّلْعُ، ۴۲، ۱۳۸.

ظهار کردن، ۱۱۱، (وازن ظهار کردن) ۵۴.

ظهر، (لَمْ يَظْهَرُوا - أَنْ يَظْهَرُوا) ۹۸.

الظَّهْرِيُّ، ۶۲.

الظُّهُورُ، ۴۴.

الظَّهِيرُ، ۷۹.

الظَّهِيرَةُ، ۹۹.

ع

عاجز شدن، ۱۳۱.

عاجز کردن، ۴۳.

الْعَاجِلَةُ، ۷۶.

عاد، ۴۷، ۱۲۷.

عادت، ۶۲.

الْعَارِضُ، ۱۲۷.

الْعَاصِفُ، ۵۸، ۶۹.

الْعَاقِبَةُ، ۱۹، ۸۲.

عاقبت کار، ۳۷.

الْعَاقِرُ، ۱۴.

عالم بپریتیه، ۸۵.

ظ

الظَّاهِرُ، ۴۳، (بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ) ۶۸.

ظَاهِرَةٌ، ۱۱۳.

الظَّرْفُ - الظَّرُوفُ، جمع، ۶۵.

الظَّنُّ، ۷۵.

ظفر، ۴۴.

ظفر دادن، ۱۲۹.

ظفر یافتن، ۲۱.

ظَلَّ، ۷۴.

ظَلًّا ظَلِيلًا، ۲۷.

الظَّلَامُ، ۲۱.

الظُّلُّ، جمعُ ظُلَّةٍ، ۲.

ظلم، ۱۵۴، (وَلَمْ تَظْلِمْ) ۸۱.

ظُلُولًا، ۷۱.

الظُّلَّةُ، ۴۹.

الظَّمَاءُ، ۵۷.

ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ، ۲۰.

ظهار، (تُظَاهِرُونَ) ۱۱۱.

- عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ، ۳۹ .  
 عَالِيهَا ، ۶۱ .  
 الْعَامُ ، ۵ ، ۸ .  
 عَبَأَ ، ۱۰۰ .  
 عبادت کردن ، ۹۵ .  
 عِبَارَةٌ ، ۶۴ .  
 الْعَيْتُ ، ۹۷ .  
 الْعَبْدُ ، ۱۲۴ .  
 عِبْرَةٌ ، ۱۲ .  
 عبرت گردانیدن ، ۲۸ .  
 عبرت گرفتن ، ۱۲ .  
 عَبَسَ ، ۱۵۶ .  
 الْعَبْقَرِيُّ ، ۱۳۷ .  
 الْعَبُورُ ، ۲۶ .  
 عَبُوسٌ ، ۱۵۸ .  
 الْعَتَلُ ، ۱۲۵ .  
 الْعَتَلُ ، ۱۵۰ .  
 الْعَتُوُّ وَالْعِنْتِيُّ ، ۴۹ .  
 عَتِيدٌ ، ۱۳۱ .  
 الْعَتِيقُ ، ۹۴ .  
 الْعَثْرُ وَالْعَثُورُ ، ۳۸ .  
 عَجَابٌ ، ۱۱۸ .  
 عَجَافٌ ، جَمْعُ أَعْجَفَ ، ۶۴ .  
 عَجَبٌ ، ۱۱۸ .  
 عَجَبًا ، ۴۷ .  
 عَجَزٌ ، ۶۶ .  
 الْعَجْزُ - الْأَعْجَازُ ، جَمْعٌ ، ۱۳۵ .  
 عَجْزًا ، ۳۵ .  
 عَجَلٌ (مِنْ عَجَلٍ) ، ۹۱ .  
 عَجَلًا ، ۴۹ .  
 عَجْمٌ (وَالْعَجْمُ) ، ۴۲ .  
 الْعَجُوزُ ، ۶۱ .  
 الْعَدَاوَةُ ، ۳۴ .  
 الْعَدَّةُ ، ۵۵ .  
 الْعِدَّةُ ، ۱۴۷ ، (بِیرون آمدن زن از عِدَّة) ، ۴ ، (گذشتن عِدَّة) ، ۵ .  
 عَدَّتْ دَاشْتَن ، ۱۴۷ .  
 الْعَدْلُ ، ۱۰ ، (الْأَتَعَدَّلُوا) ، ۲۳ ، (ذَوَاعَدِلٍ - یَعْدِلُونَ - فَعَدَّلَكَ) ، ۳۷ ، (فَاعْدِلُوا) ، ۴۴ ، (وَإِنْ تَعَدَّلْ كُلُّ عَدْلٍ) ، ۴۱ .

عَدْنٌ، ۷۴.	عَرَبِيًّا، جمعُ عَرُوبٍ، ۱۳۸.
الْعَدْوُ (= بیداد کردن) ۴۲، (= دویدن) -	عَرَبِيٌّ، ۷۵.
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ ( ۸۱.	الْعَرَجُونُ، ۱۱۵.
الْعَدْوَةُ، ۵۳.	الْعَرْشُ، ۴۳، ۶۶، (- العروشُ، جمع) ۸.
الْعَدُولُ - اِنْ تَعَدَلُوا، ۳۱.	الْعَرَضُ - عَرَضًا قَرِيبًا، ۲۹.
عَذَابٌ، ۴۴، ۸۲.	الْعَرَضُ، ۱۸.
عَذَابًا صَعْدًا، ۱۵۴.	عَرَضًا، ۸۴.
عَذَابًا نُّكْرًا، ۷۴، ۱۴۷.	عَرِضَةً، ۳.
عَذَابُ الدُّنْيَا، ۷۸.	عرضه کردن، ۸۴.
عَذَابٌ كَرِيمٌ، ۱۱.	الْعَرَفُ، ۵۰.
عَذَابٌ مُّهِمٌّ، ۳۵.	عَرَفًا، ۱۵۹.
عَذَابِي دَائِمٌ، ۳۵.	عرفه (روز -) ۵۴.
عَذَابِي سَخِطٌ، ۱۵۴.	الْعَرِمُ، ۱۱۳.
عَذَابِي مُنْكَرٌ وَهَوْلٌ، ۱۴۷.	عُرُوجًا، ۷۱.
عَذَابِي هَوْلٌ مُنْكَرٌ، ۷۴.	عروس، ۶۵.
عَذْبٌ، (ماءٌ عَذْبٌ وَفِرَاتٌ) ۱۰۰.	عُرْوَةٌ، (بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) ۷.
عَذْرًا، ۱۵۹.	عَرِيًّا، ۹۰.
عَذْرٌ خَوَاسْتَنٌ، ۴۹، ۵۶.	عَرِيضٌ، ۱۲۲.
عَذْرٌ دَرَسْتُ آوَرْدَنَ، ۱۵۹.	عَرَا، ۱۱۸.
الْعَرَاءُ، ۱۱۷.	الْعَزَى، ۱۳۴.

عزل، (فِي مَعَزِلٍ) ۰۶۰	عصب، (يَوْمَ عَصِيبٍ) ۰۶۱
عَزَلًا، ۰۱۰۲	عصبه، ۰۲۶، ۰۶۳
العزم، ۴، (مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) ۰۲۱	عَصْرًا، ۰۶۴
عُزُوبًا، ۰۵۹	العَصْفُ، ۰۱۳۶، ۰۱۵۹
العِزَّةُ (= گروهِ) ۰۱۵	عصم، (بِعِصْمِ الْكُوفِرِ) ۰۱۴۲
العِزَّةُ، ۱، ۵۹، (العِزَّةُ وَالْعِزُّ - عَزِيزٌ عَلَيْهِ)	عِصْمَةٌ، ۰۳۶
۰۳۱	العِصِيُّ، ۰۸۵
عزیز کردن، ۰۱۳	العِصِيُّ، ۰۸۹
عزیز گشتن، ۰۳۱	العِضُّ، ۰۱۷، (وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمْ
عَزِيزِينَ، ۰۱۵۲	الْأَنْامِلَ مِنَ الْغَيْظِ)، ۰۱۷
عَسِرٌ وَعَسِيرٌ، ۰۱۰۰	العَضُدُ، ۰۸۲
عَسَى، ۰۲	عَضَل، ۴، (وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ) ۰۲۴
العِشَاءُ، ۰۶۳	عِضِينَ، جمعُ عِضَةٍ - جَعَلُوا الْقُرَانَ عِضِينَ،
عشر، (وَعَاشِرُوهُنَّ) ۰۲۵	۰۷۲
عشق، ۰۶۶	عطا، ۰۱۳۴
عَشَاً - عَشَاعَهُ، ۰۱۲۴	عطا دادن، ۰۸، ۰۶۲، ۰۱۵۶
العِشِيُّ، ۰۱۴	عَطْفُهُ، ۰۹۳
العشیر، ۰۹۳	عِظَةٌ، ۰۴
العَشِيرَةُ، ۰۵۴	العِظْمُ - العِظَامُ، جمع، ۰۸
عصا، ۰۸۹	عظمت، ۰۷۷

- عظمت خداوند، ١٥٤ .  
 عَلَامِ الْعَيُوبِ، ٣٨ .  
 الْعِفْرِيَّتُ، ٣٥ .  
 الْعَفْوُ، ٢٦ .  
 عَفْوًا، ٤٨ .  
 الْعَفْوُ، ٣، (خِذِ الْعَفْوَ) ٥٥، (يَعْفُونَ) ٥٦ .  
 الْعِيقَةُ، ٢٤ .  
 الْعَقَبُ، ٨٢ .  
 عَقِبَ، (فَإِنَّ عَاقِبَتَكُمْ) ٧٥، (فِي عَقِبِهِ) ١٢٤،  
 (وَلَمْ يَعْبَبْ) ١٥٣ .  
 الْعُقْبَى، ٦٧ .  
 عَقْدًا، ٣٦ .  
 الْعُقْدَةُ، ٨٨، (عُقْدَةُ النَّكَّاحِ) ٥ .  
 عَقْرًا، ٤٧ .  
 عقل (بى -) ٧٧ .  
 عقوبت، ٢٨، ٣٧، ٥٥، ٦٧، ٦٩، (واجب -  
 شدن عقوبت) ٤ .  
 الْعُقُودُ، جمعُ عَقْدٍ، ٣٣ .  
 الْعَقِيمُ، ١٤، ٩٥ .  
 الْعَكْفُ، ١٢٩ .  
 الْعُلَى، جمعُ الْعُلْيَا، ٨٨ .
- علم خواندن، ١٦ .  
 عَلَمًا، ٢٧ .  
 عِلْمَهُ الْبَيَانَ، ١٣٦ .  
 الْعُلُوفُ، ١٩، (الَّتِي تَلْعَوُا عَلَيَّ) ١٥٣ .  
 الْعَلِيُّ وَالْعَالِي وَالْمُتَعَالَى، ٧ .  
 الْعُلْيَا، ٥٥ .  
 عَلَيْكَ بَزِيدٌ : بگيرزيد را، ٣٨ .  
 عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ، ٣٧، (عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ) ٦٦ .  
 عَمًّا، ١٦٥ .  
 الْعَمُّ - الْأَعْمَامُ، جمع، ٩٩ .  
 الْعَمَّاتُ، جمعُ عَمَّةٍ، ٢٥ .  
 عَمَارَةٌ، ٥٤ .

- عمامه در سر بستن ، ۱۲۰ .  
 الْعَمَدُ ، جمعُ عِمَادٍ - الْعِمَادُ ، ۶۷ .  
 عمر ، (لَعْمَرَكُ) ۷۲ .  
 الْعَمْرُ ، ۵۸ .  
 عمل ، (اعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ) ۶۲ .  
 عَمِيٌّ ، ۳۶ (فَعَمِيَتْ) ۶۰ .  
 عَمِيقٌ ، ۹۳ .  
 عَمِيْنٌ ، ۴۷ .  
 الْعَنْبُ ، ۹ .  
 الْعَنْتُ ، ۱۷ ، ۲۵ .  
 عنف ، ۱۱۹ ، (به عنف کشیدن) ۱۲۵ ،  
 (به عنف گرفتن) ۹۵ ، (راندن به  
 عنف) ۱۳۳ .  
 الْعَنْوُ ، ۹۰ .  
 عَنِيدٌ ، ۳۴ .  
 عَوْجًا ، ۱۶ .  
 الْعَوْدُ ، ۲ .  
 عورت ، ۳۵ ، ۱۱۱ .  
 الْعَوْلُ - الْأَتْعَوْلُوا ، ۲۳ .  
 الْعَوْنُ ، ۷۹ .  
 عهد ، ۶۵ ، (أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ) ۸۹ .  
 عَهْدِ الْيَمِينِ ، ۲۱ .  
 عهد بستن ، ۳۴ .  
 عهد بشکستن ، ۴۸ .  
 عهد کردن ، ۲۶ .  
 عهدی استوار ، ۲۵ .  
 الْعَهْنُ ، ۱۵۲ .  
 عَيْتًا ، ۱۳۱ ، (وَلَمْ يَعْ) ۱۲۷ .  
 عيال ، ۲۳ .  
 عيب (بی -) ۱۴۱ .  
 عيب کردن ، ۲۷ ، ۵۶ ، ۸۳ .  
 عيد ، ۸۹ .  
 عيد اضحی ، ۹۳ .  
 الْعَيْرُ ، ۶۵ .  
 عیسی ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ .  
 الْعَيْشُ ، ۱۶۰ .  
 الْعَيْلَةُ ، ۵۵ .  
 الْعَيْنُ ، ( = چشمه ) ۷۹ ، ( = چشم ) ۸۸ ،  
 ( - الْعَيُونُ ، جمع ) ۳۵ ، (بِأَعْيُنِنَا)  
 ۶۰ .



غایت کوشش، ۳۶.	الْعَيْنَاءُ - الْعَيْنُ، جمع، ۱۱۶.
غایت گرمی، ۷۰.	عَيْنَاكَ، ۸۱.
غبین آوردن، ۱۴۶.	غ
غُبُورًا، ۴۷.	الْغَائِطُ، ۲۶.
الْغَنَاءُ، ۶۷.	الْغَارَةُ، ۵۵، ۷۶.
الْغَدَا - بَعْدَ غَدٍ، ۶۳.	الْغَارِمُ، ۵۶.
الْغَدَاءُ، ۸۲.	غارهای کوه، ۷۵.
الْغَدَاةُ وَالْغُدُوَّةُ، ۶۷.	غازبان، ۲۰.
غدر کردن، ۱۰۹.	الْغَاشِيَةُ، ۱۵۱.
غَدَقٌ، ۱۵۴.	غافل، ۱۳۴.
الْغُدُوَّةُ، ۱۸.	غافل شدن، ۹۱، ۹۳، ۱۳۲.
الْغُرَابُ - الْغُرَابَانُ، جمع، ۳۴.	غافل گردانیدن، ۸۱.
غَرَامًا، ۱۰۰.	غالب شدن، ۸۹، ۹۸.
الْغُرَيْبِيُّ، ۱۰۶.	غالب شوندگان، ۱۹.
غُرَيْبٌ - الْغُرَابِيُّ، جمع، ۱۱۴.	غالب گردانیدن، ۵۵.
غُرْفَةٌ، ۷.	غالب گشتن، ۱۹.
الْغُرْفَةُ - الْغُرَفَاتُ، جمع، ۱۰۰.	غایب شدن، ۵۹.
الْفُرُقُ، ۵۹.	غایت، ۱۳.
غرقه شدن، ۵۹.	
الْفُرْمُ، ۵۶.	

غفر ( وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ) ۱۵۶	غروباً ، ۸۰
غفل ، ( لَغَافِلِينَ ) ۴۴	الغُرُورُ ، ۱۳
الغِلُّ ، ۴۶	الغُرُورُ ، ۱۰۹
الغُلُّ - عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ ، ۳۶	غُرِيٌّ ، ۲۰
غِلَاطٌ ، ۱۴۸	الغَزَلُ ، ۷۵
غلاف به شکوفه ، ۱۲۲	غزوی: به غزو شدن ، ۵۶
الغُلَامُ - الْغِلْمَانُ ، جمع ، ۱۴	غَزَوًا ، ۲۰
غَلْبَةٌ ، ۷	الغَسَاقُ ، ۱۱۹
غلبه کردن ، ۳۹ ، ۱۱۸	الغُسُقُ - غُسُوقًا ، ۷۸
الغِلَظُ ، ۲۰	غَسَلًا ، ۳۴
غِلْظٌ ( وَ أَغْلَظُ عَلَيْهِمْ ) ۱۴۸	غسل کردن ، ۲۶
غِلْظَةٌ ، ۵۷	الغَسِيلِينَ ، ۱۱۹
الغُلُوبُ ، ۳۱	غَسَاً ، ۷۵
غلو کردن ، ۲۷	غَشَى ( يَغْشَى عَلَيْهِ ) ۱۱۱
الغُلُولُ ، ۲۰	الغَشِيَانُ ، ۲۰
غله ، ۱۳۶	الغَصْبُ ، ۸۳
غَلِيَانًا ، ۱۲۵	غَضًّا ، ۹۸
غَلِيظًا ، ۲۵	الغُضْبَانُ ، ۴۹
غَلِيظَ الْقَلْبِ ، ۲۰	الغِطَاءُ ، ۸۴
غَمًّا ، ۲۰	غُفْرَانَكَ ، ۱۱

غِب، (بِالْغَيْبِ) ۸۱ و — عَالِمٌ —	غَمَرَاتٌ، جمعُ غَمْرَةٍ، ۴۱، (فِي غَمَرَتِهِمْ)
غيبت کردن، ۱۳۰.	۰۹۶
الْغَيْثُ — الْغَيْوُثُ، جمع، ۳۰، (غَيْثًا) ۶۴.	غمگین کردن، ۱۸، ۲۰.
الغیض، ۶۰.	غَمَّةٌ، ۵۹.
غَيْظًا، ۱۷.	غمی سخت، ۴۰.
الْغِيَا بَةُ، ۶۳.	غِنًا وَ غِنِيَةً — كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا، ۴۷ و ۴۸.
ف	الغنم، ۴۴، ۹۲.
	غَنَمًا، ۵۳.
	الْغَنَىٰ وَ — الْأَغْنِيَاءُ، جمع، ۸، (كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ
الْفَيْثَامُ، ۱۵.	بِالْأَمْسِ) ۵۸.
الْفَيْثَةُ، ۷.	غنیمت گردانیدن، ۱۱۱.
فَاتِحَةُ الْكِتَابِ، ۷۲.	غنیمت ها، ۵۲.
الْفَاجِرُ — الْفَجَارُ وَ الْفَجْرَةُ، جمع، ۱۱۸.	غنیمت یافتن، ۵۳، ۷۵.
فَاحِشَةً، ۱۸.	غَوَاشٍ — جمعُ غَاشِيَةٍ، ۴۶.
فَارَهُ، ۱۰۱.	الْغَوَايَةُ وَ الْغَوَىٰ، ۷.
فاستدن، ۱۰۵.	غَوْرٌ، ۸۲.
فاش شدن، ۱۵۸.	الْغَوْصُ وَ الْغِيَاصَةُ، ۹۲.
فاضل تر، ۳۷.	الْغَوْلُ — لِأَفِيهَا غَوْلٌ، ۱۱۶.
فاضل ترین، ۸۹.	الْغَوِيُّ وَ الْغَاوِيُّ، ۱۰۵.
الْفَاطِرُ، ۳۹.	غَيًّا، ۸۶.

- فَأْفَرَّةٌ، ۱۵۷.      يَفْتَنُوكَ (۳۵).
- فا کسی دادن، ۹۴.      الْفَتِيَّاتُ، جمعُ فَتَاةٍ، ۲۵.
- الْفَاكِهَةُ - الْفَوَاكِهُ، جمع، ۹۶.      الْفَتِيلُ، ۲۷.
- فال بد گفتن، ۴۸.      الْفَتِيَّةُ، ۸۰.
- فَالِقٌ، ۴۲.      الْفَجْدُ - الْفِجَاجُ، جمع، ۹۱.
- فال گرفتن، ۴۸.      فَجٌّ عَمِيقٌ، ۹۳.
- فالكوی، ۱۳۳.      الْفَجْوَةُ، ۸۰.
- فاوا شدن در کاری، ۹۱.      الْفَجُورُ، ۱۵۷.
- فاوا شدن سایه، ۷۴.      الْفَخَّارُ، ۱۳۶.
- فاوا گردانیدن، ۳۱.      فخر کردن، ۱۳۹.
- الْفَتَى - الْفَتِيَّةُ وَالْفَتِيَانُ، جمع، ۶۴.      الْفَخُورُ، ۲۶.
- الْفَتْحُ، ۴۷.      فرا آرزو داشتن، ۳۰.
- الْفَتْرَةُ - عَلَى فِتْرَةٍ، ۳۴.      فرا بافتن دروغ، ۱۳.
- فَتْقًا، ۹۱.      فرا پوشیدن، ۳۴، ۳۵، ۱۱۶.
- فَتْنَاكُ، ۸۹.      فرا پیش آمدن، ۸۴.
- فتوا خواستن، ۳۱.      فرا پیش شدن، ۴۶.
- فتوا کردن، ۳۱.      فَرَاتٌ، ۱۰۰.
- الْفَتُورُ، ۳۴.      فراتر آمدن، ۶۳.
- فَتُونًا - أَنْ يَفْتِنَكُمْ، ۳۰، (فَتْنَاكَ - فَتَنُوا      فراتر شدن، ۶۵.
- الْمُؤْمِنِينَ - وَهُمْ لَا يَفْتَنُونَ - أَنْ

فراخ بودن، ۱۱۹.	فرا کردن، ۴۱.
فراخ چشم، ۱۱۶.	فرا گذاشتن از گناهان، ۱۲۷.
فراخ دستی، ۱۰.	فرا گرفتن، ۵۰، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۱۳.
فراخ شدن، ۶، ۵۴.	۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۱.
فراخ کردن، ۱۴۰.	فرا گرفتن آتش و علم، ۱۳۹.
فراخ فرا رسیدن، ۶.	فرا گرفتن کسی را در غفلت، ۵۰.
فراخنا، ۸۰.	فرا موش کار، ۸۶.
فراخ وانشستن، ۱۴۰.	فرا موش کردن، ۱۰، ۳۹، ۶۲، ۶۴، ۷۴.
فُرَادَى، جمعُ فَرْدٍ و فَرِيدٍ، ۴۱.	فرا نمودن (نیاز-)، ۹۴.
فرا دادن، ۴۲.	فرا نیهادن، ۵۱.
فرا داشتن (گوش-)، ۱۳۱.	فرا هم آمدن، ۸۲.
فرا دل دادن، ۱۰۳.	فرا هم رسیدن، ۱۲، ۱۲۱.
فرا دیوار گذاشتن، ۱۴۵.	فَرَاهَةٌ، ۱۰۱.
الْفِرَارُ، ۸۱، ۱۰۱.	فربه شدن، ۶۴.
فرازبان دادن، ۱۰۶.	الْفَرْتُ - الْفَرَوْتُ، جمع، ۷۴.
الْفِرَاشُ، ۲.	فَرَجًا، ۱۵۹.
فرا شدن، ۱۲، ۷۷، (از پی-)، ۱۵.	فرجام (نا-)، ۸۶.
۶۰.	فَرَحًا، ۱۸.
فَرَاغًا و فُرُوغًا، ۱۰۵.	فَرِحِينَ، ۲۱.
الْفِرَاقُ، ۴۴.	فرخنده، ۱۶.

فردا، ۰۶۳	فرو؛ دور فرو، ۰۹۹
فرزند، ۰۶۱، ۰۹۱	فروآمدن، ۰۵۹، ۰۶۹، ۰۷۱، (به کسی -)
فرزندان، ۰۱۲۴	۰۶۱
فرزندان ضعیف، ۰۹	فروآمدن بلا، ۰۳۹
فرزندِ فرزند، ۰۹۲	فروآمدن جای، ۰۵۸
فرا سپردن، ۰۲۹	فروآوردن، ۰۱۸، ۰۱۱۴
فرستادن به کاری گرفتن، ۰۷۵	فروافتادن، ۰۶۹، ۰۸۳
فرسوده شدن، ۰۵۶	فروافکندن، ۰۵۷
الْفَرَشُ، ۰۴۳	فرو بردن، ۰۳۰، ۰۴۸، ۰۶۰، ۰۷۴، ۰۱۱۷
الْفَرَضُ، ۵، (فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ) ۰۱۰۶	فروتر، ۰۵۳، ۰۵۵
فَرَطًا، ۰۸۱	فروتنی کردن، ۰۱۹، ۰۶۰، ۰۷۹، ۰۹۰
فَرَطًا، ۰۸۹	فرو خوابانید (چشم -) ۰۹۸
الْفَرَعُ - الْفُرُوعُ، جمع، ۰۶۹	فروختن، ۰۷، ۰۹۸، (به یکدیگر فروختن به
فرغ، (سَنَفَرَعُ لَكُمْ) ۰۱۳۶	وام) ۰۱۰
فرق، (فَتَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ) ۰۴۴	فرو خوردن، ۰۶۹
فَرَقًا، ۰۵۶	فروآمدن، ۰۶۷
فرمان، ۰۷۲، (نا -) ۰۸۵	فروآوردن، ۰۶۹
فرمان برداری کردن، ۰۱۴، ۰۱۶	فرو داشتن، ۰۷۲، ۰۹۸
فرمان بردن، ۰۱۱، ۰۲۱، ۰۲۸، ۰۳۴، ۰۱۰۵	فرو شدن، ۰۸۰
فرمودن، ۰۷۲	فرو شدن آفتاب، ۰۶۷

- فرو شدن جای هاء ستارگان ، ۱۳۸ .  
 فرو شدن ماه و ستاره ، ۴۱ .  
 فرو شده ؛ آبی به زمین فرو شده ، ۸۲ .  
 فرو کردن ؛ برگ از درخت فرو کردن ، ۸۸ .  
 فرو گذارنده ، ۱۰۰ .  
 فرو گذاشتن ، ۳۷ ، ۹۴ ، ۱۵۷ .  
 فرو گذاشتن از چیزی ، ۸۱ .  
 فرو گرفتن ، ۴۰ .  
 فرومایه تر عمری ، ۷۴ .  
 فرومایه شدن .  
 فرو مردن آتش ، ۷۹ .  
 فرو نشستن آتش ، ۹۱ .  
 فرو نهادن ، ۷۲ .  
 فرِه ، ۱۰۱ .  
 فرها ، ۱۰۱ .  
 فری ، ۸۳ .  
 فریاد خواستن ، ۴۵ ، ۵۲ ، ۱۰۵ .  
 فریاد رسیدن ، ۶۹ ، ۸۱ ، ۱۱۵ .  
 فریشتگان ، ۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۲۴ .  
 فریشتگان چپ و راست ، ۱۳۱ .  
 فریشتگان دوزخ ، ۹۲ .  
 فریشته ، ۳۲ .  
 فریضه ، ۳۰ ، ۷۸ .  
 فریضه ها ، ۹۴ .  
 فریفتن ، ۱۳ ، ۴۸ .  
 الْفَسَادُ ، ۱ .  
 فَسْحًا ، ۱۴۰ .  
 فَشَلًّا ، ۱۸ .  
 الْفَصْلُ ، ۴۰ ، ۹۳ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ .  
 الْفِصَالُ ، ۵ .  
 فَصْلُ الْخِطَابِ ، ۱۱۸ .  
 الْفُصُولُ ، ۶ .  
 فصیح تر ، ۱۰۵ .  
 الْفَصِيلَةُ ، ۱۵۲ .  
 الْفَضْلُ ، ۶ .  
 فضل کردن ، ۲۵ ، ۹۶ .  
 الْفِضَّةُ ، ۱۳ .  
 فَضِيحَةٌ ، ۷۲ .  
 الْفَضِيلَةُ ، ۷۸ .  
 فَطْرًا ، ۴۱ .

- الفِطْرَةُ، ۱۰۸ . فهم گردانیدن ، ۹۲
- فَطُورٌ، ۱۴۹ . الفیءُ، ۴ .
- الْفِطْرُ، ۲۰ . الفیضُ، ۳۶ .
- فَقْدًا، ۶۵ .
- الْفَقْرُ، ۹ .
- فقہ آموختن ، ۵۷ .
- فَقِهَا، ۲۸ . قَائِمًا، ۱۰۰ .
- الْفَقِيرُ - الْفُقَرَاءُ، جمع ، ۹ . قَابُ قَوْسَيْنِ، ۱۳۴ .
- فَقِيهٌ، ۲۸ . قَاتِلُهُمُ اللَّهُ، ۵۵ .
- فَكَاهَةٌ، ۱۱۵ . قَارِعَةٌ، ۶۷ ، ۱۵۱ .
- فَلَقًا، ۴۲ . الْقَارِوَةُ - مِنْ قَوَارِيرٍ، ۱۰۳ .
- الْفَلَکُ، ۱۱۵ . قاصِدًا، ۵۵ .
- الْفَمُ - الْأَفْوَاهُ، جمع ، - مِنْ أَفْوَاهِهِمْ، ۱۷ . قاصِرَاتُ الطَّرْفِ، ۱۱۶ .
- فَنَاءٌ، ۱۳۶ . الْقَاصِفُ، ۷۸ .
- الْفَنَنُ، الْأَفْنَانُ، جمع ، ۱۳۶ . الْقَاصِيَةُ، ۱۵۱ .
- فَوْتًا، ۲۰ . الْقَاعُ - الْقَبِيعةُ وَالْقَبِيعَانُ، جمع ، ۹۰ .
- الْفَوْجُ، ۱۵ . الْقَانِعُ، ۹۴ .
- الْفُورُ، (وَيَأْتُونَكُمْ مِنْ فُورِهِمْ) ۱۸ . الْقَاهِرُ، ۳۹ .
- فَوْزًا، ۲۱ . قَبْحًا، ۱۰۶ .
- فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، ۸۵ . الْقَبْرُ - الْقُبُورُ، جمع ، ۵۶ .



- الْقَبَسُ، ۰۸۸  
 الْقَبْضُ (= تنگ کردن) ۶، (= فرا گرفتن  
 به سرانگشتان) ۰۹۰  
 قَبَلٌ؛ از قَبَلِ خَويش، ۰۵۸  
 قَبَلًا - وَمَنْ قَبْلَهُ - لَا قَبِيلَ لَهُمْ، ۰۴۲  
 الْقَبِيلَةُ، ۰۴۲  
 الْقَبِيلُ (= پایندان) ۶۵، (= جمعُ قَبِيلَةٍ)  
 ۰۴۲  
 قَبِيلًا، ۰۴۲  
 قَبِيلُهُ، ۰۴۶  
 الْقَفْرُ، ۰۵۸  
 قَفْرًا، ۰۱۰۰  
 الْقَدِيمُ، ۰۶۶  
 قَدْفًا، ۸۸، (نَقْدِفٌ بِالْحَقِّ) ۹۱، (يَقْدِفُ  
 بِالْحَقِّ) ۱۱۳  
 قَرٌّ، (أَقْرَأَ اللَّهُ عَيْنَهُ) ۱۶، (أَأَقْرَرْتُمْ) ۱۶  
 الْقَرَاءُ - الْقُرُوءُ، جمع، ۰۴  
 قرآن، ۳۱، ۷۲، ۱۰۶، ۱۳۶، (وَقُرْآنُ  
 الْفَجْرِ) ۰۷۸  
 قرآن خواندن، ۰۹۴  
 قَرَانُهُ، ۰۱۵۷  
 الْقِرَاءَةُ، ۰۷۶  
 الْقَرَارُ - فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ۰۹۶  
 الْقَبْسُ، ۰۸۸  
 الْقَبْضُ (= تنگ کردن) ۶، (= فرا گرفتن  
 به سرانگشتان) ۰۹۰  
 قَبَلٌ؛ از قَبَلِ خَويش، ۰۵۸  
 قَبَلًا - وَمَنْ قَبْلَهُ - لَا قَبِيلَ لَهُمْ، ۰۴۲  
 الْقَبِيلَةُ، ۰۴۲  
 الْقَبِيلُ (= پایندان) ۶۵، (= جمعُ قَبِيلَةٍ)  
 ۰۴۲  
 قَبِيلًا، ۰۴۲  
 قَبِيلُهُ، ۰۴۶  
 الْقَفْرُ، ۰۵۸  
 قَفْرًا، ۰۱۰۰  
 الْقَدِيمُ، ۰۶۶  
 قَدْفًا، ۸۸، (نَقْدِفٌ بِالْحَقِّ) ۹۱، (يَقْدِفُ  
 بِالْحَقِّ) ۱۱۳  
 قَرٌّ، (أَقْرَأَ اللَّهُ عَيْنَهُ) ۱۶، (أَأَقْرَرْتُمْ) ۱۶  
 الْقَرَاءُ - الْقُرُوءُ، جمع، ۰۴  
 قرآن، ۳۱، ۷۲، ۱۰۶، ۱۳۶، (وَقُرْآنُ  
 الْفَجْرِ) ۰۷۸  
 قرآن خواندن، ۰۹۴  
 قَرَانُهُ، ۰۱۵۷  
 الْقِرَاءَةُ، ۰۷۶  
 الْقَرَارُ - فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ۰۹۶

قرارگاه، ۲.	القسط، ۱۵۴.
قُرَى ظَاهِرَةٌ، ۱۱۳.	القِسْطُ، ۷۷.
القُرْبَى وَالْقَرَابَةُ، ۲۴.	قسم، (لَا أُقْسِمُ) ۱۵۷.
القربان، ۲۱.	القِسْمُ وَالْقِسْمَةُ، ۲۴.
قربان کردن، ۹۵، ۹۴، ۳۴.	قسمت کردن، ۴۵، ۷۲.
القرح، ۱۹.	القسورة، ۱۵۶.
القرض، ۶.	القصد، ۱۰۹.
قرضاً، ۸۰.	قصد دشمن، ۸۲.
الْقَرَطَايِسُ - الْقَرَاتِيْسُ، جمع، ۳۹.	قصد دشمن کردن، ۲۰.
قرعاً، ۶۷.	قَصْدُ السَّبِيلِ، ۷۳.
قرعه زدن، ۱۱۷.	قصد کردن، ۹، ۱۸، ۲۹، ۳۳، ۱۰۵.
الْقَرْنُ (= سُرُو) ۸۳، (- القرون، جمع)	۱۳۴.
۳۹.	قَصْر (= کم کردن) ۳۰، (= کوشک) ۴۷.
قُرُورًا، ۸۶.	قَصْرًا، ۱۱۶.
الْقَرِيْنُ، ۲۶.	القَصَصُ، ۱۵.
قرین شدن، ۱۲۴.	القَصْمُ - وَكَمْ قَصَمْنَا، ۹۱.
قرین کردن، ۷۰.	القَصْوَى، ۵۳.
قَرِيَةً - فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيَةً، ۵۹.	قصه، ۶۴.
القَسِّ وَالْقَسِيْسُ، ۳۶.	قَصِيٌّ، ۸۶.
القسط، ۱۳.	قضاء سابق، ۱۲۳.

- قضى، (فَأَقْضِي مَا أَنْتَ فَاظٍ) ۸۹، (وَقَضِينَا  
إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ) ۷۶.
- الْقَلَادَةُ - الْقَلَائِدُ، جمع - وَلَا الْقَلَائِدَ،  
۳۳.
- الْقَطْرُ، ۷۰، ۸۱.
- الْقَطْرُ - الْأَقْطَارُ، جمع، ۱۱۱.
- الْقَطْرَانُ، ۷۰.
- قطره، ۱۰۳.
- الْقِطْعُ، ۶۱.
- قطع، (أَوْ تَقَطَّعَ) ۳۵، (تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ) ۴۱،  
(ثُمَّ لِيَقْطَعَنَّ) ۹۳، (لِيَقْطَعَنَّ طَرَفًا)
- ۱۸.
- قطع خصومت کردن، ۹۳.
- قَطَعْنَا هُمْ، ۴۹.
- الْقِطْفُ ۸، (- الْقَطُوفُ، جمع) ۱۵۱.
- الْقِطْمِيرُ، ۲۷.
- قعد، (بِمَقْعَدِهِمْ) ۵۶.
- قعوداً، ۲۱، ۲۲.
- الْقَيْدُ، ۱۳۱.
- قفل، ۱۲۸.
- قَلْبِي، ۱۰۲.
- الْقَفْوُ وَالْقَفْوَاءُ، ۷۷.
- الْقَلَادَةُ - الْقَلَائِدُ، جمع - وَلَا الْقَلَائِدَ،  
۳۳.
- قَلْبًا، ۱۰۷، (بِقَلْبِ سَلِيمٍ) ۱۰۱،  
(وَرَبَّ بَطْنًا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ) ۸۰.
- الْقَلَمُ - الْأَقْلَامُ، جمع، ۱۴.
- قَلَّةٌ، ۲۴.
- قمار، ۳، (تيرها) - ۳۳.
- قماش خانه، ۶۷، ۷۵.
- القمر، ۴۱، ۴۲، ۷۱.
- قَمَطْرِبْرًا، ۱۵۸.
- الْقَمَلُ، ۴۸.
- الْقَمِيصُ، ۶۳.
- الْقَنَاطِيرُ، جمع قِنطَارٍ، ۱۳.
- القنطرة، ۱۳.
- قِنَوَانٌ، جمع قِنُو، ۴۲.
- قِنَوَاتًا، ۱۴.
- قِنَوَاطًا، ۷۲.
- الْقَوَاعِدُ، ۹۹.
- قَوَامًا، ۱۰۰.
- قوام زندگانی، ۲۳.

- قَوَامُونَ، ۲۶.
- قَوَات، ۱۱۸.
- قَوَسِينَ، ۱۳۴. ← قَاب.
- الْقَوْلُ، ۱۲۸. ← لَحْنٌ، (وَيَقُولُونَ طَاعَةً)
- ۲۸.
- قَوْلًا ثَقِيلًا، ۱۵۵.
- قوم عاد، ۱۲۷، ۴۷.
- القُوَّةُ، ۷۵، (مِنْ قُوَّةٍ) ۵۳.
- القَوِيُّ، ۷۹.
- قوی شدن، ۹۸.
- قوی کردن، ۱۳.
- قه، ۱.
- الْقَهْرُ - الْقَهَّارُ وَالْقَاهِرُ، ۳۹.
- قیاماً، ۲۲، ۲۳.
- قیامت، ۳۹، ۷۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸.
- ۱۵۱.
- قیام کردن، ۳۰، ۶۷، ۹۸.
- الْقِيلُ، ۱۲۴، (-) وَالْقَوْلُ وَالْقَالُ -
- الْأَقْوَالُ، جمع؛ وَالْأَقْوِيلُ، جَمْعُ
- الْجَمْعِ، ۱۵۱.
- قیلاً، ۳۰.
- الْقِيلُولَةُ، ۴۵، ۱۰۰.
- قیم، ۱۰، ۵۵، (قَيْمًا - قِيَامًا لِلنَّاسِ) ۳۷.
- قیمت (بی -) ۸۶.
- الْقِيَوْمُ وَالْقِيَامُ وَالْقِيمُ، ۷.
- ک
- کَأَيِّنْ وَكَأَيِّ، ۱۹.
- کار؛ به ستم بر کاری داشتن، ۷، (از
- کاری باز زدن) ۱۶، (بر کاری
- داشتن) ۶۳، (در کاری افکندن
- کسی را) ۴۵، (در کاری شدن) ۴۹.
- کار با کسی گذاشتن، ۱۲۱.
- کار خدای، ۲۲.
- کار، ۶۴.
- کار ران، ۲۱.
- کار زار کردن، ۳، (با یکدیگر کارزار کردن)
- ۷.
- کار کردن، ۱، ۳۴.

كَبْرَانُ، ٣٧، ٠٦٥	كِبَارَةٌ، ٠٤٥
كَارِي كَرْدَن، ٠٨، ٠٦٤	كَلْبَتٌ، ٠١٨
كَارِي مَنكَر، ٠٨٣	كَبِرَ، (أَنْ يَكْبُرُوا) ٠٢٤
الْكَاسُ، ٠١١٦	الْكَبِيرُ، ٠٩
كَاسْتَن (ب-) ٠٩، ١٠٢، ١٣٥	الْكَبِيرُ، جَمْعُ الْكُبْرَى، ٠١٥٦
كَاسَهٗ بَزْرِك، ١١٣، ٠١٢٤	كَبْرِيَا، ٠٧٧
الْكَاعِبُ - الْكَوَاعِبُ، جَمَاعَةٌ.	الْكَبْرِيَاءُ، ٠٥٩
كَافِرٌ شَدَن، ٠٧٢	الْكَبْكِبَةُ، ٠١٠١
كَافٍ لِحَلْقِهِ، ٠٨٥	الْكَبِيرُ، ٠٢
الْكَافُورُ، ٠١٥٨	الْكَبِيرَةُ، ٠٨٢
كَافَّةً، ٠٢	الْكِتَابُ، ٠٥، ١٩، ٣٥، ٠٩٨
كَالْبِدِ، ٠٣٥	كِتَابًا مَشُورًا، ٠٧٦
كَانَ، (وَإِنْ كُنَّا) ٠٤٤	كِتَابٌ حَفِيظٌ، ٠١٣١
كَاوِيْدَن (وَ-) ٠٨٢	كِتَابُ دَاوُدَ، ٠١٢
كَاوِيْن، ٠٢٣	كِتَابُ عِيْسَى، ٠١٢
كَاهَ، ٠١٣٦	كِتَابُ مُوسَى، ٠١٢
الْكَاهِنُ، ٠١٣٣	كِتَابِي رُوشَن، ٠١١٥
الْكَبُّ، ٠١٠٤	كَثْرَ، (تَسْتَكْبِرُ) ٠١٥٦، (قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ) ٠٤٣
الْكَبَائِرُ، جَمْعُ كَبِيرَةٍ، ٠٢٥	كَثِيرَةٌ، ٠٢٤
كَبَّارًا، ٠١٥٣	الْكَثِيْبُ، ٠١٥٥

- کدو، ۱۱۷.      اَلْکَسْلَانُ، ۳۱.  
 اَلْکِذَابُ، ۱۶۰.      اَلْکِسْوَةُ، ۵، ۸.  
 اَلْکَرِيُّ، ۲۰.      کشتزار، ۳.  
 کَرَاهِيَةٌ، ۲.      کُشْتَن، ۳۵، (بکُشْتَن جاي) ۲۰، (بسیار-)  
 اَلْکَرْبُ، ۴۰.      ۵۳.  
 اَلْکَرَّةُ، ۷۶.      کشت کردن، ۶۴.  
 کردار (بتر-)، ۶۵.      کِشْتَه کردن، ۴۳.  
 کردارها، نیک، ۸۲.      کَشْتِي، ۷۳، ۱۳۵.  
 کردن (فرا-)، ۴۱.      کشتی روان، ۱۵۱.  
 اَلْکُرْسِيُّ، ۷.      کشتی ها، روان، ۱۲۳.  
 کر شدن، ۳۶.      اَلْکَشْفُ، ۳۹.  
 کر کردن، ۱۲۸.      کشیدن، ۱۲۱.  
 کَرَمًا، ۲۶.      کشیدن جامه (ب-)، ۸۸.  
 کَرَّةٌ، ۲.      کشیده شدن، ۱۳، ۱۰۶.  
 کَرَهَا، ۱۶.      کَظْمًا، ۱۸.  
 اَلْکَرِيمُ - اَلْکِرَامُ وَ اَلْکَرَمَاءُ، جمع، ۲۶.      اَلْکَظِيمُ، ۶۵.  
 اَلْکَسَادُ، ۵۴.      اَلْکَعْبُ - اَلْکِبَابُ، جمع، ۳۴.  
 کسب کردن، ۱۱، ۳۳، ۴۰، ۴۳، ۱۲۶.      کعبه، ۱۳۳.  
 اَلْکِسْفُ، جمعُ کِسْفَةٍ، ۷۹.      اَلْکَفُ (= بازداشتن) ۲۸: (= اَلزَّيْدُ) ۶۷.  
 کَسَلِيٌّ وَ کَسَالِيٌّ، ۳۱.      (= پنجه) ۸۲.



- کناره، ۶۲، ۷۹، ۱۱۱. کوفتن، ۹۱، ۱۰۳، ۱۳۲.
- کناره آسمان و زمین، ۱۳۴. الْكَوَكِبُ - الْكَوَاكِبُ، جمع، ۴۱.
- کناره دریا، ۸۸. کوه، ۹۶، ۱۰۱، ۱۴۹.
- کناره رود، ۱۰۵، ۵۳. کوه بلند، ۸۳.
- کناره سمّ چهارم، ۱۱۸. کوه ها، ۶۷، ۱۲۳.
- کندن (بر-)، ۹۰. کوه ها، بلند، ۱۵۹.
- کنزاً، ۵۵، ۸۳. کوهی در دوزخ، ۱۵۶.
- کنشت، ۹۴. الْكَهْفُ، ۵۵.
- کنیزکان، ۲۵. الْكَهْلُ، ۱۴.
- الْكُوبُ و الْاَكْوَابُ، جمع، ۱۲۴. کهنه شدن جامه، ۷.
- الْكُوَّةُ، ۹۸. کودک، ۱۰۱، ۸۵.
- کودک پسرینه، ۱۴. کهنه گردانیدن، ۵۲.
- کودک خرد، ۹۳. كَيْ، ۲.
- کودک دل شدن، ۳۶. كَيْ (= تا) ۸۹.
- کودک دلان، ۴۷. كَيًّا، ۵۵.
- کودک کردن، ۱۱۵، ۱۲۸. الْكَيْدُ، ۱۸.
- کوزه بی گوشه، ۱۲۴. کید و مکر کردن، ۶۷.
- کوشک، ۲۸، ۴۷، ۱۰۱، ۱۰۳. کلیسا، ۹۴.
- کوشیدن، ۷۴، (وا-) ۹۵. الْكَيْلُ، ۴۴.
- کینه، ۱۲۸.



گرمی، ۰۸۷	کینه کشیدن، ۰۱۲
گرمی کردن، ۰۶۳، ۰۷۸	
گران باران، ۰۴۷	ک
گران شدن آبستن، ۰۵۰	
گران کردن، ۰۵۰	گازی کردن، ۰۱۵
گرانمایه، ۰۱۳۷، ۰۱۵۵	گاو، ۰۱۳
گرانی؛ به گرانی برخاستن، ۰۱۰۶	گاه آمدن، ۰۱۱۲
گرانی کردن، ۰۵۵، ۰۱۰۶	گاهوار، ۰۱۴
گرانی کوش، ۰۳۹	گیر، ۰۹۳
گرایستن، ۰۶۲	گداخته ۰۶۶
گریه چشمان، ۰۹۰	گدازانیدن (ب-) ۰۹۳
گُرد، ۰۱۰۰	گذارنده (فرو-) ۰۱۰۰
گردانیدن، ۰۲، ۰۱۰، (ب-) ۰۱۲، ۰۱۹، ۰۲۷	گذاشتن (فرا-) ۰۱۲۷، (فرا گذاشتن جرم
۰۳۶، ۰۵۹، ۰۷۷، ۰۱۲۴، (باز-) ۰۱۰۷	از گناه کار) ۰۹، (فرو-) ۰۳۷، ۰۹۴
(بر-) ۰۴۲، (وا-) ۰۲۸، ۰۶۰، ۰۷۷	۰۱۵۷
(از جایی بگردانیدن) ۰۳۰	گذشتگان، ۰۱۲۴
گردانیدن روزگار، ۰۱۹	گذشتن (ب-) ۰۸، ۰۲۶، ۰۷۲، ۰۱۲۷، ۰۱۳۶
گردانیده شدن، ۰۹۶	(بگذشتن از چیزی) ۰۷، (در-) ۰۱۱۸
گرد بر گرد مگه، ۰۱۰۶	(ازحد درگذشتن) ۰۳۱، (فرا-) ۰۴
گرد در آوردن، ۰۸۱	۰۲۴، (فرو-) ۰۸۱

گرد سیاه، ۵۸.	گرما، ۵۶.
گردش روزگار، ۳۶.	گرمی یافتن؛ گرمی نیاوی، ۹۰.
گرد کردن، ۱، ۱۲، ۷۸، ۱۰۶، ۱۲۰.	گرو کردن، ۴۱.
گردن زدن، ۱۲۸.	گرو کرده، ۱۵۶.
گردن کش، ۳۴.	گروه، ۱۵، ۷۶، ۸۵، ۸۹.
گردن کشی کردن، ۴۵، ۱۰۳، ۱۰۶.	گروهان، ۹۶، ۱۵۲، ۱۵۴.
گردن نهادن، ۲۷، ۲۹، ۷۴، ۹۹.	گروهان نا هم دل، ۱۵۴.
گردن واهم بستگان، ۷۰.	گروهی گرامی، ۸۷.
گردیدن، ۵۵، ۱۳۳، (ب-) ۵۲، ۸۰.	گره، ۸۸.
(بگردیدن از چیزی) ۸۰، (بگردیدن	گریبان، ۹۸.
زمین) ۷۳، (باز-) ۶۱.	گریختن، ۸۱، (ب-) ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۵۴.
گرسنگی، ۳۳.	گریختن از شر، ۱۵۶.
گرفتن، ۴، (به دندان گرفتن) ۱۷،	گریستن (ب-) ۵۶.
(بگرفتن ماه) ۱۵۷، (باز-) ۵،	گز؛ مقدار دو گز، ۱۳۴.
(فرا-) ۱۰، ۵۰، ۹۰، ۹۱، ۱۱۳:	گزاف کردن، ۱۹.
۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۱.	گزند رسانیدن، ۴، ۵، ۲۴.
گرفتنی روز افزون، ۱۵۱.	گزند کردن، ۱۰۱.
گرفتنی سخت، ۳۷.	گزیت، ۵۵.
گرگ، ۶۳.	گزیدن (بر-) ۲۱، ۴۹، ۶۶.
گرگین، ۷۰.	گزیدگان، ۱۱۸.

گل سیاه، ۷۱.	گسترانیدن، ۳۴، ۱۰۸، ۱۵۶.
گلگون، ۱۳۶.	گستردن (ب-) ۰۶.
گلو؛ به گلو فرو بردن، ۷۴.	گشادن، ۴۶، (ب-) ۹۱، (باز-) ۷۶،
گلو بریدن، ۳۳.	(وا-) ۸۸، ۱۴۹، ۱۵۶.
گلو گیرنده، ۱۵۵.	گشاده شدن، ۱۰۱.
گله کردن، ۶۶، ۱۴۰.	گشاده کردن دل، ۴۳.
گماشتن، ۱۳۳، (بر-) ۲۹، ۴۱.	گشتن، ۲۷، ۷۴، ۱۱۱، (ب-) ۶۹، ۴۰،
گماشته، ۳۴.	۷۳، (باز-) ۴، (بینا گشتن) ۶۶.
گمان، ۸۹، (به گمان افکندن) ۶۱،	گشتن آفتاب (ب-) ۷۸.
(بی گمان شدن) ۱۰۳.	گشتن در میان سرای برای غارت، ۷۶.
گمان اهل جاهلیت، ۲۰.	گشته (ب-) ۷۳، (بگشته ازملت‌های باطل)
گمان بردن به غیب، ۸۱.	۱۵.
گم شدن، ۶۰.	گُشن، ۳۷.
گم کردن، ۲۷.	گفتار، ۸۰، ۱۲۸.
گم یافتن، ۶۵.	گفتاری راست، ۱۶۰.
گناه، ۲۳، ۸۳، ۱۲۸، ۱۵۱، (بی گناه	گفتاری گرانمایه، ۱۵۵.
گردانیدن) ۱۹.	گفتن، ۱۲۴.
گناهان، ۱۰۷.	گِل، ۱۵، ۹۱.
گناه بزرگ، ۸۲.	گل خشک، ۷۱.
	گل خشک پخته، ۱۳۶.

- گناه خرد، ۸۲، ۱۳۴.
- گناه کردن، ۴۳، ۷۷.
- گناه کسی برداشتن، ۳۹.
- گنج، ۸۳.
- گنج نهادن، ۵۵.
- گو، ۱۶.
- گوارنده، ۷۴.
- گوارنده شدن طعام، ۲۳.
- گواه، ۱۵۷.
- گواهان، ۴۴.
- گواه راست، ۳۵.
- گواه کردن، ۱، ۱۰.
- گواهی خواستن، ۱۰.
- گور، ۵۶.
- گوراب، ۹۹.
- گورها، ۱۱۵.
- گوسفند، ۱۳، ۳۷، ۴۴، ۹۲.
- گوشت استه خرما، ۲۷.
- گوش فرا داشتن، ۱۰، ۳۹.
- گوشه (بی -) ۱۲۴.
- گوناگون، ۷۳.
- گیاه، ۱۲۰، ۱۳۶.
- گیاه خشک، ۸۲.
- ل
- اللَّاتُ، ۱۳۴.
- لات، (وَلَاتَ حِیْنَ مَنَاصِ) ۱۱۸.
- اللَّاتِی، ۲۴.
- لَا جُرْمَ، ۶۰.
- لازم کردن، ۶۰.
- لازم گرفتن کسی را با چیزی، ۹۰.
- لاغر، ۶۴.
- لَاهِیَّةٌ، ۹۱.
- لِبَاسُ التَّقْوَى، ۴۶.
- لَبِئْسَ، ۸.
- لِبَدَاً، جمع لِبَدَةٍ، ۱۵۴.
- لُبْسًا، ۷۳.
- اللَّبَنُ - اللَّبَانُ، جمع، ۷۴.
- اللَّبَّوسُ، ۹۲.

لشکر، ۷۶.	لَجًا وَّلَجَاجَةً، ۹۶.
لشکر شکستن، ۷.	اللَّجَّةُ، ۱۰۳.
لطف کردن، ۸۱.	لَحْنُ الْقَوْلِ، ۱۲۸.
اللَّطِيفُ، ۴۲.	لَحُوقًا وَّلِحَاقًا، ۲۱.
لَطِي، ۲، ۱۵۲.	اللَّحِيَةُ - اللَّحَى، جمع، ۸۹.
اللَّعْبُ، ۳۶.	لَحْتٌ، ۹۳.
لعنت، ۱۳۲.	لَدَى (قَوْمٍ -)، ۱.
لعنت کردن، ۵۵.	لَدَى، ۱۲۱.
لَعًا، ۱۲۲.	لَدُنْ، ۱۲.
لغزائید (ب-)، ۱۵۰.	اللَّذَاذَةُ وَّاللَّذَّةُ، ۱۲۴.
لغزیدن (ب-)، ۲.	لَذَّةٌ، ۱۱۶.
لغزیدن خواستن (ب-)، ۲۰.	الَّذِي، ۶.
اللَّغْوُ، ۴، ۸۶.	الَّذِينَ، ۶.
اللَّغْوُ، ۱۱۴.	لرزانیدن، ۶۱.
لَفْتًا، ۵۹.	لرزیدن، ۴۷، (ب-)، ۱۵۵.
لَفْحًا، ۹۷.	الِّلِّزَامُ، ۹۰.
الِّلْفَظُ، ۱۳۱.	لِزْوَبًا، ۱۱۶.
لَفِيفًا، ۷۹.	لِزْنِ كُلِّ سِيَاهٍ، ۷۱.
اللِّقَاءُ، ۱۰، ۷۹.	اللِّسَانُ، ۱۶.
لقب؛ به لقب خواندن، ۱۳۰.	لِسَانَ صِدْقٍ، ۸۶.

لوح محفوظ، ۱۱۵، ۱۳۱.	لقى، (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ) ۹۸، (الْقَوَالِيهِمِ الْقَوْلُ)
لوش ناک، ۸۳.	۷۵، (فَأَلْقُوا السَّلَمَ) ۷۴، (الْفَى
لوط، ۵۶.	السَّمْعَ) ۱۳۱، (الْفَى عَلَيْهِ الدِّكْرُ)
لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا، ۵۱.	۱۳۵، (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا) ۱۵۹، (مِنْ
لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ، ۱۵۰.	تَلْقَاءِ نَفْسِي) ۵۸، (وَلَا يُلْقِيهَا -
لَوْلَا تَسْبِحُونَ، ۱۵۰.	التَّلْقِينُ) ۱۰۶.
اللَّوْمُ، ۶۴.	لِكِنَّا، ۸۲.
لَوْمًا، ۷۱.	لِكَيْلًا، ۲۰.
لَوْمَةً لِائِمٍّ، ۳۶.	اللَّيِّنُ، ۸۹.
لوى، (وَإِنْ تَلَّوْا) ۳۱. ← لَيْتًا.	اللَّمْحُ، ۷۵.
لويشه بر دهن اسب نهادن، ۷۸.	لَمْرًا، ۵۶.
اللَّهْبُ، ۱۳۶.	لَمْزَةً، ۱۵۰.
اللَّهْتُ وَاللَّهَاتُ، ۵۰.	اللَّمْسُ، ۲۶.
اللَّهُو، ۴۰، ۹۱.	اللَّمَمُ، ۱۳۴.
لَهِيًّا، ۹۱.	لنگ، ۹۹.
لَيْتًا (= مقيم کردن) - وَلَا تَلُوونَ، ۲۰،	اللَّوْءُ لَوْءٌ، ۹۳.
(= بگردانیدن زبان دردهن، يَلُونُ	لَوَاحَةٌ، ۱۵۶.
السِّنْتَهُمُ) ۱۶.	اللِّوَادُ، ۹۹.
اللَّيْلُ - اللَّيَالِي، جمع، ۹.	اللَّوَاقِحُ - جمعُ لَاقِحٍ، ۷۱.
اللَّيِّنُ، ۲۰.	اللَّوْحُ - اللَّوَاهُجُ، جمع، ۴۹.

مَاءٌ مَّهِينٌ ، ۱۵۹ .	الْلَّيْنَةُ ، ۱۴۱ .
الْمَاجِدُ ، ۶۱ .	
مَادَامَ ، ۱۶ .	م
مادر زاد (نابیای -) ، ۱۵ .	
مادگان ، ۳۰ .	الْمَاءُ ، ۱۳ ، ۶۷ .
ماده شتر ، ۴۷ .	الْمَوَاحِدَةُ ، ۴ .
ماده میش ، ۱۱۸ .	مَأْرِبٌ ، جمع مَأْرِبَةٍ ، ۸۸ .
مار ، ۱۰۳ ، ۸۸ .	مِائَةٌ عَامٌ ، ۸ .
مار بزرگ ، ۴۸ .	الْمَوْتِفَكَاتُ ، ۵۶ .
الْمَارِجُ ، ۱۳۶ .	مَائِيًّا ، ۸۶ .
الْمَارِدُ ، ۳۰ .	مَوْجَلًّا ، ۱۹ .
الْمَالُ - الْأَمْوَالُ ، جمع ، ۸ ، (بسیار کردن	الْمَوْمِنُ ، ۱۴۱ .
مال) ، ۴۷ .	الْمَأْمَنُ ، ۵۴ .
مال بازرگانی ، ۶۳ .	الْمَاوَى ، ۱۹ ، ۷۳ .
مال یتیم ، ۲۴ .	مَأْوَى كَرَفْتَنَ ، ۶۰ .
مانده شدن ، ۷۷ ، ۹۱ ، ۱۱۴ .	الْمَائِدَةُ ، ۳۸ .
مانند چیزی شدن ، ۸۵ .	مَاءٌ عَذْبٌ ، ۱۰۰ .
مانند کردن ، ۳۱ .	مَاءٌ غَدَقٌ ، ۱۵۴ .
مانندگی کردن ، ۵۵ .	مَاءٌ غَوْرٌ ، ۸۲ .
ماه ، ۴۱ ، ۴۹ ، (چهار ماه حرام) ، ۵۵ .	مَاءٌ مَسْكُوبٌ ، ۱۳۸ .

- ماه هاء حرام ، ۵۴ .  
 ماهی بزرگ ، ۴۹ .  
 ما یَبْنِیْ ، ۸۷ .  
 المبادرة ، ۲۴ .  
 مبارکاً ، ۱۶ ، (المبارکة) ۷۶ .  
 مباضعت کردن ، ۹۰ .  
 المباعدة ، ۱۱۳ .  
 مبالغت (وا -) ۲۷ .  
 مباحة ، ۱۲۹ .  
 مبصراً و مبصرة ، ۷۶ .  
 مبین ، ۷۲ ، ۱۱۵ .  
 متی ، ۲ .  
 المتاع ، ۶۷ .  
 المتردبة ، ۳۳ .  
 المتشابهات ، ۱۲ .  
 متع (فمتعوهن) ۶ .  
 المتعالی ، ۷ .  
 متعه دادن ، ۶ .  
 متکا ، ۶۴ .  
 المتلقیان ، ۱۳۱ .  
 المتین ، ۵۰ .  
 المنانی ، ۷۲ .  
 منقال ذرة ، ۲۶ .  
 الممثل ، ۱۲۸ .  
 المثلی ، ۸۹ .  
 المثلات ، جمع مثلی ، ۶۷ .  
 مثنی ، ۲۳ .  
 المثوی ، ۱۹ .  
 مجامعت کردن ، ۳ ، ۲۰ ، ۲۶ ، ۱۳۶ .  
 المجاورة ، ۱۱۲ .  
 المجاوزة ، ۷ .  
 المجاهدة ، ۳ .  
 المجاهرة ، ۱۵۳ .  
 مجد ، ۱۲۳ .  
 المجری ، ۶۰ .  
 مجرب کردن ، ۷۸ .  
 المجرم - المجرمون ، جمع ، ۴۰ .  
 مجلس ، ۶۴ .  
 المجمع ، ۸۲ .  
 المجنون - المجانین ، جمع ، ۷۱ .



- المجوسى - المَجُوسُ، جمع، ٩٣.  
 المجيد، ٦١.  
 المجير، ٥٣.  
 المحاذة، ٥٦.  
 المحاربة، ٣٥.  
 المحاسبة، ١١.  
 المحافظة، ٦.  
 المحاورة، ٨١.  
 محتاج گردانیدن به طعام، ١٠٢.  
 محتمل، ١٢.  
 محجوراً، ٤٣.  
 المححة، ٩١.  
 المحراب، ١٤.  
 المحرم، ٥٥.  
 محسبة، ٢.  
 محسوراً، ٧٧.  
 محص، (وَلِيْمِحِصَ اللّٰهُ) ١٩.  
 المحصنات، ٢٥.  
 محصنين، ٢٥.  
 محققاً، ٩.  
 محكم (قرآن -) ١٥.  
 المحكمات، ١٢.  
 محكم كردن، ١٢٤، ١٠٤.  
 محفوظ (لوح -) ١١٥.  
 محمد و أحمد، ١٩.  
 محواً، ٦٨.  
 محو كردن، ٥٩.  
 محياى، ٤٤.  
 المحيض، ٣٥.  
 المحيض، ٣.  
 محيط، ١٣١.  
 المخاض، ٨٦.  
 المخاطبة، ٦٥.  
 المخافنة، ٧٩.  
 المخالطة، ٣.  
 المخالعة، ٦٩.  
 المختال، ٢٦.  
 مختلفاً، ٧٣.  
 المخلص، ١٣.  
 المخلقة، ٩٣.

المُخَصَّصَةُ، ۳۳.	المَرَأَةُ، ۱۰.
مَدًّا، ۸۶، (نَمِدُّ) ۷۶.	المَرَاءُ، ۸۱.
المِدَادُ، ۸۴.	المَرَاءَةُ، ۸.
المِدْفَعَةُ، ۹۴.	المَرَابِطَةُ، ۲۲.
المِدَاوِلَةُ، ۱۹.	مراد و حاجت، ۸۸.
مداهنت کردن، ۱۳۸.	المَرَاغُ - جمعُ مَرَاغٍ، ۱۰۵.
مَدَّت، ۸۹.	المَرَاغِمُ، ۳۰.
المَدْتَرِيُّ، ۱۵۵.	المَرَاوِدَةُ، ۶۳.
المَتَدَخِلُ، ۵۶.	مرتبت، ۶۵.
المدخل، ۲۱.	مَرَجًا، ۱۰۰.
مَدَّ خَلًا كَرِيمًا، ۲۶.	المَرَجَانُ، ۱۳۶.
المدد، ۸۴.	الْمَرَجُ - وَلَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرَحًا، ۷۷.
مدد کردن، ۱۸.	مَرَحِبًا، ۱۱۹.
مِدْرَارٌ، ۳۹.	مَرْتَفِقًا، ۸۰.
المَدْرِكُ، ۱۳۵.	مرد، ۸۸، (مرد را زن دادن) ۳.
مَدَّ هَامَتَانِ، ۱۳۶.	مَرَدًا، ۸۶.
مدینه، ۳، ( - المَدَائِنُ، جمع ) ۴۸.	مرد جوان، ۶۴.
مدینه رسول، ۱۱۱.	مردگان، ۴۷.
مَذْوَأٌ مَا، ۴۵.	مردم، ۸۶.
المَرَأَةُ، ۸۶.	مردن (ب-) ۹۱، ۹۳.

مردہ، ۶۵.	الرَّيْدُ وَالْمَارِدُ، ۳۰.
مردی بد، ۸۶.	مریم، ۱۳.
الرَّسَى - آيَانُ مَرْسِيهَا، ۵۰.	الرَّمْزُ، ۱۱۶، ۱۱۵.
الرَّمْضَادُ، ۳۶.	مَرْجَاةٌ، ۶۶.
الرَّمْضُ، ۵۴.	مزد: به مزد فاستدن، ۱۰۵.
مَرَّعٌ: به جواهر مَرَّع کردن، ۱۳۸.	مزد بیوسیدن، ۱۴۱.
الرَّمَضَى، جمعُ مَرِيضٍ، ۲۶.	مزد دادن، ۱۰۵.
الرَّمْضَاءُ، ۲.	مزد مزدور، ۸۳.
مرغان شکاری، ۳۳.	مزدوری کردن، ۱۰۵.
مرغزار، ۱۰۸، ۱۳۷.	الرَّمْزَلُ، ۱۵۵.
الرَّمْرِقُ - الرَّمْرِقُ، جمع، ۳۴.	الرَّمْزُ، ۱۳۸.
مَرَفَقًا، ۸۰.	مره یافتن، ۱۲۴.
مرگ، ۷۲، ۷۸، ۱۵۱.	الرَّمْزِيدُ، ۱۳۱.
مروارید، ۹۳.	الرَّمْزَاءُ، ۱۷.
مروارید خرد، ۱۳۶.	الرَّمْزَائِيَّةُ، ۱۷.
مَرُودًا، ۵۶.	الرَّمْزَاعَةُ، ۱۷.
مَرُورًا، ۸.	الرَّمْزَسُ، ۹۰.
مَرَّةٌ - مَرَارٌ وَمَرَاتٌ، جمع، ۴.	الرَّمْزَاةُ، ۲۵.
مَرِيئًا، ۲۳.	مسافر، ۶۵.
مَرِيحٌ، ۱۳۱.	الرَّمْزَاةُ، ۸۳.

المسح، ۱۴.	المساهمة، ۱۱۷.
المشاركة، ۷۸.	مستوفین، ۱۳۸.
مشاورت کردن، ۵.	مست، ۲۶.
مشت زدن، ۱۰۵.	مست شدن، ۷۲.
المشج و المشیح - الامشاج، جماعة، ۱۵۸.	مستقیماً، ۸۵.
مشربه، ۶۵.	مستودع، ۴۲.
مشرق، ۸۵، ۱۲۴.	مسجد، ۱۴، (الی المسجد الاقصى) ۷۶.
المشرقیین، ۱۲۴.	المسح، ۲۶.
مشغله، ۹۱.	مسحاً، ۱۱۸.
مشغول کردن، ۷۱، ۱۲۹.	مسحوراً، ۷۷.
المشقة، ۷۳.	المسح، ۱۱۵.
المشكاة، ۹۸.	المسرة، ۱۸.
مشورت کردن، ۲۰، ۱۰۵، ۱۲۳.	مس كداخته، ۷۰، ۸۱.
المشهد، ۸۶.	مسلط گردانیدگان، ۲۶.
مشی، (ان امشوا) ۱۱۸، (ولا تمش فی الارض مرحاً) ۷۷.	مسلمان شدن، ۲۵.
المصابرة، ۲۲.	مسلمانی، ۲.
المصاحبة، ۸۳.	مسلمة، ۲۹.
المصانع، جمع مصنع، ۱۰۱.	المستی، ۱۰.
المصباح - المصابیح، جمع، ۹۹.	مسومین، ۱۸.
	المسيطرون ← السیطرة.

- مَصَدِّقٌ، ٢٩. مَعَاذَ اللَّهِ، ٦٣، ٦٤.
- مصطفى، ١٨. المَعَاذِيرُ، جمعُ مَعْدَارٍ، ١٥٧.
- مصفا، ١٢٨. المعاشُ، ١٦٥.
- المصنعة، ١٠١. المعاشرة، ٢٤.
- مضاء، ٧٢. المعاقدة، ٢٦.
- مُضَاجِعٌ، جمعُ مُضَجِعٍ، ٢٥. معايش، جمعُ مَعِيشَةٍ، ٤٥.
- المضارة، ٤. المعتز، ٩٤.
- المضاعفة، ٦. معدود، (الآيَاتُ الْمَعْدُودَاتُ) ٩٣.
- المضاهاة، ٥٥. معذرة، ٤٩.
- مضغة، ٩٣. المِعْرَاجُ - المِعْرَاجُ، جمع، ١٢٤.
- مُضِيًّا، ٧٢. معروف، ٩٦، ١٥٩، (معروف به بدى).
- المطر - الأمطار، جمع، ٣٥. معزلة، ١٥٥.
- مطلع گردانیدن، ٥٥. معزة، ١٢٩.
- المَطْوَعُ، ٥٦. المعز، ٤٣.
- مطبخ، ٦٢. معزول کردن، ١٠٢.
- المظاهرة، ٥٤. المِعْشَارُ، ١١٣.
- المِعَا - الأمعاء، جمع، ١٢٨. المعشر، ١٥.
- المعاجزة، ٩٤. المِعْصِرَاتُ، ١٦٥.
- المعاد، ٢، (إِلَى مَعَادٍ) ١٠٦. معصيت، بر معصيت داشتن، ٨٧.
- المعاداة، ١٤٢. معظم، ١٥٦.

- المعقبات، ۶۷. مقبوضة، ۱۰.
- المعلومات، ۹۳. المقت، ۲۵.
- المعمور، ۱۳۳. ← البيت. المقتر، ۶.
- معیشةً ضنگاً، ۹۰. المقدار، ۶۷، ۱۳۴.
- المعین، ۹۶. مقدس، ۸۸.
- معیوب کردن، ۸۳. المقربون، ۱۴.
- المغارة - المغارات، جمع، ۵۵. المقربة، ۲۴.
- المغانم، جمعٌ مغانم، ۲۹. المقمح، ۱۱۵.
- مغرب، ۱۰۶، ۱۲۴. المقمعة - المقامع، جمع، ۹۳.
- المغرب، ۵۶. المقنطرة، ۱۳.
- المغرب، ۵۶. مقنعه، ۹۸.
- المغشى عليه، ۱۲۸. مقبلاً، ۱۰۰.
- المفارقة، ۴۴، ۸۹. مقيم، ۹۸.
- المفازة، ۲۱. مقيم شدن، ۴۸، ۱۰۶.
- المفتاح - المفاتيح، جمع، ۴۰. مقيم کردن، ۲۰.
- مفروضاً، ۲۴. المكاء، ۵۲.
- المقاسمة - وقاسمهما، ۴۵. المكاتبه، ۹۸.
- مقاعداً، ۱۸. مكاناً سويتاً، ۸۵.
- مقائيد، جمعٌ مقلايد، ۱۲۰. مكانت: با مكانت و مرتبت، ۶۵.
- مقام کردن، ۱۹. مكانكم، ۵۸، (المكانة - اعملوا على

مَكَانَتِكُمْ (مَكَانَتِكُمْ) ۰۶۲، ۴۳	الْمَلْجَأُ ۰۵۶
مَكَّنَّا، ۶۷، (عَلَى مَكَّةِ) ۰۷۹	ملخ، ۰۴۸
مَكْرًا، ۰۱۵	ملخ پیاده، ۰۴۸
مكروه، ۰۱۲۹، ۶۹، ۳۹	ملخ نبات، ۰۷۸
مكروهی از مكاره، ۰۳۶	مَلِكٌ، ۰۱۳۱
الْمَكْتَبُ، ۰۳۳	مُلْكٌ، ۱۰۱، (بِمَلِكِنَا) ۰۸۹، (مَلَكْتُ) ۰۲۳، (وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) ۰۲۶
مكه، ۰۱۰۶، ۹۴، ۴۱، ۱۸، ۱۶، ۳	الْمَلَكُوتُ، ۰۴۱
الْمِكْيَالُ، ۰۶۵، ۴۴	مَلِيًّا، ۰۸۶
مِكِينٌ، ۰۶۵	الْمَمَاتُ، ۰۷۸
مگر، ۰۴۴، ۳۰	مَمَاتِي، ۰۴۴
مگس، ۰۹۵	الْمَمَاحِلَةُ وَالْمِحَالُ، ۰۶۷
الملا، ۰۶	الْمَمَارَاةُ، ۰۸۱
مَلَانٌ - لَأَمَلْتَنَ، ۰۴۵	الْمَمَاسَةُ، ۰۹۰
مَلَأَ الْأَرْضَ، ۰۱۶	مَمْدُودًا، ۰۱۵۶
الْمَلَائِكَةُ، ۰۱۲۴	الْمَمْلُوكُ، ۰۷۵
الملازمة، ۰۹۰	ممکن گشتن، ۰۵۳
ملامت کردن، ۰۱۵۰	مَنْ، ۸، (وَلَا تَمَنَّ تَسْتَكْبِرُ) ۰۱۵۶
الْمَلَاوِدَةُ، ۰۹۹	الْمُنَاجَاةُ، ۰۱۴۰
مَلْتَحِدًا، ۰۸۱	الْمُنَازَعَةُ، ۰۹۵
مَلْحٌ أَجَاجٌ، ۰۱۰۰	

- منازعت کردن، ۱۹ .  
 منازل شمس و قمر، ۷۱ .  
 منازل قوم عاد، ۱۲۷ .  
 مناسک، ۹۴ .  
 مناص، (وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ) ۱۱۸ .  
 المناقفة، ۲۱ .  
 مَنَاقِبُهَا (فِي -) ۱۴۹ .  
 الْمَنَامُ، ۲۰ .  
 مَنَاءٌ، ۱۳۴ .  
 مَتَّ بَرْنَهَادِن، ۸ .  
 الْمُنْتَهَى، ۱۳۴ ← سِدْرَةٌ .  
 الْمُنْخِنِقَةُ، ۳۳ .  
 مَنْ ذَا الَّذِي، ۶ .  
 الْمَنْزِلُ، ۵۸ .  
 منزلت، ۸۰ .  
 منزلی بزرگوار، ۵۸ .  
 الْمُنْسَاءُ، ۱۱۳ .  
 منسوب کردن، ۶۶، ۱۳۳ .  
 الْمُنْشَأُ، ۱۲۳ .  
 مَنَشْرَةٌ، ۱۵۶ .  
 مَنَشُورًا، ۷۶ .  
 مَنَطَقًا، ۹۲ .  
 الْمَنْظَرُ، ۸۶ .  
 منفذ داشتن، ۴۰ .  
 الْمَنْفَعَةُ - الْمَنَافِعُ، ۳ .  
 الْمَنْكَرُ، ۱۷، ۱۴۷ .  
 الْمَنُونُ، ۷۸، ۱۳۳ .  
 الْمَنْهَاجُ، ۳۶ .  
 الْمَنَى، ۷۳ .  
 منی، (إِذَا تَمَّتْ - فِي أُمَّتَيْهِ) ۳۰ و ۳۱ .  
 الْمَنِيْبُ، ۷۶ .  
 الْمَنِيْرُ، ۲۱ .  
 الْمَوْتِلُ، ۸۲ .  
 الْمَوَاتِقَةُ، ۳۴ .  
 مَوَاحِرُ، جَمْعُ مَاحِرَةٍ - الْمَخِرُ، ۷۳ .  
 الْمَوَادَّةُ، ۱۴۰ .  
 الْمَوَارَاةُ، ۳۴ .  
 الْمَوَاضِعُ، جَمْعُ مَوْضِعٍ، ۲۷ .  
 الْمَوَاطَاةُ، ۵۵ .  
 الْمَوَافِقَةُ، ۱۶۰ .



- موافقت کردن، ۵۵، ۱۶۰.
- مَوَاقِعُ التَّجُومِ، ۱۳۸.
- مَوَالِی، ۲۶.
- المَوْبِقُ، ۸۲.
- المَوْتِقُ، ۶۵.
- المَوْجُ، ۵۸.
- مَوْجًا، ۸۴.
- المُورُ، ۱۳۳.
- مور، ۱۰۳.
- مورچه، ۲۶ ← همسنگ.
- المُوسِعُ، ۶.
- موسی، ۱۲، ۱۳.
- مَوْطِنًا، ۵۷.
- المَّوْطِنُ - المَّوْطِنُ، جمع، ۵۴.
- مَوْقُوتًا، ۳۰.
- المَوْقُودَةُ، ۳۳.
- المَوْلَى، ۱۱، (هِیَ مَوْلَاكُمْ) ۱۳۹.
- موی به شانه کردن، ۴.
- مهَاد، (وَلَبِئْسَ المِهَادُ) ۲.
- المِهَاجِرَةُ، ۳.
- المِهَانَةُ، ۱۱۰.
- مهتر، ۱۴، ۸۶.
- مهجور کردن، ۲۶.
- المِهْجَةُ، ۳۲.
- المِهْدُ، ۱۴.
- مَهْدًا، ۱۰۸.
- المِهْرُ - المِهْرُ، جمع، ۲۳.
- مهربان، ۸۶.
- مهربانی کردن، ۹۸.
- مهر کردن، ۳۱.
- المِهْلُ، ۸۱.
- مهلِت دادن، ۱۰، ۲۱، ۱۵۵.
- مِهْمَاتِنَا تِنَّا بِهِ، ۷۹.
- مهمان، ۶۱.
- مهمانی کردن، ۸۳.
- مِهْيَلًا، ۱۵۵.
- المِهْمِينُ، ۳۵.
- المِهْمِينُ، ۷۴، ۱۱۰.
- میان آسمان و زمین، ۷۵.
- میانجی کردن، ۳۶.

المیل، ۳۰.	میان سرای، ۷۶، ۱۰۳، ۱۱۷.
میلاً، ۲۵.	میانگین، ۶.
میل کردن، ۲۳، ۳۳، ۴۳، ۵۰، ۵۳، ۶۴.	میانه بودن، ۱۰۹.
میوه، ۹۶.	میثاقاً، ۲۵.
میوه از درخت باز کردن، ۸۶.	المید، ۷۳.
میوه دار گردانیدن، ۴۲.	میخ هاء کشتی، ۱۳۵.
ن	میراً، ۶۵.
	میراث، ۵۳.
	میراث خوار، ۲۴، ۲۶.
نای بجانبه، ۷۹.	میراث گذاشتن، ۲۴.
التأی، ۳۹.	میراث یافتن، ۵.
ناپاک، ۱۵۰.	المیز، ۲۱.
ناپاکی افتادن زنان را، ۳.	المیزان - الموازين، جمع، ۴۴.
ناپدید کردن، ۲۷.	المیسر، ۳.
التأحیه، ۷۸.	المیسرة، ۱۰.
ناخوشی، ۱۶.	میسوراً، ۷۷.
نادان شدن، ۴۳.	میش، ۴۳، ۱۱۷.
التأدی، ۸۶.	المیعاد، ۱۲.
نارپستان، ۱۶۰.	میغ، ۷۱، ۷۹.
ناروا شدن، ۵۴.	المیقات، ۴۸.

نام بردن، ۱۰.	نازنده، ۲۶.
نام کردن، ۱۲۴.	ناسازگاری کردن، ۲۶.
نامه، ۱۹.	ناسپاس، ۶۰.
نامهء بازگشاده، ۷۶.	ناسپاسی کردن، ۷.
نامه به دست چپ ستانیدن، ۱۳۸.	نَاشِئَةُ اللَّيْلِ، ۱۵۵.
نامه به دست راست ستانیدن، ۱۳۸.	ناشایست، ۱۷، ( دست از ناشایست
نان خورش، ۹۶.	بداشتن) ۲۴.
ناهمتا، ۸۷.	النَّاصِحُ، ۴۵.
ناهم دل، ۱۵۴.	النَّاصِيَةُ - النَّوَاصِي، جمع، ۶۱.
نایافت شدن، ۳۱.	نافرمان، ۱۱۸.
نای گلو، ۱۱۱.	نَافِلَةٌ - النَّفْلُ، ۷۸، (= فرزند فرزند)
النَّبَأُ - الْأَنْبَاءُ، جمع، ۱۴.	۹۲.
النَّبَاتُ، ۱۴، ۹۳، ۱۰۳، ۱۳۶.	ناقص شدن، ۷۴.
نیشن، ۶۸، ۱۰۰، ۱۰۷.	ناقص عقل کردن، ۹.
النَّبِيُّ، ۱۶.	النَّاقُورُ، ۴۱.
نَقَّأَ، ۴۹.	ناقه، ۳۷، ۴۷.
نَشْرًا، ۱۰۰.	ناگاه، ۳۹.
النَّجَاةُ، ۶۴.	نالیدن، ۶۲، (ب-) ۶۶، ۱۴۰.
النَّجَاسَةُ، ۳۷.	نام بت، ۱۵۳.
النَّجَسُ، ۵۴.	نام بتان، ۳۰، ۱۳۴.

نردبان، ۴۰، ۱۲۴.	النَّجْمُ، ۱۳۴، (-النَّجُومُ، جمع) ۴۱،
نرم، ۸۹.	(= نبات بی ساق) ۱۳۶.
نرم آواز دادن، ۹۰.	النَّجْوَى، ۳۰، ۷۷.
نرم خواندن، ۷۹.	النَّجُومُ، ۱۳۸. ← مَوَاقِعُ.
نرم دلان، ۳۶.	نَجِيًّا، ۶۵.
نرم شدن، ۲۰.	النَّحَاسُ، ۱۲۲.
نرم کردن، ۱۱۳.	النَّحَبُ، ۱۱۱.
نرّه آب، ۵۸.	نَحْتًا، ۴۷.
نرینه، ۱۴.	نحر، ۳۳.
النِّزَاعُ، ۹۵.	نَحْسًا، ۱۲۲.
نزدیک، ۱۲، ۱۲۱.	النَّحْلُ، ۷۴.
نزدیک آمدن، ۵۰.	النَّحْلَةُ وَالنَّحْلُ، ۲۳.
نزدیک آوردن، ۱۰۱.	النَّحْوُ، ۷۸.
نزدیک تر، ۵۳.	النَّخِيلُ، ۹.
نزدیک شدن، ۱۰، ۳۱.	نَدْمًا، ۳۵.
نزدیک کردن، ۳۴، ۱۱۲.	النَّدِي، ۸۶.
نزدیکی (= الْوَسِيلَةُ) ۳۵، ۱۱۳.	نَدْرًا، ۹، (نَدُّورَهُمْ) ۹۴.
نَزْعًا، ۱۳.	نذر کردن، ۳۷، ۱۱۱.
نَزْعًا - نَزَغَ الشَّيْطَانُ، ۵۰.	نذرها، ۹۴.
النَّزْلُ، ۲۲.	نَدِيرِي، ۱۴۹.

- نَزَلَةٌ أُخْرَى، ۱۳۴.
- نَسَب، (فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ) ۰۹۷.
- نَسَبِهَا، ۰۹۷.
- نَسَخَتْ گُفْتَن، ۰۱۲۶.
- نَسْرٌ، ۰۱۵۳.
- نَسْفًا، ۰۹۰.
- نَسْكًا، ۰۹۵.
- نَسْكِي، ۰۴۴.
- النَّسْلُ، ۰۱.
- نَسَوُ، ۰۸، ۰۸۲.
- النَّسِي، ۰۸۶.
- النَّسِي، ۰۵۵.
- نَسِيًّا، ۰۸۶.
- النَّسِيكَةُ، ۰۹۴.
- النَّشْأَةُ، ۰۱۳۴.
- نشان؛ به جای آوردن نشان، ۰۷۲.
- نشانیدن آتش (ب-)، ۰۳۶.
- نشانه های قیامت، ۰۱۲۸.
- النَّشْرُ - النَّشْوَرُ، ۰۷۶، (= باد نرم) ۰۴۷.
- نَشْرًا، جمع نَشْوَرٌ، ۰۴۷.
- نشستن (ب-)، ۰۵۶، (بر-)، ۰۶۰، (برتر-)،
- ۰۲۶، (فرو-)، ۰۹۱.
- النَّشْوَرُ، ۰۲۶.
- نصب، (بِنُصْبٍ) ۰۱۱۸.
- النَّصْبُ (= بتان سنگین) ۰۳۳، (= عَلم) ۰۱۵۲.
- نَصَبًا، ۰۷۱.
- نَصَحَ لَهُ، ۰۴۷.
- النَّصْفُ، ۰۶.
- نَصُوحًا، ۰۱۴۸، ← تَوْبَةً.
- النَّصِيبُ، ۰۱، ۰۱۰۲.
- نَصِيحَةً، ۰۴۷.
- نَضْجًا، ۰۲۷.
- النَّضْحُ، ۰۱۳۶.
- نَضْدًا، ۰۶۲.
- نَضْرًا، ۰۱۵۷.
- نَضْرَةٌ، ۰۱۵۸.
- نَضِيدٌ، ۰۱۳۱.
- النَّطْفَةُ، ۰۷۳.
- نَطْفًا، ۰۹۲.

- النَّطِيحَةُ ، ۳۳ .  
 نفقه تنگ داشتن ، ۱۰۰ .  
 نَطْرٌ ، (فَنظْرَةٌ) ۱۰ .  
 نفقه تنگ کردن ، ۷۷ .  
 النَّظِيرُ ، ۷۹ .  
 نفقه کردن ، ۷۷ .  
 النَّعَاسُ ، ۲۰ .  
 نَفُوذًا ، ۱۳۶ .  
 النَّعْمَةُ - النَّعَاجُ ، جمع ، ۱۱۸ .  
 نَفُورًا ، ۲۸ .  
 نَعْلِينَ ، ۸۸ .  
 النَّفْيُ ، ۳۵ .  
 نَعْمَ ، ۱۹ ، (فَنِعْمَاهِي) ۹ .  
 النَّفِيرُ ، ۷۶ .  
 النَّعْمَةُ ، ۱۲۵ .  
 النَّقْبُ ، ۸۳ .  
 النَّعْمَةُ ، ۷۸ .  
 نَقْدٌ (يُنْقَدُونَ) ۱۱۵ .  
 نَفَادًا ، ۷۵ .  
 نَقْرًا ، ۱۵۶ .  
 النَّفَاقُ ، ۲۱ .  
 نَقْمٌ وَ النَّقْمَةُ ، ۳۶ .  
 نَفْحًا ، ۱۵ .  
 نَقْصَانٌ كَرْدَنَ ، ۱۲۸ .  
 النَّفَرُ ، ۸۱ .  
 النَّقِيبُ ، ۳۴ .  
 نَفْرِينَ كَرْدَنَ ، ۱۰۶ ، ۶۲ .  
 النَّكَّاحُ ، ۳ ، ۲۳ .  
 نَفْسٌ ، (عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ) ۳۷ .  
 نَكَاحُ هَاءِ زَنَانِ كَافِرٍ ، ۱۴۲ .  
 النَّفْسُ كَرَفْتَنَ ، ۸۳ .  
 النَّكَّالُ ، ۳۵ .  
 نَفْسٌ فَرُو كَرَفْتَنَ ، ۴۰ .  
 النَّكْتُ - أَلَا نَكَاتٌ ، جمع ، ۷۵ ، (نَكْنًا) .  
 نَفْسُكَ ، ۸۱ .  
 نَفْسًا - نَفَسْتِ الْغَنَمِ ، ۹۲ .  
 نَفْسًا ، ۴۸ .  
 النَّكْحُ ، ۳ .  
 النَّفْقُ ، ۴۰ .

نگوسار کردن، ۹۲، ۱۰۱، ۱۱۵.	نُكِدًا، ۴۷.
نگهبان، ۷۱.	نُكْرًا، ۶۱، ۸۳.
نماز بامداد، ۷۸.	نُكْرًا، ۷۴، ۱۴۷.
نماز پیشین، ۱۰۸.	نُكْسًا، ۹۲.
نماز خفتن، ۱۴، ۹۹.	نُكُوصًا، ۵۳.
نماز شام، ۱۴.	نكوهش، ۳۶.
نماز شب، ۱۵۵.	نكوهنده، ۳۶.
نماز کردن، ۱۴، ۱۰۸.	نكوهیدن، ۴۵، ۶۴.
نمازگاه، ۸۹.	نُكُوبًا، ۹۶.
النَّكَلُ، ۱۰۳.	نَكِيرِي، ۹۴.
النَّكَلَةُ - النَّكَلُ، جمع، ۱۰۳.	نگاه بان، ۲۱، ۲۳، ۴۰، ۶۷ (نگاه بان
النَّمِيمَةُ، ۱۵۰.	بودن بر چیزی) ۰۶.
نمودن؛ پاک نمودن از حرام، ۴۷.	نگاه دار، ۲۸.
ننگ داشتن، ۳۲، ۱۲۴.	نگاه دارنده، ۲۸.
نَوءٌ، ۱۰۶.	نگاه داشتن، ۱، ۴، ۲۵، ۳۶، ۵۴.
نواآفریننده، ۳۹.	۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۳۲.
نواآوردن، ۱۳۹.	نگاه داشتن خواستن، ۳۵.
النَّوَى، ۴۲.	نگه داشتن، ۶۰، ۶۴.
نواده پسرینه، ۷۴.	نگرستن، ۶، ۷۵ (باز -) ۶۱، (در -)
النُّورُ، ۷.	۰۶۹.

- نورد کردن، ۲۲.
- نورد کردن به بسیاری مال و قوم، ۱۳۹.
- نوهت نیازی نمودن، ۹.
- نوشتن، ۱۳۵، (ب-) ۷۷.
- نوش و گوارنده، ۲۳.
- نو کردن، ۸۳.
- نو کَرْدَن، ۷.
- نیست کردن، ۳۵، ۷۸، ۸۹.
- نیست گردیدن، ۲۷.
- نیرومند، ۷۹.
- نیرومند شدن، ۷۵.
- نیرومند کردن، ۱۱۵، ۱۲۹.
- نومید شدن، ۱۸، ۳۳، ۴۰، ۶۵، ۷۲، ۹۹.
- نیک بخت شدن، ۶۲.
- نیک بسوختن، ۹۰.
- نیک پیوستن، ۱۰۶.
- نیک خواه، ۴۵.
- نیک زنان، ۲۶.
- نیک شدن، ۶۷.
- نیک مردان، ۲۲.
- نیکو، ۵۰.
- نیکوتر، ۷۹.
- نیکو شدن، ۲۸.
- نیکوکار، ۲۶، ۴۲.
- نهاد، ۸۸.
- نهاد پیشینیان، ۷۱.
- نهاد دین، ۳۶.
- نهادن (فرو-) ۷۲.
- النَّهَارُ، ۹.
- نهایت؛ جایگاه به نهایت رسیدن، ۱۳۴.
- النَّهْرُ - الْأَنْهَارُ، جمع، ۶.
- نَهْرًا، ۷۶.
- نهفت؛ در نهفت داشتن، ۱۱۶.
- نهفتگی کردن، ۲۴.



- نیکوئی ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ .  
 نیکوئی کردن ، ۸۹ .  
 نیکوئی و آرایش دنیا ، ۹۰ .  
 نیکی ؛ از نیکی دور کردن ، ۱۰۶ .  
 نیم روز ، ۹۹ .  
 نیم روز خفتن ، ۴۵ .  
 نیمه روز ، ۹۹ .  
 نیهادن (فرا -) ، ۵۱ .  
 و  
 وا ایستادن ، ۳۶ .  
 وا بردن اندوه ، ۳۹ .  
 وا بخشیدن ، ۱۳۲ .  
 الْوَابِلُ ، ۸ .  
 وا پس کردن ، ۸ .  
 واجب شدن ، ۳۰ .  
 واجب کردن ، ۹ .  
 الْوَادِي ، ۵۷ .  
 وادی دوزخ ، ۸۶ .  
 وادی مقدّس ، ۸۸ .  
 وا راندن ، ۱۰۵ .  
 وارث ، ۵ .  
 وارمانیدن ، ۵۳ .  
 وارن ، ۳۴ .  
 وازدن ، ۱۷ ، ۱۳۵ .  
 الْوَاقِعَةُ ، ۱۵۱ .  
 وا کاویدن در حجت ، ۸۲ .  
 وا کوشیدن ، ۹۵ .  
 وا گردانیدن ، ۶۰ ، ۷۷ ، ۱۱۱ .  
 وا گردیدن ، ۶۸ .  
 وا گشادن ، ۴۶ ، ۸۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۶ .  
 الْوَالِدُ ، ۵ .  
 الْوَالِدَةُ - الْوَالِدَاتُ ، جمع ، ۵ .  
 والی شدن ، ۳۱ .  
 وا مبالغت ، ۲۷ .  
 وام برآمده ، ۵۶ .  
 وام دادن ، ۶ ، ۱۰ .  
 وا نشستن (فراخ -) ، ۱۴۰ .  
 واو قسم ، ۲۷ .

- واهم آرنده، ۱۵۹.  
 واهم آمدن، ۱۲۰.  
 واهم آوردن، ۱۶.  
 وبال، ۷۵.  
 وِبَالَ أَمْرِهِ، ۳۷.  
 الْوَبْرُ - الْأَوْبَارُ، جمع، ۷۵.  
 وَبَيْلًا، ۱۵۵.  
 وَتَرًّا، ۱۲۸.  
 الْوَتِينُ، ۱۵۱.  
 الْوَتَاقُ، ۱۲۸.  
 الْوَتْنُ - الْأَوْتَانُ، جمع، ۹۴.  
 الْوَجْدُ وَالْجِدَّةُ، ۱۴۷.  
 وَجَلًّا، ۵۲.  
 وَجُوبًا، ۹۴.  
 وَجَّهَتْ وَجْهِي، ۴۱.  
 الْوَجْهَةُ، ۴۲.  
 وَجْهَ النَّهَارِ، ۱۶.  
 الْوَجِيهُ، ۱۴.  
 الْوَحْدَةُ وَالْحِدَّةُ، ۴۷.  
 وحی، ۷۳، ۱۵۹.  
 وحی آوردن، ۱۳۵.  
 وحی فرستادن، ۷۶.  
 وحی کردن، ۱۴.  
 وَحِيدًا، ۱۵۶.  
 وَدًّا، (وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ) ۱۷.  
 الْوَدْقُ، ۹۹.  
 الْوَدُودُ، ۶۲.  
 الْوَدِيعَةُ، ۱۰.  
 وراء (مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ) ۲۵.  
 الْوَرَاءُ، ۶۱.  
 وَرَاءَهُمْ، ۸۳.  
 وَرَاثَةً، ۵.  
 ور آغالیدن، ۳۴.  
 الْوَرْدُ (= آبشخور) ۶۲، (= تشنگان) ۸۷.  
 وَرْدَةً، ۱۳۶.  
 الْوَرِقُ، ۸۱.  
 الْوَرِقُ - الْأَوْرَاقُ، جمع، ۴۰.  
 ور گفتن حدیث، ۱۵.  
 الْوَزْرُ، ۱۵۷.  
 الْوَزْرُ - الْأَوْزَارُ، جمع، ۱۲۸.

الْوَزْعُ، ۱۰۴.	الْوَطْرُ، ۱۱۱.
الْوَزْنُ، ۴۵.	الْوَعَاءُ - الْأَوْعِيَةُ، جمع، ۶۵.
وَزِيرًا، ۸۸.	الْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ، ۹، (لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ) ۵،
الْوُسْطَى، ۶.	(وَعْدُ الْأَخِرَةِ) ۷۹.
الْوُسْعُ، ۵، (لَمُوسِعُونَ)، ۱۳۲.	وَعْدَهُ بِهِ خِلافِ كَرْدَنِ، ۵۶.
وَسْمًا - سَنَسِمَهُ عَلَى الْخَرْطُومِ، ۱۵۰.	وَعْدَهُ خِلافِ كَرْدَنِ، ۱۲.
الْوَسْوَسَةُ، ۴۵، ۹۶.	وَعْدَهُ كَرْدَنِ، ۵، ۹.
وسوسه كردن، ۵۰.	وَعْدَهُ گاه، ۱۲.
وسوسهء دیو، ۵۲.	وَعْدَهُ نِهَادَنِ (بَا يَكْدِيگَر -) ۵۳.
الْوَسِيلَةُ، ۳۵.	وَ عَظًا، ۴.
الْوَصْفُ وَالصِّفَةُ، ۴۲.	وَعْيًا، ۱۵۱.
وُضُوبًا، ۷۴.	الْوَعِيدُ، ۶۹.
الْوُضُوءُ، ۴۳.	الْوِفَاقُ، ۱۶۰.
وَصِيَّتْ كَرْدَنِ، ۲۱، ۱۳۲.	الْوَفْدُ، ۸۷.
الْوَصِيدُ، ۸۰.	الْوَفْرُ وَالْوَفُورُ، ۷۸.
الْوَصِيْلَةُ، ۳۷.	وَفِي، (فَوْقِيْهِ حِسَابُهُ) ۹۹.
الْوَضْعُ - وَضَعْتَهَا، ۱۴.	وَقَارًا، ۱۵۳.
وَضَنًا، ۱۳۸.	وَقْتًا، ۳۰.
الْوَطَاءُ، ۵۷.	وَقْتُ پَدِيدِ كَرْدِهِ، ۳۰.
الْوِطَاءُ - لِیُوطِئُوا، ۵۵.	الْوَقْرُ، ۳۹.

۱۳۲. الْوَقْرُ،  
 وقع ، (مواقِعُها) ۸۲.
۳۹. الْوَقْفُ،  
 وقف کردن، ۳۹.
۱۱۱. وَوَرًا،  
 الوقوع، ۳۰.
۳۹. الْوَوْرُ،  
 وقی ، (هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى) ۱۵۶.
۱۰۵. وَكَزًا،  
 ویران کردن، ۹۴، ۱۴۱.
۲۱. الْوَكِيلُ،  
 ویژه، ۱۷.
۵. وَوَادَةٌ،  
 ویژه کردن، ۱۳.
- ۳۱، ۵۳. الْوَلَايَةُ،  
 ویژه کردن دین، ۳۱.
۲۸. الْوَلْدَانُ، جمعٌ وَوَلِيدٍ،  
 ویژه گردانیدن، ۳۵.
۴۶. وَوُجًا،  
 ویک، ۱۰۶.
۳۱. الْوَلِيُّ،  
 ویل ، (يَا وَيْلَنَا) ۳۵.
- ۶۷، ۳۶. الْوَلِيُّ وَالْوَالِي،  
 (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ) ۳۶.
۱۷. ولى ، (لَوْلَيْتَ) ۸۱، (يُولُوكُمْ) ۱۷.
- ۲۸، ۱۰. وَلِيًّا،  
 (وَلِيَّتُهُ) ۱۰.
۵۴. الْوَالِيَّةُ،  
 هُوَالَاءُ، ۱۵.
۳۱. ولى شدن،  
 هَاوَمٌ، ۱۵۱.
۱۰۱. الْوَلِيدُ،  
 وَوَيًّا، ۸۹.
۱۲. الْوَهَابُ،  
 الْوَهْبُ وَالْوَهْبَةُ، ۱۲.
۱۶۰. وَوَهَابًا،  
 الْوَهْنُ - وَلَا تَهِنُوا، ۱۹.
۱۵۱. الْوَهْيُ،  
 وَوَى، ۱۰۶.

ه

هَازِمٌ، ۷.	هَآءُ أَنْتُمْ، ۱۵.
هَسْتُ (= هَلْ) ۲.	هَادٍ لِعِبَادِهِ، ۸۵.
هَشَاءٌ، ۸۸.	هَارٍ، ۵۷.
هَشَادٌ سَالَانٌ، ۱۶۰.	هُرُونَ، ۱۳.
هَشْتٌ جَفْتٌ، ۴۳.	هَامِدَةٌ - الْهُمُودُ، ۹۳.
هَشْتٌ يَكٌ، ۲۴.	هَامُونَ، ۹۰، ۹۶.
الْهَشِيمُ، ۸۲.	الْهَآوِيَةُ، ۲.
الْهَضْمُ، ۹۰.	هَيْهِنًا، ۲۰.
هَضِيمٌ، ۱۰۱.	الْهَيَاءُ، ۱۰۰.
هَفْتٌ جَوَانٌ مَرْدٌ، ۸۰.	هَبْ لَنَا، ۱۲. ← الْوَهْبُ.
هَفْتٌ سَالٌ، ۶۳.	الْهَجْرُ - تَهَجَّرُوهُنَّ، ۲۶.
هَفْتٌ شَكْمٌ، ۳۷.	الْهَجْرُ وَالْهَجْرَانُ - وَآ هُجْرُوهُنَّ، ۲۶.
هَلٌ، ۲.	هَجْرَتٌ كَرْدَنٌ، ۳۰.
هَلْ أَتَى، ۱۵۸.	هُجُوعًا، ۱۳۲.
هَلَكَتْ، ۶۱، ۱۵۷.	هَجْرَةٌ، (دَارُ الْهَجْرَةِ) ۱۱۱.
هَلَكَتْ عَامٌ، ۴۸.	الْهَدْيُ، ۸۷.
هَلَكَتْ كَرْدَنٌ، ۶۱.	الْهَدْيُ وَرُ، ۱۰۳.
هَلَكَ شَدَنٌ، ۵۶، ۶۹، ۸۱، ۸۸، ۸۹.	هَرَّآئِنَهُ، ۴۵، ۸۱، ۱۵۷.
۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۸.	هَرَبًا، ۱۵۴.
هَلَكَ كَرْدَنٌ، ۱، ۱۸، ۴۳، ۴۸، ۵۸.	هَزَأًا، ۸۶.

- همیشه، ۲۷، ۶۶، ۱۰۶.
- همیشه ایشان، ۲.
- همیشه تو، ۶۵.
- همیشه رفتن، ۸۲.
- همیشه من، ۸۹.
- هُنَالِكْ، ۱۴، ۲۰، (مَا هُنَالِكْ) ۱۱۸.
- هنباز، ۲۴، ۱۱۸.
- هنبازی کردن، ۱۱۶.
- هنر (بی -) ۹۵، (زنانی پرهنر) ۱۳۷.
- هنگام، ۱۳۸.
- هنگام گریختن، ۱۱۸.
- هَنِينًا - هَنِیْءَ الطَّعَامِ، ۲۳.
- هَوَى، ۸۹.
- هَوَى، ۶۹.
- الْهَوَاءُ، ۷۵.
- هُود، ۴۷.
- هوش؛ با هوش آمدن، ۴۹.
- هول، ۱۴۷.
- الْهُونُ، وَالْهُونُ، ۴۱.
- هُونًا، ۸۵، ۱۰۰.
- ۰۶۲، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۱، ۱۱۶.
- ۱۲۳.
- هَلِكْ، (لِمُهْلِكِهِمْ) ۸۲.
- هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمْ، ۴۴.
- الْهَلُوعُ، ۱۵۲.
- هَمًّا، ۱۸.
- هَمَّازٌ وَ هَمْزَةٌ، ۱۵۰.
- هم پشت، ۵۴.
- هم پشت شدن، ۳۳.
- همتا، ۲۶، (نا -) ۸۷.
- همزات، (مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ) ۹۶.
- هم زادان، ۱۱۸.
- الْهَمْسُ، ۹۰.
- همسایگی داشتن، ۶۷.
- همسایگی کردن، ۱۱۲.
- همسایه، ۲۶.
- همسنگ مورچه خرد، ۲۶.
- هم عهد، ۱۱.
- هم نام، ۸۵.
- هم نشین، ۱۳۱.

یَا أُبَیَّتِ، ۶۳.	هُوَّیًّا، ۶۹.
الْیَابِسُ، ۴۰.	هویدا خواندن، ۱۰۰.
یاد: با یاد آوردن، ۶۴، ۳، (با یاد دادن)	هویدا شدن، ۱۹، ۴۸، ۶۴.
۴۵، ۱۰.	هویدا شدن سپیدی در موی، ۸۵.
یاد داشتن، ۳۵.	هویدا کردن، ۴۰، ۴۵، ۵۰، ۱۰۰، ۱۲۳.
یاد کردن، ۵.	هیئت، ۱۰۵.
یاد گرفتن، ۳۵.	الهِیئَةُ - الهیات، جمع، ۱۵.
یار، ۸۸، ۹۳.	هِیَاجًا، ۱۲۰.
یارانِ عیسی، ۱۵.	هُبَّتْ لَكَ، ۶۳.
یار در سفر، ۲۶.	الهِیجَاءُ، ۱۰.
یاری دادن، ۸۳.	الْهِیْمُ، جمعُ أَهْمِمٍ، ۱۳۸.
یاری کردن، ۳۴، ۱۱۶.	هِیْمًا، ۱۰۲.
یاری کردن خواستن، ۵۳.	هِیْنٌ، ۸۵.
یا سید، ۱۱۵.	هِیْنًا، ۹۸.
یافت شدن (نا -) ۳۱.	هِیْهَاتُ، ۹۶.
یافتن، ۸۹، (در -) ۲۸، ۱۰۳.	
یَیْسًا، ۸۹.	ی
یَثْرَبٌ، ۱۱۱.	
الْیَحْمُومُ، ۱۲۲.	یئس، (لِیُؤْسٍ) ۶۰.
یخنی نهادن، ۱۵.	یَأْسًا، ۳۳.

- یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ، ۰۸۵
- یَدُ اللّٰهِ ، ۰۴۱
- یَدْرُ ، ۰۵
- یگانه شدن ، ۰۴۷
- الْیَسَارُ ، ۰۱۰
- الْیَمْنُ ، ۰۴۸
- یَسِيرٌ ، ۰۲۵
- یَمْنٌ ، ۱۰۳ ، ۰۱۳۱
- یَصِدُّونَ ، ۰۱۲۴
- الْیَبُوعُ ، ۰۷۹
- یَعُوقُ ، ۰۱۵۳
- الْیَبُوعُ ، ۰۴۲
- یَغُوثٌ ، ۰۱۵۳
- یُوسُفُ ، ۰۶۶
- الْیَقِطِینُ ، ۰۱۱۷
- یَوْمُ الزَّیْنَةِ ، ۰۸۹
- الْیَقْظَانُ وَ الْیَقْظُ - اَیْقَاطًا ، ۰۸۰
- یَوْمُ عَاصِفٍ ، ۰۶۹
- الْیَقِینُ ، ۰۷۲ ، ۰۸۰
- یَوْمُ الْفِرْقَانِ ، ۰۵۳
- یک دو ، ۰۸
- یَوْمُ الْفَصْلِ ، ۰۱۲۵
- یک روی ، ۰۱۳
- یَوْمُ الْقِیَامَةِ ، ۰۱۵۹
- یکسان شدن ، ۰۲۹
- یَبَّاسٌ ، (أَفْلَمْ یَبَّاسِ الذِّینَ آمَنُوا) ۰۶۸





## مراجع و منابع

- بخشی از تفسیری کهن ، به تصحیح محمد روشن ، چاپ بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۱ .
- برهان قاطع ، به تصحیح دکتر محمد معین ، چاپ زوّار ۱۳۳۰ ش .
- پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی از دکتر احمد علی رجائی ، سال ۱۳۵۳ .
- تاج المصادر ، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی ، به شمارهٔ ۵۵۳۲ .
- تاج المصادر ، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی ، به شمارهٔ ۵۷۹۴ .
- تاریخ بیهقی ، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض ، ۱۳۲۲ ش .
- ترجمهٔ پارسی کهن ، شمارهٔ ۱ چاپ آستانه ، ۱۳۴۹ .
- ترجمهٔ سورهٔ مائدهٔ ، شمارهٔ ۴ ، آستان قدس ، ۱۳۵۰ .
- ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ، به تصحیح دکتر علی رواقی ، چاپ بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۵ .
- تفسیر سور آبادی ، نسخهٔ عکسی بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۵ .
- تفسیر شنقشی ، به تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی ، چاپ بنیاد ۱۳۵۵ .
- تفسیر قرآن پاک ، به تصحیح دکتر علی رواقی ، چاپ بنیاد ، ۱۳۴۸ .
- تفسیر کشف الأسرار ، به اهتمام علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۳۱ - ۱۳۳۹ ش .
- تفسیر کمبریج ، به تصحیح دکتر جلال متینی ، چاپ بنیاد ، ۱۳۴۹ .
- تفسیر نسفی ، به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی ، چاپ بنیاد ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ .
- تفسیری بر عشری از قرآن مجید ، به تصحیح دکتر جلال متینی ، چاپ بنیاد ، ۱۳۵۲ .
- دستور الأخوان ، به تصحیح دکتر سعید نجفی اسد اللّهی ، چاپ بنیاد ، ۱۳۴۹ .

- لسان التّنزِيل ، به تصحیح دکتر مهدی محقق ، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۴ .
- فرهنگ نامه های عربی به فارسی ، دکتر علینقی منزوی ، تهران ۱۳۳۷ .
- قانون الأدب ، به تصحیح غلامرضا طاهر ، چاپ بنیاد ، ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ .
- لغت نامه دهخدا ، چاپ دانشگاه تهران .
- المصادر زوزنی به تصحیح تقی بینش چاپ باستان ، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۵ .
- مقدمة الأدب زمخشری ، چاپ دانشگاه ، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ .
- منتهی الأرب ، تألیف عبدالرحیم صفی پور چاپ افست ، ۱۳۷۷ هـ .
- نشر المرجان فی رسم القرآن ، چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۳۲ هـ .
- واژه نامک ، تألیف عبدالحسین نوشین ، چاپ بنیاد ، ۱۳۵۱ .